سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۴۴_۱۳۸۴)

خلاصه دوره سه جلدی

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

سازمان مجاهدین خلق: پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴) - گزیده سه جلد

نویسنده:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سازمان مجاهدین خلق: پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴) - گزیده سه جلد

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : سازمان مجاهدین خلق: پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴) : گزیده سه جلد/ به کوشش جمعی از پژوهشگران[موسسه مطالعات و پژوهشهای ساسی].

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۴۰۰ ص.: مصور، جدول.

شابک : ۴۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۰۴۰

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه بصورت زیرنویس.

موضوع : سازمان مجاهدین خلق ایران

موضوع : حزب های سیاسی -- ایران -- تاریخ

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره : DSR۱۵۴۲ /س۸ ۱۷۰ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۰۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۰۲۱۳۰

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص:۴

ص:۵

چند انفجار، مقارن دیدار «کی سینجر» از ایران۸۶

ص:۶

ص:۷

واکنش های سازمان۱۵۴

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۳

ص:۱۴

مهدی خدایی صفت۳۵۱

دفتر سیاسی و کمیته مرکزی۳۵۱

ص:۱۶

ص:۱۷

پیشگفتار

موضوع این پژوهش، بررسی و تبیین مستند تاریخچه، ایدئولوژی، مواضع و عملکرد سازمان نیمه مخفی و سیاسی - نظامی موسوم به «مجاهدین خلق ایران» است که طی بیش از دو دهه گذشته تاکنون در ایران عموما با نام سازمان «منافقین» شهرت یافته و شناخته می شود.

این سازمان به دلایل متنوع و مختلفی از دهه پنجاه شمسی به بعد در بین گروه ها و احزاب ایران یکی از مطرح ترین و فعال ترین گروه ها محسوب شده است که افکار عمومی نسبت به آن توجه و حساسیت خاصی نشان می دهد. به نظر می رسد چگونگی داوری موجود درباره این سازمان به شرح ذیل قابل توصیف و دسته بندی است:

۱- در فضای نیروهای روشنفکری و نخبگان با تأکید بر وجه خشونت ورزی و شورشگری مسلحانه در هویت و استراتژی این سازمان، غالبا نسبت به آن از موضع نفی و مخالفت سخن می گویند و آن را مانع تعمیق و گسترش مردم سالاری و اعتلای فرهنگ مدارا و گفتگو در فضای سیاسی کشور برمی شمرند.

ص:۱۸

۲- افکـار عمومی اقشـار مختلف مردم ضـمن تقیّـد به تسـمیه این گروه به نـام «منـافقین» و قرار دادن آن در کنار صـدام، عامل تجـاوز خونین به کشور و تحمیل جنگ، اعلام برائت از این گروه در شـعارهای خود را نوعی وظیفه دینی و انقلابی می داننـد. بسیاری از نظرسنجی ها به شیوه علمی نیز آشکار ساخته که در نظر اغلب مردم، «منافقین» به عنوان گروهی که برای دستیابی به قدرت، خون بیگناهان بسیاری را بر زمین ریخته اند، شناخته می شوند.

۳- در فضـای بین المللی، به ویژه پس از اعلام مواضع رسـمی دولت آمریکا در آبان ۱۳۷۳ (اکتبر ۱۹۹۴) و مواضع مشابه چند کشور غرب اروپـا و سـپس اتحـادیه اروپـا مبنی بر شـناسایی این سازمـان به عنوان «یـک گروه تروریستی که رسـما فقط مورد حمـایت دولت بعـثی صـدام قرار داشـته است»، بخش هـای اصـلی نخبگـان سیاسـی و افکـار عمومی اغلب کشورهـای غربی و خاورمیـانه، متـأثر از مـوفقیت هـای دیپلماتیـک و بین المللی جمهـوری اسـلامی ایران و هماهنـگ بـا گسـترش فضـای جهـانی ضـدتروریسم در سـال هـای اخیر، آن را مطرود و محکوم سـاخته انـد. حتی اکثر گروه هـای اپوزیسـیون جمهوری اسـلامی در خارج کشور نیز سازمان مجاهدین را یک «فرقه تروریستی» با ایدئولوژی خون و خشونت توصیف می کنند.

در چنین فضـایی، انجام یک پژوهش علمی با تأکیـد بر رعایت عـدالت، انصاف، اعتـدال، اتقان، سـعه صـدر، اسـتناد به منابع و اسـناد معتبر، اجتنـاب از پیش داوری و یکسـونگری، حفـظ بی طرفی علمی و نگرش تحقیقی و عـدم دخـالت رویکردهـای احساسـی موجود دربـاره این سازمـان - همراه بـا احترام به عواطف و افکار عمومی مردم - به منظور واکاوی ابعاد گوناگون و ناگفته موضوع و پاسخ به نیاز پژوهشگران و علاقمندان اینگونه مباحث سیاسی تاریخی، ضرورتی بیش از پیش یافته است.

چنانکه دگرگونی های شگرف ارتباطی و رسانه ای نوین و گردش انبوه و روزافزون

ص:۱۹

داده ها و اطلاعات در مسیرهای یکسویه و متقابل فن آوری های پیشرفته

درباره تمامی موضوعات دانش و آگاهی بشری، اقتضائات و نیازهای جدیدی نیز در جامعه جوان ایرانی پدید آورده اند. افزایش علاقمندی و اشتیاق نسل جوان و نخبگان کشور به آگاهی های دقیق و عمیق تر از رویدادهای تاریخ معاصر ایران، یکی از آثار این تغییرات و تحولات در سپهر فرهنگی این مرز و بوم بوده است.

در همین راستا پس از انتشار مجلدات سه گانه و مبسوط «کتاب سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ - ۱۳۴۴)» و استقبال اقشار فرهیخته از آن، به منظور استفاده بیشتر همگان از روند تحولات این گروه سیاسی - نظامی موارد مهم و اساسی مجلدات سه گانه انتخاب و بعضا خلاصه و در قالب یک مجلد به علاقمندان و دانش پژوهان عزیز تقدیم می شود.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ص:۲۰

فصل اول: تأسیس و شکل گیری

بنیانگذاران

اشاره

بنیانگذاران سازمان در سال ۱۳۴۴ عبارت بودند از:

۱- محمد حنیف نژاد؛

۲- سعید محسن؛

۳- عبدالرضا نیک بین رودسری (معروف به عبدی).

اصغر بدیع زادگان از سال ۱۳۴۵ وارد رهبری سازمان شد و تا سال ۱۳۴۷، در کنار سه نفر دیگر، یک کادر رهبری چهار نفره را تشکیل دادند.

پیش از آنکه نحوه تأسیس سازمان بیان شود، با زندگی و ویژگی های بنیانگذاران آن آشنا می شویم.

محمد حنیف نژاد

محمد حنیف نژاد فرزند حمداللّه در سال ۱۳۱۸ در خانواده ای نسبتا فقیر در تبریز به دنیا آمد، پدرش کارمندی ساده بود و خانواده را با سختی اداره می کرد.از دوران مدرسه به شرکت در هیأتهای مذهبی و دسته های سینه زنی علاقه داشت و این عُلقه تا آخر با او بود.

در تبریز، از دوران متوسطه، در جلسات فردی به نام حاج یوسف شعار(۱) شرکت

۱- یوسف شعار مدرس قرآن در تبریز بود. بخشی از دیدگاه های او متعارض با تشیع و خلاف اجماع محسوب شده اند.

می کرد. در این جلسات، تفسیر قرآن و مباحث روز مانند بررسی مکاتبی از جمله مارکسیسم، مورد بحث قرار می گرفت.(۱)

در سال تحصیلی ۳۹ – ۱۳۳۸ وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۴۲ در رشته مهندسی ماشین آلات کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج فارغ التحصیل شد. در دوران دانشجویی دامنه فعالیت های مذهبی – سیاسی او، که از تبریز آغاز شده بود، وسعت پیدا کرد. وی نماینده دانشجویان دانشکده کشاورزی در «سازمان دانشجویان جبهه ملی دوم»، عضو فعال «نهضت آزادی ایران» و مسئول «انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده کشاورزی» بود.(۲)

پس از آمدن به تهران و ورود به دانشگاه، با روحانیون(۳) آشنا به مسائل روز چون سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری، سید ابوالفضل زنجانی، دکتر سید محمد بهشتی، علی گلزاده غفوری، علامه محمد تقی جعفری، دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی، سید مرتضی جزایری و... فعالان سیاسی مذهبی چون مهندس مهدی بازرگان، دکتر یداللّه

سحابی، مهندس عزت اللّه سحابی، رحیم عطایی، دکتر عباس شیبانی و احمد

علی بابایی، که با «جبهه ملی دوم» همکاری داشتند و سپس «نهضت آزادی ایران» را تأسیس کردند، رابطه برقرار کرد.(۴)

در خارج از دانشکده کشاورزی در چارچوب «انجمن اسلامی دانشجویان

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۷. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۸۲ – ۸۳.

۳- حسین روحانی در مورد سابقه انس حنیف نژادبا روحانیون می نویسد: «و باز آنچه از این دوره فعالیت محمد دوره دبیرستان در تبریز روشن است اینکه او با طلاب جوان علوم دینی در ارتباط فعال بوده و با آنها رفت و آمد داشته و با آنها بحث و جلسه داشته است؛ به طوری که پدر او به هنگام ورود محمد به دانشگاه بارها گفته بود: من فکر می کردم تو به قم خواهی رفت و آخوند خواهی شد». یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۶.

۴- میثمی، سنت الاولین...، ج ۱: ص۱۲، و یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۷ نیز مطالبی آمده است.

دانشگاه تهران» بیش از دیگران کوشا بود. اما در چارچوب نهضت آزادی، فعالیت های وی به دلایل امنیتی همواره مخفی بود و در این ارتباط مسئولیت تشکیل حوزه ها و جلسات و کلاس های سیاسی و یا برنامه های اعتصاب و تظاهرات را به طور غیرعلنی بر عهده داشت.(۱)

پس از دستگیری سران نهضت آزادی، در اول بهمن ماه ۱۳۴۱ - در آستانه برگزاری رفراندوم شاهانه - حنیف نژاد نیز دستگیر؛ و در ۱۱ مهر ۱۳۴۲، یعنی نزدیک به پنج ماه پس از سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد آزاد شد.(۲)

سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد تقریبا همه فعالان سیاسی مذهبی را از ثمربخش بودن مبارزات مسالمت آمیز مأیوس کرد. حنیف نژاد خود نقل کرده است که مهندس بازرگان در زندان به او گفته بود: «نمی بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می کند؟ شما جوان ها باید فکری بکنید!»(۳)

نحوه تفکر سیاسی حنیف نژاد در دوران دانشجویی، متأثر از اندیشه ها و آثار مهندس بازرگان و آیه اللّه طالقانی بود؛ منتها رادیکال تر.(۴) او اگرچه اعتقاد داشت که اسلام مکتبی حیاتبخش، زنده و جامع است، اما در عرصه نظری وامدار منابع معرفتی متفاوت و گوناگونی بود و از منابع مختلفی همچون نوحنبلی گری حاج یوسف شعار، علم گرایی مهندس بازرگان، قرآن گرایی به روایت طالقانی و تکامل گرایی یا تفسیر ترانسفورمیستی از قرآن به روایت سحابی و بالاخره مارکسیسمی عمدتا به روایت مائوتسه تونگ، تأثیر پذیرفته بود. بنابراین می توان گفت که خاستگاه فکری و اجتماعی و تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق، حداقل در مراحل اولیه تأسیس،

۱- فارسی، زوایای تاریک، ص ۷۴؛ نشریه پیکار.

۲- بازرگان، یادداشت های روزانه، ص ۷۸.

۳- فارسی، زوایای تاریک: ص ۲۲.

۴- بیشتر مطالبی که در مورد عقاید و تفکر حنیف نژاد آمده، علاوه بر منابع پراکنده سازمان، از یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۷ - ۱۹ و اسناد باقیمانده ساواک و گفت وگوهای پژوهشی، برگرفته شده است.

نهضت آزادی ایران بوده است. این حقیقت را بعدها از رهبران و وابستگان نهضت آزادی تأیید و تأکید کرده اند.(۱)

بخش عمده صحبت های او در جلسات انجمن اسلامی و یا در بحث های خصوصی با دانشجویان و روحانیون نیز بر جنبه های سیاسی و اجتماعی مکتب اسلام و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی تأکید داشت و به شدت به انتقاد از افراد و از جمله روحانیونی می پرداخت که به این مسئله توجه نکرده اند یا سخن و عملشان مخالف آن بوده است. در همین زمینه نیز به کار فرهنگی اصولی و تشکّل باور داشت.

از مسائلی که حنیف نژاد بر آن تأکید داشت، ارتباط دانشجویان مسلمان با روحانیون مبارز و فعّال بود. او از این افراد برای سخنرانی و روشنگری دانشجویان دعوت به عمل می آورد تا در مجامع گوناگون دانشگاهی، به مناسبت های مختلف، شرکت کنند. اقدامات و حرکت های انقلابی امام خمینی(ره) را بسیار مثبت تلقی می کرد و آن را سرآغاز تحولی جدید در حوزه علمیه و نهاد روحانیت می دانست. در آن دوران کوشش به عمل می آورد تا به سهم خود، هماهنگی میان فعالیت های سیاسی روحانیون مبارز و نهضت آزادی و انجمن اسلامی را تقویت کند.(۲)

تراب حق شناس در مورد این گونه علائق، که مهم ترین تجلی آن دیدار با امام

خمینی(ره) در قم بود، می نویسد:

یکی از فعالیت های ما که در کنار کارهای تشکیلاتی مان انجام می دادیم، تماس با روحانیون مبارز بود که در اینجا فقط به تماس با آیه اللّه خمینی اشاره می کنم. یک بار پس از خرداد ۴۲ با مقدار [تعداد]قابل توجهی از دانشجویان انجمن اسلامی یک راهپیمایی در قم ترتیب دادیم و به منزل آیه اللّه خمینی،

۱- در این باره نک: بازرگان، مهدی، سرمقاله روزنامه میزان. ۱۲/۲/۱۳۶۰ ؛ جعفری، سازمان مجاهدین...، ص ۱۳۹؛ زوایای تاریک، ص ۲۲؛ جعفری، همان، ص ۳۰؛ و نیزنک: بولتن کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک و شهربانی. ۱۳۵۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۸.

که تازه از زندان چند ماهه آزاد شده بود، رفتیم.(۱)

یکی از روحانیون مبارز، حجه الاسلام علی حجتی کرمانی، طی مقاله ای که در روزنامه وظیفه به چاپ رسید، راهپیمایی مذکور را - که طلاب جوان هم در آن شرکت داشتند - طلیعه وحدت حوزه و دانشگاه برشمرد. البته بی تردید این اقدام، در آن دوران، حرکتی انقلابی بود.

حنیف نژاد، به گفته حسین روحانی که فضای زمان دانشجویی و اوایل فعالیت او را تصویر کرده است، «از نظر سیاسی دیدی روشن و تیز داشت و قادر بود در مقایسه با دیگران مسائل سیاسی روز را تجزیه و تحلیل نماید. اکثر روحانیون معروف آن روز، که در ارتباط نزدیک با دانشگاه بودند و قبلاً از آنها یاد کردیم، او را به عنوان یک عنصر مسلمان آگاه و روشنفکر می شناختند و او را می ستودند.»(۲)

بعد از ۱۵ خرداد، که در آن هنگام حنیف نژاد در زندان به سر می برد، «یکی از اولین چیزهایی که به ذهنش آمده بود ایمان به فداکاری توده ها و تحقیر خودش بود. می گفت: این توده ها خیلی فداکارند و این ما هستیم که صلاحیتش را نداریم و دست روی نیاز اصلی شان نگذاشتیم؛ ما آنها را خوب بسیج نکردیم. این توده ها بیش از هزاران نفر در این قیام شهید داده اند».(۳)

حنیف نژاد، پس از اتمام تحصیل، به سربازی رفت و ۹ ماه دوره خدمت سربازی را در شیراز به همراه سعید محسن (که دوره سربازی اش را البته در جهرم می گذراند) و اصغر بدیع زادگان گذراند.

سعید محسن

سعید محسن فرزند سلیمان در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده مذهبی و روحانی در

زنجان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همانجا به پایان رساند. برای

۱- نشریه پیکار، ش ۷۶: ص ۱۵.
۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۹.
۳- میثمی، سنت الاولین...، ج ۲: ص ۸.

ادامه تحصیل به تهران آمد و در سال ۱۳۴۲ از دانشکده فنی دانشگاه تهران، در رشته تأسیسات، مهندس شد. او به خاطر فعالیت های سیاسی دو بار به زندان افتاد. بار اول در تاریخ ۱۴/۹/۴۰ به جرم پخش تراکت و شرکت در میتینگ های جبهه ملی بازداشت شد؛ و بار دوم در شب اول بهمن ماه ۱۳۴۰، که فردای آن پلیس به دانشگاه حمله کرد، به عنوان عضو «کمیته دانشجویان نهضت آزادی» همراه با چند تن دیگر دستگیر شد و پس از مدتی آزاد گردید.

سعید مقلد آقای خمینی بود(۱) و ارتباط او با شخصیت هایی چون طالقانی و مطهری از روحانیون و بازرگان و سحابی از متفکرین غیرروحانی مسلمان، نشان دهنده جهت گیری ویژه او است. پس از پایان سربازی از جهرم به تهران بازگشت، مدتی به کارهای سیاسی پیشین ادامه داد و کوشید به بقایای نهضت آزادی، که سرانش در زندان بودند، سروسامانی دهد. وی به استخدام غیررسمی وزارت کشور درآمد و از سال ۴۴ – عملاً – تصدی تأسیسات وزارت کشور را بر عهده گرفت.

سعید محسن و محمد حنیف نژاد، از همان آغاز فعالیت های دانشجویی، با یکدیگر دوست و همفکر بودند. همکاری در انجمن اسلامی دانشگاه و حضور در «مسجد هدایت» و ارتباط مشترک با آیه اللّه طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس

سحابی، رحیم عطایی و روحانیون مترقی و مبارز تهران و قم با دوره خدمت وظیفه شان نیز همزمان بود. مجموعه این هماهنگی ها و تجانس سیاسی و مذهبی باعث فعال تر شدن ارتباط این دو شد که سرانجام مشترکا تصمیم به تأسیس «سازمان» گرفتند.(۲) سعید محسن، تابع حنیف نژاد بود. و آدم عارف مسلکی بود.(۳)

عبدالرّضا (عبدی) نیک بین رودسری

عبدی نیک بین فرزند یوسف در سال ۱۳۲۱ در خانواده یک کارمند در مشهد به

ص:۲۶

۱- همان، عبداللّه محسن

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۲۰.

۳- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد به انجام رساند. در سال های آخر دبیرستان در جلسات «کانون نشر حقایق اسلامی»، و از همانجا با مفاهیم مذهبی - سیاسی آشنا شد. برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد. از همان آغاز دانشجویی به فعالیت در انجمن اسلامی پرداخت. او به همراه تراب حق شناس، لطف اللّه میثمی و... با ارسال طوماری برای آیه اللّه میلانی در مشهد از هدف های مقدس روحانیت به پیشوایی آیه اللّه العظمی خمینی پشتیبانی کرد.

عبدی در همین ارتباط با افرادی چون حنیف نژاد و سعید محسن آشنا شد و به تدریج، در جریان فعالیت های سیاسی، روابط نزدیک تری میان آنها ایجاد شد. او پس از دو سال تحصیل در دانشگاه، به دلیل اشتیاق به مطالعات و بررسی های سیاسی - اجتماعی، دانشکده را رها کرد و به طور تمام وقت به کار سیاسی پرداخت. میان این سه نفر جلسات و نشست های متعددی برقرار شد که طی آن، به مشورت و هم فکری درباره تحلیل اوضاع سیاسی - اجتماعی و شرایط نوین مبارزه پرداختند و به دلیل وحدت نظر در اغلب مسائل، نسبت به تشکیل سازمان به توافق رسیدند.

عبدی همچنین با افرادی چون آیه اللّه طالقانی و آیه اللّه مطهری و مهندس بازرگان ارتباط داشت و در جلسات آنها نیز شرکت می کرد، اما زاویه برخورد او بیشتر، سیاسی و اجتماعی بود. به گفته میثمی «عبدی نیروی ایدئولوژیک و پرمطالعه ای بود.»(1) در مقطع بنیان گذاری سازمان، مسئولیتی در زمینه مسائل اعتقادی نپذیرفت و روی مسائل اقتصادی و سیاسی کار می کرد. به جهت تماس با افراد نهضت آزادی، ساواک در تاریخ ۲۴/۴/۴۳ تصمیم گرفت او را دستگیر کند ولی موفق نشد. آشنایی وی با سعید محسن و محمد حنیف نژاد و برگزاری جلسات متعدد با آنان منجر به پایه گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران گردید. همکاری وی با سازمان تا سال ۱۳۴۷ ادامه داشت، اما به علت ابتلاء به بیماری صرع از یک سو و مخالفت او با

۱- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۳۳۱.

تمرکز بر کارهای تئوریک در سازمان، کناره گیری نمود و یک سال بعد نیز ازدواج کرد. نیک بین پس از جدایی از سازمان به زندگی عادی روی آورد. ساواک در مورخه ۱۰/۱۰/۵۲ اقدام به دستگیری و بازداشت وی نمود و پس از بازجویی های متعدد وی را به ۱۸ ماه حبس محکوم کرد. او پس از طی دوران محکومیت، در تاریخ ۳۱/۳/۵۴ به علت عدم همراهی و همکاری با ساواک و مخالفت با مصاحبه تلویزیونی، سال دیگری را اضافه بر محکومیت در زندان بسر برد و در نهایت در تاریخ ۲۴/۵/۵۵ آزاد شد.

تأسیس سازمان و عضوگیری ها

حنیف نژاد، سعید محسن و عبدی نیک بین، در جلساتی که بین خود داشتند، به این نتیجه رسیدند که با سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد باید با رژیم شاه به مبارزه مسلحانه برخاست و برای پیشبرد چنین مبارزه ای به صورت حرفه ای و تشکیلاتی وجود یک سازمان مسلح ضرورت دارد. با این پیش فرض، آنان در شهریور ۱۳۴۴ تصمیم به تشکیل چنین سازمانی گرفتند؛ و در گام اول برای تربیت اعضای آینده سازمان، به انجمن های اسلامی دانشگاه های تهران و شهرستانها روی آوردند تا اعضای اولیه و احتمالی خود را از میان آنان برگزینند. مسلمان بودن، انضباط پذیری و داشتن خصلت های مبارزه جویانه و فداکاری از شرایط لازم در مراحل اولیه عضوگیری بود.(۱) از طریق انجمن های اسلامی تعداد قابل توجهی از دانشجویان دانشکده ها برای این کار معرفی شدند و به تدریج در کلاس های سه چهار نفره متشکل گشتند.

شیوه کلی در عضوگیریِ موردی این بود که ابتدا افرادی در نظر گرفته می شدند؛ پس از آن در حوزه (کلاس) با مسئول مربوط در مورد شخصیت و ویژگی آن فرد و میزان صلاحیتش برای عضوگیری صحبت می شد و آن گاه به طریق ارتباط مستمر -

---

۱- یادداشت های حسین روحانی، صص ۱۰ و ۱۱

بجز حضور در کلاس ها - شناسایی و آزمایش می شد.

چنـد مـاه بـا فرد، دوست نزدیـک بودیم و مثلاً جاهای خطرناک می بردیمش که ببینیم می ترسـد یا نه؛ و چکاپ می کردیم و بحث می کردیم. شاید چند ماه بعد از آشنایی، تازه مسئله تشکیلات را با او مطرح می کردیم.(۱)

مسئولیت حوزه ها در شروع کار منحصرا بر عهده محمد حنیف نژاد ۱ مد حنیف نژاد ، ۲و سعید محسن بود و عبدی نیک بین که کمتر توان این کار را داشت، عموما به کارهای تئوریک به خصوص در قسمت سیاسی می پرداخت.(۲)

برنامه های آموزشی

آموزش های نظری

برنامه آموزش نظری شامل چهار بخش بود:

۱- آموزش هـای ایـدئولوژیک؛ متون اصـلی ایـدئولوژیک در درجه اول عبـارت بودنـد از قرآن و نهـج البلاغه و سـپس کتب مهندس بازرگان (از جمله راه طی شده، خدا در اجتماع، مسـئله وحی، عشق و پرسـتش، اسـلام مکتب مبارز و مولد) و آیه اللّه طالقانی (از جمله تفسـیر پرتوی از قرآن) و دکتر یداللّه سحابی (از جمله انسان و تکامل و خلقت انسان) و آثار آیه اللّه مطهری (از جمله بیست گفتـار). در کنـار مطالعه و بحث روی مضـمون این کتاب ها، اولاً از یک متن دست نوشـته حـدودا ۴۰ صفحه ای، که مضمون آن بیشتر با کتاب راه طی شده مطابقت داشت و مشترکا توسط حنیف نژاد و سعید

محسن تهیه شـده بود و ثانیـا از کتاب چهار مقاله فلسـفی «مائو»، به خصوص مقالات «درباره عمل» و «تضاد»، نیز برای آموزش ایدئولوژیک استفاده می شد.

۲- آموزش های سیاسـی - اجتماعی؛ آموزش سیاسی در درجه اول مبتنی بر بحث هایی بود که متون اصلی آن را عبدی نیک بین، تهیه می کرد.(۳)

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۱.

۳- سـعید محسن در یکی از بـازجویی هـای خود در این بـاره می گویـد: چون [عبـدی نیـک بین]از لحـاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف نژاد در این مورد از وی اسـتفاده می کردیم. او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بـود و در بعضـی از موارد تعلیمـاتی همفکری می کرد، به خصوص کتـاب هـای اولیه که اغلب کتـاب هـای درسـی دانشـکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می کرد. ر.ک: پرونده سعید محسن.

پس از مقاله مبارزه چیست، همراه با بحث های مربوط بدان، سه رشته کتاب و رساله مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت: رشته اول شامل تاریخ سیاسی ایران که از جنبش تنباکو به این سو می شد؛ مانند عصر بی خبری و جنبش تنباکو تألیف «تیموری»، تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان تألیف «کسروی»، سردار جنگل تألیف «فخرایی» و...(۱) رشته دوم شامل کتاب هایی می شد که به شناخت امپریالیسم کمک می کردند؛ مانند میراث خوار استعمار تألیف «دکتر مهدی بهار»، شورشگری و ضد شورشگری، از تألیفات سازمان C.I.A که توسط نهضت آزادی خارج از کشور ترجمه شده بود و نیز کتاب هایی که با استناد به تاریخ انقلاب ها در امر تشکیلات می توانستند راهنمای عمل باشند؛ مانند چه باید کرد «لنین» – که مسئله «انقلابی و مبارزه حرفه ای» در آن مطرح بود –(۲) و برخی از رسالات «مائو» و «استالین» درباره تشکیلات.(۳) رشته سوم شامل تاریخ جهان به خصوص انقلاب جهانی و مباحث مربوط به تحولات سیاسی می شد؛ مانند کارنامه سیاه استعمار تألیف «هاشمی رفسنجانی»، زندگی جمیله بوپاشا (دختر انقلابی الجزایری)، الجزایر و مردان مجاهد تألیف «حسن صدر»، جنگ شکر در کوبا تألیف «ژان پل سارتر» و کتاب هایی درباره انقلاب های روسیه و چین مثل زردهای سرخ درباره انقلاب چین و تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی.(۴)

۱- گفت و گوها: عبداللّه محسن. گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش. یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۴.

۲- لنین، چه باید کرد؟: ص ۱۲۰.

۳- البته مطالعات مربوط به «تشکیلات» خود مرحله آموزشی مستقلی بود و در اینجا فقط ربط این مباحث با تاریخ مورد نظر است.

۴- گفت و گوها: پیشین. یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۳ - ۱۴.

۳- آموزش های اقتصادی؛ سومین دوره در آموزش های اولیه سازمان آموزش های اقتصادی بود. این دوره آموزشی با هدف آشنا کردن فرد با مفاهیم و مباحث اقتصادی و نظام های اقتصادی مختلف، شناخت وضع اقتصادی جامعه ایران و سیر تطور تاریخی آن و رسیدن به الگویی از نظام اقتصادی مطلوب سازمان انجام می گرفت. در این زمینه نیز بنیانگذاران سازمان مفاهیم بنیادین اقتصاد سیاسی مارکسیستی را پذیرفته بودند، طبق الگوی ماتریالیسم تاریخی سیر تطور جامعه بشری را از کمون های اولیه به نظام های برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری می دیدند، ولی می کوشیدند تا در مقابل «سوسیالیسم» نظام اقتصادی مطلوب خود را، به عنوان نظامی بدیع و کامل، عرضه کنند. این نظام اقتصادی آرمانی آمیزه ای از سوسیالیسم بود که بنیانگذاران سازمان بر اساس برخی آیات و روایات بر آن جامه «اسلامی» پوشانیده و به زعم خود کاستی های آن را برطرف کرده بودند.

۴- آموزش های تشکیلاتی - امنیتی؛ برای آشنایی فرد با تشکیلات و اصول حاکم بر آن، شیوه حل تضادها و تعارضات درون سازمانی، برخورد و حل تضاد فرد و سیستم و... و همچنین آشنایی و اجرای ضوابط امنیتی برای داشتن کمترین اطلاعات و در صورت لزوم حفظ افراد و عناصر از تهاجم پلیس و نیفتادن آنها - و در نتیجه سازمان - در تور پلیسی و آشنایی با اهمیت مسائل امنیتی. در این بخش، درباره اصول و ضوابط و شیوه های کار مخفی، سیستم های سازماندهی مخفی و اصول تشکیلاتی نظیر اصل «سانترالیسم دموکراتیک»، اصل «رهبری جمعی و مسئولیت فردی»، اصل «انتقاد و انتقاد از خود» و آموزش داده می شد بحث به عمل می آمد. این آموزش ها عموما به صورت شفاهی بود و تا مدت ها در این باره نوشته ای تدوین نشده بود.

در چارچوب همین بخش از آموزش، توسط مسئول حوزه از یکایک افراد در مورد وظایف و مسئولیت های آنها و مسائل امنیتی، حسابرسی به عمل می آمد.(۱)

۱- شرح تأسیس: صص ۲۸ و ۳۱. یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۳.

آموزش های عملی

علاوه بر آموزش های تئوریک، یک دسته آموزش های عملی نیز برای افراد در نظر گرفته می شد که از آن جمله می توان موارد زیر را ذکر کرد:

۱- ورزش و کوهنوردی

۲- جامعه گردی: اعضاء برای بررسی وضع مردم و آشنایی با زندگی آنها به مناطق جنوب شهر نظیر دروازه غار، گودها، کوره پزخانه ها و... می رفتند؛ و با رعایت مسائل امنیتی و حفظ وضع عادی خود، با مردم تماس می گرفتند و با آنها از هر دری حرف می زدند.

۳- خودسازی: رهبران سازمان معتقد بودند که چون عموم اعضا از میان روشنفکران و اقشار متوسط جامعه برخاسته اند، صِرف مطالعه و شناخت نظری جامعه و تصمیم ایشان بر شرکت فعال در مبارزه نمی تواند تضمین قطعیِ پابرجا و استوار ماندن آنها بر این عقیده و حرکت باشد. از این رو لازم است تا خود نیز، تا آنجا که ممکن است، مانند مردم محروم زندگی کنند و با آنها حشر و نشر داشته باشند تا از درد آنها بهتر آگاهی یابند و احتمال جا زدن و انحراف از مبارزه در راه تأمین عدالت اجتماعی به حداقل برسد. در این مورد به خصوص، روی زندگی حضرت علی(ع) و گفته های ایشان از جمله نامه به «عثمان بن حُنیف» زیاد تکیه می شد.

مجموعه آموزش های فوق الذکر حدود سه سال به طول می انجامید و حتی الامکان در عرض هم پیش می رفتند.(۱)

ص:۳۲

۱- شرح تأسیس...: صص ۳۵ - ۳۶؛ با اندکی تصرف.

فصل دوم: ایدئولوژی سازمان و نخستین چالش ها

تشکیل «گروه ایدئولوژی»

اشاره

در پاییز ۱۳۴۶ گروه ایدئولوژی سازمان متشکل از محمد حنیف نژاد، حسین روحانی و علی میهن دوست تشکیل شد. حنیف نژاد، علاوه بر عضویت در این جمع، وظیفه داشت با مطالعه متون اولیه ای که توسط گروه فراهم می شد، مضمون آموزش ایدئولوژی را در سازمان تدوین کند. حاصل دو سال کار مطالعاتی این عده چند کتاب بود که به ترتیب به معرفی آنها می پردازیم:

شناخت / کتاب اول ایدئولوژی

این جزوه، که نام اصلی و اولیه آن «متدلوژی» بود و بعدها به شناخت معروف شد، ابتدا به صورت موجز و فشرده، در حدود ۶۰ صفحه، توسط حسین روحانی نوشته شد؛ و در تجدیدنظر و ویرایش مجددی که در سال ۴۹ توسط حنیف نژاد روی آن صورت گرفت، تعلیقاتی مستند به قرآن و نهج البلاغه بدان اضافه شد.

مآخذ عمده تدوین شناخت عبارت بودند از کتاب های مارکسیستی: اصول مقدماتی فلسفه تألیف «ژرژ پولیت سر»، ماتریالیسم دیالکتیک نوشته «ژوزف استالین»، دیالکتیک طبیعت و تاریخ: دینامیسم - جهش - تضاد تألیف «دکتر انور خامه ای»، و درباره تضاد اثر «مائو تسه تونگ» (دون)».(۱)

۱- تحلیلی بر تغییر...: صص ۲۹ - ۳۰. یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۷ - ۲۸.

کتاب «شناخت» از آن جهت اهمیت دارد که در ادبیات سیاسی و مذهبی ایران شاید اولین اثری باشد که در آن به نحو آشکاری سعی شده است که اصول و مبانی اعتقادات اسلامی بر ایدئولوژی مارکسیستی انطباق داده شود. از همین رو مبنای قضاوتهای بعدی در مورد عقاید سازمان قرار گرفت.(۱)

تکامل / کتاب دوم ایدئولوژی

به دنبال تدوین شناخت، به عنوان متدلوژی شناسایی طبیعت و اجتماع و تاریخ، و پس از یک بحث جمعی، کتاب تکامل به وسیله علی میهن دوست تدوین گردید.(۲) «این جزوه نیز پس از برخورد جمع با آن و تصحیح نهایی، در درون سازمان به عنوان بخشی از آموزش ایدئولوژیک سازمان منتشر گردید.»(۳) مبنای نخستین کتاب تکامل، کتاب خلقت انسان «دکتر یداللّه سحابی» است.

وی که در علوم طبیعی و زیستی متخصص بود و به ویژه در رشته «زمین شناسی» صاحب نظر محسوب می گشت، برای نخستین بار در ایران، با استناد به آیاتی از قرآن کریم، اصل تکامل زیستی و تکوین تدریجی موجودات را مخالف نصوص دینی نمی دانست.

انتشار مطالب «دکتر سحابی» واکنش هایی مخالف در محافل حوزوی ایجاد کرد و از جمله «علامه طباطبایی»، ابتدا به صورت خصوصی و سپس با درج نظراتش در بخشی از تفسیر معروف المیزان، به آرای «دکتر سحابی» خدشه وارد کرد.

جواب «دکتر سحابی» به ایرادات «علامه طباطبایی» در جزوه ای با عنوان قرآن و تکامل منتشر گردید؛ و کماکان باب این بحث گشوده ماند.

۱- در این باره نک: عنایت، اندیشه سیاسی...، صص ۲۶۸ - ۲۶۵؛ آیت اللّه منتظری، مصاحبه رادیو تلویزیونی ۱۳۵۹؛ شهید مطهری، پیرامون انقلاب...، ص ۶۵ - ۶۶ و ۱۶۲.

۲- شرح تأسیس...: صص ۳۸ - ۳۹. یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۴.

۳- یادداشت های حسین روحانی: همان صفحه.

راه انبیا – راه بشر / کتاب سوم ایدئولوژی

راه انبیـا – راه بشـر، سـومین محصـول گروه ایـدئولوژی، پس از تکامـل بـه صـورت یکی از جزوات آموزشـی درون سازمـانی درآمد.

در این کتاب هماهنگی و یگانگی راه انبیا و راه بشر [مستقل از وحی] و جدایی ناپذیری این دو تشریح شده در عین حال نقش و رسالت انبیا با استناد به قرآن و نهج البلاغه مشخص گردیده است.(۱)

سومین جزوه ایدئولوژیک تحت عنوان راه انبیا – راه بشـر، که عمدتا به سبک راه طی شده ی مهندس بازرگان تهیه شده و در آن آیات بسیار زیادی از قرآن مورد استناد و تفسیر قرار گرفته، توسط محمد حنیف نژاد تهیه و پس از برخورد نهایی جمع، در درون سازمان منتشر گردید.(۲)

۱- شرح تأسیس...: ص ۳۹.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۴.

مقدمه مطالعات مارکسیستی / جزوه آموزشی

از دستاوردهای گروه ایدئولوژی، کتابچه ای بود به نام مقدمه مطالعات مارکسیستی.(۱)

«این جزوه به قلم سعید محسن است و علت نگارش آن، دادن دید اولیه به خواننده کتب مارکسیستی است؛ و تأکید روی این نکته که اولاً چرا ما ناگزیر از مطالعات مارکسیستی هستیم (علم مبارزه) و ثانیا برشمردن جنبه های اصولی و مثبت مارکسیسم (ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک) و ثالثا توضیح این مطلب که این هم برای درک هرچه بیشتر ایدئولوژی اسلامی و قرآن است؛ و بدون مطالعه این کتب ما قادر به درک دینامیکی از قرآن نخواهیم بود.»(۲)

سیمای یک مسلمان (راه حسین)

در ادامه کار گروه ایدئولوژی، تحلیلی از تاریخ اسلام بعد از پیامبر(ص) و به طور خاص قیام امام حسین(ع) صورت گرفت که پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ و انتشار بیرونی آن، به کتاب امام حسین یا راه حسین مشهور شد ولی اسم واقعی و اولیه آن

سیمای یک مسلمان بود.(۳) این کتاب منسوب به احمد رضایی است ولی تأکید خود سازمان این است که وی «در کارهای تحقیقاتی مربوط به این کتاب نقش مهمی بازی کرد».(۴)

نکته مهمی که علاوه بر شیوه متداول گروه ایدئولوژی، یعنی انطباق مفاهیم اسلامی با موضوعات و مفروضات مارکسیستی، در این کتاب قابل توجه است این است که تصویر ارائه شده حکومت ایده آل به نام «حکومت اسلامی»، بیشتر با «دیکتاتوری پرولتاریا» و «سانترالیزم دموکراتیک» احزاب کمونیست شباهت دارد که به جای حزب حاکم، «متّقین» بر آن حاکمند و به نوعی سوسیالیسم گردن نهاده اند.

مارکسیسم زدگی دهه چهل

خودباختگی در برابر مارکسیسم یا «مارکسیسم زدگی»، عارضه ای بود که به خصوص در دهه های چهل و پنجاه شمسی، بخشی از فعالان سیاسی و اجتماعی مسلمان بدان دچار بودند.

این گونه اشخاص مجذوب دورانی بودند که جنبش های سیاسی و قهرآمیز مبتنی بر مارکسیسم در بسیاری از نقاط جهان در حال گسترش بود. مبارزات و انقلاب های مردم چین، ویتنام، کوبا و آمریکای لاتین به شیفتگان مبارزه مسلحانه الهام می بخشید و چهره ای «متفاوت» از مارکسیسم ایجاد می کرد. همین شیفتگی موجب شد که اعضای اولیه سازمان اصول تاریخی، اجتماعی و مبارزاتی مارکسیسم

۱- این کتابچه در دو جلد با عنوان «چگونه قرآن بیاموزیم» و «دینامیسم قرآن»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توسط سازمان «با نگارش و قلم رجوی» انتشار یافت. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۳۹۵.

۲- روزنامه ابرار ۲۵/۵/۶۹: به نقل از حسین روحانی.

۳- شرح تأسیس...: ص ۳۹.

۴- شرح تأسیس...: ص ۳۹.

را بی عیب و نقص پندارند؛ و مارکسیسم را، منهای بُعد آتئیستی و ضدخدایی آن، «علم مبارزه، تحول، انقلاب و سازماندهی» تلقی کنند و نیازمندی های خود را در این زمینه از آثار مارکسیستی اخذ کنند.

چکیده طرز فکری که در نوشته های ایدئولوژیک سازمان، پرورش و تعمیم داده می شد این بود که «حقیقت همان چیزهایی است که در عمل تحقق می یابد؛ آنچه در عمل رخ می دهد اصالت دارد و پراتیك روزمره یا تجربه عملی هر کس راهنمای اصلی و تنها معلم اوست».

هر چند که بنیانگذاران سازمان، با اعتقاد قلبی به وحی، سعی می کردند با الهام از قرآن به مسائل پاسخ دهند و در این کار خود صمیمی بودند ولی روشی که به کار می رفت، با منطق و روش شناخت قرآن نمی خواند. دیگر آموزش ها و دستاوردهای سازمان هم کتب مارکسیستی بودند که در آنها به نحوی دیگر منطق «اصالت عمل» و نوعی «پوزیتیویسم»(۱) القا و تبلیغ می شد.(۲)

۱- حجاریان در این زمینه می گوید: «مبنای سازمان آریستوریسیسم و پوزیتیویسم نوع بازرگان بود که او هم از اسپنسر و کنت گرفته بود و در بطن خودش تاریخیگری داشت، اما منشأ تمام دیدگاه های بازرگان لیبرالی است. سازمان می خواهد مبانی تئوریك عملش، علمی باشد و نمی تواند توجیه شهادت را به حور و قصور حواله بدهد. چون می خواست توجیهش علمی باشد، وجه اخلاقی شهادت طلبی را از درون ماتریالیسم دیالکتیك و ماتریالیسم تاریخی در می آورد.» نشست پژوهشی با سعید حجاریان، ص ۱۲.

۲- بحران در خط مشی: صص ۵۶ - ۵۷؛ با اندکی تصرف.

تشکیل «گروه سیاسی»

گروه سیاسی در تکمیل مطالعات سیاسی و به دنبال تشکیل «گروه ایدئولوژی» به وجود آمد؛ و از چند کادر سازمانی تشکیل می شد که سعید محسن در رأس آن بود. مسئولیت گروه سیاسی، تدوین مقالات و جمع بندی دیدگاه های سیاسی سازمان بود که به عنوان اسناد آموزشی مورد استفاده اعضا و مسئولان قرار می گرفت.(۱)

تشکیل «گروه کارگری»

گروه کارگری در سال ۱۳۴۸، به منظور کار و فعالیت در میان کارگران و جذب آنها، به وجود آمد و مرکب از سه چهار نفر بود که تحت مسئولیت ناصر صادق کار می کردند. گروه وظیفه داشت گزارش ها و تحلیل هایی درباره کارگران ایران، و همچنین شیوه کار با کارگران را تهیه کرده در اختیار سازمان قرار دهد؛ و در این روند، آموزش کارگران عضو سازمان را نیز - عمدتا - برعهده گیرد. این گروه مدت زیادی دوام نیاورد، کار قابل توجهی ارائه نداد، و از هم پاشید؛ به خصوص در برخورد با کارگران و جذب آنها کاملاً ناموفق بود. سازمان نه در طول فعالیت این گروه و نه پس از آن، به هیچ وجه نتوانست کمترین جای پایی در میان کارگران پیدا کند.(۲)

تشکیل «گروه روحانیت»

گروه روحانیت نیز در سال ۱۳۴۸، با مسئولیت شخص محمد حنیف نژاد و عضویت احمد رضایی و مصطفی جوان خوشدل - و احتمالاً ـ جواد سعیدی - به وجود آمد. مسئولیت گروه تماس با روحانیت مبارز، همکاری و همراهی با آنها، و سعی در واداشتن و سمت دادن آنان در جهت خط مشی و دیدگاه های سازمان بود؛ بدون آن که مسئله وجود سازمان به طور مشخص با آنها مطرح شود.

البته در سال ۴۷ با شخص آیه اللّه طالقانی مسأله تأسیس سازمان مطرح شده بود، ولی عموما درباره وجود سازمان و موقعیت آن با کسی صحبت نمی شد.

در مورد افرادی از روحانیت مبارز که سازمان با آنها به طور مشخص در تماس بود، اطلاعی در دست نیست اما آنچه مشخص است، در ابتدا این ارتباط سیاسی با روحانیون برجسته ای مانند آقایان آیه اللّه مطهری، دکتر بهشتی و هاشمی رفسنجانی وجود نداشت. شیخ مصطفی رهنما و سیداحمد طیّبی شبستری احتمالاً ـ در جریان تشکیل سازمان بودند؛ چرا که از قبل ارتباط نزدیکی با حنیف نژاد داشتند.

۱- شرح تأسیس...: صص ۳۰ - ۳۱. یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۳.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۳؛ با اندکی تلخیص.

امّا گویا با آیه اللّه خامنه ای نیز از طریق یک سمپات به نام حسن تهرانی ارتباطی برقرار شده بود و بعدها تماس هایی نیز با روحانیونی مانند آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مهدوی کنی، آقای لاهوتی و آقای ربانی شیرازی، صورت پذیرفت. گروه روحانیت، علاوه بر مسئولیت برخورد و ارتباط با روحانیون مبارز، وظیفه ارتباط با بازاری های فعال و مبارز را زیرنظر داشت و برای این بخش گروه جداگانه ای به وجود نیامد. ارتباط با بازار عمدتا توسط احمد رضایی صورت می گرفت.(۱)

تشکیل «گروه مطالعات روستایی»

گروه مطالعات روستایی با مسئولیت عبدالرسول مشکین فام در سال ۱۳۴۸ تشکیل شد. از عوامل ضرورت تشکیل گروه، به زعم تشکیلات، برنامه اصلاحات ارضی رژیم شاه و پیروزی مبارزات دهقانی در جریان انقلاب چین بود.

گروه مزبور با استفاده از منابع تئوریک موجود و با مسافرت به مناطق مختلف و آشنا شدن از نزدیک با وضع روستاهای کشور و مسائل روستایی، نتیجه تحقیقات خود را در جزواتی تحت عنوان «تحلیل روستایی» در اختیار تشکیلات قرار داد، که بعدها در تدوین استراتژی مورد توجه قرار گرفت.(۲)

از دستاوردهای گروه، رساله ای بود که بعدها با نام «روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران» در آبان ماه ۱۳۵۱ توسط سازمان انتشار یافت.

در سرلوحه کتاب اشاره شده است که مشکین فام «در تهیه و تنظیم این رساله سهم بسزایی داشت».

ص:۳۹

۱- خلاصه پرونده ها...: حنیف نژاد، محمد - سعیدی، جواد - جوان خوشدل، مصطفی. یادداشت های حسین روحانی: صص ۵۳ - ۵۴.

۲- شرح تأسیس...: صص ۳۹ - ۴۰.

جمع بندی دیدگاه های اقتصادی

(۱)

چنانکه در مباحث ایدئولوژیک ذکر شد، سازمان تحلیل ماتریالیستی تاریخ را - در کلیّت خود - پذیرفته بود و دوره های اجتماعی - تاریخی پنجگانه (کمون اولیه یا جامعه اشتراکی - برده داری - فئودالیسم - سرمایه داری - سوسیالیسم - و سرانجام جامعه بدون طبقه) را به مثابه یک حقیقت «علمی» در همه دیدگاه ها و تحلیل ها تأثیر می داد. بر همین اساس، اقتصاد سیاسی مارکسیسم نیز مورد قبول قرار گرفته بود و مجموعه تئوری های آن در کتاب اقتصاد به زبان ساده آموزش داده می شد.(۲)

انطباق مقوله نفی «استثمار» به قرائت مارکسیستی با موازین اسلامی، توسط سعید محسن در مقاله ای با عنوان استثمار تدوین شد و محمود عسکری زاده، با همکاری دیگر اعضای گروه ایدئولوژی، تلخیصی از اقتصاد سیاسی مارکسیسم را مدوّن کرد که ابتدا بی نام - تحت عنوان «جزوه اقتصاد» - در سطح سازمان و پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ با عنوان اقتصاد به زبان ساده در سطح جامعه انتشار یافت.

در جامعه ایده آل سازمان، مالکیت خصوصی باید از بین برود و سرمایه ها و تمامی وسایل تولید به مالکیت دولت درآید.

ص:۴۰

۱- مضمون این بخش برگرفته از این منابع است: گفت و گوها، مفاد جزوه استثمار، کتاب اقتصاد به زبان ساده، یادداشت های حسین روحانی: صص ۷۱ - ۷۳؛ با تلخیص. موارد دیگر در متن ارجاع داده شده اند.

۲- شرح تأسیس...: ص ۳۱. تحلیلی بر تغییر....: صص ۱۳ - ۱۵. در مأخذ اخیر آمده است: «جزوه اقتصاد به زبان ساده و جزوه شناخت که چکیده جهان بینی، ایدئولوژی، خواسته ها و آرمان های این سازمان را منعکس می کند، مشخصا بر نفی استثمار طبقات انقلابی و زحمتکش جامعه، بر قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضداد، قبول مبارزه طبقاتی به عنوان قانون حرکت تاریخ و حتی قبول ماتریالیسم تاریخی (صرف نظر از اینکه آنها را به شکلی به جهان بینی مذهبی ارتباط می داد) تأکید دارد.»

فصل سوم: در مسیر ترسیم خط مشی

تدوین استراتژی و تاکتیک

اشاره

تا سال ۱۳۴۷ به رغم وجود آموزش هایی در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و تشکیلاتی، خط مشی سازمان در قبال رژیم حاکم گنگ و مبهم بود. برای رهبری سازمان و اعضای آن، تا این زمان، روشن نبود که برای سرنگونی رژیم پهلوی - که هدف درازمدت و نهایی تشکیلات بود - چه خط مشی و چه شیوه و روش تاکتیکی را باید اتخاذ کرد و به کار گرفت تا دستیابی به هدف، به بهترین وجهی امکان یابد.

در ابتدای سال ۱۳۴۷، سازمان برای روشن کردن خط مشی مبارزاتی خود با استفاده از نظرات ۳۰ نفر از رهبران و اعضا و نظرخواهی از اعضا در حوزه ها به جمع بندی زیر رسید:

۱- ایران کشوری است زیر سلطه امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا؛ که اقتصاد آن تحت کنترل بورژوازی وابسته است. مناسبات اقتصادی حاکم، در نتیجه رفرم ارضی، از سیستم «بورژوا - ملّاک» به «بورژوازی وابسته» تبدیل شده است.

۲- رفرم ارضی باعث شده که از بروز پتانسیل انقلابی در روستا جلوگیری شود؛ بنابراین شروع از روستا (نمونه چین) در ایران ممکن نیست.

۳- رژیم ایران یک رژیم پلیسی است که همه نیروهای نظامی و انتظامی آن

تحت سلطه پلیس سیاسی عمل می کنند؛ که آنها خود از سوی سازمان های

اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس و آمریکا هدایت می شوند.

۴- آگاهی مردم در درجه مناسبی است و دیگر گروه پیشتاز نیاز به افشای ماهیت واقعی رژیم ندارد.

۵ - برای توده ای کردن مبارزه و شکستن سدّ یأس، باید جوّ پلیسی را شکست و ثبات سیاسی رژیم را از بین برد؛ و چنین کاری تنها با عملیات مسلحانه امکان پذیر است.

۶- سازمان، به اتکای ایدئولوژی توحیدی، باور دارد که سنّت های انقلابی و مبارزاتی «تشیع» در بسیج توده های مردم در امر مبارزه می تواند نقش بارزی ایفا کند.

۷- شروع مبارزه باید از «شهر» صورت بگیرد و آن گاه به «روستا» کشیده شود.

۸ - در بردن مبارزه به روستا، باید مناطق استراتژیک انتخاب شود؛ یعنی از جهات گوناگون انسانی، طبیعی و جغرافیایی و... مناسب باشد.

۹- پیروزی نهایی از طریق تشکیل «ارتش آزادی بخش» و «جنگ چریکی روستایی» امکان پذیر است. سازمان، پس از بردن جنگ به روستا، باید در صدد تشکیل چنان ارتشی برآید.

۱۰- سازمان، در تحلیل نهایی، تضاد اصلی حاکم بر جامعه را «تضاد خلق و امپریالیسم» تشخیص می دهد که حل آن و پیروزی خلق تنها از طریق یک مبارزه قهرآمیز توده ای درازمدت ممکن است. از نظر سازمان، آمریکا در رأس قدرتهای امپریالیستی قرار داشت.

این نتیجه گیری ها بیشتر تحت تأثیر انقلاب های کوبا و الجزایر و فلسطین و موج چریکی آمریکای لاتین - به شیوه ای تلفیقی - به دست آمده بود که البته رفرم ارضی در ایران و تغییر ساختار روابط در روستاها نیز در انتقال تز «روستا - شهر» به «شهر - روستا» تأثیر داشت؛ ولی در هر حال به تقلید از بعضی جنبش های مائوئیستی در

آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین، «روستا» فراموش نمی شد!(۱)

انقلاب ها و نهضت های آزادی بخش

سازمان از ابتدای تشکیل، مثل همه جریان ها و افراد همان نسل که - با هر ایدئولوژی - در جریان مبارزه قرار داشتند و یا نسبت به مظالم امپریالیسم و رژیم شاه احساس بیزاری می کردند، تحت تأثیر دو جریان «کمونیستی» و «ناسیونالیستی» که هریک به نحوی در مبارزات رهایی بخش در سطح جهان نقش داشتند قرار گرفته بود.

انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب چین، انقلاب ویتنام و بالاخره انقلاب کوبا نمونه هایی از جریان نخست بودند که سازمان به درجات مختلف تحت تأثیر فرهنگ آنها قرار داشت؛ و از آموزش ها و تجربیات این انقلاب ها در آموزش، خط مشی و عملکردهای خود سود می جست که برای نمونه می توان از مطالعه و آموزش کتاب ها و رساله های زیر نام برد: چه باید کرد (لنین) ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی (استالین)، چهار مقاله فلسفی، آموزش خود را از نو بسازیم، اصلاح سبک کار حزبی، استراتژی جنگ های پارتیزانی در چین، کتاب سرخ (مائوتسه تونگ)، چگونه می توان یک کمونیست خوب بود (لیو شائوچی)، نوشته هایی درباره انقلاب ویتنام و آثار و کتبی که به انقلاب کوبا مربوط می شد؛ اعم از آنچه به خود کوبا و رهبر آن «فیدل کاسترو» می پرداخت و یا آثاری که در مورد فعالیت های مبارزاتی و چریکی «چه گوارا» در کشورهای آمریکای لاتین و به طور مشخص بولیوی نوشته شده بود؛ و نیز نوشته های متعدد «چه گوارا» و دیگر انقلابیون آمریکای لاتین مانند «کارلوس ماریگلا»، که پس از ترجمه به زبان فارسی مورد مطالعه و آموزش اعضای

سازمان قرار می گرفت. عین تماسی که با سفارت چین در فرانسه گرفته شد، در

۱- شرح تأسیس...: صص ۴۳ - ۴۶. یادداشت های حسین روحانی: صص ۷۵ - ۷۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

همـان زمـان بـا سـفارتخانه های ویتنام و کوبا نیز صورت گرفت؛ انگیزه نیز اسـتفاده از تجربیات انقلابی این کشورها در جهت مبارزه با رژیم شاه و نابودی آن بود. از این تماس ها نیز نتیجه مشخصی حاصل نگردید.(۱)

در چارچوب جریانات کمونیستی باید از «عدن» و «ظفار» نیز نام برد که مورد تأیید سازمان بود.(۲)

سازمان در قطب ناسـیونالیستی و میهنی، یا انقلاب های ناسـیونالیست و حرکت های اسـتقلال طلبانه، بیش از همه تحت تأثیر و هوادار انقلاب الجزایر و انقلاب فلسـطین بود؛ چراکه هردو به دنیای اسلام تعلق داشت و ایدئولوژی دینی و فرهنگ اسلامی در پیـدایش آنهـا مؤثر بود. از این رو سازمـان تلاش می کرد تجربیات این دو انقلاب را، که یکی از آنها (الجزایر) به پیروزی هم منجر شده بود، مورد استفاده قرار دهد.

در سال ۱۳۴۸ کتاب افضل الجهاد (برترین جهاد)، که «عمّار اوزگان» یکی از

کادرهـای رهبری انقلاب الجزایر تألیف کرده و در آن رونـد انقلاب الجزایر و تاریـخ آن را مورد تحلیل قرار داده بود، توسـط سازمان - به صورت تلخیص شده - ترجمه شد.

۱- سازمان در نیمه اول سال ۱۳۵۰ از طریق سفارت چین در فرانسه کوشید با این کشور ارتباط برقرار کند تا بتواند از امکانات آن جهت آموزش نظـامی افراد اسـتفاده کنـد؛ که البته مورد موافقت قرار نگرفت. ر.ک: خلاـصه پرونـده هـا...: بـدیع زادگان، اصغر و باکری، علی. یادداشت های حسین روحانی: ص ۶۵.

۲- ارتباط با «جمهوری خلق یمن جنوبی»، که پیش تر «جبهه آزادیبخش خلق عـدن» نام داشت و «جبهه آزادیبخش خلق ظفار» در سال های بعد از ۵۰ به خصوص ۵۲ - ۵۴ نزدیکتر شد.

فصل چهارم: تشکیلات و سازماندهی

الزامات آوانگارد؛ «علم مبارزه»

اشاره

چنانکه بیان شد سازمان از بدو تشکیل بر این نکته که مبارزه یک علم و فن است تکیه می نمود؛ علم و فنی که باید همانند دیگر علوم و فنون آموخت و کسانی به طور کامل و همه جانبه قادر به فراگیری این علم و فن هستند که مبارزه را یک حرفه تلقی نمایند و «مبارز حرفه ای» باشند؛ نه اینکه مبارزه را امری حاشیه ای و جنبی تلقی کنند.

این دقیقا گرته برداری رهبران سازمان از نظرات «لنین» در چه باید کرد بود؛ آنجا که در خصوص وظایف پیشتاز یا آوانگارد بحث می کند و جز در شرایط حرفه ای و تمام وقت، مبارزه را مؤثر نمی داند.(۱)

اصول تشکیلات

اصول حاکم بر تشکیلات سازمان عموما «از فرهنگ مارکسیستی و به خصوص از فرهنگ حزب کمونیست چین تأثیر می گرفت و تصادفی هم نبود که در ارتباط با آموزش تشکیلاتی، نوشته هایی در همین زمینه از «مائوتسه دون [تونگ]» و «لیوشائوچی» نظیر اصلاح سبک کار، [علیه]لیبرالیسم و چگونه می توان یک کمونیست

۱- لنین، چه باید کرد؟.

خوب بود، مورد استفاده و مطالعه اعضا قرار می گرفت».(۱)

اصول مورد قبول سازمان در امر تشکیلات سه اصل زیر بود که در واقع جمع بندی مائوئیستی از مبانی استالینی تئوری تشکیلاتی بود:

الف – اصل «سانترالیسم دموکراتیک»: مهم ترین اصل تشکیلاتی بود، که سازمان روی آن تکیه می کرد، «سانترالیسم» یعنی وجود مرکزیت و تمرکز رهبری در تشکیلات؛ بر طبق این اصل کلیه اعضا و ارگان های تشکیلاتی، در سطوح مختلف، موظف به پیروی و تبعیت از مرکزیت سازمان اند و نیز هر ارگان تشکیلاتی موظف به تبعیت از ارگان بالاتر از خود است. واژه «دموکراتیک» به معنی وجود دموکراسی در سازمان و حق اظهارنظر، پیشنهاد و انتقاد برای کلیه اعضا نسبت به ارگان خود یا ارگان های بالاتر و رهبری سازمان و نیز برای هر ارگان نسبت به ارگان یا ارگان های بالاتر و رهبری است. در تئوری، دو اصل فوق لازم و ملزوم و مکمّل یکدیگرند و هر یک بدون دیگری موجب انحراف در حرکت سازمان می شود. وجود مرکزیت بدون دموکراسی زمینه دیکتاتوری را در سازمان فراهم می کند. از طرف دیگر وجود دموکراسی بدون سانترالیسم و مرکزیت متمرکز، موجب نوعی لیبرالیسم و آزادی افسارگسیخته و بی بندوبار در تشکیلات می شود.

حال ببینیم در عمل چه پیش آمد؛ از زبان سه نفر – در رده ها و مسئولیت های مختلف – مفهوم «سانترالیسم دموکراتیک» و دامنه و محدوده اجرایی آن را می خوانیم:

[۱–] نظرخواهی؟! ما از این حرف ها نداشتیم! ما در عمل سانترالیسم دموکراتیک را نداشتیم؛ چنین چیزی را نداشتیم. آن چیزی که مطرح بود این بود که نظرات از بالا به پایین می رفت. از پایین همیشه اطلاعات جمع می شد. اصولاً قبل از مقطع ۵۰ رسم نبود که نظرخواهی بشود؛ این هم به علل امنیتی بود.(۲)

۱– یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۵.
۲– گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

[۲-] دموکراسی و این حرف ها نبود؛ اینها شعار است.(۱)

ب - اصل «انتقاد و انتقاد از خود»: بر طبق این اصل، هر یک از افراد سازمان حق دارد و حتی موظف است که در صورت مشاهده خلاف و انحراف، در هر فرد و ارگان تشکیلات - و در هر سطحی که باشد - آن را مورد انتقاد قرار دهد؛ فرد و ارگان مورد انتقاد نیز وظیفه دارد که در برابر این انتقاد پاسخ مقتضی بدهد. همچنین بر اساس این اصل، هر یک از افراد سازمان موظف است که با اشتباهات و انحرافات خود - چه آنها که توسط دیگران مورد انتقاد قرار گفته و چه آنها که خود بدان رسیده است - بدون چشم پوشی و اغماض برخورد کند و در صدد اصلاح و تصحیح آنها برآید.

این اصل هم در عمل سرنوشتی مانند اصل سانترالیسم دمکراتیک پیدا کرد.

ج - اصل «رهبری جمعی و مسئولیت فردی»: بر اساس این اصل، هر یک از افراد سازمان در قبال مسئولیت مشخصی که بر عهده او قرار دارد باید پاسخگو باشد؛ فرد نمی تواند با این توجیه که تصمیم گیری ها تنها به او مربوط نمی شود از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند. از سوی دیگر، مسئولیت فردی بدین معنا نیست که عضو حق دارد در همه موارد به طور فردی تصمیم گیری کند و آن را پیاده نماید. تصمیم گیری - در سطح تشکیلات - و به تعبیر دیگر «رهبری» باید به صورت «جمعی» باشد؛ تصمیم گیری فردی منجر به انحراف در تشکیلات می شود و زمینه های «رهبری فردی» و «دیکتاتوری تشکیلاتی» را فراهم می آورد. اِعمال «رهبری جمعی»، با در نظر گرفتن سطح تصمیم، توسط ارگان موردنظر یا ارگان های بالاتر و، در آخر در بالاترین سطح، توسط «کمیته مرکزی» و «کنگره های سازمانی» صورت می گیرد.(۲) البته در عمل این اصل نیز رعایت نشد و از ابتدا «رهبری فردی» حنیف نژاد بر دیگران سایه انداخت و بعدها به استبداد فردی رجوی منتهی گشت.

۱- گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۴۴ - ۴۶. بررسی امکان انحراف...: فصل آموزش و تشریح.

سازماندهی جدید

سازماندهی جدید(۱)

مرکزیت سازمان تا سال ۱۳۴۵ مرکّب از سه نفر بود: محمد حنیف نژاد، سعید

محسن و عبدی نیک بین؛ در اواخر سال ۴۵ مرکزیت چهار نفره شد و اصغر بدیع زادگان

نیز به جمع پیشین اضافه شد.

در اواسط سال ۱۳۴۷ عبدی نیک بین از مبارزه کنار کشید و عملاً از سازمان جدا شد. با کنار رفتن عبدی نیک بین، منحصر به سه نفر دیگر بود. با جمع بندی اخیر و تصمیم به تجدید ساختار سازمانی، در سال ۱۳۴۸، افراد دیگری - به تدریج - به مرکزیت سازمان افزوده شدند؛ تا آنجا که در اواخر سال ۴۸ تعداد اعضای مرکزیت به ۱۰ نفر رسید که عبارت بودند از:

۱- محمد حنیف نژاد ۲- سعید محسن ۳- اصغر بدیع زادگان ۴- محمود (محمد) عسکری زاده ۵ - بهمن بازرگانی ۶- حسین احمدی روحانی ۷- ناصر صادق ۸ - علی

باکری ۹- علی میهن دوست ۱۰- نصراللّه اسماعیل زاده(نصراللّه اسماعیل زاده).

رده های سازمانی در ترکیب جدید به شرح زیر بود:

۱- مرکزیت؛

۲- شاخه های سه گانه (هر شاخه مرکّب از سه عنصر مرکزیت)؛

۳- حوزه های درجه یک (مرکّب از چند کادر همه جانبه)؛

۴- حوزه های درجه دو (مرکّب از چند عضو).

این سازماندهی بدین جهت برنامه ریزی شد که در صورت نفوذ و هجوم پلیس، سازمان - حتی الامکان - ضربه پذیری کمتری داشته باشد. با این مقدمات، سازمان شروع به عضوگیری کرد و از طریق پذیرفتن اعضای جدید، البته براساس معیارهای از پیش تعیین شده، در صدد توسعه تشکیلات خود برآمد. از مهم ترین تحولات این مرحله از سازمان عضوگیری از میان زنان و دختران بود.

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی. یادداشت های حسین روحانی: صص ۵۰ - ۵۲. شرح تأسیس...: صص ۲۴ - ۲۵ و صص

۴۷ – ۴۹.

عضوگیری زنان

عضوگیری زنان(۱)

تا سال ۱۳۴۸ عضوگیری زنان و دختران – اصولاً – مطرح نبود؛ و شاید بتوان گفت سازمان – تا آن زمان – یک «تشکیلات مذکر» بود. در آغاز کار، به دلیل اینکه ازدواج امری وابستگی آور تلقی می شد و با دیدگاه های محمد حنیف نژاد – که «ناوابستگی خانوادگی» را تئوریزه کرده بود – مغایرت داشت، وارد کردن دختران و زنان اشکال بنیادی و تشکیلاتی داشت. بعدها متوجه شدند که حضور زنان، به عنوان روکش ایمنی، فوق العاده مؤثر است؛ چه برای پوشش خانه های تیمی و چه برای ارتباطات. در حالی که ساواک روی پسرها و مردان جوان حسّاس بود، یک دختر می توانست به راحتی مدارک را در زیر چادر حمل و نقل کند. هنوز پلیس سیاسی روی زنان و دختران جوان چادری حسّاسیت نداشت و این حسّاسیت در سال های بعد زیاد شد.

از این زاویه، از سال ۴۸، عضوگیری زن ها شروع شد؛ یک «گروه زنان» هم ایجاد شد که مسئول آن منصور بازرگان یکی از اعضای قدیمی بود. ابتدا پوران بازرگان،

خواهر منصور و همسر حنیف نژاد و بعد لیلا زمرّدیان،(۲) خواهر علیرضا زمرّدیان از عضوهای متأخر قبل از شهریور ۵۰، وارد سازمان شدند.

آموزش ها و تمرین های عملی

پس از تجدید سازماندهی و تثبیت استراتژی، آموزش های نظامی و دیگر مهارت های موردنیاز یک تشکیلات معتقد به مشی چریکی، ابتدا با تکیه به یک سری مطالعات نظامی و چریکی، از سال ۱۳۴۸ شروع شد و در تابستان ۱۳۴۹ شکل عملی به خود گرفت. فراگیری رانندگی با اتوموبیل و موتورسیکلت و آشنایی با فنون سرقت اتومبیل، ساختن پلاک جعلی اتومبیل و موتور و از این قبیل مهارت ها

ص:۴۹

۱– شرح تأسیس...: ص ۵۲. عضویت زنان به صورت کلی مطرح شده است. مطالب این بخش – عمدتا – برگرفته از گفت و گوی بهمن بازرگانی است.

۲– خلاصه پرونده ها...: زمردیان، لیلا. زندگی نامه مجاهدین...: ص ۲۹.

در «دستور کار» آموزش اعضا قرار داشت.(۱)

از سال ۴۹ وارد درگیری شدیم؛ یا به قول فلسطینی ها وارد «اشتباه کاری» شدیم. تمرین جودو و کاراته و بدنسازی می کردیم. از سال ۴۹ فعالیت های ما یک مقدار - مشخصا - نظامی تر شد؛ به دلیل اینکه تجربیات مشخص تر نظامی در اختیار ما قرار گرفت. مواد منفجره ای مثل «فولمینات جیوه» می ساختیم که مثلاً سه روز طول می کشید تا این محصول را به دست بیاوریم. باید می توانستیم از کمترین امکانات بیشترین بهره را بگیریم.

[...] آموزش نظامی مان در خانه های تیمی و با اسلحه های مشابه بود. از اسلحه های بادی ای استفاده می کردیم که به همان اندازه عقب نشینی دارند. سیبلی را انتخاب می کردیم و مثلاً در زیرزمین هایی که طولانی بود، در خانه های تیمی، از فواصل مختلف شلیک می کردیم؛ با سلاح گرم کار نمی کردیم.(۲)

۱- گفت و گوها: عبدالّله زرین کفش.

۲- گفت و گوها: عبدالّله زرین کفش.

فصل پنجم: اعزام به فلسطین و پیامدها

طرح و مذاکره برای اعزام اعضا به فلسطین

اشاره

در سال ۱۳۴۸، رهبران سازمان تصمیم گرفتند برای کسب صلاحیت نظامی برای شروع عملیات مسلحانه وارد کار شوند.

در آن شـرایط امکان آموزش و آمادگی نظامی در داخل ایران، وجود نـداشت. سازمان بهترین راه برای کسب آمادگی نظامی حرفه ای در همکاری با سازمان «الفتح» دانست؛ که مهم ترین سازمان سیاسی - نظامی فلسطین بود و به نظر می رسید به لحاظ ایـدئولوژیک نیز بیش از دیگر گروه هـای فلسـطینی با مواضع ایـدئولوژیک سازمان نزدیک باشـد. علاوه براین، نام فلسـطین و فداییان فلسطینی در میان مردم ایران بسیار محبوب و پراعتبار بود؛ گروه الفتح نیز بواسطه ملی بودنش و غیرمارکسیست بودنش و وجود عناصر مذهبی در میان اعضای آن اعتبار خاص خود را داشت.

در سال ۱۳۴۸، حسـین روحانی، کادر برجسـته سازمان با رئیس دفتر الفتح در پاریس چند بار ملاقات کرد. اما ملاقات های او بی نتیجه ماند؛ و سازمان از طریق دفتر الفتح در قطر هدف خود را دنبال کرد و از طریق همین دفتر سرانجام نمایندگان سازمان مجاهـدین خلق و سازمان الفتح در عمان پایتخت اردن ملاقات کردند. الفتح در این ملاقاتها متعهد شد که هرگونه کمکی که می توانـد به سازمـان مجاهـدین خلـق بدهـد؛ از جمله آموزش اعضـای سازمـان در اردوگاههـای الفتـح. به دنبـال همین قرار و مدارها، تعداد قابل توجهی از کادرها و اعضای سازمان، عازم اردوگاه های الفتح در

اردن و – پس از سپتامبر سیاه ۱۹۷۰ – لبنان و سوریه شدند.

ماجرای هواپیماربایی

همزمان با حضور هیأت نمایندگی سازمان در بیروت و عمّان، برای چند تن از اعضای سازمان، که به دلیل مشمولیت نظام وظیفه قادر به تهیه گذرنامه نبودند، شناسنامه های جعلی تهیه شد. تا از طریق بنادر جنوبی (بندرعباس و بندرلنگه) عازم قطر، ابوظبی یا دوبی شوند؛ در پوشش کارگر مهاجر از نمایندگان سیار سفارت ایران گذرنامه تهیه کنند و از راه هوایی به بیروت بروند. شش تن از این افراد (سیدجلیل سیداحمدیان، محسن نجات حسینی، محمود شامخی، حسین خوش رو، کاظم

شفیعیها، موسی خیابانی) در دوبی خانه ای اجاره کردند و در آن ساکن شدند. ولی اندکی بعد پلیس دوبی اقدام به دستگیری آنان کرد. این حادثه منجر به ماجرای هواپیماربایی شد که در زمان خود حادثه ای جنجالی به شمار می رفت.

ماجرا از این قرار بود که این عده در بازار و بی مورد سوءظن پلیس دبی قرار گرفتند و دستگیر شدند. سر و وضع ژولیده و همراه داشتن پول زیاد علت سوءظن پلیس بود. در بازرسی از خانه آنان نیز اسناد و مدارکی به دست آمد که سوءظن پلیس را دوچندان کرد. این عده به اتهام جاسوسی در بازداشت نگه داشته شدند؛ تا به رژیم ایران تحویل داده شوند. افراد زندانی از طریق یکی از زندانیان عادی ایران توانستند نامه ای برای سازمان در تهران ارسال کنند و وضعیت خود را اطلاع دهند. سازمان، تیمی از افراد زبده خود را برای پیگیری و حل مسأله به دبی اعزام کرد.

در نیمه اول شهریور ۱۳۴۹ حسین احمدی روحانی، عبدالرسول مشکین فام و سیدمحمد سادات دربندی، جداگانه وارد دوبی شدند. مسئولیت گروه به عهده حسین روحانی بود. آنان به مدت دو ماه از طرق مختلف تلاش کردند تا مانع تحویل زندانیان به دولت ایران شوند. از جمله، به کمک الفتح و شخص یاسرعرفات، موفق شدند تا از طریق یک قاضی فلسطینی درباره مدارک کشف شده و کم و کیف پرونده اطلاعاتی به دست آورند.

سرانجام در حدود نیمه آبان ۱۳۴۹، این عده اطلاع پیدا کردند که یارانشان قرار است با پرواز ساعت ۸ صبح روز ۱۸ آبان ۱۳۴۹ شرکت هواپیمایی ایرتاکسی به بندرعباس انتقال داده شوند و تحویل مقامات امنیتی ایران گردند.

اعضای تیم سه نفره تصمیم به ربودن هواپیمای حامل یارانشان گرفتند. لذا با مشکلات فراوان برای پرواز ۱۸ آبان هواپیمای شرکت ایرتاکسی بلیط تهیه کردند؛ و سرانجام با اقدامی هوشمندانه در ظاهر مسافران عادی - ولی مسلح به چاقو و یک قبضه اسلحه و بنزین و ناپالم - وارد هواپیما شدند. برای آنان هواپیماربائی هم فال بود هم تماشا. از یک طرف یاران خود را آزاد می کردند؛ و از طرف دیگر با اقدامی که در آن روزها سخت جاذبه داشت (هواپیماربایی) اذهان را متوجه رژیم شاه و وجود مخالفان مسلح آن رژیم می کردند.

اندکی پس از آنکه هواپیمای دو موتوره داکوتای شرکت ایرتاکسی از زمین برخاست، اعضای تیم سه نفره سازمان با استفاده از سلاح سرد و گرم که همراه خود داشتند، کنترل هواپیما را به دست گرفتند؛ مأمورانی را که اعضای دستگیر شده گروه را همراهی می کردند، وادار کردند که دست آنان را باز و آنان را آزاد کنند؛ و خلبان هواپیما را نیز مجبور به تغییر مسیر به سمت بغداد کردند. هواپیما پس از یک توقف در قطر و سوختگیری، سرانجام در حدود ساعت ۳ بعدازظهر همان روز در باند فرعی فرودگاه بغداد به زمین نشست.

پس از استقرار هواپیما در باند فرودگاه بغداد، مشکین فام، فرمانده عملیات، از هواپیما خارج شد. او به اختصار مواضع خود و دوستانش و علت هواپیماربایی را برای مقامات امنیتی عراق بیان کرد و برای تحویل هواپیما و تسلیم شدن به دولت عراق اعلام آمادگی کرد. به این ترتیب، ربایندگان از هواپیما پیاده شدند و پس از تفتیش و تحویل سلاح ها، به سمت سالن فرودگاه هدایت شدند. در محوطه فرودگاه خبرنگاران و عکاسان اجتماع کرده بودند ولی به درخواست ایرانیان عکسی گرفته نشد و گفتگویی صورت نگرفت. برخی از نیروهای مخالف رژیم پهلوی، که اغلب از وابستگان به جبهه ملی ایران در خارج از کشور بودند، برای استقبال از هواپیماربایان

به فرودگاه آمده بودند که به درخواست سفارت ایران و ممانعت پلیس بغداد موفق به ملاقات نشدند. مأموران پلیس، با همکاری سفارت ایران در بغداد، هواپیماربایان را اعضای یک باند جاعل معرفی کردند. هواپیمای ربوده شده کمی بعد به سوی آبادان پرواز کرد.

بعدها، در سال ۱۳۵۹، حسین روحانی در مصاحبه با نشریه پیکار نحوه برخورد مقامات عراقی با گروه ۹ نفره فوق را بطور مشروح بیان کرد و روشن شد که آنان در زندان بغداد به شدت مورد شکنجه قرار گرفته اند.

به این ترتیب، در ۲۵ دی ۱۳۴۹ زندانیان آزاد شدند و پس از چند روز در معیت نماینده سازمان فتح عازم پایگاه های چریکی سازمان آزادی بخش فلسطین شدند.

تماس با امام خمینی

از فصل های مهم ماجرای هواپیماربایی و بازجویی و شکنجه مجاهدین در عراق، مراجعه به امام خمینی(ره) در نجف اشرف و تقاضای وساطت و دخالت ایشان به منظور رهایی آنهاست.

حجه الاسلام سید محمود دعایی در مورد مراجعه مجاهدین به امام می گوید:

زمانی که [روابط] رژیم شاه با رژیم فعلی عراق تیره شده بود، سه مرتبه رزمندگان ایرانی هواپیمای ایرانی را مجبور کردند که در عراق بنشیند. [...] ماهیت افراد مبهم بود؛ و خودِ مجبورکنندگان به فرود این هواپیما در بغداد، از کادرهای برجسته «سازمان مجاهدین خلق» بودند. اینها به هیچ قیمت حاضر نشده بودند ماهیت و انگیزه اقدامشان را افشا کنند. [...] این ۹ نفر را شکنجه کردند که ماهیت سازمان و وابستگی اینها را کشف کنند؛ و زیر شکنجه تنها چیزی که فهمیدند، اسامی واقعی افراد بود که لو رفت. یکی از آن افراد آقای موسی خیابانی بود - و الآن در کادر رهبری مجاهدین خلق است - و برجسته ترین چهره شان مرحوم رسول(۱) مشکین فام بود که زیر شکنجه سخت مقاومت کرد و دیگری حسین روحانی بود - که او الآن ظاهرا عضو مرکزی

۱- اصل: سعید

«سازمان پیکار» می باشد که از کادرهای برجسته بود.

همزمان با فرود این هواپیما کادر مرکزی سازمان تلاش می کند که به نحوی از طریق حضرت امام و دیگر یاران مبارز در عراق، برای آزادی اینها کمک بگیرد؛ و مرحوم آیه اللّه طالقانی را سوار ماشین می کنند - در یکی از جاده های اطراف تهران - و مسئله را مطرح می کنند و ایشان هم با دست مبارکشان، با مرکّب نامریی، پیامی را به امام می نویسند. در آن پیام، همان طور که خود امام فرمودند، نوشته بودند: «اِنّهم فِتیهٌ امنوا بربّهم و زِدنا هم هُدی» - درست سرنوشت «اصحاب کهف» - و ضمنا برای اینکه آن کسی که به نزد امام می آید مورد اعتماد باشد، دو نشانی را مرحوم طالقانی به آن فرد می دهند که یکی را در همان نوشته گذاشته بودند و یک نشانی را شفاهی به من [(دعایی)] می دهند. [...] و آن شخص سیدمرتضی (تراب) حق شناس بود و جهرمی است و آن موقع ایشان دانشجو بودند و من در قم بودم و ارتباطی با هم داشتیم. [...] رفتم خدمت امام، وقت گرفتم و گفتم: «فردی است که می شناسم و مورد اعتماد است»؛ و ایشان پیامی از سید ابوالفضل زنجانی و آیه اللّه طالقانی آورده بودند و در حضور امام، آن نوشته نامریی را ظاهر کرد؛ و امام در جواب فرمودند که «من باید تأمل کنم و جواب شما را بدهم». روز بعد امام در جواب گفتند که «من نمی توانم کاری انجام بدهم؛ چون رسما من باید چیزی از مسئولین عراقی برای آزادی اینها بخواهم و بعدا آنها نیز چیزی از من خواهند خواست و بنده نمی توانم با عراقی ها داد و ستد را آغاز کنم»؛ و حق شناس هم گفت که «به امام حق می دهم.» و قرار شد که شخصا ترتیبی بدهم که بتوانم با آن ۹ نفر ملاقاتی کنم و از سلامت آنها به تراب حق شناس خبر بدهم.

کادر مرکزی به این نتیجه رسیده بود که نباید مقاومت کنند و باید هرچه دارند بگویند تا آزاد شوند؛ یعنی اعتماد دولت عراق جلب شود تا آزاد شده از عراق خارج شوند. و می دانستم که تا مطمئن نشوند که سازمان دستور داده چیزی نمی گویند. تراب یک نشانی به من داد که به این ۹ نفر بدهم؛ و بالاخره با سماجت زیاد، وقتی ملاقات کردم که خود عراقی ها زیر شکنجه چیزهایی شنیده بودند؛ و از طرف دیگر سازمان آنها از طریق سازمان «الفتح» آزادی اینها را خواسته بود. من در منزل پناهیان، این ۹ نفر را ملاقات کردم، [که] مِن

ص:۵۵

جمله آقای موسی خیابانی بود. در آنجا سعی کردم که به آنها بگویم که پناهیان عنصر[ی] نااهل و نامطمئن است و این شخص «ژنرال پناهیان» جانشین «بختیار» است. این ماجرا گذشت و از عراق به سوریه رفتند و به یارانشان پیوستند.(۱)

اعضای سازمان در اردوگاه های فلسطینی

پس از ورود اعضای سازمان به اردوگاه های فلسطینی، آنها در معیّت نماینده الفتح عازم پایگاه های چریکی مستقر در سوریه شدند. پایگاهی که قرار بود این عده بدانجا گسیل شوند، همان بود که در ۲۱ مرداد ۴۹ چند تن از اعضا از جمله مشکین فام در آن آموزش دیده بودند.(۲)

پس از جنگ سپتامبر ۱۹۷۰ (معروف به «سپتامبر سیاه») و انتقال فلسطینی ها از اردن، از آن پس پایگاه «طرطوس» در سوریه و پایگاه «شیخ زناد» در شمال لبنان مرکز آموزش اعضای سازمان شد.(۳) دوره های آموزشی در اردوگاه های الفتح به طور متوسط ۳ ماه بود اتفاق قابل توجهی که در طول این آموزش ها رخ داد، تیر خوردن و زخمی شدن یکی از اعضا در جریان تمرین عملیاتی بود.(۴)

در جریان این دوره اقامت در لبنان و سوریه، از آنجا که لبنان مرکز بازار سیاه اسلحه در منطقه عربی خاورمیانه بود، سازمان تصمیم گرفت تا حدودی که امکان داشت خود را از نظر تسلیحاتی و تدارکاتی تأمین کند. سلاح های تهیه شده بعدا به طرق مختلف به داخل حمل گردید. نحوه ورود به ایران نیز مختلف بود؛ برخی از اعضا از طریق عادی و با هواپیما بازگشتند، اما پس از دستگیری دو تن از ایشان در

۱- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۳۶ - ۱۴۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۳۱۷، ۱۶ تیر ۱۳۵۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: افراد اعزام شده از جمله سادات دربندی، سیّد محمد. شرح تأسیس...: ص ۷۲.

۳- خلاصه پرونده ها...: پیشین.

۴- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۹. شرح تأسیس...: صص ۷۲ - ۷۵.

فرودگاه بیروت،(۱) قاچاق اسلحه از طریق شیخ نشین ها و مرز ترکیه مورد توجه قرار گرفت.(۲)

اکثر افراد اعزامی، تا قبل از ضربه اول شهریور ماه ۱۳۵۰، به ایران بازگشتند؛ افرادی چون سید احمدیان و ابراهیم آوخ اندکی پس از ضربه اول شهریور (از طریق ترکیه)، محمود شامخی یک سال پس از ضربه، افرادی مثل حسین روحانی و خوشرو

حوالی سال های ۵۵-۱۳۵۴ و عناصری مثل تراب حق شناس در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی مراجعت کردند. موارد مشخص و قابل توجه در خصوص وضعیت افراد، پس از ضربه شهریور، در جای خود خواهد آمد. در طول آن سال ها حدود ۲۲ نفر به اردوگاههای آموزشی الفتح اعزام شدند.(۳)

ص:۵۷

۱- در فصل نهم ضربه شهریور ۱۳۵۰ این موارد توضیح داده شده است.

۲- شرح تأسیس...: صص ۷۵ - ۷۶.

۳- خلاصه پرونده ها...: افراد فهرست بجز حق شناس، نجات حسینی، خوشرو و یقینی. یادداشت های حسین روحانی: صص ۳۸ - ۳۹.

فصل ششم: ضربه شهریور ۱۳۵۰

اشاره

اعضای برجسته سازمان در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ ناگهان در چنگ ساواک گرفتار شدند. پلیس امنیتی رژیم، از ماه ها قبل، این عده را در تور تعقیب و مراقبت خود قرار داده بود. دستگیری های وسیع، که به صورت زنجیره ای ادامه یافت، از سه طریق انجام شد:

۱- تعقیب و مراقبت گسترده ساواک.

۲- فعالیت های اداره های اطلاعات و ضداطلاعات شهربانی.

۳- اطلاعاتی که از دستگیرشدگان اخذ می شد.

زمینه های ضربه

اشاره

در تشریح علل و زمینه های این ضربه، به ماه ها قبل باز می گردیم. در نیمه اول سال ۱۳۵۰، در پی اصرار بخش هایی از تشکیلات به تعجیل در «عمل مسلحانه»، سازمان در صدد برآمد که اعضای دوره دیده خود در اردوگاه های فلسطینی را برای تدارک فعالیت های نظامی و عملیات مسلحانه به کشور باز گرداند. در جریان اجرای این تصمیم، دو اتفاق ناگوار باعث شد سازمان در تنگنا قرار گیرد.

در اول مرداد ۱۳۵۰ محسن نجات حسینی (با استفاده از گذرنامه ابراهیم آوخ) و محمد یقینی، که قصد پرواز عادی از بیروت به تهران را داشتند، همراه با سلاح و

مهمّات جاسازی شـده، در فرودگاه بیروت دسـتگیر شدنـد.(۱) از طرف دیگر سـید محمـد سـادات دربنـدی، از عوامـل ربودن هواپیما در سال ۴۹، پس از طی آموزش های چریکی، در تاریخ ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۰ از بیروت به دوبی رفت تـا عازم ایران شود. وی در تاریخ نهـم مرداد مـاه بـا گـذرنامه جعلی بـه ایران بـاز می گشت ولی در مسـیر هـوایی بنـدرلنگه به بنـدرعباس توسـط مهماندار هواپیما - که در جریان هواپیماربایی وی را دیده بود - شـناسایی شد و در فرودگاه بندرعباس، در حالی که چمدانی حاوی سلاح و مهمات جاسازی شده به همراه داشت، بازداشت گردید و به تهران اعزام شد.(۲)

این اتفاقـات، از یـک سو سازمـان را برآن داشت که سـایر اعضـا را یـا از طریق قاچـاق و مرز ترکیه (همراه بـا مهمّات) و یا در پوشـش عادی و بدون سـلاح، از طریق پروازهای رسمی به ایران بازگرداند؛ و از سوی دیگر با نزدیک شدن جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، تصمیم به انجام یک سری عملیات نظامی متمرکز و هماهنگ در جریان جشن ها بگیرد. بدین منظور کوشش به عمل آمد که تنگناهای تدارکاتی برطرف شود و اسـلحه و مهمّات موردنیاز، از طریق منابع داخلی، تأمین شود. در چارچوب این فعالیت ها، سازمان تماس هایش را با فردی به نام شاهمراد دِلفانی فعّال تر کرد. شاهمراد دلفانی(۳) قبلاً در سال ۱۳۴۲، در ارتباط با خرید اسلحه

ص:۵۹

۱- برابر گزارش نماینـدگی ساواک در لبنان، نامبردگان به شـش ماه حبس محکوم و سـپس آزاد شدند. خلاصه پرونده ها...: نجات حسینی، محسن - یقینی، محمد.

۲- البته سـاواک در جریـان بـازجویی ها به اطلاعات قابل توجهی دسترسـی پیـدا نمی کنـد و هویت سازمان، مکتوم می مانـد. خلاصه پرونده ها...: سادات دربندی، سیدمحمد.

۳- شاهمراد دلفانی فرزنـد شـهباز در سال ۱۳۰۷ در کرمانشاه متولـد شـد. وی از سال ۱۳۳۱ به حزب تـوده پیوست و در سـال ۱۳۳۸ در کرمانشـاه بـه اتهـام فعـالیت در حزب تـوده سـه مـاه زنـدانی شـد. متعـاقب آن در آذرمـاه ۱۳۴۲ بـه جرم همکـاری با تشـکیلاتی به نام «کمیته انقلابی حزب توده» و تهیه و قاچاق اسلحه برای آن گروه بازداشت و به سه سال زندان محکوم و پس از مـدتی حبس، آزاد گردیـد. دلفانی از بـدو اولین بازداشت با ساواک و رکن دو همکاری کرده و پس از آزادی از زندان به شمـاره رمز ۱۰۱۴۶ بـا نـام مسـتعار احمـدنیا به عنوان منبع در هـدف هـای کمونیستی تا سال ۱۳۵۷ همکـاری می نمـود. به نقل ساواک: «مشارالیه در سال ۱۳۵۰ با خبر دادن یک موضوع قابل توجه سـبب کشف یکی از گروه های وسـیع خرابکار سازمان مجاهدین خلق در کشور گردید».

برای گروهی به نام «کمیته انقلابی حزب توده» دستگیر شده بود. او در زندان بامنصور بازرگان آشنا شده بود و پس از آزادی نیز هر دو نفر ارتباط خود را باهم حفظ کرده بودند. شاهمراد از همان اولین دستگیری با رکن دو و ساواک به همکاری پرداخت؛ و چون سازمان مجاهدین خلق از طریق منصور بازرگان و سپس ناصر صادق، با هدف تهیه اسلحه با وی تماس گرفت، ساواک را در جریان گذاشت. از این لحظه به بعد ناصر صادق تحت مراقبت و تعقیب دقیق ساواک قرار گرفت.

تعقیب و مراقبت گسترده

تعقیب و مراقبت ساواک شدت بیشتری یافت و ساواک پس از تکمیل شناسایی ها خود را برای هجوم به سازمان آماده کرد. ساواک عجله ای در دستگیری افراد شناخته شده نداشت بلکه در اصل به دنبال شناسایی های دقیق تری بود تا بتواند مجموعه سازمان را در تور خود بیندازد. ذهنیت ها و توهّمات، اعتماد بیجا به شاهمراد دلفانی، و به خصوص دست کم گرفتن ساواک و استقرای ذهنی را محور قضاوت در مورد توان رژیم قرار دادن، از عمده ترین علل غافلگیری سازمان بود.

سرانجام ساواک در اول شهریور ماه ۱۳۵۰، با برنامه ای پیچیده و حساب شده، ضربه خود را فرود آورد. اغلب خانه های تیمی، که در مناطق مختلف تهران پراکنده بود، مورد حمله قرار گرفت. در روز نخست ۳۰ نفر و به تدریج، تا یکی دو ماه بعد، قریب ۱۲۰ نفر از اعضای سازمان به دام افتادند. «یکی از دلایل افزایش افراد دستگیر شده، به خصوص دستگیری های بعدی، علنی بودن افراد سازمان و غافلگیر شدن آنها بوده که، به قول معروف، ساواک آنها را از اتو کشیده از پشت میز اداره بازداشت می کرده است. از این عده، علاوه بر عناصر مرکزی سازمان، حدود ۳۵ - ۴۰ نفر کادر همه جانبه بودند و بقیه را اعضای ساده سازمان تشکیل می دادند.»(۱)

ص:۶۰

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۳.

انعکاس دستگیری ها: واکنش های داخلی و خارجی

از عناصر رهبری سازمان و کادرهای بالا، عده ای در ضربات نخستین دستگیر نشدند یا در خارج از کشور به سر می بردند. حسین روحانی، تراب حق شناس، حسین

خوشرو و محمود شامخی در لبنان و اروپا (فرانسه) به سر می بردند؛ محمد یقینی و محسن نجات حسینی در زندان بیروت بودند؛ و در داخل کشور محمد حنیف نژاد، اصغر بدیع زادگان و عبدالرسول مشکین فام برجسته ترین کادرهای دستگیر نشده بودند که ناگهان در برابر ضربه ناگهانی شهریور قرار گرفتند.

بدیع زادگان طی نامه ای به حسین روحانی ، که در پاریس، خبر دستگیری اعضا و

لیست اسامی و تعداد تقریبی آنها را برای پیگیری تبلیغاتی ارسال کرد و یادآور شد که برای این منظور از عناصر جبهه ملی در خارج از کشور کمک بگیرند و افزایش فشار سازمان های بین المللی را خواستار شوند.(۱)

اعضای خارج از کشور سازمان اقداماتی برای جلب حمایت رسانه ها، گروه های سیاسی و حقوقی بین المللی مانند عفو بین الملل و همچنین بخش خارج سازمان «یک جریان تبلیغاتی را در رابطه با دستگیری افراد سازمان و شکنجه هایی که درباره آنها اعمال می شد به راه انداخت و از طریق روزنامه های مختلف، گروه های سیاسی خارج از کشور نظیر جبهه ملی سوم، نهضت آزادی، کنفدراسیون و... کوشش نمود...»(۲)

۱- خلاصه پرونده ها...: بدیع زادگان، اصغر.
۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۸۵.

فصل هفتم: نخستین حرکت ها

اعلام موجودیت «سازمان مجاهدین خلق ایران»

نامگذاری و مرزبندی

تا دی ماه ۱۳۵۰، تشکیلات هنوز هیچ سند یا اعلامیه علنی که با آن شناخته شود، انتشار نداده بود. در حقیقت تشکیلات به هنگام کشف و سرکوب، در شهریور ۱۳۵۰، نامی برخود نگذاشته بود.

در دی ماه ۵۰، پرویز ثابتی طی یک مصاحبه مفصّل رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی، اخباری از جریان ضربه شهریور ۵۰ اعلام داشت و بارها، در طول مصاحبه خود، از «اعضای نهضت به اصطلاح آزادی» سخن گفت!(۱)

در بهمن ۱۳۵۰، بخش خارج از کشور تشکیلات، تصمیم گرفت که با انتشار بیانیه ای هویت سازمان و اجمالی از تاریخچه فعالیت آن را اعلام کند. علت این تصمیم، بیشتر از آن جهت بود که عناصر باقیمانده سازمان نمی خواستند حاصل فعالیت ها و «افتخارات» آنان، دستمایه استفاده تبلیغاتی برای دیگران - به خصوص عناصر نهضت آزادی داخل و خارج کشور - قرار گیرد. اولین بیانیه سازمان، در تاریخ ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۰، در خارج از کشور انتشار یافت و در صدر آن، برای نخستین بار عبارت معروف «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» قرار گرفت و نام تشکیلات نیز «سازمان مجاهدین خلق ایران» اعلام شد.

۱- روزنامه کیهان، ۲۶ دی ۵۰، ش ۸۵۵۳: صص ۱ و ۱۸.

متن این اعلامیه به قلم حسین احمدی روحانی بود که رهبری تشکیلات محدود خارج از کشور را بر عهده داشت.(۱) در اطلاعیه مزبور، تاریخچه، اهداف و موقعیت سازمان، پس از دستگیری های شهریور ۵۰ تبیین شده بود.

عملیات ناکام گروگان گیری پسر اشرف پهلوی

پس از ضربه شهریور و پیش از دستگیری بقایای سران سازمان، طرحی در مرکزیت دوم (پس از شهریور) عنوان گردید که امید زیادی بدان می رفت. بر اساس اطلاعاتی که سازمان به دست آورده بود، محل کار و تردد «شهرام پهلوی نیا» فرزند جاه طلب «اشرف پهلوی» شناسایی گردید؛ و طرح عملیاتی آماده شد که اساس آن گروگان گیری پسر اشرف بود؛ تا در قبال آن، آزادی زندانیان مجاهد و فدایی خواسته شود.

«شهرام پهلوی نیا» ماجرا را چنین تعریف کرده است:

صبح آفتابی روز پنجشنبه اول مهرماه، مقابل دفتر خود رسیدم و هنگامی که از اتومبیل پیاده شدم، ناگهان با یک مهاجم مسلح روبه رو شدم. دو مرد تفنگ به دست نیز همراه این مهاجم بودند. چند ثانیه ای طول کشید تا من جریان اوضاع را درک کردم. مهاجمین به لحاظ تعدادشان قادر بودند مرا به داخل اتومبیل بکشانند. آنها شروع به تهدید کرده بودند.

در این مرحله، یک ماشین پا به مداخله پرداخت و سعی کرد مرا از اتومبیل مهاجمان بیرون بکشد. در این لحظه مهاجمان شلیک کردند و ماشین پا، که از ناحیه شکم تیر خورده بود، شروع به فریاد زدن کرد و مهاجمان را ترساند. موقعی که توجه مهاجمان به ماشین پا معطوف شده بود، از ماشین بیرون پریدم. در آن زمان، عده زیادی در اطراف صحنه جمع شده بودند.(۲)

ساواک تا سال ها نتوانست عوامل اصلی این عملیات را بشناسد. از نظر ساواک، عوامل این آدم ربایی عبارت بودند از: محمد حنیف نژاد (مسئول عملیات و مأمور بردن

۱- انتشار بیرونی خارج از کشور این اطلاعیه گسترده تر از پخش داخلی آن بود.

۲- روزنامه کیهان، ۲۶/۱۰/۵۰ ص ۱۹.

شهرام به داخل اتومبیل)، عبدالرسول مشکین فام (عضو مسلسل به دست)، اصغر

بدیع زادگان و محمد سیدی کاشانی (دو عضو مسلح دیگر).

پس از دستگیری وحید افراخته، در سال ۱۳۵۴، او ضمن اعترافاتش فاش کرد که در جریان گروگان گیری، محمد حنیف نژاد حضور نداشته بلکه منظور از «محمد» محمد داودآبادی (مهرآئین) مربی جودو سازمان است؛ که از قضا جلسات گروه برای بحث درباره این عملیات، در منزل وی تشکیل می شده است.

دستگیری حنیف نژاد و...

اندکی از ماجرای گروگان گیری و اقدام ناکام در انفجار دکل ها گذشته بود که طی یک حرکت زنجیره ای اصغر بدیع زادگان، حنیف نژاد، علی میهن دوست، عبدالرسول

مشکین فام و چندتن دیگر از عناصر مؤثر سازمان دستگیر شدند.

اکنون دیگر تردیدی باقی نمانده بود که شکست، بیش از انتظار، سنگین بوده است. چنانکه در متن گزارش های ساواک به چشم می خورد، جز عناصر رده دو سازمان، همه نیروها و کادرهای مؤثر به دام افتادند.

«احمد رضایی» در کار احیای سازمان

در جریان سامان دادن به وضعیت بقایای مجاهدین خلق، که اغلب، به علت احتمال لو رفتن، مخفی شده بودند، احمد رضایی نقش عمده ای ایفا کرد. در این خصوص، بدون استثنا، همه نیروهای مسلمان مبارز اتفاق نظر دارند.

پس از ضربه شهریور، با توجه به زمینه هایی که به تدریج - ولی سریع - از حمایت روحانیون مبارز و اقشار مذهبی ایجاد شده بود، احمد رضایی نقش واقعی خود را بازیافت. ارتباط های وسیع و مؤثر وی سازمان را از نابودی نجات داد. محمد محمدی گرگانی، که در دوران پس از ضربه شهریور ارتباط سازمانی تنگاتنگی با احمد رضایی داشته است، می گوید:

از شهریور ماه سال ۵۰، که من فراری شدم، با احمد [رضایی] بودم.

چریک های فدایی هم مثل ما فراری داشتند اما وضع شان فرق می کرد: فرق ما با آنها این بود که آنها خانه، ماشین، پول و امکانات نداشتند؛ و ما همه اینها را داشتیم. احمد، سرِ قرارها که می آمد، صبح با وانت بود، بعدازظهر با شورلت بود و شب هم با یک ماشین دیگر می آمد. چرا؟ همه به دلیل همین ارتباط ها بود. چه کسانی می دادند؟ آیه اللّه منتظری، آقای هاشمی [رفسنجانی]، آقای ربّانی شیرازی و دیگران. در مورد امکانات، این افراد واقعاً سازمان را تغذیه می کردند.(۱)

حمایت ها و همراهی ها

اشاره

تا سال ۱۳۴۸ جز افراد معدودی مانند بهمن بازرگانی، مسعود رجوی و تقی

شهرام، که بعدا نقش مؤثری در تشکیلات داشتند، نیروهای جذب شده دارای انگیزه های قوی اسلامی بودند؛ افرادی «تازه کار» با «عِرق شدید مذهبی»، که به دنبال این بودند که مبارزه ای را آغاز کنند. به هر حال، «انگیزه، صددرصد، مذهبی بود». (۲) به تعبیر یکی از اعضای کاملاً مذهبی سازمان، در آن دوره، «صورت مسئله» این بود که افراد در درجه اول آدم های مسلمانی بودند و این «احساس درد وحشتناک» را داشتند که باید «جواب خدا» را بدهند(۳):

«[...] من چه کار دارم که بعد از شاه چه کسی می خواهد بیاید؟! مهم این است که من - که الآن می میرم - جواب خدا و پیغمبر و ائمه را چه طور بدهم؛ با چه حالی از قبر در بیایم و بگویم من مسلمانم؟!»(۴)

مبنای عضوگیری ها، تا سال ۴۸، بیشتر توجه به این انگیزه ها و بهره گیری از روابطی بود که - اساساً - در محیط های مذهبی شکل گرفته و انسجام یافته بود. «از سال ۴۸ سازمان افرادی را جذب کرد که چندان مذهبی نبودند؛ در حالی که تا آن

۱- گفت وگوها: محمد محمدی گرگانی.

۲- گفت وگوها: کریم رستگار.

۳- گفت وگوها: مصطفی ملایری.

۴- گفت وگوها: مصطفی ملایری.

موقع زمینه – اصلاً – به این شکل نبود و دیدگاه سازمان این بود که افرادی باید جذب شوند که کاملاً مذهبی باشند.»(۱)

مثال روشن طیف دوم (غیرمذهبی ها)، بهمن بازرگانی است؛ که بر همین تقسیم بندی تأکید دارد. به گفته وی، اعضای سازمان «ریشه های متفاوتی داشتند». یک سری از آنها «اطلاعات مذهبی شان قوی بود و دین و ایمان محکمی داشتند»؛ و بقیه افراد، از جمله خود وی، نه «اطلاعات مذهبی زیادی» داشتند و نه «دین و ایمان درست و حسابی»؛(۲) و باز به تعبیر خودش:

[...] آدم هایی معمولی بودیم که بیشتر می خواستیم مبارزه کنیم. اگر در آن زمان فدایی ها[ی مارکسیست]من را تور کرده بودند، من «فدایی» می شدم؛ یعنی برایم آنچنان فرقی نداشت.(۳)

حنیف نژاد مثال روشنی از طیف اول است. او «از یک دوره تاریخی مخصوص خودش بیرون آمد؛ در روضه خوانی و مجالس مذهبی بزرگ شده بود و خودش هم نوحه خوان بود. همچنین، مصطفی [جوان]خوشدل؛ او خدا و دینش را از سازمان نگرفته بود... شخصیت هایی امثال حنیف نژاد، احمد رضایی و علی باکری در جای دیگری شکل گرفته بودند».(۴)

به اعتبار «تدیّن» و خلوص این طیف، که در عین وقوف به کاستی های مذهبیون دور از مبارزه، روابط نزدیک معنوی و عاطفی با «علما» و روحانیون داشت، جمع کثیری از اینان در خط حمایت از مجاهدین خلق قرار گرفتند. روابط عناصر متدین مزبور با روحانیت مبارز، بر نوعی «مبادله» و «موازنه» مبتنی بود و به عبارت دیگر، حسن نیت و علایق عاطفی و مذهبی طرفینی بود. بر این اساس، حمایت روحانیون – در آن سال ها – از مجاهدین خلق، از سرِ غفلت و بیراهه نبود بلکه آگاهانه و مسبوق

۱- گفت وگوها: مصطفی ملایری.

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۳- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۴- گفت و گوها: محمدی گرگانی.

به سابقه بود.

پس از ضربه شهریور ۵۰ و آگاهی دیگر روحانیون مبارز و گروه ها و نیروهای مسلمان انقلابی از وجود یک تشکیلات چریکی متشکل از عناصر مسلمان، جمع بندی و تصمیم اینان بر این امر قرار گرفت که همه توان و امکانات خود را در جهت تقویت و حمایت این تشکیلات اسلامی بسیج کنند.

پیام سران زندانی سازمان به بازماندگان تشکیلات

محمد حنیف نژاد و سعید محسن، در اواسط زمستان ۱۳۵۰، متن پیامی را در زندان تدارک دیدند که بخش پایانی آن به دنبال بازرسی های پلیس در سلول های اوین مفقود شد. پیام مزبور، که با عبارت قرآنی «وَ سَیعلَمُ الَّذینَ ظَلَموا ای مُنقَلَبٍ یَنقَلبُونَ»

(و به زودی ظالمان درخواهند یافت که در هرکجا باشند، سرنگون خواهند شد) آغاز می شد، نوعی وصیت سیاسی - تشکیلاتی بود که به قصد امیدوار ساختن بقایای سازمان و تأکید بر ادامه مبارزه نوشته شده بود. در صدر پیام آمده بود:

برادران! ما در شرایطی دست به تحریر این پیام می زنیم که دشمن خونخوار جمیع امکانات را از ما گرفته و تحت شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه های غیرانسانی و قرون وسطایی، ما و رفقای مان را برای اعدام آماده می کنند.[...] علی رغم تمام فشارها، هر طور شده، کاغذ و قلم به سلول آورده و با مشاوره ای کوتاه، از آنجا که به اعدام خود یقین داشتیم، پیام زیر را خطاب به برادران خود نوشتیم.[...]

برادران! وحدت تشکیلاتی ما هر مانعی را از برابرمان برخواهد داشت؛ لذا هرگز مأیوس نشوید.(۱)

در بخش میانی پیام نیز، به استناد خبری کوچک از یک حرکت چریکی شهری، به مجاهدین خلق وعده پیروزی داده می شود:

[...] شنیده ایم که به عمل پرداخته و ماشین های پلیس را قبل از عید منفجر

۱- دفاعیه مجاهد شهید....: ص ۵۹. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲.

کرده اید؛ پس بدانید که پیروزی از آن ماست.(۱)

در انتهای متن به دست آمده – که ناقص است – مجددا یادآوری شده که «وحدت تشکیلاتی را حفظ کنید. از دیگران عبرت بگیرید نه اینکه در چاه ویل اشتباهات سرنگون گردید»؛ و اشاره می شود که «ذیلاً شما را به رعایت اصول زیرین، که رمز بقا و کمال است، دعوت می کنیم»؛ و تنها یک بند از آن اصول در متن موجود باقی مانده است: «الف – اتخاذ موضع صادقانه در هر جا و مکانی».(۲)

در فاصله دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، محمد حنیف نژاد مجددا پیامی اختصاصی ارسال کرد که از اهمیت زیادی برخوردار بود. نظر به اینکه این پیام دربردارنده اولویت های سازمانی و مبارزاتی آن زمان از دیدگاه رهبر و بنیانگذار مجاهدین خلق است در اینجا درج می شود:

درود بر همه رفقا

این سطور در شرایطی نوشته می شود که ما را از هر طرف بحرانی سخت احاطه کرده است. یک طرف، شدت ضربات کوبنده ای که یکی پس از دیگری به ما می خورد؛ و یک طرف، دستگیری ها و شکنجه های وحشیانه دژخیمان و نابودی و اعدام بالاترین، پاک ترین، منزّه ترین و شجاع ترین فرزندان خلق ما، که انرژی فوران یافته فکر انقلابی آنها پرچم سرخ و خونین انقلاب مسلحانه توده ای را در اهتزاز آورده است.

در این شرایط سهمگین، که از هر جهت نمونه نادری از تسلط بین المللی امپریالیسم و صهیونیسم بر نیروی کار استثمار شوندگان می باشد، تنها و تنها یک چیز می تواند ما را از کشاکش شکست وارهانده و به سرمنزل آرمان انسانی خود، که رهایی خلق های اسیر است، نزدیک سازد.

انتظار دارم قبل از آنکه به بیان تنها عامل پیروزی خود که تنها ضامن پیروزی

آرمان های ملی است بپردازم، از همه رفقا و برادرانی که در جنبش مسلحانه

۱– قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲. دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۶۰.
۲– دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۶۱. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲؛ لطف اللّٰه میثمی درباره انتساب این متن به محمد حنیف نژاد و سعید محسن به دلیل نوع نثر، تردید کرده است. میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۶۷.

ما سهیم اند تقاضا کنم که به خاطر حفظ نوامیس و ارزش غایی کلمات و از آنجا که پیوسته در معرض تمایلات و جملات نغزی بوده اند که سطور حاضر در قیاس با آنها چیزی شمرده نمی شود، به تشریح این نکته بپردازم که سوابق درخشان انقلابی گروه مجاهدین خلق، دستاوردهای انقلابی فراوانی را فراهم آورده که با برخورداری از آنها و درک روح مفاهیم در پس قوالب و کلمات می توان به خوبی در مسیر آرمان های انقلابی گام برداشت و آنها را با پروسه خلاّق و دایمی تئوری و عمل، روز به روز، غنی تر و غنی تر ساخت. به هر حال رمز پیروزی ما در حفظ وحدت دایمی سیاسی و تشکیلاتی گروه است که در مساعی زیر متجلی می گردد:

۱- وحدت تشکیلاتی؛ ۲- وحدت استراتژیک؛ ۳- وحدت ایدئولوژیک.

به این ترتیب تنها ضامن پیروزی و حفظ دقیق اصول راجعه به وحدت است که تنها و تنها از طریق اصل:

۲- «انتقاد» و «انتقاد از خود» ۲- اصل ادامه «بقای پیشتاز» حفظ می شود. م - ح(۱)

ملاقات نماینده سازمان با امام خمینی در نجف

برای سازمانی که قیام ۱۵ خرداد را سرآغاز تولد اندیشه نوین مبارزاتی می دانست(۲) و رهبر آن صریحا - حتی - در بازجویی های خود در مورد اعزام اعضا به اردوگاه های فلسطینی می نوشت که «تصمیم گرفتیم که عده ای از رفقا را بنا به فتوای کلیه علمای مسلمین و مخصوصا آیه اللّه خمینی برای مبارزه با صهیونیسم به

فلسطین بفرستیم»(۳)؛ و در شرایط افزایش روزافزون اقبال و رویکرد مردم به مراجع تقلید و به خصوص شخص امام می دانست و دریافته بود که می بایست به جلب حمایت روحانیون مبارز پیرو امام بپردازد و در تشکیلات خود «گروه روحانیت»

۱- قسمتی از دفاعیات سازمان...: صص ۱۹۳ - ۱۹۴. دفاعیه مجاهد شهید...: صص ۶۳ - ۶۴.

۲- بازجویی سعید محسن و محمد حنیف نژاد

۳- پرونده محمد حنیف نژاد، ج ۱: ص ۲۹۰. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۳۹۱.

تأسیس کرده بود؛ ارتباط با امام خمینی(ره) و جلب حمایت بسیار اهمیت داشت.

بعد از اولین ملاقات نماینده سازمان با امام در سال ۴۹، ملاقات حسین احمدی روحانی، یکی از رهبران و اعضای قدیمی سازمان مجاهدین خلق، با امام خمینی(ره) در بهار ۱۳۵۱ در جهت تحقق همین هدف صورت گرفت.

حسین روحانی بعدها در یک مصاحبه در مورد ملاقات خود با امام چنین گفت:

[...] درباره این ملاقات، از طرف داخل به من توصیه شد (یعنی به من و تراب حق شناس توصیه شد) که با امام تماس بگیرید و امام را در جریان مسائل داخل و مسائل سازمان بگذارید؛ و اگر امکان داشته باشد، ایشان اعلامیه ای بدهند در پشتیبانی از زندانیان در شرفِ اعدام، یعنی رهبران و مسئولین مجاهد ما. من مسئولیت این کار را به عهده گرفتم و از طریق آقای سید محمود دعایی، که آن روز سمپات ما بود، در سال ۵۱ موفق شدم که جلسات متعددی با امام داشته باشم؛ که بجز جلسه اول که ایشان [= آقای دعایی] شرکت داشت برای معارفه، من در جلسات دیگر تنها بودم با امام، [که] مجموعاً هفت جلسه طول کشید. در حدود یک ماه و هر کدام [از جلسات] یک یا یک ساعت و نیم؛ و در این مدت من در زمینه های مختلف با امام صحبت کردم، بحث کردم.

از جمله مسائلی که در آنجا مطرح شد [و] گفتم، مسائل داخل ایران و وضع سازمان، ایدئولوژی سازمان، مبانی ایدئولوژیک سیاسی سازمان، [بود] و در همین رابطه هم دو کتاب، که در اختیار داشتم، کتاب امام حسین و جزوه راه انبیاء [را] به ایشان دادم؛ و ایشان هم به طور کامل مطالعه کردند و نظراتشان را به صورت کتبی نوشتند که متأسفانه الآن این نوشته کتبی در اختیار نیست و من می توانم به روی نکاتی که الآن در ذهنم هست تکیه بکنم. از جمله مسائلی که ایشان، بعد از مطالعه این کتاب ها، نظر دادند این بود:

یکی مسئله تحلیل ما از مسئله «قیامت» بود؛ که با تحلیل ما که معتقد بودیم در واقع حیات جدیدی است به دنبال حیات دنیا و به دنبال یک تغییرات کمّی که دچار تغییر کیفی می شود، ایشان این تحلیل را تحلیل مادی می دانستند و مواجه [و مخالف] با آنچه در قرآن هست. مورد دیگر مسئله «تکامل» بود؛ که ما معتقد به تکامل انواع بودیم و اصل داروین، که باز ایشان آن را مخالفِ – به

حساب - احکام قرآنی می دانست. از جمله مسائل دیگری که مورد بحث بود مسئله «مبارزه مسلحانه» در ایران بود که می دانید ما در آنجا معتقد به «مبارزه مسلحانه چریکی» بودیم. البته آنجا «چریکی» نمی گفتیم؛ معتقد بودیم که یک «مبارزه مسلحانه»، مبارزه ای است که می تواند توده ها را به مبارزه بکشاند و آمادگی مردم و جنبش برای چنین مبارزه ای. و امام سخت با این مسئله مخالف بودند و تأکید کردند که «من با مبارزه مسلحانه مخالفم و معتقدم که تشکیلات شما نابود می شود و از بین می رود». البته این مسئله ای بود که ما بعدها در بخش منشعب در سال[های] ۵۶ و ۵۷ در یک مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی به این مسئله رسیدیم. در رابطه با پیشنهاد ما برای صدور آن اعلامیه، ایشان تأکید کردند که «من هنوز لازم است که در رابطه با مواضع ایدئولوژیک سیاسی سازمان، اطلاعات بیشتری پیدا کنم و از افراد مختلف در این باره سؤال کنم» و از آنها - حتی - اسم هم بردند؛ از آقای منتظری، طالقانی و رفسنجانی و دیگران و مطهری اسم بردند. ما هم موافق بودیم و گفتیم که سعی می کنیم از طریق این آقایان، ما نامه ای برای شما بفرستیم؛ که البته گویا نامه هایی هم فرستادیم که ایشان تأکید کردند که این به معنی این نیست که «اگر باز هم آقایان موافق بودند، من موافق باشم یعنی تصمیم نهایی را خود من اتّخاذ خواهم کرد». به این ترتیب ایشان در آن موقع موافق با دادن چنین اعلامیه ای نبودند.(۱)

حسین روحانی در مجموعه یادداشت های خود که در سال ۱۳۶۲ در زندان نوشته و به صورت کتاب نیز منتشر شده است، شرح دقیق تر و کامل تری از ملاقات های خود با امام ارائه نموده است.(۲) از جمله اشاره می کند که امام به نحوه برخورد با علما و روحانیون در کتاب «امام حسین» نیز انتقاد داشت و آن را خلاف مصلحت دوران مبارزه و به زیان مبارزین توصیف کرده بود.(۳) همچنین امام از عدم

۱- متن مصاحبه رادیو - تلویزیونی حسین احمدی روحانی. به نقل از روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۰۳ - ۴۰۴.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۱۳۴ - ۱۳۶.

۳- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۳۵.

ذکر نام خـدا در ابتدای دو جزوه سازمان نیز انتقاد نموده بود.(۱) ضـمنا در مورد مبارزه مسلحانه نقل کرده است که امام تأکید کرد که برخلاف تصور سازمان، هنوز مردم برای حمایت و یا پیوستن به مبارزه مسلحانه آمادگی ندارنـد.(۲) درمورد صدور اعلامیه در حمایت از دستگیرشدگان سازمان، روحانی نوشته است که علاوه بر موضوع عدم شناخت کامل ایشان از افراد سازمان، در آن زمان «دادن اعلامیه را بـه ضـرر حـال و وضـع زنـدانیان می دانستند» اما بعـد از ملاقـات هـا اعلامیه ای در محکومیت جنایات رژیم شاه و انباشته شدن زندان ها از جوانان مسلمان، بدون ذکر مشخصـی از سازمان، توسط حضرت امام خمینی صادر گردید.(۳)

حجه الاسلام دعایی، در تابستان ۱۳۵۹، در یک سخنرانی روشنگرانه، پس از شرح ماجرای هواپیماربایی و اعزام تراب حق شناس - نماینده سازمان - به نجف اشرف جهت تماس با امام خمینی(ره)، جریان ملاقات های مکرر حسین روحانی با

امام را چنین شرح داد:

[...] امام درباره کتاب راه انبیاء - راه بشر فرمودند که «اینها ضمن این کتاب می خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد سیر تکاملی همین جهان است؛ و این چیزی است خلاف معتقدات اصولی اسلامی»؛ و باز برداشت امام این بود که «اینها بیش از آنکه تعبّد داشته باشند، تمسّک دارند؛ یعنی این مفاهیم که از نهج البلاغه و از قرآن گرفته می شود و با این شیوایی عرضه می شود، یک نحو وسیله هست؛ تمسّکی به آن کرده اند و از بُن دندان ایمان ندارند».[...]امام گفتند که «من تأیید نمی توانم بکنم. شما معتقد به مبارزه مسلحانه هستید؛ الآن وقتش نیست؛ پیروز نخواهید شد». امّا اینکه بیایند سازمان را - صددرصد - تخطئه بکنند یا تأیید بکنند، خیر؛ تأیید نکردند و هرچه در این رهگذر فشار آمد، ایشان نپذیرفتند.[...]اینها کتاب های زیادی داشتند اما برای عرضه به امام و برای جلب نظر امام، فقط دو کتاب شان را

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۳۵.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۳۵.

۳- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۳۶.

آوردند؛ تکامل، اقتصاد به زبان ساده و شناخت را نیاوردند.(۱)

در نخستین موضعگیری علنی و صریح امام خمینی(ره) در مورد «سازمان مجاهدین خلق» در چهارم تیر ماه ۱۳۵۹، ایشان به ماجرای ملاقات با نماینده سازمان در نجف نیز اشاره کرد:

من در نجف بودم؛ اینها آمده بودند که مرا گول بزنند. بیست و چند روز [...] آمد در یک جایی و من فرصت به او دادم تا حرف هایش را بزند؛ او به خیال خودش که می خواهد مرا اغفال کند. مع الاسف از ایران هم بعضی از آقایان، که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند - خداوند رحمتشان کند - آنها هم اغفال کرده بودند آنها را و آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند. بعضی از آقایان محترم از علما، آنها به من کاغذ نوشته بودند که اینها «انّهم فِتیةٌ...» قضیه اصحاف کهف. من گوش کردم به حرف های اینها که ببینم اینها چه می گویند؛ تمام حرف هایشان از قرآن بود و از نهج البلاغه - تمام حرف ها! [...] این آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آنها. من هیچ راجع به [تأیید] اینها حرف نزدم. همه حرف هایشان را گوش کردم؛ فقط یک کلمه را که گفت «ما می خواهیم قیام مسلحانه بکنیم»، گفتم: نخیر؛ شما نمی توانید قیام مسلحانه بکنید؛ بیخود خودتان را به باد ندهید.(۲)

۱- مدنی ، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۲۰. نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۵۹، ش ۳۱۷.

۲- صحیفه نور، ج ۱۲: صص ۱۹۳ - ۱۹۴. البته امام خمینی قبل از سخنان مزبور، یک بار در جمع غیرعمومی گروهی از دانشجویان در ۲۳ خرداد ۵۸ و بار دیگر در جمع محدود تعدادی از فرماندهان کمیته و سپاه خراسان در ۱۲ آبان ۵۸، جریان این ملاقات را نقل کرده بود ولی به دلیل آن که در آن دو مورد، موضوع، بازتاب مطبوعاتی و رسانه ای نداشت، سخنان ۴ تیرماه ۵۹ ایشان نخستین موضعگیری فراگیر علنی محسوب گردید.

فصل هشتم: ضربه ها و ترورها

دستگیری، محاکمه و اعدام مهدی رضایی

بعد از اولین سری اعدام دستگیرشدگان سازمان در ۲۹ فروردین ۵۱ که طی آن ۴ تن از کادرهای سازمان به اسامی ناصر صادق، علی میهن دوست، محمد بازرگانی و علی باکری تیرباران شدند، در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۱، پس از اینکه مهدی

رضایی، برادر کوچک احمد و رضا رضایی، قراری را در ساعت ۵ بعدازظهر در میدان ژاله (شهدا) اجرا کرد، برای اجرای قراری دیگر از خیابان خورشید به طرف دروازه شمیران حرکت نمود. در اواسط همین خیابان یکی از اکیپ های کمیته مشترک به سرپرستی ستوان شهربانی «جاویدمند» به وی مشکوک شد. مهدی که وضع را عادی نیافت، در صدد فرار برآمد؛ لیکن مأموران او را تعقیب کردند و او هم به طرف آنان تیراندازی کرد. گلوله های وی به «ستوان جاویدمند» اصابت کرد ولی خود مهدی توسط بقیه مأموران دستگیر شد.

مطبوعات رژیم نوشتند: «به دنبال انفجار بمب در مجله «این هفته» و دفتر فروش بلیت شرکت هواپیمایی بی.اُ.اِ.سی (B.O.A.C) که هفته گذشته اتفاق افتاد مأمورین انتظامی و امنیتی موفق به کشف محل اختفا و دستگیری خرابکاران شدند.»(۱)

مهدی رضایی در دفاعیات خود ضمن توضیح دلایل انفجار دفتر نشریه

ص:۷۴

۱- روزنامه اطلاعات، ۱۸/۲/۱۳۵۱: ص ۱.

مستهجن «این هفته»(۱) توسط سازمان و تأکید براینکه در آن دخالتی نداشته است، از اقدام خود برای انفجار بمب خفیف در پاسگاه راهنمایی سرچشمه که ناموفق بود، یاد کرد و ماهیت اینگونه عملیات را دفاع در برابر تهاجم رژیم شاه توصیف نمود.(۲)

سرانجام در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۱ در مطبوعات اعلام شد که مهدی رضایی،

پس از محکوم شدن به سه بار اعدام در دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، تیرباران گردید. (۳) مهدی رضایی به هنگام دستگیری و محاکمه ۲۰ ساله بود؛ وی در ۱۳۳۱ متولد شد. بی تردید مهدی نماینده نسلی از اعضای سازمان بود که با احساسات پاک مذهبی به این جریان جذب شده بودند. وی در آخرین دفاعیه اش می گوید:

هدف، لقاءاللّه است، یعنی رسیدن به عالی ترین درجات کمال و صفات الهی. هدف، فراهم آوردن چنان شرایطی است که همه انسان ها تحت آن شرایط به آخرین حد کمال و انسانیت برسند... هدف ما چیزی جز بهروزی خلق و در هم شکستن هرگونه روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم انقلابی اسلام در جامعه نیست.(۴)

عملیات انفجاری مقارن سفر «نیکسون»؛ و اعدام بنیانگذاران سازمان

آخرین اقدامات عملی سازمان، تا پیش از سفر «نیکسون» در خرداد ۵۱، انفجار چهار بمب بود که خسارات و تلفاتی نیز به دلیل محدود بودن فضای عملیات داشت:

یک – انفجار بمب در دفتر شرکت هواپیمایی بریتانیا B.O.A.C. در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۱. این انفجار در ساعت چهار و پنجاه دقیقه بامداد رخ داد که به رغم وارد آمدن خسارت، به کسی آسیبی نرسید.(۵)

ص:۷۵

۱– در مورد این نشریه ر.ک. فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: صص ۲۳۱ – ۲۴۹.

۲– اسناد منتشره سازمان...: صص ۷۶ – ۷۷.

۳– روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۶/۶/۱۳۵۱: صص ۱ و ۳.

۴– اسناد منتشره سازمان...: ص ۸۰.

۵– روزنامه کیهان، ۱۴/۲/۱۳۵۱: ص ۲.

دو – در همـان روز، سـاعت یـازده و سـی دقیقه صـبح، هنگـامی که کارکنـان مجله مسـتهجن این هفته مشـغول به کار بودنـد، انفجاری در آنجا روی داد که خرابی هایی در پی داشت ولی کسی آسیب ندید.

سه – انفجار بمب در نمایشـگاه آسـیایی، در تاریـخ ۲۷ اردیبهشت مـاه همـان سال؛ که در دسـتان فرد بمب گـذار به نام محمد ایگـه ای منفجر شـد و او را کشت. تحلیـل سازمـان این بـود که سـرمایه داری وابسـته به امپریـالیسم، از جـاذبه هـای بـورژوایی همچون نمایشـگاه ها بهره می گیرد تا روند وابسـتگی را تسـریع بخشد و عمیق کند! از این رو طرح انفجار بمب در نمایشگاه، بیشتر به قصد ایجاد وحشت و انعکاس فقدان امنیت صورت گرفت.(۱)

چهار – انفجار یک بسته مواد منفجره، جنب کیوسک پلیس راهنمایی واقع در میدان شاه (قیام فعلی)، در عصر روز سوم خرداد ماه ۱۳۵۱. در این انفجار، یک مأمور پلیس به قتل رسید.(۲)

۵ تن از رهبران سازمان، حنیف نژاد، سعید محسن، بدیع زادگان، عسگری زاده و

مشکین فام در چهارم خرداد ۵۱ بعد از شـکنجه های بسیار اعدام شدند. با ورود «ریچارد نیکسون» در نهم خرداد ماه ۱۳۵۱ به تهران، سازمان چند عملیات دیگر تدارک دید که تا حدی ضربه های وارده را جبران نماید و مانوری سیاسی نیز تدارک کند. طی تصمیمی که از سوی مرکزیت سازمان متشکل از رضا رضایی و بهرام آرام اتخاذ شد، انجام چند انفجار کوچک و بزرگ در طول سفر رییس جمهور آمریکا پیش بینی گردید.

مسـئولیت انجام و طراحی این برنامه به عهده بهرام آرام بود. انفجارهای انجام شده، که یکی از آنها به قصد کشـتن یک ژنرال آمریکایی طراحی شده بود، بدین قرارند:

ص:۷۶

۱– روزنامه کیهان، ۲۷/۲/۱۳۵۱: ص ۲؛ این روزنامه مدعی شد که عامل بمب گذاری مجروح و دسـتگیر شده است. خلاصـه پرونده ها...: ایگه ای، محمد.

۲– روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳/۳/۱۳۵۱: ص ۲.

۱- در ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه روز دهم خرداد یک بمب نسبتا قوی که در کوچه جوار «اداره اطلاعات آمریکا»، واقع در خیابان صبای شمالی، کار گذارده شده بود، منفجر شد که خساراتی را نیز سبب گردید.(۱)

۲- ساعت هفت و بیست و دو دقیقه همان روز، اتومبیل مستشاری شماره ۲ حامل ژنرال هوایی «هارولد پرایس»، در خیابان دولت (کلاهدوز) - نزدیک چهارراه قنات، با یک بمب هدایت شونده منفجر شد. با این انفجار ژنرال آمریکایی مجروح شد و هر دو پای خود را از دست داد. در اثر این حادثه، یک مادر و دختر نیز که در حال عبور از محل بودند، کشته شدند؛ و راننده ایرانی ژنرال آمریکایی و یک عابر دیگر نیز مجروح گشتند.(۲)

۳- در ساعت هشت صبح همان روز، مقارن ورود «ریچارد نیکسون» به قبر رضاشاه در شهر ری، یک بمب صوتی نسبتا قوی که در فضای خالی پشت قبر کار گذاشته شده بود، منفجر شد و ورود «نیکسون» را قریب یک ساعت به تعویق انداخت.(۳)

۴ و ۵ - در بعداز ظهر همان روز، دو بمب کوچک صوتی در ساختمان «انجمن ایران و آمریکا» در خیابان وزرا و ساختمان «انجمن روابط فرهنگی انگلستان» در خیابان فردوسی منفجر گردید.(۴)

در اطلاعیه صادره از سوی سازمان مجاهدین خلق، در تبیین اهداف این اقدامات، نخست به انتقام اعدام مجاهدین و مبارزین اشاره شده، سپس دلیل انتخاب روز حضور «نیکسون» و وجهه ضدآمریکایی و ضدامپریالیستی سازمان تشریح شده بود.

ص:۷۷

۱- روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۱۳۵۱: ص ۲.

۲- روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۱۳۵۱: ص ۳.

۳- متن اطلاعیه نظامی شماره ۳. شاه: دشمن خلق...: صص ۳۹ - ۴۰. روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۵۱.

۴- شاه: دشمن خلق...: ص ۴۰. متن اطلاعیه نظامی شماره ۳.

ترور سرتیپ طاهری؛ ناهمخوانی عمل و نتیجه

اشاره

در روز یکشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۵۱، حدود ساعت ۷ صبح، «سرتیپ سعید طاهری» فرمانده سابق گارد شهربانی و عوامل کشتار ۱۵ خرداد و رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری مقابل منزلش هنگامی که مشغول آماده کردن اتومبیل خود برای حرکت بود، هدف پنج گلوله علیرضا سپاسی آشتیانی قرار گرفت و در دم جان سپرد. کلاه و اسلحه کمری دسته عاج او، که پس از کشتار ۱۵ خرداد از سوی شاه به وی هدیه شده بود، به عنوان غنیمت برده شد. در این عملیات محمد مفیدی راننده موتور بود و محمدباقر عباسی نیز مسلحانه از منطقه عملیات حفاظت می کرد. بجز بهرام آرام،

بقیه عوامل این عملیات، از اعضای گروه «حزب اللّه» بودند که در آن زمان در چارچوب سازمان مجاهدین خلق فعالیت می کردند.

در اعلامیه منتشره در مورد این ترور از جمله اتهامات سرتیپ طاهری مشارکت در بازداشت مرجع مسلمانان آیت اللّه خمینی بود.

ضربه های پی درپی، پس از ترور

در همان روزِ ترور «سرتیپ طاهری»، بهرام آرام مسئول نظامی سازمان در ساعت ۱۰ صبح قراری با مفیدی و عباسی داشت تا نتایج عملیات را بررسی کند.

محل قرار خیابان آب منگل واقع در خیابان ری بود. یک پاسبان راهنمایی، که در آن حوالی بود، به طرزی ناشیانه به سوی این سه نفر آمد و اظهار داشت که به آنها ظنین است و می خواهد بازرسی شان کند.

بهرام آرام ناگهان اسلحه خود را کشید و دو گلوله به شکم آن مأمور راهنمایی و رانندگی شلیک کرد، که به مرگ وی منتهی شد.

جمع سه نفری آرام، مفیدی و عباسی، پس از این حادثه پراکنده شدند. آرام و

مفیدی به سمت شرق گریختند؛ مفیدی موفق شد در همان لحظات نخست، یک سرنشین موتور را پیاده کند و موتور او را سوار شود و بگریزد. بهرام آرام، که قصد گرفتن یک موتور دیگر را داشت، با مقاومت صاحب آن که فردی به نام حسین

درویش بود روبه رو شد؛ که در نتیجه مورد اصابت گلوله آرام قرار گرفت و کشته شد.(۱)

عباسی به سمت غرب محل حادثه گریخت؛ ولی در همان آغاز راه با برخورد به پیت حلبی - که یک نجار برای جلوگیری از فرار وی پرتاب کرده بود - به زمین خورد؛ وی در همان حال، گلوله ای به سمت آن نجار شلیک کرد که وی را زخمی نمود. کسبه محل و شاگرد مغازه ها به روی عباسی ریختند و دست و پای او را با طنابی که از یک نانوایی آوردند، محکم بستند. طبق اظهار اهالی محل و نیز گفته خود عباسی، هرچقدر وی فریاد می کرد که «ما به خاطر شما مردم مبارزه می کنیم»، گوش شنوایی نمی یافت و حتی مردم از ضرب و شتم او دست نمی کشیدند. سرانجام پلیس سررسید و عباسی را از مردم تحویل گرفت.(۲)

محمدباقر عباسی، پس از دستگیری، به کمیته مشترک برده شد و توسط «ناصر خدایاری» (بازجو و شکنجه گر ساواک) و «علی نقی نیک طبع» (بازجو و شکنجه گر اطلاعات شهربانی) مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت. جریان ترور و عوامل آن برای پلیس روشن شد ولی به دلیل اطلاع سازمان از دستگیری عباسی و مقاومت نسبی وی، کسی در سر قرار یا در خانه سازمانی به دام نیفتاد.

برای دستگیری محمد مفیدی، که ساواک و دیگر عوامل کمیته مشترک نیز روی او حسّاسیت داشتند، ردّی توسط عباسی به دست آمد. وی از قهوه خانه ای در خیابان گرگان، میدان ثریا نام برد که گاهی مفیدی بدانجا سر می زد و پاتوق اضطراری وی بود. قهوه خانه مزبور مورد مراقبت مأموران رژیم قرار گرفت و سرانجام مفیدی به دام افتاد.

در جریان بازجویی های توأم با شکنجه محمد مفیدی، مشخصات اجمالی خانه ای در حوالی میدان خراسان به دست آمد که مفیدی با چشم بسته توسط

مصطفی جوان خوشدل بدانجا برده شده بود. مفیدی به دلیل روحیه کنجکاوانه اش

۱- خلاصه پرونده ها...: عباسی، محمدباقر؛ مفیدی، محمد.

۲- همان. گفت و گوها: مسعود حقگو؛ با اندکی تصرف.

توانسته بود حدود تقریبی خانه را حدس بزند. در حمله پلیس به خانه مزبور، که پس از چند ساعت جست و جو کشف شد و متعلق به «کبیری ها» بود، محمود شامخی، که در آنجا به سر می برد، با سیانور خودکشی کرد و خوشدل که موفق به خودکشی نشد، دستگیر گردید. مرگ شامخی عضو مرکزیت و دستگیری خوشدل ضربه سنگینی به سازمان بود که تا مدت ها جبران نشد. افراد دیگری نیز در ارتباط با مفیدی دستگیر شدند که عبارت بودند از: دکتر عباس شیبانی (شوهر خواهر مفیدی) و همسرش؛ مهدی افتخاری، دانشجوی دانشکده فنی، که از سمپات های علنی مفیدی به شمار می رفت؛ و علی زرکش یزدی، که به واسطه قاسم باقرزاده (شوهرخواهرش) - از عناصر سمپات سازمان در اروپا - نسبت به سازمان گرایش پیدا کرده و توسط افتخاری با مفیدی مرتبط شده بود.(۱)

سرانجام محمد مفیدی و محمدباقر عباسی در مهر ماه ۱۳۵۱ اعدام شدند. بعدها شایع شد که عباسی مارکسیست بوده است؛ پس از پیروزی انقلاب نیز «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» نام وی را در لیست «شهدا»ی خود ثبت و اعلام کرد(۲) و ادعایی هم از طرف مجاهدین خلق، علیه پیکار، ابراز نشد. با این همه، آخرین سند مکتوب مربوط به عباسی خلاف این شایعه و ادعا را می رساند.(۳)

انفجارهای بهمن ۱۳۵۱

پس از مدت ها رکود عملیاتی، در طول ماه های بهمن و اسفند ۱۳۵۱، سلسله انفجارهایی توسط سازمان صورت گرفت. این انفجارها از دو روز قبل از برگزاری میتینگ های رژیم در سالگرد رفراندوم شاه در چهارم، ششم و هفتم بهمن انجام شد:

الف) شامگاه روز چهارشنبه چهارم بهمن ۵۱ بمب های ساعتی نسبتاً نیرومندی

۱- خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

۲- نشریه پیکار، مهر ماه ۱۳۵۸.

۳- متن وصیت نامه محمدباقر عباسی.

در چند نقطه منفجر شد و خساراتی به بار آورد:

۱- در ساعت هشت و چهل و پنج دقیقه بعدازظهر، بمبی در ساختمان سازمان برنامه واقع در حوالی میدان بهارستان منفجر شد که منجر به شکستن پنجره ها و درهای ورودی شیشه ای آن گشت.

۲- در ساعت نُه شب، بمبی در ساختمان کمپانی «کالای تجارتی فیروز» واقع در خیابان جیحون - متعلق به «ثابت پاسال» سرمایه دار بهائی و صاحب پپسی کولا - منفجر شد که در و پنجره های آن را درهم شکست.

۳- در ساعت نه و پنج دقیقه شب، بمب دیگری در ساختمان نمایندگی کمپانی رادیو - تلویزیونی «آر.تی.آی» R.T.I آمریکا واقع در خیابان جیحون - که باز به «ثابت پاسال» تعلق داشت - منفجر شد و خساراتی به بار آورد.

۴- در ساعت نه و ربع همان شب، بمبی در دفتر نمایندگی شرکت هواپیمایی «پان امریکن» واقع در نبش خیابان ویلا منفجر شد و خسارات زیادی را موجب گشت.

ب) صبحگاه روز جمعه ششم بهمن ۵۱ بمب های ساعتی دیگری در چند نقطه منفجر شد که خساراتی را در پی داشت:

۱- در ساعت هشت صبح، بمبی که در ساختمان محل شرکت های بازرگانی کمپانی های نفتی (شل - لاوان - فلات قاره و...) در خیابان بلوار کارگذاری شده بود، منفجر شد و خساراتی به بار آورد.

۲- در ساعت هشت و ده دقیقه صبح، در ساختمان دفتر «شرکت مس سرچشمه» بمبی منفجر شد که خسارات قابل توجهی در پی داشت؛ از جمله دیوار ساختمان فرو ریخت و علاوه بر اینکه کلیه شیشه های در و پنجره ها شکست، شیشه ها و در و پنجره های یکی از ساختمان های اطراف نیز آسیب دید.

۳- در ساعت هشت و نیم صبح، بمبی در جوار ساختمان کلانتری ۹ واقع در میدان بهارستان منفجر شد و خساراتی به بار آورد.

۴ و ۵ - دو بمب آتش زا در ساعت شش صبح همین روز در سینماهای پولیدور و رادیوسیتی منفجر شد که منجر به آتش سوزی در این سینماها گشت و تعدادی از صندلی های سالن های دو سینما را از بین برد.

ج) شامگاه روز شنبه هفتم بهمن ۵۱ یک بمب صوتی در کافه تریای هتل انترناسیونال واقع در سیدخندان منفجر شد که تلفاتی نداشت ولی اتباع خارجی مقیم هتل را وحشت زده کرد.(۱)

ص:۸۲

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۹، اسفند ۱۳۵۱: صص ۱ و ۵.

فصل نهم: پایانی بر یک آغاز

فرار «تقی شهرام» از زندان ساری

ساعت یک و سی دقیقه بامداد روز ۱۵(۱) اردیبهشت ۱۳۵۲ تقی شهرام، یکی از اعضای زندانی سازمان، به اتفاق حسین عزتی کمره ای، زندانی عضو گروه مارکسیستی «ستاره سرخ» و یک افسر شهربانی به نام ستوان یکم امیرحسین احمدیان چاشمی، که در زندان ساری خدمت می کرد، از زندان جدیدالتأسیس و مدرن ساری فرار کردند.

تقی شهرام از اعضای سازمان بود که طی ضربه شهریور ۱۳۵۰ دستگیر شد و در همان دادگاهی که ناصر صادق، علی باکری، محمد بازرگانی و علی میهن دوست در آن به اعدام محکوم شدند، به ۱۰ سال حبس محکوم گردید. مسئول تشکیلاتی وی، در هنگام دستگیری، علی باکری و چندی هم رضا باکری بود.

در زندان از تقی شهرام و حسین عزتی، یادداشت هایی به دست پلیس افتاد که موضوع آن، تدارک یک اعتصاب در زندان بود؛ به همین جهت این دو تن از تهران به زندان نوساز و مجهّز ساری انتقال یافتند. قبل از تبعید، از اداره زندان ها نامه محرمانه ای برای زندان ساری ارسال شد؛ و حکایت از آن داشت که «آنها زندانیان شدیدا اخلال گر و اعتصاب راه بیندازی هستند که محیط زندان ها را به هم می زنند

۱- در اسناد ساواک، گزارش شهربانی تاریخ فرار را ۱۵ اردیبهشت ذکر کرده ولی ساواک در گزارش خود ۱۴ اردیبهشت را تاریخ فرار قرار داده است.

[و] آرام نمی گیرند. شدیدا مراقب آنها باشید که فرار نکنند؛ روحیه مقاومت شان را بشکنید و...»(۱)

ستوان احمدیان اهل شاهی (قائم شهر) بود و پس از پایان دوره دانشگاه پلیس، به عنوان افسر نگهبان در یک کلانتری شروع به کار کرد. بعد از دو سال اشتغال در کلانتری، در اوایل سال ۵۰، به سمت افسر نگهبان در زندان ساری به کار گمارده شد.(۲)

تقی شهرام و حسین عزتی، پس از ورود به زندان ساری، با ستوان احمدیان طرح دوستی ریختند، وی را با خود همراه کردند و پس از چندماه فرار خویش را عملی ساختند.

در این عملیات تعداد ۲۲ قبضه سلاح کمری رولور «اسپرینگ فیلد» آمریکایی، ۹۰۰ تیر فشنگ کالیبر ۳۸، یک دستگاه بی سیم دستی، چهار عدد دست بند و یک عدد پابند ربوده و به غنیمت برده شد.(۳)

جمع فراریان نخست به سمت شاهی (قائم شهر) حرکت کردند؛ و احمدیان در آنجا، ضمن آخرین دیدار با پدرش، اتومبیل فرار را تعویض می کند.(۴) در مسیر ساری به تهران، حسین عزتی از جمع جدا می شود تا به دوستان و یارانش بپیوندد. پس از ورود به تهران، دومین اتومبیل فرار را نیز در خیابان خورشید دروازه شمیران رها می کنند؛ که پس از چهار روز کشف می شود.(۵)

تقی شهرام در اواخر سال ۱۳۴۸ توسط موسی خیابانی عضوگیری شده بود. وی در جریان کارهای مطالعاتی سازمان، استعداد زیادی از خود نشان داد. احتمالاً در جریان همین کارهای مطالعاتی به مارکسیسم روی آورد. نظر به مطالعات وسیع

۱- گفت و گویی با امیرحسین احمدیان: صص ۲۵ - ۲۶.

۲- گفت و گویی با امیرحسین احمدیان: ص ۷.

۳- نشریه پیام مجاهد ش ۱۶، آبان ۱۳۵۲، ص ۴.

۴- خلاصه پرونده ها...: احمدیان، امیرحسین.

۵- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۶، آبان ۱۳۵۲: ص ۴.

تئوریکش در زنـدان، مأموریت نگارش و تکمیل دفاعیات هم پروندهایش به او واگذار شد. دفاعیات ناصـر صادق، علی میهن دوست و بهمن بازرگانی از کارهای او بود. به ویژه اصـطلاح در جامعه توحیدی بدون طبقات، - که بعدها به «جامعه بی طبقه توحیـدی» معروف شد، برای اولین بار در متن دفاعیه ناصـر صادق به کار رفت که شـهرام مدعی بود خودش آن را ابداع کرده است.

تقی شـهرام در زندان با علیرضا شـکوهی رهبر گروه «سـتاره سـرخ» و حسـین عزتی از اعضای آن گروه آشنا و دمخور شد و با کمک آنها مطالعات مارکسیستی خود را تکمیل کرد.

حسـین عزتی به دلیل تسـلطش برادبیات مارکسـیستی، تأثیرات تئوریک زیادی روی تقی شـهرام گـذاشت. شـخص دیگری که روی تقی شهرام تأثیر زیادی گذاشت، مصطفی شعاعیان بود.

عبـدالله زریـن کفش، از عناصـر مرکزی سازمـان کـه سالیـانی را بـا تقی شـهرام زنـدگی کرده، می گویـد: «فکر می کنم تقی [شـهرام] دانش مارکسـیستی خودش را بعد از مصـطفی شـعاعیان از طریق این شخص [عزتی]تکمیل کرده بود». به گفته زرین کفش: «تقی غرور خاص داشت و به چیزی کمتر از رهبری قانع نبود».(۱)

شهرام پس از فرار از زندان، باتوجه به کمبود افراد واجد شـرایط و حس جاه طلبی شدیدش، به سرعت به مرکزیت سازمان راه یافت. حضور شهرام در مرکزیت سازمان، به مرگ آشکار و رسمی هویت و ظاهر اسلامی سازمان انجامید.

پیش از این مصطفی شعاعیان، که خود مارکسیست و شاید آموزنده مارکسیسم

به شـهرام بود، این مرگ را پیش بینی کرده بود. «... [مجاهـدین] بجـای اسامی مارکس و انگلس و یا لنین از نام محمـد و علی اسـتفاده می کننـد و در اصل با ما فرقی ندارنـد و بهترین مسئله در تحلیل نهایی، اعتقاد به مالکیت است که اینها ندارنـد و من یقین دارم که بهترین چهره ها و انقلابی ترین آنها بزودی در جریان حوادث از بهترین

۱- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش

کمونیست ها خواهند بود.»(۱)

ترور سرهنگ لوئیس هاوکینز

به دنبـال دسـتگیری هـای گسترده ای که از اسـفندماه ۱۳۵۱ تـا اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ صـورت گرفـت و در پی فرار موفق تقی شهرام از زنـدان ساری، رهبری سازمان - و عمدتا رضا رضایی - تصـمیم گرفت جوّ مأیوس کننده و زیر ضـربه را بشـکند و با انجام یک عمل نظامی، افکار عمومی را متوجه ادامه موجودیت فعّال خویش کنـد. بدین منظور، پس از شـناسایی های جزیی، قرار شد که یک سرهنگ آمریکایی ساکن خیابان وزرا ترور شود. تا زمان عمل و پس از آن (یعنی تا انتشار روزنامه های روز بعد) برای هیچ یک از اعضا و مسئولان سازمان، نام این سرهنگ و سمت وی مشخص نبود.

ترور توسط علیرضا سپاسی آشتیانی (ضارب) و وحید افراخته (راننده موتور

سیکلت) صورت گرفت. اسـلحه ای که برای این عملیـات انتخاب شـده بود، یکی از سـلاح هایی بود که تقی شـهرام و سـتوان احمـدیان از زنـدان ساری ربودنـد. پیش از این، معمول چنین بود که اعلامیه ترور از قبل آماده می شـد تا در محل عملیات نیز توزیع و

پخش شود؛ لیکن در مورد اخیر، چون هویت مقتول مشـخص نبود، تصـمیم گرفته شد که پس از اعلان رژیم، اعلامیه عملیات چاپ و پخش شود.

مطبوعات، فردای روز ترور گزارش های تفصیلی و مصور این عملیات را منتشر ساختند.

خبر مطبوعـات آشـکار سـاخت که سـمت وی معاونت اداره مسـتشاری آمریکا در ایران بوده است. متن اعلامیه سازمان، تحت عنوان «اطلاعیه سیاسـی - نظامی شـماره ۱۶» در سالگرد ۱۵ خرداد انتشـار یـافت و در انتهـای اطلاعیه، در یک کادر کوچک، نوشته شده بود: «۱۵ خرداد ۵۲ برابر با دهمین سالگرد جنایت خونین

۱- پرونده شعاعیان، ص ۲۹۶

شاه».(۱)

در این اطلاعیه همچنین اشاره شده بود که «کیف دستی پر از مدارک و اطلاعات» سرهنگ هاوکینز به دست سازمان افتاده است.

خودکشی رضا رضایی

مهلک ترین ضربه، پس از شهریور ۵۰

رضا رضایی، به دفعات، به منزل مهدی تقوایی واقع در یکی از کوچه های خیابان غیاثی، رفت و آمد داشت. در نیمه شب ۲۵ خرداد ماه ۱۳۵۲، که مأموران کمیته مشترک، به طور ساده، برای دستگیری مهدی تقوایی به در خانه او مراجعه کردند، رضا رضایی در ایوان خانه مشغول خوردن شام (نان و پنیر و هندوانه) بامهدی و

همسرش ناهید بود؛ زنگ در که به صدا درآمد، همسر مهدی تقوایی به پشت در رفت و

در جواب سؤال شوهرش که چه کسی دم در است، با صدای بلند پاسخ داد: «چیزی نیست؛ ساواکی ها هستند.» به محض شنیدن صدای ناهید، رضا خود را به پشت بام رساند و از آنجا به کوچه پشت خانه پرید؛ که پای وی نیز در این حادثه شکست. او کشان کشان خود را به داخل خیابان غیاثی رساند و در زیر یک اتومبیل فولکس واگن مخفی شد.

مأموران که صدای دویدن و پریدن را شنیده بودند، به داخل خانه هجوم بردند و یکی از آنها خود را به پشت بام رساند و گلوله ای هوایی شلیک کرد. یک پاسبان، که در منطقه مشغول گشت بود، با شنیدن صدای گلوله، به سمت صدا دویدن آغاز کرد. رضا رضایی، به تصور اینکه او را یافته اند، با شلیک یک گلوله به سر خود، به زندگی خود پایان بخشید.

ص:۸۷

۱- اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۱۶.

فصل دهم: تجدید سازماندهی، برای سلطه تشکیلاتی

مرگ رضا رضایی، تسریع دگردیسی فکری

اشاره

در بهار و تابستان ۱۳۵۲، قبل از کشته شدن رضا رضایی و در ارتباط با اختلافاتی که در داخل سازمان و مرکزیت آن - و عمدتا در مورد عدم پیشرفت کارهای سازمان - وجود داشت، گروه هایی تحت عنوان «جمع های بررسی و تصمیم» تشکیل شد که وظیفه بررسی اوضاع سازمان و مشکلات آن و اتخاذ راه حل هایی را برای خروج از بحرانی که در سازمان پدید آمده بود، بر عهده داشت.

دو جلسه از این جمع ها در دوران حیات رضا رضایی تشکیل شد و پس از کشته شدن او و وقفه ای که دست داد، باز به کار خود ادامه داد.(۱) این جمع ها - تقریبا - در اواخر سال ۱۳۵۲ به کار خود پایان داد و خط مشی مرحله ای سازمان را تحت عنوان «مبارزه ایدئولوژیک درونی، کادرسازی و تجدید آموزش کادرها» مشخص نمود.

ترکیب مرکزیت نیز، که پس از رضا رضایی از بهرام آرام و تقی شهرام تشکیل می شد، با پیوستن شریف واقفی به آن، کامل شد.(۲) سازماندهی تشکیلات در آن زمان در سه شاخه مشخص متمرکز شد، به این ترتیب که هر یک از عناصر مرکزیت در رأس یک شاخه قرار گرفت. وظایف این شاخه ها هنوز چندان تفکیک شده نبود؛ شاخه های تحت مسئولیت تقی شهرام و بهرام آرام بیشتر وظایف آموزشی و سیاسی

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش و احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۹۲ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۸.
۲- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش و احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۹۲ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۸. نیز پرونده حسین روحانی، ج ۳: ذیل «جمع های بررسی و تصمیم».

را به عهده داشتند؛ و شاخه شریف واقفی مسئولیت مشخص تر سازماندهی فعالیت سازمان در کارخانه ها را - که در آن زمان تازه به طور متشکّل شروع شده و جدّی گرفته شده بود - عهده دار بود.(۱)

ترکیب خانه های مرکزی، که هر یک از سه عضو مرکزیت در یکی از آنها حضور داشت، بدین قرار بود:

شاخه سیاسی: تقی شهرام، طاهره میرزا جعفر علاف (مریم)، عبداللّه

زرین کفش و علیرضا سپاسی آشتیانی.

شاخه نظامی: بهرام آرام، سیمین صالحی، محمد ابراهیم (ناصر) جوهری و لطف اللّه میثمی (میثمی بعدها به این جمع پیوست).

شاخه کارگری: مجید شریف واقفی، لیلا زمردیان، وحید افراخته و محمد

یزدانیان.

این ترکیب، تقریبا تا اواسط نیمه دوم سال ۱۳۵۳ دوام داشت؛ البته بجز شاخه نظامی که با حادثه ۲۷ مرداد ۵۳ (انفجار بمب در توالت یک مسجد در دست ناصر جوهری و انفجار بمب در خانه مرکزی که منجر به زخمی شدن میثمی و سیمین

صالحی گردید و هر سه نفر اینها دستگیر شدند) ضربه دید.(۲)

اولین تصفیه فیزیکی در سازمان

ترور جواد سعیدی

ترور جواد سعیدی(۳)

محمد جواد پورسعیدی (حلاج نسب) فرزند غلامحسین در سال ۱۳۱۱ در یزد متولد شد. جواد سعیدی در سال ۱۳۴۵ توسط محمد حنیف نژاد عضوگیری شد.

در طول دوران فعالیت خود - تا ضربه شهریور - با افرادی چون حنیف نژاد، دکتر محمد میلانی و احمد رضایی ارتباط داشت و چون در بازار تهران به کسب مشغول بود،

۱- گفت وگوها: عبداللّه زرین کفش.

۲- پرونده حسین روحانی، پرونده جواد قائدی: ذیل «مرکزیت و شاخه ها».

۳- اطلاعات درباره سعیدی پس از انقلاب و به خصوص بعد از ضربه به پیکار تکمیل شد.

در گروه بـازار و روحـانیت، فعالیت داشت و از محورهای مردمی جریان سازمان به شـمار می رفت.(۱) پس از ضربه شهریور، سعیـدی مخفی شـد و تحت مسـئولیت احمـد رضایی و سـپس محسن فاضل قرار گرفت. منزل مخفی و سازمانی سـعیدی اولین پایگاهی بود که رضا رضایی، پس از فرارش، در آنجا مستقر شد و بیش از دو ماه در آنجا ماند. شاید اولین رگه های مخالفت سعیـدی بـا سازمان، بعـد از برخوردهای مکرّر با رضا پدیـد آمـده باشـد.(۲) پس از چنـد مـاه سـکوت در این مـورد، جسته و گریخته گزارش هایی دالّ بر اظهارنظرهای انتقادآمیز سعیدی به سازمان و اعضای آن، به مرکزیت می رسید. در اواخر زمستان ۱۳۵۱ در نشـستی که رضا رضایی عضو مرکزی و رهبر سازمان نیز در آن حضور داشـته و گویا نشـست به دعوت وی تشـکیل شده بود.

براسـاس شواهـد و قراین قطعی - مسـئله اعـدام سـعیدی، که قبـل از آن نیز در مرکزیت مطرح شـده بود، مورد اتفـاق گرفت و تصویب شـد. اطلاع دقیقی از محل زنـدگی او در دست نبود و به همین جهت محسن فاضل و علیرضا سپاسـی آشتیانی، که هر دو در آن زمـان از کادرهای درجه یک سازمان - بلافاصـله پس از مرکزیت - بودنـد، موظف می شونـد وی را بیابنـد و ترور کنند.(۳) سعیدی، در طول نزدیـک به یـک سال و نیم - از زمان جـدایی تشـکیلاتی تا پاییز ۵۲، در قـم زنـدگی می کرد. در آنجا، با کمک یکی از روحانیون مرتبط با وی (حجه الاسـلام رضوانی) به لباس روحانیت درآمد و با نام مسـتعار «سـید حسـن تقوی» زنـدگی مخفی اختیار کرد. تا اینکه در شـهریور ماه ۱۳۵۲، زمانی که ماه ها از کشـته شـدن رضا رضایی می گذشت و مرکزیت سازمـان مرکب از تقی شـهرام، بهرام آرام و مجیـد شـریف واقفی بود، یکی از اعضـای سازمان به نام مهـدی موسوی قمی به مرکزیت گزارش داد که «فردی با لباس روحانی، در خانه ای

۱- شـروع فعـالیت هـای سیاسـی خلیـل دزفـولی از طریـق آشـنایی بـا سـعیدی و تقوایی در جلسـات «مکتب جعفری» و «مکتب المهدی» بود. خلاصه پرونده ها...: فقیه دزفولی، محمدعلی «خلیل».

۲- اظهارات وحید افراخته مندرج در پرونده جواد سعیدی.

۳- پرونده حسین روحانی : ذیل ترور جواد سعیدی.

در قم، مشاهده شده است که به نظر می رسد مخفی باشد؛ چون اغلب اوقات در خانه به سر می برد و دیده شده است که گاهی لباس شخصی نیز می پوشد». در آن زمان اگر کسی در شرایط اختفا و زندگی غیرعادی به سر می برد، وابستگان سازمان موظف بودند وضعیت وی را گزارش نمایند تا در صورت امکان وصل شود.

مرکزیت با بررسی گزارش مزبور، احتمال داد که این شخص، جواد سعیدی باشد. بدین منظور، محسن فاضل برای شناسایی به قم رفت و هویت وی را تأیید کرد.(۱) پس از ملاقاتی ظاهراً تصادفی، فاضل به سعیدی پیشنهاد کرد: «حالا که تو نمی خواهی با ما کار کنی، می توانیم وسایل اعزام تو را به خارج از کشور فراهم کنیم»؛ و قرار شد که سعیدی، برای مذاکرات نهایی، به تهران بیاید و در یک خانه سازمانی با مسئولان به مذاکره بنشیند.

در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۵۲ محسن فاضل با سعیدی در تهران ملاقات نموده او را به بهرام آرام تحویل داد و بهرام هم وی را به خانه ای در خیابان حشمت الدوله هدایت کرد. طبق اظهارات وحید افراخته و سیمین صالحی و با جمع بندی مجموعه اطلاعات و قراین، جواد سعیدی در زیرزمین خانه مزبور مورد اصابت گلوله ای از سوی یکی از اعضای مرکزیت با نام مستعار «علی» (بهرام آرام) قرار گرفت و پس از آنکه جسدش در یک کیسه برزنت پیچیده شد، به داخل اتومبیلی که بهرام آرام در آن بوده و رانندگی اش به عهده سیمین صالحی بوده منتقل گردید. جسد به اطراف سرخه حصار، اول جاده آبعلی، برده و سوزانده شد و در چند نقطه دفن گردید.(۲)

تنها گناه سعیدی آن بود که دیگر نمی خواست در سازمان عضویت داشته باشد؛ و مسئولان سازمان احتمال می دادند که وی ممکن است دستگیر شود و شاید در بازجویی ها اطلاعاتی از سازمان به پلیس و ساواک بدهد.(۳)

۱- اظهارات برادر جواد سعیدی در دادگاه تقی شهرام. خلاصه پرونده ها...: سعیدی، جواد.

۲- متن اظهارات سیمین صالحی، خلاصه پرونده ها...: صالحی، سیمین.

۳- وحید افراخته، اعترافات، خلاصه پرونده ها ؛ پرونده جواد قائدی، ص ۱۴۹

فصل یازدهم: روند تغییر ایدئولوژی

مراحل مارکسیست کردن اعضا

مغالطه «مبارزه ایدئولوژیک»

رهبری مارکسیست شده سازمان تصمیم گرفت که روند دگردیسی عقیدتی خود را - با صرفه جویی بیشتر نسبت به «زمان» - در سطح کادرها و اعضا تعمیم دهد. از همان نخست، به اراده تقی شهرام، نوعی تقسیم کار صورت گرفت: نگارش متون آموزشی یکی از اعضای سازمان به نام و القای کتبی شبهات را شهرام خود به عهده گرفت؛ و اجرای عملی و گام به گام تغییر ایدئولوژی به ناصر جوهری محوّل گردید.

باتوجه به ارتباط محدود شهرام با اعضا و بدنه سازمان، عملاً جوهری بازوی

فکری و اجرایی او در روند دگردیسی بود. برخلاف بهرام آرام، جوهری از توان و اقتدار لازم برای برخورد تئوریک و نظری برخوردار بود و پس از تقی شهرام، نخستین فرد از اعضای سازمان بود که مارکسیست شد.(۱) این نکته را یادآور شویم که روند «مارکسیست شدن» کادرهای بالای سازمان با روند «مارکسیست کردن» دیگر اعضا متفاوت بود. کادرهای بالا، ضمن مباحثاتی که تقی شهرام به راه می انداخت - تقریبا - در همان پاییز ۵۲ مارکسیست شدند.

برای مارکسیست کردن اعضا، با کارگردانی ناصر جوهری، از شگردهای مختلفی استفاده می شد:

۱- خلاصه پرونده ها...: جوهری، محمدابراهیم ناصر.

تخلیه روانی

در این مرحله، مسئول با ظرافت و به تدریج، حسّاسیت های مذهبی، به خصوص حسّاسیت ها و وسواس های عبادیِ اعضا (یا عضو) را ابتدا کم می کرد و بعد از بین می برد.

برای مثال، پس از یک نشست ناگهان اظهار می کرد که نمازش قضا شده؛ و پس از چند بار تکرار، کاری می کرد که اعضا از او توضیح بخواهند؛ و او در جواب می گفت که به جای آن (ادای به موقع نماز) کارهای مثبت انجام دادیم - مثلاً ـ کار تئوریک مفید کردیم - و ضمنا قضای نماز را هم می خوانم! بعداً اعضا را به نوبت، در منگنه زمانی خاصّی قرار می داد؛ به حدی که نتوانند - مثلًا - نماز ظهر و عصر را بخوانند.(۱)

قطع آموزش های مذهبی و مطالعات اسلامی

از ابتدای شکل گیری سازمان، گهگاه ولی به طور مستمر، مطالعه قرآن و نهج البلاغه و بحث های - به اصطلاح - تفسیری و یا مطالعات فردی روی این متون وجود داشت؛ و از جمله وظایف مسئول، کار تفسیری و توضیحی در این موارد بود. اما در وضعیت جدید سازمان، با طرح این موضوع که «ما در کلیّت امر، اسلام و قرآن و نهج البلاغه را پذیرفته ایم ولی در مورد متون مربوط به مبارزه، ضعف داریم»، به تدریج آموزش های مذهبی - در مقاطعی - حذف و بعد به طور کلی قطع گردید.(۲)

جایگزینی متون مارکسیستی

همزمان با قطع آموزش ها و مطالعات مذهبی، آموزش متون مارکسیستی - که متون قدیمی و بعضا جدید بود - جای بیشتری را اشغال کرد. در این دوره، آموزش -

---

۱- اظهارات خلیل دزفولی. برای آگاهی بیشتر تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰-۱۴۱.

۲- مقدمه بیانیه اعلام مواضع... . خلاصه پرونده ها...: جوهری، محمدابراهیم ناصر. نیز اظهارات علی خدایی صفت مندرج در تحلیل آموزشی...: صص ۱۵۰ - ۱۵۵.

عمدتا - روی کتاب های چه باید کرد (لنین)، تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی

(تصویب و تقریر استالین)، مسائل لنینیسم (استالین) و برخی جزوه های مربوط به چین و ویتنام متمرکز شد و تقریباً تمام اوقات فراغت اعضا را پر کرد.(۱)

طرح شبهات به وسیله «جزوه سبز»

از همان اوایل پاییز ۵۲، تقی شهرام سلسله مقالات و یا - صرفا - طرح سؤالات و شبهاتی را به قصد سست کردن اعتقاد اسلامی اعضا، در نشریه داخلی سازمان (که همه اعضا موظف به مطالعه و آموزش آن بودند) آغاز کرد. چون اولین جزوه ای که این مقالات در آن چاپ شد، به دلیل کمبود کاغذ سفید تحریر، روی کاغذ سبز تجارتی چاپ شد، به «جزوه سبز» معروف گردید(۲) و نشریات بعدی نیز - به رغم تفاوت رنگ

کاغذ - بدین نام خوانده شدند!(۳) شهرام در این جزوه ها سؤالاتی را همراه با توضیحی مختصر مطرح می کرد که حتی در افراد قوی تر مذهبی نیز خلجان و تردید ایجاد می نمود.

اعلام مارکسیسم

مسئول، پس از طی مرحله به مرحله رهنمودهای مرکزیت و در صورت احساس وجود زمینه مستعد در عضو (که معمولاً تحصیل حاصل بود)، به وی اظهار می داشت که «سازمان مارکسیست شده و تو هم باید تصمیم بگیری». نتیجه معلوم بود و اغلب اعضا می پذیرفتند که از مرکزیت تبعیت کنند و مارکسیست شوند. در واقع، از مدت ها پیش، عضو موردنظر عملاً مارکسیست بوده و فقط به تصریح مسئول خویش نیاز داشته است!(۴)

۱- تحلیلی بر تغییر و تحولات...: صص ۱۸ - ۲۲؛ با تلخیص.

۲- یادداشت های تقی شهرام در دادستانی انقلاب. خلاصه پرونده ها...: ابراری، محمدحسن.

۳- خلاصه پرونده ها...: ابراری، محمدحسن؛ فقیه دزفولی، محمدعلی خلیل.

۴- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰ - ۱۴۱.

فصل دوازدهم: بازنگری تشکیلات

حضور پررنگ تر زنان و تحکیم سلطه شهرام

از مسائل عمـده ای که پس از تغییر ایـدئولوژی، هم توسـط ساواک بـدان دامن زده می شـد و هم در سـطح جامعه و از طریق خـانواده های مـذهبی مرتبط با مجاهـدین خلق مورد تأییـد قرار می گرفت، وضع نامطلوب «جایگاه زنان در سازمان مجاهـدین خلق» بود. سازمان مزبور، در ابتـدای تشـکیل و تا سال ۱۳۵۰، سازمانی بیشتر «مـذکّر» و «مردانه» بود و حضور زنان کمرنگ تر بود. همسـران و بسـتگان نزدیـک مجاهـدین خلق (به علت اینکه اعضای متأهّل معـدود بودنـد) یا نمی دانسـتند که آنها در چه جریانی قرار گرفته انـد و یا اطّلاع جزیی داشـتند؛ و هیچ یک به طور کامل در متن قضایا قرار نداشـتند. پس از ضـربه شـهریور ۵۰، به تدریج که مسئله تهیه خانه های امن تیمی مطرح شد، موضوع عضویت دختران و زنان به صورت جدی پیش آمد؛ ولی به طور مشـخص، از آغـاز دوره حـاکمیت رضا رضایی، در سـطحی محـدود، عضوگیری آنها آغاز شـد. در آن دوره، به دلیل شرایط سـخت خودسازی که در آن اوایل و تا یکی دو سال پس از شهریور ۵۰ وجود داشت، مسئله ازدواج اعضا نیز - به طور کلی - در دسـتور کـار سازمـان قرار نـداشت. جریـان «انحصار ازدواج در سـطح مرکزیت و کادرهای بالا» از همین دوره آغاز شد؛ و در شرایطی که اکثریت قریب به

اتفاق اعضای سازمان ازدواج نکرده و در تنگنای عاطفی و اخلاقی قرار داشتند، رضا رضایی با لیلا زمرّدیان ازدواج کرد.

در دوره ای که مرکزیت و سازمان ترکیبی جدید یافت و به خصوص سلطه تقی

شهرام بر تشکیلات محقّق شد، مسئله عضوگیری دختران و زنان، به مثابه برنامه ای جدی و اساسی مورد توجه قرار گرفت. دلایل این امر بدین قرار بود:

۱- داشتن پوشش و محمل مناسب جهت خانه های تیمی، عملیات شناسایی و نیز کنترل امنیت قرارها؛

۲- یکدست کردن نسبی ترکیب جنسیتی سازمان؛

۳- رقابت با چریک های فدایی؛

۴- حل مشکل جنسی کادرها و اعضای تشکیلات؛ به خصوص پس از روند تغییر ایدئولوژی که عملاً به صورت انحصار ازدواج تشکیلاتی در دست مسئولان باقی ماند؛ و همین امر، در سال های ۵۶ - ۱۳۵۵ از معضلات روند انتقادی به «مرکزیت خودکامه» از سوی دیگر اعضا و به خصوص کادرهای خارج از کشور گردید.(۱)

در مورد نحوه و چگونگی عضوگیری زنان، مرکزیت به این دو معیار رسیده بود:

الف - عضوگیری از زنان و دخترانی که نسبت خانوادگی نزدیکی با اعضای سازمان به ویژه زندانیان و اعدامیان داشتند؛

ب - عضوگیری از آن دسته زنان و دخترانی که اعضای سازمان، به طور مستقیم، در خصوص آنها شناسایی کرده و بدان ها اعتماد نموده بودند.

در قسمت اول، تعداد نسبتاً قابل ملاحظه ای - به تدریج - عضوگیری شدند که معروف ترین آنها عبارت بودند از: لیلا زمرّدیان (خواهر علیرضا زمرّدیان، عضو زندانی سازمان)؛ پوران بازرگان (همسر سابق محمد حنیف نژاد - خواهر منصور بازرگان عضو زندانی سازمان)؛ حوری بازرگان (همسر لطف اللّه میثمی و خواهر منصور بازرگان)؛ فاطمه

امینی (همسر منصور بازرگان - خواهر عبداللّه امینی، که توسط پوران بازرگان به سازمان معرفی شده بود)؛ صدیقه رضایی (خواهر احمد، رضا و مهدی رضایی)؛ بتول فقیه دزفولی (خواهر خلیل فقیه دزفولی، که پس از دستگیری برادرش مخفی شد).(۲)

۱- یادداشت های وحید افراخته.

۲- خلاصه ها: ذیل همین اسامی.

در قسمت دوم، چون شناسایی مبنای عضوگیری بود، معاشرت های بیشتری را برای اعضا ایجاب می کرد. وضعیت ارتباطی گروه طوری نبود که به راحتی بتوانند از دانشجویان و فرهنگیان عضوگیری کنند. از سوی دیگر، سازمان در صدد نخبه گزینی نیز نبود بلکه بنا به همان معیار، صِرف داشتن اطمینان به فرد و تشخیص اینکه برای زندگی مخفی و مبارزه آماده است، کفایت می کرد. در این مورد، شیوه ای توسط مرکزیت مارکسیست شده و به ویژه با ابتکار بهرام آرام، اعمال شد که در مواقع مکرّر و موارد متعدد، بحران زا و فاجعه بار شد. اعضای سازمان، به طور معمول، هر کدام با خانواده های یکی دو سمپات آشنا بودند. در روند ارتباط اعضا با سمپات ها، فرضا یک کاسب یا کارمند که بر مبنای اعتقاد و ایمان اسلامی خود با یکی از عضوهای سازمان ارتباط فعّال داشت، همه زندگی اش را در اختیار آن عضو می گذاشت. روابط این گونه سمپات ها با اعضا، معمولاً بر این محورها قرار داشت:

۱- کمک های مالی مستمر می کردند؛

۲- اطلاعات جمع آوری شده را در اختیار عضو قرار می دادند؛

۳- عضو را در اوقات و زمان های مختلف در خانه خود جای می دادند؛ خانه آنها علاوه بر یک مخفیگاه مناسب، گهگاه حالت خوابگاه و محل استراحت داشت؛

۴- در خانه خود، با کمک افراد دیگر سازمان یا به تنهایی، جاسازی هایی برای اختفای مدارک، اسلحه و دیگر تدارکات، تعبیه می کردند؛

۵- در شرایط و جوّ مناسب و مساعد، به عنوان پشتوانه تبلیغاتی سازمان عمل می نمودند.

وقتی یک عضو به خانه سمپات خود می رفت، در واقع، عضو آن خانواده شمرده می شد و نزدیک ترین روابط عاطفی را با همه اعضای خانواده برقرار می ساخت. این روابط - در اغلب موارد - خالصانه و بی شایبه بود ولی همان گونه که خواهیم دید، خیانت و ریب به تدریج جای این خلوص و صفا را گرفت؛ و آن هم از زمانی شروع شد که در شرایطی خاص، عضو، بیش از آنکه با سمپات خود مرتبط باشد، وقت بیشتری را با خانواده او صرف می کرد. ابتدای این قضیه، مقارن آغاز خانه گردی های اعضا در

آذر ماه ۱۳۵۳ بود که مصایبی را به دنبال داشت. در آن وضع اختناق آمیز، بیشتر اعضا، روزها و شب های بسیاری را بناچار در خانه های سمپات ها می گذراندند. ارتباط های داخلی سازمان به حداقل رسیده بود و گاهی یک عضو تا بیش از دو ماه، شبانه روز، در خانه متعلق به سمپات خود مقیم بود. در آن زمان، بیشتر اعضا روند تغییر ایدئولوژی را طی کرده مارکسیست شده بودند؛ لیکن سمپات ها بی خبر بودند و اعضا را در مراعات عبادات و ظواهر شرعی مشاهده می کردند؛ بنابراین جایی برای هیچ گونه نگرانی نبود. ضمن این اقامت ها و روابط، اعضای مخفی سازمان، خواه ناخواه، مقداری کار سیاسی و تبلیغی روی همسران سمپات ها انجام می دادند؛ که به طور معمول تأثیر زیادی بر جای می گذاشت. به گونه ای که دیدگاه سیاسی و گاه ایدئولوژیک یک زن، دیگر سازگاری و تناسبی با دیدگاه های سیاسی و اعتقادی شوهر در آن زمینه ها نداشت؛ و به قول تقی شهرام، «ممکن بود زن یک دوره دیالکتیک خوانده باشد ولی شوهر هنوز در بند دعای توسل باشد»!(۱)

پس از اینکه این وضعیت از سوی مرکزیت سازمان بررسی گردید، تصمیم گرفته شد که زنان و همسران سمپات ها، در صورت صلاحیت، عضوگیری شوند؛ و چون عضوگیری آنها تناسبی با زندگی مشترک شان نداشت، می باید از شوهرانشان جدا می شدند. اجرای این امر چندان آسان نبود و به طرق و تاکتیک هایی، که طبق رهنمود مسئولان توسط اعضا به اجرا در می آمد، عملی می گردید.

اعزام چند تن از کادرها به خارج؛ تمهید رهبری بلامنازع تقی شهرام

پس از اینکه روند تغییر ایدئولوژی نتیجه مطلوب داد و اغلب کادرهای درجه یک و دو سازمان مارکسیست شدند، مرکزیت تصمیم گرفت که چندتن از اعضا را به خارج از کشور اعزام نماید. کادرهای مهم خارج از کشور، در آن زمان، عبارت بودند از:

۱- حسین احمدی روحانی، مسئول سازمان در خارج از کشور؛

۱- یادداشت های تقی شهرام، مندرج در پرونده فاطمه فرتوک زاده.

۲- سیّد مرتضی (تراب) حق شناس، از کادرهای همه جانبه سابق و رابط خاورمیانه و اروپا؛

۳- محمد یقینی، مسئول سازمان در لبنان؛

۴- حسین خوشرو، رابط خاورمیانه با هند و پاکستان.(۱)

مرکزیت جدید، که تقی شهرام عملاً در رأس آن قرار داشت، بنا به یادداشت های حسین روحانی، از اعزام این افراد اهداف زیر را دنبال می کرد:

الف) تسرّی روند تغییر ایدئولوژی، از داخل به خارج از کشور؛

ب) حلّ مشکلات عمده ای که سلطه طلبی برخی از کادرها - و در رأس آنها علیرضا سپاسی آشتیانی - ایجاد کرده بود؛

ج) حل مشکلات عاطفی و اخلاقی دو تن از اعضا؛

د) کاستن اختیارات حسین احمدی روحانی ، که مرکزیت جدید به طعنه او را «شیخ حسین» لقب داده بود؛

ه) فعّال تر کردن بخش خارجی سازمان؛ با تأکید بر کمرنگ نمودن حضور و نفوذ عناصر نهضت آزادی خارج از کشور.

افراد انتخاب شده، تا اوایل زمستان ۵۳ به خارج اعزام شدند. اسامی افراد اعزامی بدین شرح است:

امیرحسین احمدیان، محسن فاضل، پوران بازرگان، علیرضا سپاسی آشتیانی و سیدمجتبی علایی طالقانی.

ص:۹۹

۱- وقتی سخن از سازمان در خارج از کشور و یا لبنان به میان می آید، ممکن است این تصور پیش آید که تشکیلاتی عظیم در آن سوی مرزها مشغول فعالیت بوده است. حقیقت این است که در هر یک از این نقاط، افرادی معدود گاهی دو نفر به سر می بردند که عضو سازمان بودند؛ مسئولیت اینان بیشتر ارتباط فرهنگی و تبلیغاتی با جمع های دانشجویی و احیاناً رابطه اطلاعاتی و تدارکاتی با کشورهایی مثل یمن جنوبی و سازمانی مثل الفتح بود.

فصل سیزدهم: تسریع در خشونت

دومین تصفیه فیزیکی سازمان؛ قتل و شکنجه «مرتضی هودشتیان»

مرتضی هودشتیان در سال ۱۳۳۰ متولد شد. وی از هنرستان صنعتی تهران در رشته برق دیپلم گرفت. وی استعداد خارق العاده ای در زمینه الکترونیک داشت. در فاصله سال های ۱۳۵۱ تا تابستان ۱۳۵۳ عضو علنی سازمان مجاهدین خلق بود و تحت مسئولیت مجید شریف واقفی قرار داشت. در بررسی مدارک به دست آمده، از جمله نوشته های شریف واقفی که در منازل تیمی افراد دستگیر شده در سال ۱۳۵۴ کشف شده، چنین برمی آید که هودشتیان با عبدالرّضا منیری جاوید - متخصص الکترونیک سازمان - در ارتباط بوده و در زمینه مورد علاقه شان همکاری داشته اند.

ابتکارات مرتضی هودشتیان در زمینه الکترونیک، امتیازی به سازمان داد که تا مدت ها از ضربه پذیری مصون ماند. وی اولین فردی بود که با آوردن یک دستگاه رادیو با طول موج باند پلیس، بی سیم های کمیته را گرفت و با راهنمایی کردن دیگر اعضا زمینه ساختن رادیوهای دیگری را با این طول موج فراهم نمود. از دیگر ابتکارات هودشتیان، ساختن سیستم «تله کوماند» (فرمان از راه دور) بود که آن را به دیگر اعضایی که با وی ارتباط داشتند آموزش داد.(۱)

مرتضی هودشتیان، با اخذ مأموریت از سوی سازمان در اواخر تابستان ۱۳۵۳ با

۱- خلاصه پرونده ها...: هودشتیان، مرتضی؛ مبتنی بر تحقیقات ساواک از وحید افراخته و عبدالرضا منیری جاوید. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: ص ۶۶.

گذرنامه عادی به پاریس و از آنجا به لندن رفت. در آنجا با افراد سازمان تماس گرفت و توسط آنها به بغداد، که در آن موقع پایگـاه موقتی متعلق به سازمان در آنجا قرار داشت و برخی از اعضای خارج از کشور در آن به سـر می بردنـد، اعزام شـد. وی مدت کوتاهی پس از رسیدن به بغداد، جهت گذراندن دوره آموزش نظامی به اردوگاه «الفتح» در بغداد فرستاده شد. در آنجا با توهّم عناصـر دیگر سازمان، مورد سوءظن قرار گرفت(۱) و به روایت حسـین روحانی، محسن فاضل، از اعضای سازمان، که به تازگی از ایران آمـده بود، هودشتیان را بازجویی کرد. نظر به اینکه هودشتیان اطلاعات تئوریک و سیاسـی چندانی نداشت، در صحبتهایش سوءظن را بیشتر کرد. قرار شد اعضای سازمان با تلفن با ایران ارتباط برقرار کنند و درباره هودشتیان از سازمان تحقیق کنند. اما امکان تماس تلفنی مستقیم میان تهران و بغداد وجود نداشت و این کار ۲۴ ساعت وقت می گرفت. به هر حال محسن فاضـل بقیه اعضـا را قانع کرد که هودشتیان را شـکنجه کننـد؛ او را آنقـدر با کابل زدنـد که بیهوش شـد و انـدکی بعد درگـذشت. «فردای آن روز که تلفن زده شـد، معلوم گردیـد که وی از هواداران سازمان بوده ولی... از مسائل سازمانی اطلاع چندانی نداشـته است... تاریخ دقیق این جریان روز دهم آبان ماه سال ۱۳۵۳ می باشد»(۲)وحید افراخته نیز روایتی کاملاً مشابه از این ماجرا دارد. او توضـیح داده است که «قاتلین [هودشـشتیان]شـرح جنایت شان را برای داخل می نویسند. از داخل جواب برمی گردد که شما یک عنصر بسیار با ارزش فنی گروه را کشته اید. جواب، تنها یک «انتقاد از خود» است...»(۳)

حادثه ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ و تبعات آن

اشاره

در مرداد ۱۳۵۳، طبق تصمیم مرکزیت سازمان قرار شد چند انفجار برای

۱- نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: ص ۶۶. خلاصه پرونده ها...: همان.

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ نوری، روشنفکری وابسته در ایران...، صص ۶۶ - ۶۷.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۴۲۴ نقل از پرونده افراخته، ص ۱۴.

سالگشت کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد تدارک شود. این مهم به عهده خانه شماره ۲ مرکزیت واقع در خیابان شیخ هادی گذارده شد. در این خانه، که موقعیتی استراتژیک و بس مناسب داشت، افراد زیر استقرار داشتند:

۱- بهرام آرام، عضو مرکزیت و سرشاخه نظامی سازمان؛

۲- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری، معاون بهرام در شاخه نظامی؛

۳- دکتر سیمین صالحی، همسر بهرام؛

۴- لطف اللّه میثمی.

بمب ها در این خانه ساخته می شد و دوتای آن قرار بود توسط ناصر جوهری و

عضو تحت مسئولیتش ابراهیم داور در حوالی مخبرالدّوله کار گذارده شود. دو بمب دیگر هم تهیه شد و توسط جوهری به دو تن دیگر از اعضای تحت مسئولیتش، خلیل دزفولی و مرتضی (آرش) کاشانی(۱)، تحویل داده شد تا آن دو بمب نیز در همان حوالی و نزدیک سفارت انگلیس کار گذاشته شود.

نزدیک غروب روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۳، موقعی که ناصر جوهری و ابراهیم داور در دستشویی مسجدی واقع در اول خیابان ظهیرالاسلام - نزدیک میدان بهارستان - مشغول زمان گذاری یکی از بمب ها بودند، بمب در دست ناصر جوهری منفجر شد و او را به شدت زخمی کرد. وی که احتمال دستگیری خود را می داده است، اسلحه رولور «اسپرینگ فیلد» خود را به ابراهیم داور تسلیم کرده یک اسلحه «استار» ساده از او گرفت و داور را فراری داد. جوهری خون آلود به خیابان آمد و با اتومبیلی، خود را به بیمارستان سینا رساند و دقایقی بعد، در حالی تحویل مأموران کمیته مشترک شد که از ناحیه هر دو دست زخمی بوده است (نیمی از انگشتان هر دو دستش قطع شده و پرده یکی از گوش هایش نیز پاره شده بود).

تقریبا همزمان با این اتفاق، هنگامی که لطف اللّه میثمی و سیمین صالحی - در

۱- مرتضی کاشانی از کادرهای مارکسیست شده بود که در سال ۱۳۵۴ طی تصادفی در جاده کرمان - زاهدان کشته شد. خلاصه پرونده ها...: کاشانی، مرتضی.

غیاب بهرام و جوهری – مشغول تنظیم دو عدد از بمب ها بوده اند، یکی از آنها منفجر شد. میثمی بیهوش و مجروح به گوشه ای افتاد و سیمین که از ناحیه یکی از چشم ها مجروح شده بود، پس از آنکه به سرعت اسناد و مدارک موجود در خانه را آتش زد، یک اسلحه رولور به دست گرفت و با پای برهنه از خانه خارج شده رو به جنوب خیابان شیخ هادی شروع به دویدن کرد. تلاش وی برای اینکه بتواند یکی از اتومبیل های در حال عبور را متوقف کند، به نتیجه نرسید و در نزدیکی خیابان سپه توسط یک درجه دار بازنشسته ژاندارمری و با کمک مردم عادی دستگیر شد. با محاصره خانه توسط پلیس، میثمی نیز به بیمارستان شهربانی منتقل و در واقع دستگیر گردید. در این حادثه سیمین صالحی یکی از چشم های خود را از دست داد و میثمی نیز از ناحیه هر دو چشم به کلی نابینا شد و یک دست – از مچ – و شنوایی یک گوش خود را هم از دست داد. هر دو نفر دستگیر؛ و با اوجگیری انقلاب اسلامی همراه با عده زیادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند.

چند انفجار، مقارن دیدار «کی سینجر» از ایران

در روز سه شنبه هفتم آبان ماه ۱۳۵۳، در آستانه ورود وزیر خارجه آمریکا، «کی سینجر» و گشایش باب جدیدی از روابط مبتنی بر وابستگی بیشتر، بین رژیم شاه و دولت آمریکا، مجاهدین خلق چند انفجار همزمان علیه مؤسسات و شرکت های آمریکایی و ایرانی – آمریکایی صورت دادند؛ که عبارت بودند از:

۱– انفجار در دفتر شرکت I.T.T؛ کارتل بین المللی تلگراف و تلفن. آشکار بودن نقش آی.تی.تی، در توطئه کودتا علیه «سالوادور آلنده»، رییس جمهور مردمی شیلی و تحکیم سلطه آمریکا توسط «ژنرال پینوشه»، در این انتخاب نقش داشته است.

۲– انفجار در دفتر «شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا» متعلق به «هاشم نراقی» سرمایه دار معروف.

۳– انفجار در دفتر شرکت واردکننده ماشین آلات کشاورزی آمریکایی «جان –

دیر»(۱)

تقارن این انفجارها با سفر «هنری کی سینجر»، ساواک را دستپاچه کرد؛ و حادثه محله «عودلاجان» که طی آن غلامرضا سلطانی جهرمی در یک مواجهه تصادفی با مأموران مواد مخدر یک افسر پلیس به نام «ستوان دژم» را مقتول افسر دیگری را زخمی کرده و می گریزد(۲) نیز نگرانی ها را بیشتر دامن می زد. طرح «خانه گردی» در تهران به دنبال این وقایع به اجرا درآمد.

انتشار مقاله «پرچم» در سطح سازمان

سرانجام در آذر ماه ۱۳۵۳ تقی شهرام مقاله ای به صورت نشریه داخلی تهیه

کرد، که در واقع جمع بندی نهایی «جزوه های سبز» بود. عنوان مقاله این بود: پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم؛ که به «پرچم» معروف شد. در این نشریه داخلی، با اشاره صریح به مارکسیست شدن اکثر اعضای سازمان، دلایل این تغییرات برشمرده شده بود که عمده ترین آن چنین بود:

۱- ضربه هایی که بر سازمان، به ویژه در شهریور ۵۰، وارد شد و روشی که مرکزیت پیش از ما (یعنی رضا رضایی) در پیش گرفته و سازمان را از تحرک بازداشته بود، از اندیشه های ایده آلیستی و مذهبی ریشه می گرفت.

۲- ما نمی توانستیم هم به اصول مارکسیستی چون دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، معتقد باشیم و هم «وحی» و... را بپذیریم. این «دوالیسم» و «التقاط» باید شکسته می شد.

۳- مذهب دست و پای ما را بسته بود و به دلیل تکیه گاه های اخلاقی بی مورد و ایده آلیستی اش جلوی تحرّک و دینامیسم تشکیلات را می گرفت.

۴- با عناصر و پدیده های بازدارنده مبارزه خواهیم کرد و...

۱- نشریه خبری، ش ۴، ۲/۹/۱۳۵۳. نشریه پیام مجاهد، ش ۲۷، بهمن ماه ۱۳۵۳: ص ۱. از این سه انفجار، تنها خبر انفجار در آی.تی.تی در روزنامه کیهان مورخ ۸/۸/۱۳۵۳ درج شد.
۲- نشریه پیام مجاهد، ش ۲۵ آذر ماه ۱۳۵۳: صص ۷ و ۸

«پرچم» در واقع گـام نخست اعلام رسـمی ایـدئولوژی جدیـد در سـطح سازمان بود؛ که علاوه بر تبیین دگردیسـی عقیـدتی و بریـدن از مـذهب، موقعیتی منـاسب برای سـرکوب رقبـای تشـکیلاتی شـهرام بود. در بخش هایی از این مقاله، علیرضا سپاسـی آشتیـانی (بـدون ذکر نام) به شـدت مورد انتقاد واقع شـده و با القاب متـداول بانـد مرکزیت مورد حمله قرار گرفته بود. ناگفته نماند که این حملات ربطی به ایدئولوژی نداشت و صرفا مقابله تشکیلاتی بود؛ چراکه از ماه ها پیش، سپاسی نیز به روند تغییر ایدئولوژی گردن نهاده و مارکسیست شده بود.(۱)

ملاقات با روحانیون حامی سازمان

اعلام خصوصی تغییر ایدئولوژی / قطع حمایتهای مردمی

مرکزیت مارکسـیست شده در طول اواخر پاییز تا زمسـتان ۱۳۵۳ تصـمیم گرفت که قبـل از عمـل نظامی یا در حین آن، تماس هـایی را بـا شخصـیت هـای روحـانی متنفّـذ و هوادار سازمـان برقرار کنـد؛ و در این تمـاس هـا به آنها اعلام نمایـد که سازمان مارکسیست شده است. تصوّر مرکزیت این بود که بدین طریق، از موضع قدرت، خواهد توانست تداوم حمایت آنها و یا دست کم سـکوت شان را به دست آورد. اما هیچیک از روحانیون تسـلیم این جریان نشدنـد و اعلام کردنـد که حمایتهای خود را از جریان مارکسـیستی قطع خواهند کرد. آیه اللّه طالقانی، آیه اللّه دکتر بهشتی، حجه الاسـلام هاشـمی رفسنجانی و حجه الاسلام لاهوتی از روحانیونی بودنـد که سازمان قصد داشت با آنان، در این مرحله، تماس گیرد. جزییات مسـتند تماس با دکتر بهشتی و آقـای لاـهوتی در دست نیست ولی - تقریباً - تفصـیل جریان ملاقات با آیه اللّه طالقانی و حجه الاسـلام هاشـمی رفسـنجانی منتشر شده است.

۱- نشریه داخلی، آذر ۱۳۵۳. نیز فشرده مقاله «پرچم» مندرج در ضمایم بیانیه اعلام مواضع... .

ترورهای سازمان (اسفند ۱۳۵۳ تا خرداد ۱۳۵۴)

رفع موقت بحران های درونی و بیرونی

در برابر شکستی که در چالش با روحانیون نصیب سازمان شد و همین طور بحران و خطر قابل پیش بینی انشعاب و دوپارگی سازمان، حرکت های نظامی می توانست - هرچند به طور موقت - امتیازاتی را ارزانی مرکزیت سازمان بنماید. همچون گذشته، طرّاحی عملیات نظامی به عهده بهرام آرام گذاشته شد. پس از شناسایی دقیق، ترور این افراد در برنامه قرار گرفت:

۱- «سرتیپ رضا زندی پور»، رییس کمیته مشترک ضد خرابکاری؛ در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۵۳ در خیابان فرح شمالی (سهروردی)

۲- «سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر»، افسران اطلاعاتی دایره مستشاری آمریکا در ستاد ارتش؛

۳- کنسول فرهنگی و مطبوعاتی سفارت آمریکا.

فرماندهی اجرایی سلسله عملیات مزبور به عهده ورزیده ترین فرد شاخه نظامی، یعنی وحید افراخته، گذارده شد. او نیز شروع به انتخاب نفرات مناسب برای انجام این برنامه ها کرد. به رغم اختلافات شدید و غیرقابل حلّی که با مرتضی صمدیه لباف داشتند، چنین برآورد کردند که حضور وی در این ترورها - به خاطر تسلط و زیرکی اش - می تواند تضمین کننده موفقیت باشد. صمدیّه لبّاف شرکت در ترور «سرتیپ زندی پور» را پذیرفت ولی به دلایلی - که خواهد آمد - از شرکت در سایر برنامه ها سر باز زد.

توطئه هولناک ساواک؛ قتل ۹ زندانی در تپّه های اوین

اشاره

ضربات متعدد دو گروه چریکی به دستگاه امنیتی رژیم(۱)، مسئولان ساواک را به

ص:۱۰۶

۱- حساسیت دستگاه امنیتی رژیم بیشتر روی ترور عناصر امنیتی بود؛ ولی به هر حال چهار ترور را - با تأکید روی سه مورد آن - در نظر داشتند که در زمستان ۵۳ رخ داده بود: نیک طبع - شهریاری - نوروزی چریک های فدایی، زندی پور (مجاهدین خلق).

فکر انتقام انداخت. در روزنامه های پنجشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۵۴ اعلام شد که در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین:

... نُه زندانی در حین فرار کشته شدند.

این زنـدانیان در حین جا به جایی آنها از یک زندان به زندانی دیگر اقدام به فرار نمودند که همگی کشـته شدند. نام های این افراد به شرح زیر است:

۱ – محمد چوپان زاده ۲ – احمد جلیل افشار ۳ – عزیز سرمدی ۴ – بیژن جزنی ۵ – حسن ضیاء ظریفی ۶ – کاظم ذوالانوار ۷ – مصطفی جوان خوشدل ۸ – مشعوف کلانتری ۹ – عباس سورکی.(۱)

انتشار این خبر نوعی اعلام خطر و هشدار به گروه های چریکی بود تا بدانند که رژیم در برابر هر مورد ترور، حداقل دو نفر را به قتل می رسانـد. در آخرین روزهای حیات رژیم شاهنشاهی، سرپرست پیشین پزشکی قانونی در نامه ای به روزنامه کیهان، این واقعیت را پیش کشید که چرا نُه نفری که ساواک مـدعی بود به هنگام فرار کشـته شـده اند، از جلو تیر خورده بودند. این اولین بار بود که به طور رسـمی و از زبان یک مقام مسئول درباره این جنایت رژیم تردید و سئوال مطرح می شد. اما حقیقت مـاجرا پس از فروپاشـی رژیـم و از سـوی بهمن نـادری پـور معروف به تهرانی، یکی از جلاـدان دست انـدرکار آن مـاجرا، در دادگاه انقلاب اسـلامی فاش شـد. به گفته وی این نُه نفر ابتـدا به زنـدان اوین منتقل می شوند و سـپس در روز ۲۹ فروردین با مینی بوس به تپه های اطراف زندان اوین برده می شوند و در آنجا این زندانیان را، در حالی که دست ها و چشم هایشان بسـته بود، از مینی بوس پیـاده کردنـد و همه را در یـک ردیف روی زمین نشاندنـد... «عطـارپور» یـک قـدم جلوتر آمـد و شـروع به سخنرانی کرد. محتوای سخنرانی «عطارپور» این بود که گفت:

«همان طور که دوسـتان و رفقای شـما همکاران و رفقای ما را در دادگاه های انقلابی خودشان به مرگ محکوم کردند و آنها را کشتند، ما هم تصمیم گرفتیم شما را که

۱– روزنامه کیهان، ۳۱ فروردین ۵۴: صص ۱ و ۲.

رهبران فکری آنها هستید و با آنها از داخل زندان ارتباط دارید، مورد تهاجم قرار بدهیم و شما را اعدام کنیم و از بین ببریم. ما شما را محکوم به اعدام کرده ایم و می خواهیم حکم را درباره شما اجرا بکنیم.»

بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند. نمی دانم نفر اول «عطارپور» یا «سرهنگ وزیری» بود که با یک مسلسل «یوزی»، که به آنجا آورده شده بود، رگبار را بر روی آنها خالی کرد. من هم چهارم یا پنجم بودم که مسلسل را به دست من دادند... پس از پایان کار، «سعدی جلیل اصفهانی»، با مسلسل بالای سر این افراد رفت و هر کدام [را]که نیمه جانی داشتند، به زندگی شان خاتمه داد...

بعد از اینکه این جنایت وحشتناک تمام شد، من و «رسولی» چشم بندها و دست بندهای اینها را سوزانده و از بین بردیم؛ و بعدا اجساد این عده به داخل مینی بوس منتقل شد.

«حسینی» و «رسولی» آنها را به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل کردند. ساواک با این عمل می خواست قدرت نمایی کند و به گروه ها بفهماند که اگر از این به بعد بخواهند فردی از افراد ساواک یا سایر مقامات را مورد حمله و ترور قرار بدهند، امکان دارد که مجددا یک چنین حوادثی تکرار بشود. متن خبری که در مورد این گروه ۹ نفری در روزنامه ها منتشر شد، به وسیله «رضا عطارپور» نوشته شده بود؛ که همه مردم - شاید بچه ها هم - به آن خندیدند و فهمیدند که زندانی را به آن صورت به جایی منتقل نمی کنند که بخواهد فرار کند تا بعدا او را به گلوله ببندند! به خصوص که همه این عده را از جلو مورد اصابت گلوله قرار داده بودند.(۱)

ترور دو مستشار آمریکایی

پس از کشته شدن ۹ تن از زندانیان سیاسی توسط عناصر ساواک و به دنبال

ص:۱۰۸

۱- روزنامه کیهان، ۲ خرداد ۵۸، ص ۳، متن مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی تهرانی. همان، ۲۷ خرداد ۵۸، ص ۸ (متن اظهارات تهرانی در دادگاه انقلاب اسلامی به تاریخ ۲۶ خرداد ۵۸).

روند تسریع در عملیات نظامی و جبران عقب افتادن مجاهدین خلق از چریک های فدایی، دو مستشار نظامی آمریکا در ایران ترور شدند. ساعت شش و چهل دقیقه صبح روز چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴، تیم عملیاتی مجاهدین خلق به فرماندهی وحید افراخته، در حوالی قیطریه، اتومبیل حامل دو مستشار نظامی نیروی هوایی آمریکا به نام های «سرهنگ شِفِر» و «سرهنگ ترنر» را محاصره کردند و دو مستشار آمریکایی را به گلوله بستند. در ارتباط با این ترور، سازمان طی «اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲» اعلام کرد:

در ساعت ۴۰/۶ دقیقه بامداد روز چهارشنبه ۳۱/۲/۵۴ همزمان با بازگشت شاه جنایتکار از مسافرت توطئه آمیزش به آمریکا، حکم اعدام انقلابی دوتن از مستشاران تجاوزکار آمریکایی در ایران، «سرهنگ شفر» و «سرهنگ دوم ترنر»، توسط یک واحد از رزمندگان سازمان اجرا گردید.

اندکی پس از اجرای موفق این عملیات، زن ناشناسی به عنوان «سخنگوی سازمان مجاهدین خلق ایران» به دفتر خبرگزاری «آسوشیتدپرس» در تهران، تلفن و اعلام کرد که «اعدام دو نفر مستشار مزبور، جوابی است به قتل ۹ نفر از زندانیان سیاسی توسط نیروهای پلیس در ماه قبل».(۱)

این عملیات که انعکاس وسیعی در داخل و خارج از ایران داشت موجب افزایش تحرک و فعالیت فوق العاده ساواک و سایر نیروهای امنیتی و پلیسی رژیم شاه گردید تا از تکرار این گونه اقدامات و تهدید امنیت مقامات و اتباع آمریکایی مقیم ایران، جلوگیری شود.

نکته مهم و بی سابقه در این عملیات، دست یابی سازمان به کیف دستی های دو مستشار مزبور بود که اسناد و مدارک بسیار باارزشی در آنها قرار داشت.

بعدها وحید افراخته پس از دستگیری در بازجویی اعتراف کرد که اسناد و مدارک مزبور برای تحویل به دولت شوروی و جلب پشتیبانی آن دولت، به خارج از کشور ارسال گردید.

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۰، اردیبهشت ۱۳۵۴: ص ۱.

ترور حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا

اشتباه یا عمد؟!

در دوازدهم تیر ماه ۱۳۵۴ یک واحد عملیاتی سازمان، که مأموریت ترور کنسول آمریکا «دونالد اربوتا» به عهده اش محول شده بود، در تقاطع خیابان هاشمی و خردمند راه را بر اتومبیل سرویس سفارت آمریکا بستند و به روی آن آتش گشودند. طبق شناسایی های قبلی، دیپلمات مذکور در صندلی عقب و کنار کارمند زن سفارت می نشست. بنا به اظهار عاملین ترور، به دلیل تیره بودن فضای داخل اتومبیل و بی دقتی علامت دهنده در تشخیص دیپلمات آمریکایی، حسن حُسنان کارمند ایرانی سفارت (مترجم) که به طور اتفاقی به جای دیپلمات مزبور نشسته بود، هدف قرار گرفت و کشته شد و به دیگران آسیبی نرسید. سازمان در ۲۰ تیرماه ۵۴ با صدور اعلامیه ای که بیشتر در شهر مشهد، محل تولد حُسنان، پخش شد، مسئولیت قتل سهوی او را پذیرفت و دلایل وقوع این اشتباه را برشمرد.(۱)

نکته مهم و قابل توجه در این حادثه، این است که حسن حسنان سمپات سازمان و نفوذی در سفارت آمریکا بوده است.

مجموعه قراین و به خصوص اعترافات وحید افراخته پس از دستگیری می رساند که حسنان «مذهبی مسلمان» - عمدا - ترور شده است؛ بدون اینکه حتی ضاربین و عوامل ترور، خبر داشته باشند. از نکات دیگری که قرینه ای بر ترور عمدی اوست، این است که حسن حسنان، علاوه بر نفوذی سازمان بودن، مرتبط با اداره هشتم ساواک (ضدجاسوسی) نیز بوده است.(۲)

۱- خلاصه پرونده ها...: حُسنان، حسن. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۵۵ - ۵۶.

۲- برگرفته از گفت و گوی پژوهشی با خسرو تهرانی. به طور معمول، کارمندان ایرانی سفارتخانه های خارجی موظف بودند که با اداره ضدجاسوسی ساواک مراوده داشته باشند و گزارش دهند.

فصل چهاردهم: تصفیه های خونین و پیامدها

ترور شریف واقفی و صمدیه لبّاف

اشاره

مرکزیت سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۳، از طریق لیلا زمردیان زوج تشکیلاتی شریف واقفی، که ضمناً رابط وی با سازمان بود، دریافت که شریف واقفی، که به دلیل مخالفت با انحراف ایدئولوژیک قبلاً از مرکزیت تصفیه شده بود، «مسلّح» است. لیلا در یک متن انتقاد از خود - پس از اینکه از طرف مسئولش متهم شده بود که حقایق را

نمی گوید - اعتراف کرد که از همان آذر ماه ۵۳ می دانسته که شوهرش مسلح است ولی گزارش نکرده است.(۱) ضمناً صمدیّه لبّاف نیز یکی دو بار به وحید افراخته گفته بود که دیگر به دلایل اعتقادی نمی خواهد با سازمان کار کند. این مسئله نیز شایبه ارتباط منظم مخالفین را برای هسته مرکزی سازمان تقویت کرد و لذا تصمیم به مذاکره اولیه با مخالفان گرفتند.(۲) طی چند تماس که در فروردین ماه ۱۳۵۴ بین وحید افراخته، به نمایندگی از مرکزیت، با مجید شریف واقفی و صمدیّه لبّاف گرفته شد، آنان صریحاً اظهار داشتند که دیگر نمی خواهند با سازمان کار کنند و تصمیم به جدایی

۱- وحید افراخته در بازجویی ساواک در این باره چنین نوشت: «شریف واقفی که شروع به جمع آوری افراد مذهبی به طور پنهانی کرده بود این مسئله را با لیلا در میان گذاشت. لیلا که وحشت کرده بود با نوشتن نامه ای جریان را به اطلاع [مرکزیت] گروه رساند.» پرونده وحید افراخته: ص ۱۶.

۲- مفاد همه پرونده های مربوط. خلاصه پرونده ها...: ذیل همان اسامی. نیز پرونده محمدجواد قائدی: صص ۴۹ - ۵۱.

گرفته انـد. در جریان یکی از همین دیدارها بود که صـمدیّه لباف گفته بود: «من دیگر تفنگ شـما نخواهم شد.»(۱) صمدیّه و شریف واقفی و عده ای دیگر تصـمیم داشـتند گروه دیگری با ایدئولوژی خالص اسلامی تأسیس کنند. این امر موجب نگرانی شدیـد مرکزیت سازمـان، بویژه بهرام آرام بود؛ که نکنـد یـک سازمـان ضدمارکسیستی، شبیه فالانژهـای لبنان، به وجود آیـد. بنابراین «تصمیم گرفته شد هر چه زودتر آنها را از بین ببریم.»(۲)

ترور شریف واقفی

طبق قراری که از طریق لیلا زمردیان به شـریف واقفی ابلاغ شد، وحید افراخته و او در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ در سه راه بوذرجمهری نو (۱۵ خرداد شرقی)، باید یکدیگر را می دیدند.(۳) قبلاً محسن سید خاموشی و حسین

سیاه کلاه در یکی از کوچه های خیابان ادیب الممالک مستقر شده بودند و در انتظار ورود شریف واقفی به سر می بردند که قرار بود علامت آن را منیژه اشرف زاده کرمانی

بدهد. طبق برنامه، لیلا - بی آنکه از جریان ترور مطلع باشد - او را تا محل ملاقاتش با وحید همراهی کرد و جدا شد. قرار بود در این ملاقات آخرین حرف ها زده شود و وحید

- احتمالاً و صرفا به لحاظ تاکتیکی جهت انحراف ذهن شریف - موافقت سازمان را

به مجیـد شـریف واقفی اعلام دارد. وحیـد وی را به داخل خیابان ادیب برد و زمانی که به کوچه محل اسـتقرار دو عضو دیگر رسـیدند و خواسـتند از آن عبور کننـد، حسین سـیاه کلاه یک گلوله از روبه رو به صورت شـریف واقفی و وحیـد افراخته نیز گلوله ای از پشت به سر او شلیک کرد. جسد او به سرعت در صندوق عقب اتومبیلی که از قبل آماده بود قرار

۱- پرونده طاهررحیمی، ج ۲، ذیل صمدیّه.

۲- پرونده طاهررحیمی، ج ۲، ذیل صمدیّه.

۳- سـعید شاهسوندی در مصاحبه ای بعدها اعلام داشت که در همان روز با شـریف واقفی بوده و ساعت سه بعد از ظهر با وی خداحافظی کرده و قرار بعدی با وی برای روز بعد داشته است.

گرفت، وحید و دو نفر دیگر با رانندگی محسن خاموشی به سوی بیابان های مسگرآباد حرکت کردند. در آنجا شکم شریف واقفی توسط خاموشی و سیاه کلاه پاره شد و در آن، محلول بنزین و کلرات و شکر ریختند و آتش زدند. پس از سوزاندن جسد، آن را قطعه قطعه کردند و در چند نقطه دفن نمودند. در حین سوزاندن و مثله کردن جسد، یکی از دست های حسین سیاه کلاه مقداری سوخت که در نتیجه نتوانست در برنامه بعدی، که قرار بود ساعت ۶ بعد از ظهر اجرا شود (ترور صمدیّه لبّاف) شرکت کند.

ترور صمدیّه لبّاف

وحید قراری مشابه این قرار را، در خیابان گرگان، با مرتضی صمدیّه لبّاف گذارده بود.

در ساعت ۶ بعدازظهر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ مرتضی صمدیّه لبّاف در خیابان گرگان با وحید ملاقات کرد و به پیشنهاد وحید، جهت امنیت بیشتر، به خیابان سلمان

فارسی وارد شدند. پس از طی مسافتی کوتاه مرتضی مشاهده کرد که در فاصله ۵۰ متری، یک نفر از کوچه متقاطع خیابان سلمان فارسی به سوی آنها سرک می کشد. مرتضی با هشیاری ویژه ای که داشت، دریافت که وضع فوق العاده ای وجود دارد. به وحید گفت: «باید زودتر اینجا را ترک کنیم؛ چون فکر می کنم منطقه، پلیسی است». وحید اظهار داشت که «تو شکّاک شده ای، من که احساس نمی کنم». پس از طی چند گام دیگر، صمدیّه باز اصرار کرد که «من حتم دارم که وضع منطقه عادی نیست؛ بیا برویم» و وقتی با جواب منفی وحید روبه رو شد، گفت: «من برمی گردم» و بازگشت. در این حال، وحید اسلحه خود را کشید و به سمت صمدیّه شلیک کرد. دو گلوله به فک و صورت او اصابت کرد. صمدیّه، در حین اصابت گلوله، به سرعت واکنش نشان داد و پیش از آنکه فرصت شلیک دیگری به وحید دهد، اسلحه خود را کشید و با شلیک به اطراف وحید، او را وادار به فرار کرد. بعدها وحید افراخته اظهار داشت که صمدیّه لبّاف می توانسته وی را هدف بگیرد ولی این کار را نکرد و هدفش فراردادن او و خنثی کردن توطئه بوده است. «وقتی که در ساواک از صمدیّه پرسیدند: تو که تیراندازی ات در سازمان معروف است، چرا وحید را نکشتی؟ جواب داد: ما مثل آنها نامرد نیستیم».

ص:۱۱۳

صمـدیّه لبّاف، پس از مجروح شدن، با یک وانت خود را به منزل برادرش رساند ولی چون جراحتش سـنگین بود، برادرش او را جلوی بیمارسـتان سـینا پیاده کرد و طبق قراری که مرتضـی با او گذاشته بود، خودش محل را ترک کرد.(۱) دقایقی پس از رسـیدن صـمدیّه لبّاف به بیمارسـتان، مـأموران کمیته مشترک سـر رسـیدند و پس از معالجات اولیه، مرتضـی را به بیمارسـتان شهربـانی منتقـل کردنـد. وی در توضـیح حـادثه خود را یـک سـمپات سـاده معرفی کرد و اظهـار داشت که چون بـا سازمان و عقایدشان موافق نبوده، قصد قتل او را داشـته اند؛ او حتی در مورد مسـئله تغییر ایدئولوژی نیز مطالبی را گفت. در مجموع، وی مأموران را فریب داد و آنان باور کردند که تصـمیم به ترک مبارزه داشـته است. از سوی دیگر چون صـمدیّه لبّاف احتمال می داد که تیم ترور مرکزیت، سعید شاهسوندی(۲) را نیز به همـان ترتیب از میـان بردارد، قراری را که با او داشت اعتراف کرد تا وی دستگیر شود و بدین ترتیب نجات یابد.

بـاتوجه به قراین و گزارشـی که همـان روز مـأموران از حـوالی خیابـان ادیب الممالـک دریـافت کرده بودنـد که در سـاعت ۴ بعـدازظهر در آنجا صـدای تیرانـدازی شـنیده شـده، مطمئن شدند که صدای گزارش شده و آثار خون، که بعدا در محل دیده شد، مربوط به تروری مشابه بوده است. صمدیّه لبّاف بعد از ۵ روز سکوت و تظاهر به بیهوشی و بدحالی به جز آدرس سوخته یک منزل فردی شاهسونـدی و معرفی خود به عنوان یک سـمپات ساده، مطلب دیگری به ساواک نگفت. البته شاهسوندی بعد از ده روز، به طور اتفاقی بر اساس گزارش صاحب خانه منزل فردی خود دستگیر شد.

۱- این مطلب پس از پیروزی انقلاب و ضـمن بیان خاطرات برادر صـمدیّه لبّاف روشن گردید. مرتضی که وانمود کرده بود با پای خودش به بیمارسـتان آمده، با این ادعا که دوسـتش سارق مسـلح بوده و به دلیل اختلافات، وی را با تیر زده در بیمارستان بستری شد. اما پلیس مسـتقر در بیمارستان به وی مشکوک شد و به ساواک اطلاع داد. ساواک در آن زمان، ادعای صمدیّه را باور نکرد که گفته بود: «خودم به بیمارستان مراجعه کردم.»

۲- بنـابر اسـناد سـاواک، ترور شاهسونـدی نیز توسـط مرکزیت مارکسـیست تصویب شـده بود که به علت دسـتگیر شـدن وی، امکان انجام نیافت. بعدها شاهسوندی گفت که از برنامه ترور خود مطلع شده و تا قبل از دستگیری، از دست مرکزیت سازمان متواری بوده است.

فصل پانزدهم: زنجیره ضربه های پی در پی

دستگیری خلیل دزفولی

محمدعلی (خلیل) فقیه دزفولی، که تا اسفندماه ۱۳۵۳ تحت مسئولیت وحید

افراخته قرار داشت، پس از یک برخورد انتقادی - و در واقع، «ضد انتقادی»! - از سوی وحید خلع سلاح و حتی سیانور نیز از وی گرفته شد؛ و به رغم اینکه در طرح بهرام

آرامبرای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندی پور» در نظر گرفته شده بود، حذف گردید و راهی «کارگری» شد.

دزفولی، پس از اینکه در خردادماه ۱۳۵۲ - به دنبال کشته شدن رضا رضایی و

دستگیری مهدی تقوایی متواری شد، نزدیک به شش ماه نتوانست ارتباطی با سازمان برقرار کند. بالاخره، از طریقی، به سازمان وصل شد. ابتدا محمد طاهررحیمی مسئول وی بود؛ اما پس از مدت کوتاهی، محمدابراهیم (ناصر) جوهری از سران سازمان مسئول او شد و در همین دوره بود که:

یک شب ناصر جوهری، در یک صحبت اختصاصی، گفت که «سازمان پس از بررسی های مفصّل و ریشه یابی شکست های قبلی، به خصوص ضربه ۵۰، به این نتیجه رسیده که علت آنها و ضمناً علت عدم تحرّک بیشتر بچه ها، آن ایده آلیسمی است که به نام مذهب و خدا در ذهنشان انباشته شده؛ لذا سازمان مارکسیست شده است؛ تو هم فکرهایت را بکن» صبح فردا ناصر را دیدم؛ به او گفتم که «فکرهایم را کرده ام و من هم مارکسیست می شوم»(۱)

۱- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰ - ۱۴۱.

در سوم اردیبهشت ۱۳۵۴ افراد یک دسته از مأموران گشت کمیته مشترک، که در پوشش تاکسی کار می کردند، حوالی خیابان سپه و میدان حسن آباد به خلیل دزفولی ظنین شدند و وی اقدام به فرار کرد و چون سیانور نداشت، در حین فرار، سعی کرد خود را به زیر اتومبیل بیندازد که موفق نشد و دستگیر شد. در این زمان، او زیر مسئولیت وحید افراخته قرار داشت.

در کمیته مشترک، خود را «عبّاسعلی عرب مفرد»، شاگرد قهوه چی معرفی کرد و در توجیه اقدامش به فرار اظهار داشت که چون از مشتری ها در قهوه خانه شنیده که ساواکی ها هر کس را در خیابان ببینند و نظرشان را بگیرد می کشند، او نیز ترسیده و فرار کرده است.

پس از ۹ روز به دلیل تشابهی که با برادر دوقلویش اسداللّه (جلیل) فقیه دزفولی

داشت، شناسایی شد. جلیل در سال ۵۲، به دنبال دستگیری تقوایی و فرار خلیل،

دستگیر و به دو سال حبس محکوم شده بود.

خلیل، با توجه به ذهنیت هایی که از برخورد پلیس امنیتی داشت و به حسّاسیت آن دستگاه نسبت به خودش واقف بود، انتظار داشت که زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گیرد؛ و چون ارتباط های فعّالش قطع بود، به تصوّر او فشارها شدیدتر می شد. اما برخلاف این انتظار، پس از اینکه «رضا عطّارپور» (دکتر حسین زاده) او را دید، به وی گفت که اطلاعات او برای ساواک کهنه است؛ چون ۹ روز از دستگیری اش گذشته است. «حسین زاده»، ضمناً این نکته را به خلیل یادآور شد که «خلیل خان! بیخود برای سازمانی که تو را خلع سلاح کرده و حتی امکان خودکشی را از تو گرفته است، سینه چاک نکن». پس از این برخورد مرموز، او را به سلّول فرستاد و سفارش کرد که اگر کاری داشت، احضارش کنند. خلیل، که در طول این ۹ روز از نظر روحی شدیداً شکسته شده بود و انگیزه ای هم برای ادامه مقاومت در خود نمی دید (چراکه نه مارکسیست کاملی بود و نه مسلمان معتقدی؛ و سازمان هم به او غضب کرده بود) اعلام همکاری کرد؛ و اطلاعات بسیار مهمی را در اختیار ساواک قرار داد.

پس از دستگیری وحید و افشای ترور شریف واقفی، خلیل دزفولی در یک مصاحبه

رادیو - تلویزیونی نیز شرکت کرد.(۱)

دستگیری افراخته و خاموشی

اشاره

رحمان (معروف به وحید) افراخته فرزند سعید متولد ۱۳۲۹ در تهران، از سال ۱۳۴۸ به سازمان پیوست.

نخستین عملیات نظامی که وی در آن شرکت داشت، در سال ۱۳۵۱ ترور ناموفق شعبان جعفری (شعبان بی مخ) از عوامل مشهور کودتای ۲۸ مرداد، بود. افراخته در ترور سرهنگ هاوکینز، مستشار آمریکایی، در سال ۵۲ نیز مشارکت داشت و به سرعت به یکی از مسئولان و کادرهای اصلی عملیاتی سازمان تبدیل شد. وحید که کاملاً مورد اعتماد بهرام آرام، و معاون وی بود و در سال ۵۴ به عضویت مرکزیت سازمان درآمد، برای طی کردن مدارج تشکیلاتی از انجام هیچ کاری رویگردان نبود و هر نوع عملیات نظامی مورد درخواست مرکزیت مارکسیست در خارج و یا داخل سازمان را بی چون و چرا می پذیرفت و اقدام می کرد. وی چند نام مستعار از قبیل حیدر، بهروز، رضا، بهمن، بابک و بیژن داشت.(۲)

در اواخر خرداد ماه ۱۳۵۴، که برای پلیس امنیتی رژیم روشن شده بود رحمان

(وحید) افراخته عامل اصلی چند ترور اخیر سازمان بوده است، همه نیروهای ساواک و کمیته مشترک برای به چنگ آوردن او بسیج شدند.

در روز ۵ مرداد ۵۴، حدود ساعت ۳ بعد از ظهر، افسر مسئول یکی از اکیپ های کمیته مشترک (اکیپ حمید) ضمن گشت، به دو جوان که در مسیر موافق حرکت اتومبیل ها در خیابان یک طرفه پشت مجلس (حوالی سرچشمه و بهارستان) تردد می کردند، ظنین شد و در صدد تفتیش آنها برآمد. یکی از آن دو، بلافاصله، واکنش نشان داد و دستش را به سوی اسلحه برد؛ لیکن افسر مزبور (سرگرد بختیاری)، که از

۱- مصاحبه مزبور در ۲۲ مرداد ۵۴ از تلویزیون پخش شد و انعکاس وسیع در درون تشکیلات و نیز زندان داشت.

۲- پرونده رحمان وحید افراخته.

قضا ورزیده ترین مأمور کمیته مشترک بود، مهلت نداد و او را - که وحید افراخته بود - به زمین انداخت و خلع سلاح کرد. فرد دیگری که همراه وحید بود، در آن سوی خیابان، متحیّر و منتظر ایستاده بود؛ که توسط مأموران دستگیر گردید. این شخص سیدمحسن سید خاموشی بود.(۱)

سید محسن در سال ۱۳۳۴ در تهران، در خانواده ای بازاری و مذهبی، متولد شد. محسن خاموشی، در روند تغییر ایدئولوژی، بدون کمترین مقاومتی مارکسیست شد و با پویایی ای که از خود نشان داده بود، توسط وحید افراخته، برای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندی پور» رییس کمیته مشترک انتخاب شد. پس از آن نیز از عوامل مؤثر در ترور مجید شریف واقفی (۱۶ اردیبهشت ۵۴)؛ و ترور دو مستشار آمریکایی بود؛ در ترور حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا، نیز نقش داشت.(۲)

زمانی که افراخته و محسن خاموشی به کمیته مشترک برده شدند، سریعا شناسایی شدند. پس از دو - سه ساعت که از فشار بر روی وحید گذشت،(۳) او که زمینه و انگیزه معنوی ریشه داری برای مقاومت نداشت، به اصطلاح «شکست» و «برید»؛ و شروع به همکاری کرد.

بازجوی وحید ، «منوچهر وظیفه خواه» (معروف به منوچهری) بود که زیرنظر مستقیم «محمدحسن ناصری» (معروف به دکتر عضدی) - معاون اطلاعاتی کمیته مشترک - این کار را انجام می داد. بین «منوچهری» و وحید، آن طور که یادداشت های

وحید نیز حاکی است، روابط عاطفی محکمی ایجاد شد.(۴) آنچه بیش از دیگر

ص:۱۱۸

۱- خاموشی بعدا گفته بود: «منتظر بودم که وحید مأموران را بکشد و به اتفاق، اتومبیل و اسلحه مأموران را برداریم و فرار کنیم.» خلاصه پرونده ها...: سیدخاموشی، سیدمحسن.

۲- پرونده سیدمحسن سیدخاموشی، ج ۱: صص ۱۰ - ۴۸.

۳- مفاد یادداشت های وحید افراخته، تصریح به شکنجه وی در ساعات اولیه بازجویی دارد. نیز در گفت و گوی احمدرضا کریمی، از آثار شکنجه روی دست و پای وحید افراخته سخن رفته است.

۴- برای آگاهی به متن نامه های وحید افراخته به «منوچهری» و دریافت احساس وی نسبت به بازجو حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...

اطلاعات، برای کمیته اهمیت داشت، رسیدن به بهرام آرام یعنی مسئول مستقیم وحید و رهبر شاخه نظامی سازمان بود که او را از وحیـد می طلبیدنـد؛ لیکن به دلیل آنکه نیم ساعت پس از دسـتگیری وی، بهرام با او قرار داشت و بنابراین متوجه دسـتگیری اش شده بود، امکان سریعی برای دستیابی به بهرام آرام وجود نداشت.(۱)

اولین طرح ترور آیه اللّه بهشتی

بـا اعترافـات وحیـد، علاـوه بر جزئیـات ترورها از جمله ترور مجیـد شـریف واقفی، قصـد ترور آیه اللّه دکتر بهشتی(۲) به نحو غیرآشکار که نقش سازمان در آن مخفی بماند، نیز روشن شد. به اعتراف افراخته، تقی شهرام گفته بود: «باید بهشتی را از بین ببریم... ولی چون از نظر تبلیغـاتی، صـلاح نیست این جریـان رو شود، بهتر است از روش های خاصـی بهره گیریم، مثلاً او را با اتومبیل زیر بگیریم.»(۳)

برنامه مرکزیت سازمان در سال ۵۴ برای ترور آیه اللّه بهشتی که عملی نگردیـد، همچنین بیانگر جایگاه و اهمیت ویژه وی در بین روحانیـان مبـارز و نقش بالفعـل و بـالقوه ایشـان در مقـابله بـا انحراف ایـدئولوژیک سازمان نیز می توانـد محسوب گردد. حساسیت ویژه بر ایشان یکی از موارد اساسی میراث مرکزیت تقی شهرام برای مرکزیت مسعود رجوی بود.

همکاری افراخته با ساواک

در همان مراحل اول بازجویی افراخته این افراد شناسایی و به سرعت دستگیر

شدند:

محسن بطحایی، ساسان صمیمی بهبهانی، کیوان صمیمی بهبهانی، دکتر مرتضی

ص:۱۱۹

۱- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶ - ۱۳۷.

۲- سـند ضـمیمه ساواک به تاریخ ۲۲/۱۱/۵۴، بـه گزارش وظیفه خـواه، وحیـد افراخته در اعترافـاتش گفته است: طرح کشـتن مخفیانه شهید بهشتی از تقی شهرام است.

۳- پرونده وحید افراخته، ج ۲: ص ۱۴.

لبّافی نژاد، مهندس عبدالرضا منیری جاوید، مهدی غیوران، طاهره سجّادی (غیوران)، سیف اللّه کاظمیان.(۱)

شخص اخیر (کاظمیان) با هر دو جریان مارکسیست و مسلمان سازمان، یعنی مرکزیت و تشکیلات اصلی و نیز شاخه انشعابی شریف واقفی، مرتبط بود و تا حدّی، دوجانبه بازی می کرد. انبارک اسلحه ای که توسط مجید شریف واقفی و صمدیه لباف ربوده شد، نزد وی به امانت بود. وحید، که از این ماجرا اطلاع داشت، کاظمیان را

معرفی کرد و او نیز قراری را لو داد که طی آن بنا بود انبارک مزبور را به نمایندگان مرکزیت تحویل دهد. سر قرار، محمد طاهررحیمی دستگیر شد و به دلیل پوشش وسیع امنیتی منطقه قرار (حوالی سرچشمه)، منیژه اشرف زاده کرمانی که برای چک کردن و تأمین حفاظت قرار در منطقه بود، نیز دستگیر گشت.(۲)

وحید، از زمان دستگیری تا اعدامش در ۴ بهمن ۵۴، نه فقط همکاری های وسیعی با ساواک به عمل آورد؛ بلکه خود مثل یک بازجوی متخصص، از دستگیرشدگان بازجویی می کرد و به شکنجه گران ساواک درباره نحوه برخورد با آنها رهنمود می داد.(۳)

در طول بازجویی وحید افراخته، چند روز هم، دو آمریکایی از سفارت آمریکا به کمیته مشترک و اتاق مخصوصی که در اختیار وحید گذاشته شده بود، می آمدند و از وی در خصوص نحوه ترورها و - به خصوص - سرنوشت اسناد سرقت شده از مستشاران مقتول آمریکایی، بازجویی می کردند.(۴)

از کسانی که پس از دستگیری وحید،وضعیت اش در زندان تغییر کرد، مرتضی

۱- خلاصه پرونده ها...: افراخته و دیگر اسامی.

۲- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶ - ۱۳۷. خلاصه پرونده ها...: کاظمیان، سیف اللّه.

۳- «ناصر نوذری» معروف به رسولی، بازجوی خشن و شهره ساواک، به عده ای از زندانیان در سال ۵۴ گفته بود: «وحید آن قدر اطلاعات در اختیار ما گذشته است که کمیته مشترک و ساواک برای سال ها تغذیه شده اند.» حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: بخش آخر.

۴- گفت و گوها: احمدرضا کریمی؛ نقل از وحید افراخته و حسن اسعد.

صمديّه لباف بود. او که پس از دستگیری اش در بیمارستان سینا، در موارد متعدد به ساواک دروغ گفته بود، اعترافی در مورد مسائل عملیاتی تشکیلات نداشت؛ از جمله به مسئولیت های خودش مثل شرکت در عملیات مسلحانه سازمان، اشاره ای نکرده بود. به همین جهت، برخورد مسئولان کمیته مشترک با او در همان حدّ آشکار شده بود: از نظر آنها، مرتضی یک عضو ساده مسلمان بود که چون تمایلی به ادامه همکاری با سازمان و به خصوص مارکسیست ها نداشت، در صدد ترورش بوده و او را زخمی کرده اند. همین و دیگر هیچ.

پس از دستگیری وحید، او اعتراف کرد که ضارب اوّل «سرتیپ زندی پور» و نیز ضارب یک استوار ژاندارمری، که به هنگام بازرسی و احتمال دستگیری، در مسجدی در خیابان هاشمی کشته شده بود، صمدیه لبّاف است. به همین جهت برای کسب اطلاعات بیشتر و درهم شکستن مقاومت صمدیه لباف، ساواک او را تحت فشارها و شکنجه های سنگین و کم نظیری قرار داد.

محمدحسن ابراری جهرمی، عضو قدیمی و مذهبی سازمان، نیز از کسانی بود که توسط وحید لو رفت. او می دانست که ابراری به مغازه خشکشویی حاج مرتضی تجریشی، واقع در خیابان خواجه عبداللّه انصاری، تردّد دارد. مأموران کمیته مشترک نزدیک به یک ماه روبه روی مغازه مزبور، به طور دایم، کشیک دادند و حتی بارها لباس های خود را به آن خشکشویی بردند. ابراری سرانجام در روز ۸ آذر ۵۴ به خشکشویی مراجعه کرد؛ و در حالی که با تجریشی در حال خوردن ناهار بود، هر دو دستگیر شدند.(۱) ابراری یک سال بعد در ۱۴ آذر ۵۵ اعدام شد.(۲)

اعدام افراخته و لورفتگان

ساواک یک روز پس از دستگیری وحید افراخته، به دلیل ذوق زدگی و نیز برای

ص:۱۲۱

۱- خلاصه پرونده ها...: تجریشی، مرتضی. ابراری جهرمی، محمد حسن.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۴ آذر ۱۳۵۵. شاه: دشمن خلق...: ص ۷۵.

اجرای مانوری تبلیغاتی، اعلام کرد که «رحمان (وحید) افراخته، قاتل مستشاران آمریکایی دستگیر شد»؛ و به این طریق عملاً راه ارفاق به وی را در صورت همکاری مسدود نمود و خود را در بن بست قرار داد. زمانی که وحید شروع به همکاری کرد، چه بسا با احتمال اینکه وی با فشار آمریکایی ها اعدام خواهد شد، از او مصاحبه تلویزیونی ضبط نکردند تا این توهّم برای دیگر زندانیان همکار آینده شان پیش نیاید که رژیم پس از مصاحبه هم افراد را اعدام می کند.(۱) هر چند، اعدام وی پس از همکاری و قول ساواک مبنی بر تخفیف مجازات، تا حدّی به زیان ساواک تمام شد. البته دو تن از اعدام شدگان، خاموشی و بطحایی، در ۲۰ مرداد ۵۴ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شرکت کرده بودند و عملاً این امر برای ساواک، کاربرد مصاحبه با وعده گریز از مجازات اعدام را به میزان زیادی منتفی ساخت.

طی دادگاهی که وحید و ۱۰ تن از هم پرونده هایش در آن شرکت کردند، همه آنچه باید در یک مصاحبه گفته شود، توسط وحید و چند تن دیگر از جمله منیژه

اشرف زاده کرمانی و محمد طاهررحیمی گفته شد. پس از ختم دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر، به رغم همه تلاشی که ساواک به کار برد و حتی به شاه نیز توسّل جست، به دلیل خواست آمریکایی ها برای آنکه حمله به مأموران آنان بی مجازات قلمداد نگردد و از سایرین زهرچشم گرفته شود، با زنده نگاه داشتن وی موافقت نشد. طاهره سجادی می گوید: «بعد از اعلام صدور رأی برای وحید که در صندلی جلوی من نشسته بود، به او گفتم: «این همه برای ساواک خوش خدمتی کردی، آخر هم که به تو اعدام دادند.» برگشت و به من گفت: «حکم با اجرا، فرق می کند.» یعنی امیدوار بود که اعدام نشود و این امید را به او داده بودند.»(۲) سرانجام افراخته در سحرگاه ۴ بهمن ماه ۱۳۵۴ به اتفاق ۸ تن دیگر که خود قربانی اعترافات وی بودند، اعدام گردید. این افراد عبارت بودند از:

ص:۱۲۲

۱- متن فراهم آمده مصاحبه افراخته در پرونده وی محفوظ است ولی کارشناس ساواک نظر منفی در مورد انجام آن ابراز داشته است.

۲- سجادی، خوشیدواره: ص ۱۳۸.

۱- رحمان (وحید) افراخته

۲- مرتضی صمدیه لبّاف

۳- سیدمحسن سید خاموشی

۴- محسن بطحایی

۵ - مرتضی لبّافی نژاد

۶ - منیژه اشرف زاده کرمانی

۷ - عبدالرضا منیری جاوید

۸ - ساسان صمیمی بهبهانی

۹ - محمد طاهررحیمی

در ضمن حکم اعدام دادگاه بدوی مهدی غیوران، به حبس ابد تقلیل یافت و همسرش طاهره سجّادی، به پانزده سال زندان محکوم شد.(۱)

وحید افراخته، تا واپسین دم حیات نیز امید داشت که به پاس آن همه خوش خدمتی به ساواک و خیانت به دیگران زنده بماند. او در وصیت نامه ای که در لحظه اعدام نوشت، آرزو کرد که هر ایرانی «تحت رهبری خردمندانه شاهنشاه آریامهر فرد مفیدی برای خود و کشورش باشد»؛ و نیز آرزو کرد که زنده بماند و با «دستگاه امنیتی کشور همکاری کند.»(۲)

اما مرتضی صمدیّه لباف وصیت نامه خود را با آیه ای از قرآن آغاز کرد و به مادر و برادران و خواهرانش سفارش کرد که «هرگز از قرآن و خاندان عصمت و ائمه اطهار فاصله نگیرند؛ زیرا سعادت و رستگاری در همین است.»(۳)

دکتر مرتضی لبافی نژاد نیز وصیت نامه اش مضمونی مشابه مضمون صمدیّه لباف

داشت و ضمن سفارش پدر و مادر به «دقت بیشتر در نماز» از آنان اکیدا خواست از

۱- سجادی، خوشیدواره: ص ۱۴۷.

۲- برای اطلاع از متن کامل وصیت نامه وحید افراخته نگاه کنید به: سازمان مجاهدین خلق، ج ۲، ص ۳۶.

۳- سازمان مجاهدین خلق، ج ۲، ص ۳۷.

شرکت زنان بی حجاب در مراسم ختم وی جلوگیری کنند.(۱)

کشته شدن بهرام آرام

در بعدازظهر ۲۵ آبان ۱۳۵۵، بهرام آرام رهبر نظامی سازمان، در میدان مخبرالدّوله توسط محمدتوکّلی خواه در حالی شناسایی شد که مشغول سوار شدن به یک اتومبیل شخصی مسافرکش بود. توکلی خواه از عناصر مارکسیست شده سازمان

بود که پس از اعترافات وحید افراخته دستگیر شده بود و با ساواک همکاری می کرد. دو اکیپ کمیته مشترک به تعقیب اتومبیل مزبور پرداختند. در اواسط خیابان شیوا (سرآسیاب دولاب) بهرام آرام متوجه تعقیب شد؛ و در حال پیاده شدن از اتومبیل به سوی اتومبیل های مأموران تیراندازی کرد. در جنگ و گریزی که رخ داد، آرام در زمینی محصور به چند ساختمان گیر افتاد و پشت مقداری آجر و مصالح ساختمانی سنگر گرفت. بعد از حدود یک ساعت تیراندازی متقابل، سرانجام با انفجار نارنجک خودکشی کرد.(۲) از وی در همان جا، یادداشت هایی به دست پلیس افتاد که بخشی از آن در روزنامه ها نیز به چاپ رسید. مفادّ این نوشته ها از وضعیت متشتت و متلاشی او از جهت روحی و انگیزه ای حکایت داشت و سخت تکان دهنده بود.(۳) مرگ بهرام آرام بیش از همه به تقی شهرام ضربه زد. او بازوی اجرایی و عامل اصلی اجرای خودکامگی های شهرام بود. بهرام آرام فرزند صادق متولد ۱۳۲۸ تهران، در دوران دانشجویی در رشته فیزیک دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) در سال ۱۳۴۸ توسط احمد رضایی به عضویت سازمان درآمد و مدتی هم تحت مسئولیت رضا رضایی قرار داشت. وی در طول حضور در سازمان تا زمانی که به بالاترین سطح تشکیلاتی رسید. بهرام آرام، پس از ضربه شهریور، توسط ساواک شناسایی شد و زندگی مخفی اختیار کرد. وی از همان نخست، استعداد سرشاری در امور نظامی و عملیاتی از خود

۱- سازمان مجاهدین خلق، ج ۲، ص ۳۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: آرام، بهرام. روزنامه های کیهان و اطلاعات ۲۶ آبان ۵۵.

۳- خلاصه پرونده ها...: آرام، بهرام. روزنامه های کیهان و اطلاعات ۲۶ آبان ۵۵.

نشان داد و توانست طی پنج سال در مرکزیت سازمان (در کنار احمد رضایی، رضا

رضایی، کاظم ذوالانوار، تقی شهرام، مجید شریف واقفی و حسین سیاه کلاه) حضور داشته باشد. در واقع، بهرام آرام استوارترین و قدیمی ترین عنصر مرکزیت طی این سال ها بود.(۱)

ضربات سال ۵۵

سال ۵۵ برای سازمان، سال مصیبت باری بود؛ در طول این سال از ۱۱ فروردین تا ۸ اسفند، در ۴۲ عملیات تعقیب و گریز بخش اعظم نیروهای سازمان دستگیر، و یا در درگیری کشته شدند. مهدی موسوی قمی، طاهره میرزاجعفر علاف (همسر

تشکیلاتی تقی شهرام)، جمال شریف زاده شیرازی، احمد احمد، اشرف ربیعی (همسر

مسعود رجوی پس از پیروزی انقلاب)، حسن آلادپوش و همسرش محبوبه متحدین، مهدی میرصادقی، نرگس قجر عضدانلو، سیمین تاج حریری، محمد حاج شفیعیها، محمد الفت، غلامحسین صفاتی دزفولی و علی اکبر نبوی نوری از چهره های مشهور دستگیر شده یا کشته شده بودند.

پس از کشته شدن حسن آلادپوش و همسرش، دکتر شریعتی که از مارکسیست شدن آنان بی خبر بود، «قصه حسن و محبوبه» را که طرحی برای نجات ایران توسط روشنفکر مسلمان بود در قالب داستان گونه این زوج مطرح کرد. حتی تا مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری تصور می کردند که این دو در جرگه مجاهدان مسلمان باقی مانده بودند ولی با انتشار اسناد و خاطرات، مارکسیست شدن آنان آشکار گشت تا آنجا که سازمان هم به ناگزیر تصاویر چاپ شده آن دو را جمع آوری کرد و نام های آنان را نیز از فهرست مجاهدین مسلمان خارج ساخت.

۱- خلاصه پرونده ها...: آرام، بهرام. روزنامه های کیهان و اطلاعات ۲۶ آبان ۵۵. یادداشت های حسین روحانی و نیز یادداشت های جواد قائدی و قاسم عابدینی.

فصل شانزدهم: بن بست و انتشار بیانیه

علنی ساختن «ارتداد»

اندکی پس از دستگیری های گسترده ای که به دنبال همکاری های وحید افراخته با ساواک صورت گرفت، مرکزیت سازمان بیانیه معروف «اعلام مواضع ایدئولوژیک» را در مهرماه ۱۳۵۴ منتشر کرد. در این بیانیه، به طور صریح، مواضع جدید ایدئولوژیک و به عبارتی دیگر «ارتداد» سازمان اعلام شده بود. «نکته جالب این است که اکثریت افراد سازمان از متن این جزوه قبل از انتشار آن اطلاعی نداشتند و آنها نیز پس از انتشار برون سازمانی این جزوه به مطالعه آن پرداختند و جالب تر این است که این جزوه در شرایطی انتشار یافت که افرادی بودند از سازمان که هنوز از تغییر و تحولات ایدئولوژیک سازمان بی اطلاع بودند و پس از مشاهده و مطالعه این جزوه بود که پی به جریانات درونی سازمان می بردند».(۱)

به نوشته حسین روحانی:

گرچه رهبری سازمان و برخی از مسئولین از اواخر سال ۱۳۵۳، مواضع مارکسیستی را پذیرا شده... همچنین جزوه «تحلیل روابط ایران و عراق» منتشره در تابستان ۱۳۵۴، آرم سازمان بدون آیه طلیعه آن چاپ شده بود،(۲)

ص:۱۲۶

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۱۳.
۲- اطلاعیه سیاسی نظامی مورخ اول خرداد ۵۴ درباره ترور مستشاران آمریکایی و اطلاعیه تیرماه ۵۴ درباره حمله ناموفق به اتومبیل کنسول سفارت امریکا، نیز هر دو با آرم فاقد آیه منتشر شدند.

لیکن این اقدامات را باید مقدمه و پیش درآمد اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان به حساب آورد که بعدا با انتشار جزوه «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» در مهرماه ۱۳۵۴، جنبه رسمی به خود گرفت و به عنوان «اعلام موجودیت رسمی سازمان با مواضع ایدئولوژیک مارکسیستی» تلقی گردید. در همین جا باید توضیح داده شود که عنوان سازمان، علی رغم مواضع جدید آن، هیچ تغییری نکرده و تمامی اعلامیه ها و جزوات سازمانی به عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر می گردید... رهبری سازمان، مواضع ایدئولوژیک جدید را نتیجه تکامل منطقی ایدئولوژی گذشته سازمان دانسته و مضافا مواضع اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن را در این جهت ارزیابی می کرد. و بر این اساس، سازمان مواضع مارکسیستی آن را از هر جهت وارث هویت گذشته و نتایج مترتب بر آن می دانست که از آن جمله می توان اسم سازمان را نام برد...(۱)

مروری بر «بیانیه»

اولین چاپ «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» در مهرماه ۱۳۵۴ به صورت دست نویس و در سطح محدودی در قطع جیبی (حدود ۴۰۰ صفحه) و تکثیر شده با پلی کپی الکلی صورت گرفت. «این بیانیه که متن آن قبلاً توسط خود تقی شهرام تهیه شده بود و قبل از انتشار، عنصر دیگر رهبری [= بهرام آرام] و برخی از مسئولین [سازمان] هم آن را مطالعه کرده بودند، همراه با چند ضمیمه که قبلاً هم در نشریات داخلی [سازمان] منتشر شده بود در قطع جیبی چاپ و در سطح جامعه منتشر گردید.»(۲) مدتی بعد متن تایپ شده در ۲۴۷ صفحه در داخل و خارج از کشور چاپ و منتشر شد.

بیانیه اعلام مواضع... نقش منفی تعیین کننده ای در روند مبارزات دهه ۵۰ ایفا کرد و در مهم ترین قسمت آن ضمن توجیه روند تغییر ایدئولوژی به ترورهای سازمان نیز

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۴۳.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۰۸.

اشاره داشت و شریف واقفی و یارانش را - بالصّراحه - خائن و محکوم به اعدام معرفی می کرد.

علاوه بر این در بخش ضمائم بیانیه، نقد نسبتا مفصلی از جریان سیاسی مذهبی «نهضت آزادی» و «مهندس بازرگان» ارائه شده بود و پس از متهم ساختن اعضای نهضت آزادی به سازشکاری و ایده آلیسم خرده بورژوایی و... درباره آنان و شخص مهندس بازرگان چنین قضاوت شده بود:

... ماهیت واقعی آنها از پشت همه تظاهرات ریاکارانه، وقتی تضرع کنان برمحراب بورزوازی به سجده افتادند و به عذر گناهان گذشته، پیشانی برخاک درگاه ساییدند، با همه زشتی و شناعتش به روشن شد.(۱)

۱- بیانیه اعلام مواضع... صص ۲۳۳ - ۲۳۶.

فصل هفدهم: بازتاب های انتشار بیانیه

دو رویکرد در آغاز

اشاره

انتشار بیانیه اعلام مواضع، در داخل و خارج کشور، واکنش های متفاوتی برانگیخت. برخی از افرادی که - فی الجمله - در جریان مسائل بودند، با انتشار بیانیه، خونسرد برخورد کردند؛ چرا که به مطلب تازه ای برنخورده بودند. جریان چپ مارکسیست در ایران و عمدتا «چریک های فدایی» استقبال محتاطانه ای از این مسئله کردند.

محسن نجات حسینی از اعضای اولیه سازمان که در آن زمان خارج از کشور به سر می برد درباره آثار اعلام تغییر ایدئولوژی در بین وابستگان سازمان در خارج می نویسد:

... همه درگیر بحث های ایدئولوژیک شدند. اینجا و آنجا مقاومت هایی رخ می داد. برخی بدون اینکه با تغییر ایدئولوژی مخالفتی داشته باشند با شیوه غیردمکراتیک آن مخالف بودند. در مجموع می توان گفت که انگیزه گرایش به مارکسیسم به مراتب بیشتر از مقاومت در برابر آن بود و این ناشی از زمینه ای بود که در بخش قابل توجهی از اعضای سازمان مجاهدین وجود داشت. برای بررسی این گرایش موجود و در عین حال ناآشکار، باید به ماهیت و هدف سازمان مجاهدین اولیه پی برد. نگرشی بر شرایط عضوگیری و نیز فرهنگ آموزشی سازمان، گویای پاسخ به این سؤال است که چگونه از بطن یک سازمان ظاهرا مذهبی، مارکسیسم متولد می شود.(۱)

ص:۱۲۹

۱- نجات حسینی، برفراز خلیج فارس: ص ۴۱۵.

نجـات حسـینی که خود تحت آموزش های اولیه سازمان قرار گرفته و کاملًا با منابع و متون تشـکیلاتی و فرهنگ سازمانی قبل از تغییر ایـدئولوژی از نزدیـک آشـنایی داشت و در سال ۱۳۵۵ در خـارج کشور از سازمـان کنـاره گرفت، در مورد زمینه های مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴ چنین نوشته است:

با یک نگاه کوتاه به فرهنگ آموزشی و پرمحتوای سازمان، مجموعه ای از دو دیدگاه متضاد یعنی ماتریالیسم و مذهب در آن به چشم می خورد. این فرهنـگ مختلـط نه ماتریـالیستی بود و نه مـذهبی. در آموزش نـاهمگن سازمـان، هرکجا که مـذهب از پاسـخ منطقی به سؤال عـاجز بود،(۱) بـا توسـل به ماتریـالیسم علمی جـواب داده می شـد و هر وقت که مسئله ای احساسـی و عاطفی مطرح بود که در قالب ماتریالیسم مجرد نمی گنجیـد، با توجیه مذهبی و وظیفه شـرعی پاسخ می گرفت. این دوگانگی در آموزش، خواست یـک فرد و یا تصـمیم خودسـرانه یک سازمان نبود. بافت اجتماعی و سـرشت عناصـری که به تشـکیلات پیوسـته بودنـد، چنیـن اختلاـطی را ایجـاب می کرد... [در سازمـان] دو طیـف مشـخص می بینیم؛ عناصـری که صـرفا براسـاس اعتقـادات مـذهبی به مبـارزه روی آورده بودنـد که آنها را طیف مـذهبی می نامیم و عناصـری نیز به خاطر مبارزه با رژیم شاه، بـدون انگیزه مـذهبی، به سازمـان پیوسـته بودنـد، ضـمن اینکه بـا مـذهب نیز مخالفتی نداشـتند. این دو طیف روشـنفکر مبارز، هرکدام به دلیلی در ایجاد التقاط سهیم بودند.

طیف مـذهبی ضـمن اعتقاد خویش به مـذهب، در این باور بود که بـدون دانش انقلابی روز و درس از مبارزات مردمی عصـر جدید نمی توان به خواست مبارزاتی جامعه ایران تحقق بخشـید. از این رو آموختن علم مبارزه را که بر پایه ماتریالیسم اسـتوار بود، ضـروری می شمرد و از آنجا که نمی توانست اعتقادات خود را فدای این ضرورت کند به التقاط تن می داد. یعنی هر دو خط مشی را هم زمان قبول می کرد. بخش غیرمذهبی سازمان نیز با توجه به بافت اجتماعی جامعه ایران و نقش مذهب در آن، نه تنها با گرایش مذهبی در

ص:۱۳۰

۱- بـدیهی است که «عجز مذهب از پاسخ منطقی به سؤال» با توجه به محدودیت علمی و شـناخت ناقص دین در آموزش های سازمـان، مصـداق می یـافت و در واقع «آن مـذهبی» که در سازمان آموزش داده می شـد قادر به پاسـخگویی به سؤالات آنان نبود.

سازمان مخالف نبود بلکه آن را لازمه ترویج مبارزه در جامعه می دانست و برای پیشبرد هدف های مبارزاتی به التقاط رضایت می داد... چگونه ممکن بود که انسانی، مذهبی بیندیشد و اصول کار مبارزاتش را بر ایدئولوژی ضدمذهب استوار کند. و چگونه ممکن بود که انسانی غیرمذهبی بیندیشد و با گروهی مذهبی همراه و همفکر باشد.(۱)

در خارج از کشور، هم انتشار «بیانیه» با سرعت بیشتری صورت گرفت و هم تأثیر متفاوتی ایجاد کرد. در میان نیروهای مسلمان خارج از کشور، بخصوص هواداران سابق سازمان، با طرح موضع تغییر ایدئولوژی ابتدا نوعی سردرگمی بروز کرد و بالاخره جهت جدّی و موضع گیرانه پیدا نمود. در اینجا هر دو موضع منفعل و فعال نیروهای مسلمان هوادار سازمان در خارج از کشور را مرور می کنیم.

«بیانیه دانشجویان دانشگاه» در آذرماه ۵۴(۲) و «بیانیه مسلمانان آگاه» در بهمن ماه ۱۳۵۴(۳) نیز در مقابله با «بیانیه اعلام مواضع...» مبتنی بر همان تحلیل نفوذ و توطئه و کودتای عده ای مارکسیست فرصت طلب، تهیه و تنظیم شده بود. جزوات و کتاب هایی که در سال های ۵۵ و ۵۶ توسط «سازمان دانشجویان مسلمان» و انجمن های اسلامی دانشجویی در آمریکا و کانادا و اروپا (تحت تأثیر و نفوذ نهضت آزادی خارج از کشور) در واکنش به بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان انتشار یافت دربردارنده همین دیدگاه بودند و آشکارا تلاش می شد، هویت و اعتبار و نام سازمان نجات داده شود. جزوات «گامی فراتر در افشای منافقین» توسط انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا، «توطئه و تحول» توسط اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا، «منافقان از دیدگاه ما» به قلم ابوالحسن بنی صدر، و «اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، مدافعات» با تنظیم سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا، از مهم ترین پاسخ هایی هستند که به «بیانیه» داده شدند

۱- نجات حسینی، همان: صص ۴۲۱ - ۴۲۲.

۲- نشریه پیام مجاهد ش ۳۷، دی ماه ۱۳۵۴، ص ۱ و ۳.

۳- نشریه پیام مجاهد ش ۳۸، بهمن ماه ۱۳۵۴: صص ۱ و ۴.

و در خلال آنها از هویت ایدئولوژیک و سیاسی بنیانگذاران و کادرهای اولیه سازمان دفاع گردید.

گروه «پیکار» - وارث بعدی جریان مارکسیستی مجاهدین خلق - در سال ۵۸ با انتشار جزوه ای درباره جریان تغییر ایدئولوژی، ضمن انکار ابعاد گسترده ترورهای داخل سازمان و هم زمان با انتقاد به تصفیه های خونین پذیرفته شده در «بیانیه»، تحلیل خود را چنین بازگو نمود:

ایدئولوژی و جهان بینی سازمان مجاهدین چه از نظر پایگاه طبقاتی و چه از نظر جهان بینی و شناخت، آمیزه ای بود از ایدئولوژی و تفکر ماتریالیستی و جهان بینی و تفکر مذهبی، و از این جهت التقاط و دوآلیسم مشخصی را در خود نهفته داشت... در جهت گیری ایدئولوژیک سازمان مجاهدین، هسته رشد یابنده و حرکتی به سمت پذیرش مارکسیسم - لنینیسم، به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر و سلاح راهگشای مبارزات انقلابی زحمتکشان وجود داشت... زاده شدن یک جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، به نظر ما امر اجتناب ناپذیری به شمار می رفت... اینکه در عمل این حرکت اجتناب ناپذیر به چه شکلی می توانست بروز پیدا کند، دیگر بستگی به چگونگی هدایت و نقش عنصر آگاه داشت. اگر این هدایت براساس تحلیل علمی از ماهیت این پدیده و تغییر و تحولات بالقوه و داخلی آن صورت می گرفت، مرزبندی جریان مارکسیستی از جریان مذهبی می توانست به بی دردترین و اصولی ترین شکل صورت پذیرد... لیکن به سبب گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند، این گذار در بدترین شکل خود و به صورت انحصارطلبی و توطئه چینی انجام پذیرفت.(۱)

«سازمان» و تحلیل های اولیه

کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما» که در بهار ۱۳۵۸ توسط «سازمان» منتشر شد و معرّف موضع رسمی آن - پس از انقلاب - در قبال

۱- تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۲ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۰.

جریـان تغییر ایـدئولوژی است، و بعـدها آشـکار شـد که مسعود رجوی آن را نگاشـته است، بـا مبنا قرار دادن تحلیل خیانت و انحراف عـده معـدودی افراد چپ نمـا، در موارد متعـدد، کوشـیده میـان ماتریالیسم و مارکسـیسم، تفکیک قائل شود، تا بـدین وسـیله «ایـدئولوژی مارکسـیسم» از مسـئولیت تأثیر در اقدامات منفی و خشونت بار مرتدین، تبرئه گردد. از جمله در این کتاب تأکید می شود که «ضـرورت مطالعه مارکسـیسم» و «تأیید عناصـر و جنبه های حق و درست و واقع گرایانه مارکسـیسم» از ابتدا در سازمان رواج داشت.(۱) در مورد ترورها و تصـفیه های مقارن با تغییر ایـدئولوژی، عاملان آن اقـدامات «اپورتونیست های چپ نما»یی توصـیف شده اند که آنان را «نه مارکسیسم، بلکه ایدئولوژی فرصت طلبی راهبر بود.»(۲) و چنین تصریح شده که «بی تردید نه ما [مجاهدین خلق] و نه هیچ مسـلمان معتقد دیگر، کینه شما [= عاملین ترورهای درون سازمان] را از مارکسیسم نخواهد ستاند.»(۳)

در صـفحات مختلف کتاب مزبور مرزبنـدی مکرر و مؤکـدی بین مارکسـیسم و «ایـدئولوژی عاملان تغییر ایـدئولوژی» صورت پذیرفته و اپورتونیسم [= فرصت طلبی] به آماج اصلی و منحصر، تبدیل گردیده است:

«به خاطر جنبه های انقلابی ضداسـتثماری مارکسـیسم، روش ما [مجاهدین خلق] ضد اپورتونیسم است، نه ضدمارکسـیسم.»(۴)
«ما هرگز حساب دست پروردگان و شاگردان مکتب فرصت طلبی را با مارکسیست های اصولی مخلوط ننمودیم.»(۵)

بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی

حمیدرضا جلایی پور در مقاله ای، با اشاره به دو واقعه تغییر ایدئولوژی و افشای

۱- تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۹۰ و ۹۱.
۲- تحلیل آموزشی بیانیه...: ص ۱۱۳.
۳- تحلیل آموزشی بیانیه...: ص ۱۱۳.
۴- تحلیل آموزشی بیانیه...: ص ۱۴۱.
۵- تحلیل آموزشی بیانیه...: ص ۲۱۹.

مسائل اخلاقی سازمان در سال ۵۴ آثار آنها بر نسل جوان مبارز آن زمان را با استناد به یک پژوهش میدانی چنین تبیین کرده است: «اولین حادثه، تغییر مواضع ایـدئولوژیکی سازمان مجاهـدین از ایدئولوژی اسـلامی به ایدئولوژی مارکسیستی (به عنوان تنها مکتب علمی مبارزه) بود. مجاهدین مارکسیست شده بعدا چند تن از عناصـر وفادار به اسلام را مانند شریف واقفی که در برابر تغییر ایدئولوژی مقاومت می کردند تصـفیه سازمانی و به شهادت رسانیدند. حادثه دوم، برقراری روابط نامشروع بین پاره ای از مردان و زنـان درون سازمان بود. این دو حادثه اثر عمیقی بر روحیه جوانان مسـلمان و انقلابی که دارای احساسات پاک دینی و انقلابی بودنـد گـذاشت. در مقابـل این دو حادثه، جوانان مسـلمان، شاهـد شخصـیت های مبارز و روحانی بودنـد (که اغلب آنهـا از شـاگردان امـام خمینی بودنـد (کـه راه او را به لحـاظ سیاسـی و فکری پس از سـال ۴۲ ادامـه می دادنـد.) که یا همچون حجه الاسـلام سـعیدی و غفاری در زیر شـکنجه های ساواک شهید شده بودند و یا همچون آیه اللّه طالقانی، منتظری، مهدوی کنی و حجه الاسـلام حجتی کرمانی، رفسـنجانی در زندان های شاه و یا همچون آیه اللّه خامنه ای در تبعید به سـر می بردند و یا همچون آیه اللّه مطهری

و مفتـح و موسوی اردبیلی در تهران مشـغول فعالیت های فکری و اسـلامی بودنـد. لذا رفته رفته جوانان انقلابی که یک روزی اوج ایثارگری خود را در این می دیدنـد که بتواننـد به عضویت سازمان مجاهـدین درآینـد و در نبرد مسـلحانه شـرکت کننـد، ترجیـح می دادنـد در مبـاحث روحـانیون مبـارز و در محافـل مـذهبی شـرکت کننـد و بـا آنـان همـدلی کننـد و در مبـاحث ایـدئولوژیکی تأمـل بیشتری نماینـد. ([پانوشت مقاله:] از ۶۰ نفری که در آن زمـان دانشـجو بوده و نگارنـده از آنـان مصـاحبه نموده، ۵۰ نفر آنهـا خـود در معرض چنین تجربه ای قرار داشـتند و از تغییرات درون سازمـان مجاهـدین سـخت متـأثر و متـألم گردیـده بودنـد و متقابلاًـ این دانشـجویان در مجالسـی که روحـانیون مبـارز در آن سـخنرانی می کردنـد خصوصـا در مجالس سخنرانی آیه اللّه مطهری شرکت

می کردند.)»(۱)

هادی خانیکی که خود از اعضای قدیمی سازمان در شیراز بوده و در سال ۵۰ و ۵۱ به زندان افتاده است، در این باره می گوید:

... در این شرایط چیزی که ما مجموعا به دنبال آن بودیم این بود که با افراد صاحب نظر نسبت به مسئله مبارزه اسلامی و روشنفکری دینی ارتباط داشته باشیم. از آن طرف هم افراد متفکر و حساس نسبت به این مسئله، خودشان پی گیر بودند. در همان سال های ۵۴ به بعد مجموعه ای که در آن آقایان شهید بهشتی، موسوی اردبیلی، مطهری، باهنر، دکتر مفتح، دکتر پیمان و فکر می کنم آقای بازرگان هم بودند، دور هم می نشستند که ببینند چه باید کرد؟ آنقدر ضربه روی اینها تأثیر گذاشته بود... با این حال و هوا همه به این فکر افتاده بودند که کاری کنند که به این شبهاتِ [سازمانِ مارکسیست شده] جواب بدهند. از جمله از کانون های فعال مذهبی مثل مساجد فعالی که در تهران بود مثل مسجد جوستان که آقای موسوی خوئینی ها بودند، مسجد جاوید، مسجد جلیلی که آقای مهدوی کنی بودند، مسجد امیرالمؤمنین که آقای موسوی اردبیلی بودند، مسجد قبا که آقای مفتح بودند. مثلاًـ مسجد جاوید از آیه اللّه خامنه ای دعوت می کردند که زندگی و سیره ائمه را ارائه می دادند.»(۲)

ص:۱۳۵

۱- مقاله علل و شرایط کوتاه مدت بسیج انقلابی/ فرصت ها و چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی - نوشته حمیدرضا جلایی پور، روزنامه صبح امروز ۲۰/۱۱/۷۷: ص ۶.

۲- نشریه چشم انداز ایران، ش ۲۵: صص ۵۶ و ۵۷ - ۵۸.

فصل هجدهم: در سایه حذف و ارعاب

ترور علی میرزا جعفر علّاف

علی میرزا جعفر علاف، برادرش علی اصغر و خواهرش طاهره (فاطمه) - حدودا - در یک مقطع زمانی مشترک به سازمان وصل شدند. طاهره، پس از یک ازدواج ناکام و مسئله ساز با محسن فاضل، به همسری تقی شهرام درآمد؛ علی ترور تشکیلاتی شد و علی اصغر، به قصد گریز از ارعاب سازمان، خود را به ساواک معرفی کرد. نخستین بار در «اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» به تاریخ مهرماه ۱۳۵۷، از ترور میرزاجعفر علاف سخن رفت. در این اطلاعیه، که به صورت جزوه ای کوچک انتشار یافت و برای نخستین بار از عنوانی جدید برای سازمان استفاده شد، پس از نقد اقدام مرکزیت در ترور شریف واقفی، صمدیه لباف و یقینی، از دو ترور دیگر سخن رفته بود ولی نحوه طرح موضوع از نوعی دیگر بود:

... اطلاق «خائن»، «توطئه گر» و «اپورتونیست» را به رفقای شهید مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف و محمد یقینی نادرست دانسته و آنها را جزء شهدای جنبش انقلابی محسوب می داریم. لازم به تذکر است که دو تن دیگر به نام های علی میرزاجعفر علاف و جواد سعیدی در سازمان اعدام شده اند. اعدام آنها در این رابطه بوده است که آنها درصدد آن بودند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتا اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند...

مسلم است که ترور مزبور در دوران مرکزیت تقی شهرام، بهرام آرام، حسین

سیاه کلاه و جواد قائدی صورت گرفته و عامل مستقیم ترور جمال شریف زاده شیرازی بوده است که علی و برادرش علی اصغر (با نام های مستعار «پرویز» و «خسرو») و نیز احمد احمد، در آن زمان تحت مسئولیت وی قرار داشته اند.(۱) و احتمالاً وی را در تبریز(۲) و یا در مرز شمال غرب کشور به قتل رسانده اند. فاطمه (طاهره) خواهر علی، در زمان ترور، همسر تقی شهرام بوده و احتمالاً ـ از این عمل مطلع بوده است. اصغر هم پس از مدتی که از غیبت برادرش می گذرد، نسبت به ادامه فعالیت در سازمان مردد می شود، همه ارتباطات خود را قطع کرده، می گریزد و در تاریخ اول اسفند ۱۳۵۶ خود را به ساواک کرمانشاه تسلیم می کند.(۳)

کنترل و تصفیه دو کادر خارج

اشاره

در اواخر پاییز ۱۳۵۴ حسین احمدی روحانی و محمد یقینی، به تصمیم مرکزیت، به

ایران آمدند تا مستقیما تحت کنترل بیشتری قرار گیرند. علت احضار این دو، نامشخص بودن مواضع آنها در ارتباط با رهبری سازمان و روند تثبیت مارکسیسم بود. حسین روحانی متولد ۱۳۲۰، بازمانده نسل اول سازمان و عضو مرکزیت در سال ۱۳۴۸، که تا پیش از اعزام سپاسی آشتیانی به خارج از کشور عملاً ـ رهبری ارگان خارج از کشور را به عهده داشت، نزد مرکزیت مارکسیست - از قبل - به «شیخ حسین» معروف بود؛ و غرض از اعزام سپاسی، علاوه بر منکوب کردن خود او که در رأس جریانی بود که تقی شهرام نام «اپورتونیسم چپ سلطه طلب» بدان داد(۴) خرد کردن

۱- خلاصه پرونده ها...: احمد، احمد - شریف زاده، جمال - میرزا جعفر علاف، علی اصغر.

۲- حسین روحانی در بازجویی ۱۳/۱۲/۶۰ دادستانی، ص ۴، نوشته است که ترور میرزاجعفر علاف در تبریز انجام شده بود. احمدعلی روحانی در اعترافات خود تبریز را بعنوان محل ترور مزبور ذکر می کند.

۳- خلاصه پرونده ها...: میرزاجعفر علاف، علی اصغر.

۴- یادداشت های پراکنده وحید افراخته. خلاصه پرونده ها...: سپاسی آشتیانی، علیرضا - احمدی روحانی، حسین.

شیخوخیت روحانی نیز بود.(۱) اما محمد یقینی، پس از ورود به ایران، از همان نخست و در جریان روابط جدید تشکیلاتی اش، در مورد جزئیات مربوط به ترورهای داخلی سازمان و سیر تغییر ایدئولوژی، «مسئله دار» شد و پیوسته با مسئول و دیگر هم تیمی هایش بحث داشت. به طور خلاصه، «با تحولات و تغییرات سازمان هماهنگ و همراه نشده بود».(۲) در زمانی که وی در ایران بود، مدت کوتاهی به کارگری در یک کارگاه فرستاده شد ولی پس از مدت کوتاهی با عنوان ناراحتی های جسمی اش، کار را رها می کند و خواستار اعزام مجدد به خارج از کشور می شود.

ترور محمد یقینی

در تابستان سال ۱۳۵۵، مرکزیت سازمان متشکل از شهرام، آرام و سیاه کلاه به دلایل زیر یقینی را به ترور محکوم کرد:

انفعال در مبارزه، کوشش برای تجزیه سازمان و به راه انداختن یک جریان در مقابل سازمان در خارج از کشور، کمک وی به خروج «مصباح»(۳) از کشور به رغم اطلاع وی از مخالفت سازمان با این امر و... دلایل این محکومیت بودند.(۴)

مسئولیت کشتن یقینی به حسین سیاه کلاه سپرده می شود و قاسم عبداللّه زاده (مصطفی) نیز در این جریان نقش معاون وی را داشته است. عبداللّه زاده که در نیمه دوم سال ۵۵ به مرکزیت راه یافته، مورد حمایت شدید تقی شهرام قرار گرفت. به تعبیر عابدینی، یکی از شگردهای شهرام در بالا کشیدن افراد یا «ارتقای تشکیلاتی» شرکت دادن آنها در چنین تصفیه هایی بوده است.(۵)

ص:۱۳۸

۱- یادداشت های وحید افراخته.

۲- یادداشت های محمدجواد قائدی: ص ۵۸.

۳- مصباح نام مستعار رضا رئیس طوسی بوده است.

۴- روشنفکری وابسته در ایران...، صص ۸۲ - ۸۴. پرونده احمدعلی روحانی، صص ۳۱ و ۵۷.

۵- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۵۹ و ۶۵ - ۶۶.

آنها یقینی را به بهانه جعل پاسپورت به خانه تیمی برده و حسین سیاه کلا با شکلیک یک گلوله در مغزش شلیک می کند و سپس به کمک محمد قاسم عبداللّه زاده جسد او را به بیابانهای خاوران برده و روی آن «ناپالم» ریخته و آتش می زنند و در بیابان های اطراف جاده خاوران به خاک می سپارند.(۱)

ص:۱۳۹

۱- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۸۳، ۸۴.

فصل نوزدهم: قربانیان خاموش

مرگ های مشکوک و خودکشی ها

مرگ مشکوک رفعت افراز

رفعت افراز، متولـد ۱۳۱۴ جهرم، از اولین زنـانی بود که به سازمان جـذب شـد. وی در سال ۱۳۴۶ توسط تراب حق شـناس، به صورتی غیرمستقیم، در مسیر سازمان قرار گرفت و در سال ۱۳۴۹ به عضویت آن درآمد.(۱)

رفعت افراز، در جریان تغییر ایدئولوژی، مقاومت نشان داد. ابراری در سال ۵۳ با وی ازدواج کرد.

نشریه پیکار، به مناسبت سالگرد فوت رفعت افراز، در تابستان ۱۳۵۸ مطلبی درج کرد که ضمن آن آمده بود:

[...] متأسـفانه وی به یـک بیماری بومی مبتلا شـد و پس از دو روز تب، علی رغم تلاش خواهرش دکتر محبوبه و دیگر رفقای همرزم آنجا، به شهادت رسید و جنازه او در شهر «غیظه» - مرکز استان ششم یمن دموکراتیک - به خاک سپرده شد. (۲)

خودکشی اجباری محبوبه افراز

محبوبه افراز، متولد ۱۳۲۹ جهرم، در ۱۶ سالگی وارد دانشگاه تهران شد و در

۱- خلاصه پرونده ها...: افراز، رفعت. نیز شهید محمدعلی رجایی...: صص ۳۲۵ و ۳۳۹.

۲- نشریه پیکار، ش ۱۹، ۱۲/۶/۵۸: ص ۴.

سال ۱۳۵۳، به عنوان جوان ترین پزشک فارغ التحصیل زن، با رتبه اول، دانشکده پزشکی دانشگاه تهران را به اتمام رساند. از طریق آشنایی با تراب حق شناس به سازمان مجاهدین خلق جذب گردید و در پاییز ۵۳ با محمد یزدانیان، از کادرهای مسئول سازمان و عضو مرکزی شاخه کارگری، ازدواج کرد. وی در برابر جریان تغییر ایدئولوژی مقاومت کرد ولی پس از چندی ظاهراً مارکسیست شد؛ که پس از اطلاع بهرام آرام - از طریق سیمین صالحی - دایر بر مذهبی ماندن محبوبه، فشارهایی بر او وارد آمد.

محبوبه افراز، از محل بورسیه سازمان بهداشت جهانی، در اواخر سال ۵۳ ظاهراً به انگلستان می رود ولی در واقع به یمن جنوبی اعزام می شود تا به عنوان پزشک در اختیار جنبش انقلابی ظفار باشد.

محبوبه، پس از فوت خواهرش رفعت و در پی حضور شوهر تشکیلاتی اش محمد یزدانیان در اروپا، از یمن جنوبی به لندن رفت و در آذر ماه ۱۳۵۷ - در وضع مشکوکی - فوت کرد.

آنچه بیش از دیگر قراین مورد اتفاق است، خودکشی اوست؛ درباره خودکشی او روایات متفاوتی از خانم بهجت افراز (خواهر محبوبه)، محمد یزدانیان (شوهر محبوبه)،

تراب حق شناس و تقی شهرام در دست است.

مرگ مشکوک فاطمه فرتوک زاده

یکی دیگر از قربانیان این جریان غمبار، فاطمه فرتوک زاده، همسر احمد احمد بود. او که زنی عادی و سنتی و مذهبی بود تحت تأثیر شوهر مبارز و مذهبی اش به سازمان پیوست؛ و آنگاه که شوهرش در برابر روند تغییر ایدئولوژی مقاومت کرد، به لطائف الحیل مجبور به همکاری با سازان شد و در نهایت سرنوشتی نامعلوم و خونبار پیدا کرد.

او کشته شد؛ اما معلوم نشد چگونه و چرا؟ همسرش احمد احمد، پس از آزادی از

زندان در تابستان ۱۳۵۶، پی جوی سرنوشت او شد؛ اما به جایی نرسید. حتی پس از

پیروزی انقلاب، با تقی شهرام که دستگیر شده بود در زندان ملاقات کرد.

این ملاقات هم کمکی به او نکرد و بر ابهام ها افزود. احمد احمد، به اتکاء قراین و شواهد و بر اساس شناخت خود از همسرش و مناسبات سازمان، به این نتیجه رسید که «سازمان او را تصفیه کرد و از بین برد و جسدش را در یکی از چاه های جنوب شهر تهران مفقود کرد.»(۱)

۱- خاطرات احمد احمد، چاپ سوم، ص ۴۶۳، پانوشت.

فصل بیستم: آخرین عمل نظامی

ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا

شناسایی کارشناسان طرح سرّی

در بحبوحه ضرباتی که در بهار و تابستان ۱۳۵۵ چریک های فدایی را به مرز نیستی کشاند و عناصر فعالی از مجاهدین خلق نیز کشته و یا دستگیر شدند، رهبری سازمان تصمیم گرفت به یک عمل چشمگیر و مؤثر نظامی دست بزند.

تحلیل بر این مبنا قرار داشت که پس از ضربات شدید وارد بر مجاهدین خلق و چریک های فدایی، می باید - اولاً - به نحوی ابراز و اعلام موجودیت مؤثر کرد و - ثانیا - رژیم را در رویارویی پیچیده ای با حرکت مسلحانه قرار داد.(۱)

سرانجام طرح ترور سه تن از مستشاران ضدجاسوسی آمریکا در ایران آماده شد و به اجرا درآمد. قبل از آنکه به شرح دقیق عملیات مزبور پرداخته شود، یادآوری نکاتی ضروری است. به احتمال زیاد، اطلاعات اولیه درباره این سه جاسوس به ظنّ قوی از طریق دولت شوروی به سازمان منتقل شده بود.

اولین ردهای اطلاعاتی از سوژه ها

مطابق اظهارات محمدتقی شهرام و تنی چند از اعضای سازمان، روایت رسمی

درون تشکیلات از چگونگی شناسایی مستشاران مزبور به این شرح بوده است:

۱- ۱. یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۴۷ - ۴۹ و ۷۹.

در صبحگاه یک روز بهار ۱۳۵۵ یکی از سمپات های غیرفعال سازمان، که مهندس مکانیک بود و در کارخانه ای کار می کرد، پس از رساندن یکی از بستگانش به فرودگاه، هنگام بازگشت، یک مسافر خارجی را سوار می کند. مسافر، که هیأتی آمریکایی داشته، با لهجه ایالات جنوبی آمریکا خود را بلژیکی معرفی می کند. مهندس ایرانی قبلاً در تگزاس دانشجو بوده و با این لهجه آشنایی داشته است. مسافر – ضمنا – می گوید که بار اول است که به ایران آمده؛ ولی از برخورد وی با خیابان ها و حتی راهنمایی راننده به سوی هتل موردنظر (هتل رویال واقع در خیابان تخت جمشید سابق و طالقانی فعلی) بر می آید که با شهر تهران آشناست. مهندس مزبور خود را دانشجوی زبان انگلیسی و علاقه مند مسافرت به آمریکا نشان می دهد و با مسافر قرار می گذارد که به او سر بزند.

از همین جا سرنخی به دست سازمان می آید و با تعقیب و مراقبت های فراوان پی به وجود تشکیلات مستشاران غیرنظامی آمریکایی در ایران می برند و سه مستشار غیرنظامی آمریکایی شناسایی می شوند.

پس از طرح نقشه دقیق عملیات، در تاریخ ۶/۶/۱۳۵۵، با ایجاد راه بندان مصنوعی در مسیر حرکت اتومبیل مستشاران (در یکی از خیابانهای فرعی منشعب از میدان وثوق)، اتومبیل حامل مستشاران متوقف می گردد و هر سه مستشار به نامهای روبرت کرون گارد، ویلیام کاترل و دونالد اسمیت با رگبار مسلسلِ عوامل سازمان، کشته می شوند. در این ماجرا نیز کیفِ حاوی اسناد و مدارک مستشاران به دست سازمان می افتد.

ص:۱۴۴

فصل بیست و یکم: سرنوشت سازمان تا بهمن پنجاه و هفت

مجاهدین خلق (م.ل)

سازماندهی و فعالیت ها در این مقطع

دو فصل پاییز و زمستان ۵۵، ماه های برگریزان سازمان و وارد آمدن ضربات پی در پی به آن بود. بر اثر این ضربات تعدادی از مهم ترین اعضای مرکزیت و شاخه های اصلی از جمله بهرام آرام کشته شدند.عملاً از سازمان جز جمعی پراکنده و آسیب پذیر چیزی باقی نمانده بود. رهبران سازمان به فکر چاره جویی افتادند؛ و چاره را در «انحلال موقت» تشکیلات یافتند. بعدها مشخص شد که هدف اصلی از طرح انحلال موقت تشکیلات، حفظ جان رهبران سازمان و به خصوص تقی شهرام بوده است و نه حفظ اعضای تشکیلات.

تقی شهرام و محمدجواد قائدی در این دوران در تدارک فرار به خارج از کشور بودند که بعد از مرگ بهرام آرام با تصویب مرکزیت به طور رسمی در دستور کار

سازمان قرار گرفت. در این دوران فشار ساواک و نیروهای پلیس پس از ترور سه مستشار آمریکایی آن چنان تشدید شده بود که مرکزیت را واداشته بود که برای حفظ خود به شدت در تکاپو افتد. در آبان ۵۵ دو تن از اعضای سرشاخه ها یعنی محمدقاسم عبدالله زاده (مصطفی)، و محسن طریقت (محمود) خود را بالا ـ کشیدند، و پس از کشته شدن بهرام آرام وارد مرکزیت شدند. از همان بدو تشکیل این مرکزیت جدید بین تقی شهرام - که روابطش به علت حفاظت شدیدی که از جان خود به عمل می آورد، با تشکیلات و اعضای دیگر مرکزیت عملاً قطع بود - با محسن طریقت و

محمدقاسم عبداللّه زاده بر سر مسائل تشکیلاتی اختلاف پیش می آید. آنها ابتدا طرح ترور شاه را مطرح می کنند که شهرام مخالفت می کند؛ سپس در مورد بازنگری مشی چریکی موضع می گیرند که باز هم شهرام مخالفت می کند. سرانجام پس از یک مشاجره لفظی، محمود (طریقت) و مصطفی (عبداللّه زاده) از ترس جانشان بساطشان را جمع کرده و به خارج فرار می کنند و به گفته حسین روحانی در یک یادداشت علت فرار خود را ترس از ترور توسط تقی شهرام اعلام کردند.(۱)

تئوری رکود در آستانه انقلاب اسلامی

تقی شهرام در بهار ۵۶ تحلیل «دوران رکود جنبش انقلابی» را در داخل سازمان ارائه داد که بعدها به «تز رکود» یا «تئوری رکود» شهرت یافت. البته این دیدگاه در آن دوران توسط سایر جریانات مارکسیستی و... در انواع و اقسام مختلف ارائه شده بود. فدایی ها تحت تأثیر ضرباتی که خورده بودند؛ افراد درون زندان به رهبری رجوی تحت تأثیر جوّ واخوردگی و انفعال کادرهای زندان؛ مرتد شده ها تحت تأثیر تروریسم عریان درون تشکیلاتی؛ و بالاخره هر یک به فراخور جوّ حاکم بر تشکیلاتشان این تز را عرضه می کردند. این نظریه ها درست در زمانی ابراز می شد که ملت مسلمان ایران خود را برای خیزش نهایی و جارو کردن بساط سلطنت آماده می کرد. بویژه از بهار سال ۵۶ روزی نبود که در نقطه ای از کشور خبر از اعتصاب و تظاهرات نباشد.

تضعیف قدرت تقی شهرام و تصفیه وی

مجموعه شرایط طوری پیش می رفت که علی رغم افت و خیزها، قدرت تقی شهرام در سال ۵۵ و ۵۶ هر روز بیش از پیش تضعیف می شد و در این موارد حوادث گوناگون پیش آمده نیز بی تأثیر نبود. یکی از مهم ترین این عوامل، ضوابط امنیتی پیچیده و عجیبی بود که تقی شهرام برای حفظ خودش برقرار کرده بود. برخی از

۱- یادداشت های حسین روحانی، ص ۲۲۹.

اعضای سابق سازمان نقل کرده اند که در تمام طول شبانه روز دو زن همیشه در کنار شهرام به عنوان محافظ وی انجام وظیفه می کردند. البته این زن ها معمولاً در مدت کوتاهی به کشتن داده می شدند. در تیرماه ۵۶ تقی شهرام با بهانه اعزام بخش استراتژیک رهبری به خارج، به لندن فرار کرد و کلیه اختیارات رهبری سازمان در داخل کشور را به قائدی محول نمود.

اما اندکی پس از شهرام، قائدی نیز به خارج گریخت ؛ و سازمان عملاً از میان رفت. در خارج از کشور جمع ۱۲ نفره ای از بقایای سازمان تشکیل شد. در مرداد ۵۷، علیرضا سپاسی آشتیانی و حسین احمدی روحانی و دو تن دیگر از جمع مزبور برای مذاکره با شهرام و قائدی و تعیین تکلیف به پاریس عزیمت کردند. حاصل مذاکرات آنها در پاریس، اخراج تقی شهرام و قائدی بود. پس از جلسه پاریس، اطلاعیه ای با

نام بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق (م.ل) در مهر ۵۷ در تهران منتشر گردید که اعلام رسمی تصفیه تقی شهرام و معاونش، و کنار نهادن نام «سازمان مجاهدین خلق» و نفی مشی چریکی، از مهم ترین موارد مطروحه در این اطلاعیه بود.(۱) این محفل کوچک؛ در ۱۶ آذرماه ۱۳۵۷، نام «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» را بر خود نهاد؛ و ۳ روز بعد در جریان راهپیمایی عظیم مردم تهران در تاسوعای سال ۵۷، بیانیه اعلام موجودیت خود را در میان راهپیمایان منتشر کرد. سازمان پیکار در روزهای اولیه پس از پیروزی انقلاب، در اسفند ۵۷ اولین کنگره خود را با شرکت ۱۴ نفر (همان اعضای محفل) تشکیل داد؛ و از همان ابتدا با استفاده از جوّ آزاد پس از انقلاب به مقابله با دولتِ برآمده از انقلاب پرداخت.

سرانجام تقی شهرام

محمدتقی شهرام که از تابستان ۱۳۵۶ در انگلستان به سر می برد، پس از

۱- یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۵۳ - ۲۵۴؛ و نیز نگاه کنید به قائدی، محمدجواد، پرونده دادستانی انقلاب: ص ۶۶.

پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت. در ایران با تشکیلات خاصی همکاری نمی کرد، اما ارتباطات پنهانی با برخی از افراد تشکیلات سابقش از جمله محمدجواد قائدی و همچنین با برخی از همفکران آشنا شده در لندن، داشت. وی همچنین «چند ملاقات خصوصی و مخفی با کادر رهبری سازمان» پس از انقلاب نیز انجام داد.(۱)

تقی شهرام که هنوز فرصت قرار گرفتن در یک تشکیلات جدید را نیافته بود و به دلیل حساسیت های زیادی که علیه او وجود داشت، فضای مناسبی برای کار علنی سیاسی و گروهی پیدا نکرده بود، پس از دستگیری در سال ۱۳۵۸ محاکمه و در مرداد ۱۳۵۹ به اعدام محکوم گردید.

دادگاه تقی شهرام، همچون دادگاه شکنجه گران ساواک، پر بود از شاکیان خصوصی. بسیاری از کسانی که کس و کار خود را به فرمان تقی شهرام از دست داده بودند؛ یا کسانی که فرزندان و وابستگان آنها در اثر توطئه های تقی شهرام و همدستانش به سرنوشت نامعلومی دچار شده بودند؛ و نیز کسانی که خانواده هایشان به دسیسه و توطئه تقی شهرام از هم پاشیده شده بود، از جمله شاکیان وی بودند.

۱- روزنامه اطلاعات، ۱۹/۴/۵۹: ص ۱۳، اطلاعیه دادستانی انقلاب اسلامی در رابطه با محاکمه محمدتقی شهرام.

فصل بیست و دوم: حضور در قالب «فاز سیاسی»

تداوم نظری و عملی اشکالات

همان طور که دیـدیم در طول سال های ۵۶ و ۵۷، یعنی دو سـالی که انقلاب اسـلامی در آن نضـج گرفت و به اوج و پیروزی رسـید، عملاًـ سازمـان مجاهـدین خلق، وجود خارجی نـداشت. اما شـماری از اعضای سازمان در زنـدان های رژیم شاه به دور مسـعود رجوی و موسـی خیابانی گرد آمدنـد. این دو از اعضای اولیه سازمان بودند که در جریان ضـربه های سال ۵۰ دستگیر شده بودند. رجوی پس از دسـتگیری به همکاری گسترده با ساواک پرداخت. از همین رو ارتشـبد نصـیری، رئیس ساواک در نامه ای خطاب به دادسـتانی ارتش، از مقامات دادستانی ارتش خواست که به دلیل همکاری های رجوی، وی مشمول تخفیف در مجازات گردد. لـذا حکم اعـدام رجوی به حبس ابـد تقلیل یافت. رجوی تلاش کرد با متشـکل کردن این عـده در زنـدان، سازمـان را با همان ساخت فکری التقاطی بازسازی نمایـد. رجوی تغییر ایـدئولوژی اعضای سازمان را جریان «اپورتونیسم چپ نما» نامیـد و تأکید کرد که این جریان با مارکسـیسم واقعی متفاوت است؛ و مارکسـیسم و مارکسیسـتهای واقعی همچنان مورد احترام او هستند.

در آخرین روزهای عمر رژیم شاهنشاهی، مسـعود رجوی و موسی خیابانی، همراه با بقیه زندانیان سیاسی از زندان آزاد شدند. پیش از آنها نیز عـده ای از اعضای زنـدان سازمان در ماه های پیش آزاد شده بودند. به هر حال، چون عملاً سازمان مجاهدین خلق وجود خارجی نداشت، مسعود رجوی و موسی خیابانی در فاصله آزادی تا پیروزی

ص:۱۴۹

انقلاب به عنوان «مجاهدین آزاد شده» اقدام به صدور بیانیه و پیام می کردند. این عده چند بیانیه نیز در واپسین روزهای حضور خود در زندان با عنوان «مجاهدین زندانی» به هر صورت، عمده «فعالیت ها و اقدامات» این عده در این دوره زمانی، یعنی ماه های دی و بهمن ۱۳۵۷، صدور چند اطلاعیه به شرح زیر است:

۱- پیام تبریک به روزنامه نگاران، طی دو سطر و بدون موضعگیری خاص، با امضای «مجاهدین زندانی» به تاریخ ۲۱/۱۰/۵۷.

۲- پیام خطاب به مردم، با تفصیل بیشتر؛ با پرداختن به کلیات انقلاب و مبارزه، و آرزوی بازگشت «زعیم عالی قدر حضرت آیه اللّه العظمی خمینی» به عنوان «سمبل و چهره درخشان جنبش جاری میهن» و با اظهار امیدواری به پیروزی انقلاب.(۱)

۳- پیام به امام خمینی(ره)، در اول بهمن ۵۷، در حدود یک صفحه، با امضای «از طرف مجاهدین رها شده از بند: مسعود رجوی - موسی خیابانی».(۲)

۴- پیام با امضای «از طرف مجاهدین آزاد شده از زندان - مسعود رجوی، موسی

خیابانی» به یاسر عرفات (ابو عمّار).(۳)

۵ - پیام به کارگران کارخانجات تهران، با امضای فوق به تاریخ ۵ بهمن ۵۷. در قسمتی از پیام یک صفحه ای مزبور تصریح گردید که «دستاوردهای پیروزمندانه مردممان... تحت زعامت و ارشادات «حضرت آیه اللّه العظمی خمینی» حاصل شده است.»(۴)

۶ - پیام به آیه اللّه طالقانی و سایر آیات متحصن در دانشگاه تهران، در حدود یک صفحه، با همان امضا به تاریخ ۹ بهمن ۵۷. در این پیام کوتاه، عبارت «حضرت آیه اللّه العظمی خمینی» به عنوان «قائد عظیم الشأن و رهبر عالیقدر جنبش ما»، دو

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۱۶ - ۱۹.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۰.

۳- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۱.

۴- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۳.

مرتبه ذکر شده است.(۱)

۷ – پیام به دانشجویان دانشگاه مشهد، حدود یک صفحه، با امضای فوق در ۱۲ بهمن ۵۷. این پیام هم دربردارنده تأکید بر رهبری «آیه اللّه العظمی خمینی» بود.(۲)

همانطور که قبلاً ـ تصریح شد، هیچ یک از این پیام ها به امضای «سازمان مجاهدین خلق ایران» نیست؛ زیرا عملاً سازمانی وجود نداشت. همین «مجاهدین آزاد شده از زندان» نیز در فاصله ۱۲ بهمن تا روز ۲۲ بهمن از صدور هرگونه بیانیه و اعلام موضع پرهیز کردند تا ببینند نهایتا کار انقلاب به کجا می کشد.

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۴.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۵.

فصل بیست و سوم: سازماندهی در شرایط نوین

«تشکیلات» و «تبلیغات»

درست یک روز پس از پیروزی انقلاب «جنبش ملّی مجاهدین»، طی اطلاعیه ای به تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ «به منزله ارگان سیاسی مجاهدین» اعلام موجودیت کرد و آمادگی خود را برای «عضوگیری» اعلام نمود؛(۱) و مسعود رجوی و

موسی خیابانی، طی اطلاعیه ای، «حمایت کامل» خویش را از تشکیلاتی که خود و همفکرانشان پدید آورده بودند، آشکار ساختند.(۲) ساختمان های ستادی سازمان در تهران و شهرستان ها، مراکز «جنبش» شناخته شدند که ضمن ایجاد نوعی تمایز و اهمیت برای «سازمان»، پوشش و مَحمِل رویه علنی و ورودی تشکیلات اصلی سازمان نیز به شمار می آمدند. در بی نظمی و نبودن قدرتِ حاکمیت در روزهای اولیه انقلاب، رجوی و همفکرانش ساختمان «بنیاد پهلوی» (وزارت بازرگانی فعلی) واقع در نزدیکی میدان ولی عصر و دیوار به دیوار سفارت عراق، را اشغال کردند و آنجا را مقرّ خود قرار دادند. این اولین اقدامِ گروهی بود که به گواهی اسناد و مدارک تا پیش از

۲۲ بهمن ۱۳۵۷، خود را «مجاهدین آزاد شده» می نامیدند و از این به بعد با نام «سازمان مجاهدین خلق» فعالیت می کردند.

در خصوص تبلیغات رسانه ای، پس از انتشار مرتّب بیانیه های سازمان در

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۶.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۸.

روزنـامه های کثیرالانتشار کیهان، اطلاعات و آینـدگان، و پوشـش سـخاوتمندانه بسـیاری از مطبوعات با گرایش های مختلف نسبت به نشـر اخبـار و مواضع سازمـان و کادرهای اصـلی آن، در کنار انتشار گسترده جزوات، پوسترها و کتاب های سازمان، چنـد گاهی نشـریه پیام خلق ارگان سازمان بود که نخستین شـماره آن در چهاردهم اردیبهشت ۵۸ منتشـر شد. سرانجام در اول مرداد ۱۳۵۸ نشـریه مجاهد، ارگان رسـمی مجاهدین خلق، انتشار یافت. صـفحه اول نخستین شماره این نشریه، مانند بسیاری از شمـاره هـای آتی آن، دارای تصویری از امـام خمینی بود و در کنـار آن این تیتر قرار داشت: «آیه اللّه خمینی در حسـاس ترین مقطع این مبـارزه به عنوان تبلور شـرف و آزادگی مردم مـا لقب امام گرفت.»(۱) و نیز در همین شـماره از امـام خمینی با تعبیر «چهره پرچمدار و قهرمان» حماسه کبیر مردم که «همچون خورشید، تابناک تر از هر ستاره می درخشد»، یادشده است.

به هر حال با استفاده از فضای کاملاً آزادِ پس از انقلاب؛ و با استفاده از خوشنامی و محبوبیتِ رهبران اولیه؛ عدم آگاهی مردم از عقایـد واقعی آنـان؛ تظـاهر به اسـلام و قبول صدرصـد رهبری امام خمینی به سـرعت شـروع به بازسازی کرد. شـبکه مخفی سازمان با اسـتفاده از شـرایط پس از پیروزی انقلاب و نبودن ضابطه اقـدام به انبار کردن سـلاح و مهمات و تـدارک خانه های تیمی نمود. کاملاً معلوم بود که «سازمان مجاهـدین خلق» به فعالیت آزادِ سیاسـی آشـکار و قانونی و حزبی نمی اندیشـد؛ بلکه برنامه های دیگری در سر دارد و تدارک سلاح و مهمات و خانه تیمی در جهت همان برنامه هاست.

۱- در حالی که اعضای کادر، قدیمی و اصـلی سازمان از درون زندان و پس از آن، نه تنها به امام اعتقاد و علاقه ای نداشـتند، که وی را با بدترین تعابیر توصیف می کردند. رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۰۰.

فصل بیست و چهارم: جذب، آموزش و تبلیغات

روند توسعه سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نیروهای کم شمار تشکیلاتی سازمان، که عمدتا زندانیان آزاد شده بودند، به طور فعّال وارد صحنه سیاسی کشور شدند و جذب نیرو و سازماندهی را آغاز کردند. به علت وضعیت خاص جامعه و جوّ انقلابی موجود، با توجه به مواضعی که سازمان اتخاذ می کرد و به دلیل تجربه تلخ سال ۵۴ و وجود «التقاط» در ایدئولوژی و اندیشه سازمان، بدبینی و بی اعتمادی رو به افزایشی نسبت به سازمان در جامعه وجود داشت. در نخستین مرحله جذب، نیروهای دانشجو و دانش آموز که پرشور اما نامطلع از تاریخچه سازمان بودند، در صدر دیگر اقشار قرار داشتند. در سه - چهار ماه نخست انقلاب، جذب این نیروها به کندی صورت می گرفت؛ ولی، با گسترش فعالیت گروه های مختلف سیاسی و مطبوعات و تغییرات پرشتاب در فضای فرهنگی اجتماعی کشور، روند توسعه سازمان و جذب نیروها نیز سرعت گرفت.

سازمان برای جذب هوادار، در حالی که از نظر سیاسی خود را وفادار به انقلاب اسلامی و امام خمینی معرفی می کرد، در عرصه فعالیت های اجتماعی و مدنی به نحو چشمگیری سرمایه گذاری می کرد. یکی از اهداف اصلی این گونه اقدامات نمایاندن چهره هایی از سازمان است که برای جوانان جاذبه های فطری دارد. سازمان با فرستادن دختران و پسران هوادار برای تخلیه لجن و فاضلاب گودها یا با فرستادن آنها به اردوهای سازندگی در روستاها و... ضمن آنکه تظاهراتی مردمی را

در عمل از خویش نشان می داد، با تشکیل کلاس هایی در اردوهای فوق یا در جوار سایر کارهای اجتماعی، ایدئولوژی خود را به همراه رفتارهای متفاوت (روابط دوستانه دختران و پسران، هویت مردانه دادن به دختران و...) به هواداران ارائه می کرد. در همین روند، ضمن تشکیلاتی کردن آنان، تلاش می شد در مواجهه عینی با ابعاد محرومیت های موجود، روحیات و گرایش های آنان به سمتی که سازمان می خواهد جهت یابد.(۱)

در ضمن این «اردوهای سازندگی» و انجام فعالیت های تبلیغاتی، سازمان آموزش های ایدئولوژیک خود را نیز دنبال می کرد و با این شیوه هواداران خود را بهتر می شناخت و آنها را غربال می کرد و کسانی را که آموزش های اردو را درست نمی پذیرفتند، کنار می گذاشت و افراد مناسب را جدا می کرد تا از آنان در مراحل بعد استفاده کند.

طرح رادیکال و اغراق آمیز مطالبات اقشار محروم اجتماع و دامن زدن به انتظارات غیرواقعی و خارج از ظرفیت نظام نوپای جمهوری اسلامی در اولین ماه های پس از پیروزی انقلاب، یکی از شیوه های اصلی سازمان در تبلیغات سیاسی و اجتماعی آن هنگام بود.(۲) در حالی که امام خمینی و سایر نیروهای انقلابی مسلمان نیز ضمن پیگیری مطالبات مردم و انتقاد به نارسایی ها و ناتوانی های دولت موقت، بر لزوم آرامش و تعامل سازنده برای حل مشکلات و اجتناب از تفرقه و تنش سیاسی اجتماعی پای می فشردند، رهبران سازمان در کنار سایر گروه های چپگرا و

۱- برای آگاهی از نمونه یک گزارش رتوش شده اردوی مجاهدین خلق با ادبیات احساسی و تبلیغی نشریه مجاهد، ش ۱: ص ۳.

۲- برای آگاهی از نمونه مطالب و مقالاتی با این رویکرد بازوی انقلاب، ش ۱۶: ص ۳. نشریه مجاهد، ویژه نامه ش ۱۵ انتخابات: ص ۳؛ سخنرانی رجوی در رشت. همان، ش ۱۹: ص ۴؛ مقاله «زمین از آن کسی است که آن را می کارد و نه فئودال زالو صفت». همان، ش ۵: ص ۳؛ مقاله «چرا با سرمایه داران خارجی سازشکارانه برخورد می شود؟ پیام انقلاب، وابستگی است؟» همان، ش ۱۱: ص ۳؛ مقاله «امپریالیسم به کارخانه کشیده می شود». همان، ش ۵۶؛ مقاله «تعیین حداقل دستمزد کارگران، بر اساس قانون کار آریامهری».

غیرمذهبی با تبلیغات خویش آشکارا می کوشیدند فضای دو قطبی و رادیکالیزه علیه رهبری نظام را پدید آورند تا خود به عنوان نمایندگان واقعی مطالبات مردم شناخته و محسوب شوند.

آنچه این هدف سازمان را روشن می ساخت، یکی قرار گرفتن این شیوه در کنار سایر برنامه های اجتماعی - تبلیغی سازمان بود و دیگر اینکه سازمان از ابزارها و حتی عبارات شعاریِ تحریک کننده تر و احساس انگیزتری برای عنوان کردن انتقادات استفاده می کرد. در واقع سازمان در هر مرحله از تبلیغات خود، در انتخاب شیوه های تبلیغاتی از سایر گروه ها روانشناسانه تر عمل می کرد.

سازمان در تبلیغات خود با پرداخت حماسی و عاطفی و اغراق و بزرگ نمایی بر سوابق اعضای اولیه و برخی حوادث و وقایع مربوط به دوران مبارزات اعضای سابق، بسیار تأکید می کرد و بدین وسیله با تحریک شور و عاطفه و احساسات جوانان، به مرور عده زیادی را به سمت خود جذب می کرد:

راستی روزی که سازمان بنیانگذاری شد ما چه سرمایه ای داشتیم؟ محمد حنیف اغلب کارگری و عملگی می کرد تا هم با درد و رنج آنها آشنا شده و دید خودش را عمق ببخشد و هم اوایل پولی گیرش بیاید. اصغر [بدیع زادگان] یک پیراهن داشت؛ وقتی چرک می شد می شست و منتظر بود تا خشک شود. اصغر بعد از ۲ بار عمل جراحی روی ستون فقرات سوخته اش که فقط با دست و پا می توانست راه برود می گفت: «بچه ها بیایید ورزش کنیم.»(۱)

سازمان در تبلیغات خود با ترسیم دو اسلام: «توحیدی مجاهدین» و «اسلام ارتجاعی»، خود را منادی توحید وانمود می کرد و جریان های اسلامی پیرو خط امام را در جبهه ارتجاع قرار می داد.

همچنین سازمان برای جذب نیرو و موجّه جلوه دادن هرچه بیشتر خویش، متوسل به ارزش تشکیلات می شد. همواره لزوم وجود یک سازمان و تشکیلات

۱- نشریه مجاهد، ش ۷۵: ص ۳.

مسلحانه پیشتاز(۱) برای تأمین هر خواسته ای، به اشکال گوناگون طرح می شد و به شکل صریحِ تئوریک نیز مورد تأکید قرار می گرفت.

در ادامه همین مطالب، سازمان نظم تشکیلاتی و انضباط آهنین را با عنوان «انضباط انقلابی» که در مباحث گذشته روی آن بحث شد، به عنوان یکی از عوامل جذب افراد در کانون دستورالعمل های تشکیلاتی قرار می دهد:

سازمان در برخورد با اعتراضات اعضا و هواداران، غالباً اعتراضات افراد را ناشی از رگه های ارتجاعی باقی مانده در شخصیت و تمایلات بورژوایی و غیرمردمی و... خود آنان می دانست و راه حل آن را نیز چنین عنوان می کرد که اگر این رگه ها را تصفیه کنید به مرحله ای می رسید که دیگر این اعتراضات و ایرادات را به سازمان نخواهید داشت. لذا تجویز کوهپیمایی، روزه و ریاضت های طولانی و کارِ کارگری و نظایر اینها، به عنوان برطرف کننده شبهات عقلی اعضا و هواداران قرار می گرفت.

۱- باید توجه داشت که ویژگی های «تشکیلات مسلحانه پیشتاز»، در ادبیات سال ۵۸ و در قبال نظام جمهوری اسلامی، با آنچه در سال های پیش از انقلاب اسلامی در قبال رژیم سلطنتی بیان می شد، تفاوتی نداشت.

فصل بیست و پنجم: «خط نفوذ» در نهادهای جمهوری اسلامی

نفوذ در مراکز حسّاس

اشاره

جدی ترین تاکتیک سازمان، برای آماده سازی زمینه براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی، «خط نفوذ» بود؛ نفوذ در نهادهای حساس و تعیین کننده نظام از قبیل دادسراها و دادگاه های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب اسلامی، وزارتخانه های مهم، نخست وزیری و شورای امنیت کشور. «خط نفوذ» سازمان، از متقن ترین نشانه هایی است که بر اهداف براندازانه این تشکیلات - از همان روزهای نخست دوران بیست و هشت ماهه «فاز سیاسی» - گواهی می دهد.

نیروهای متشکل مخالف سازمان، که به دلیل سوابق سیاسی و تجربه مبارزاتی خود توانایی لازم برای پیش بینی و شناسایی و پیش گیری فعل و انفعال های سازمان را داشتند، به طور عمده در سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب متمرکز شده بودند و در واقع، خود از بنیانگذاران این نهادها بودند. به همین علت، توانستند نفوذ سازمان را در این دو نهاد، به شدت کاهش دهند؛ اما، به هر علت، این گونه نیروهای کیفی انقلاب در برخی از مراکز حساس سیاسی و قضایی کشور از جمله دادسراها و دادگاه های انقلاب حضور تعیین کننده ای نداشتند. در چنین وضعی برخی از اعضای سازمان در غیاب یک نهاد امنیتی متشکل انقلابی پس از پیروزی انقلاب، توانسته بودند با بهره گیری از ارتباطات خود با برخی مسئولان و سوءاستفاده از آشفتگی نظام اجرایی، به بعضی از نهادهای مهم رخنه نمایند. حجه الاسلام فضل اللّه محلاتی می گوید:

ص:۱۵۸

آقای احمد صدر حاج سیدجوادی شده بود وزیر کشور دولت [موقت] انقلابی. شما نمی دانید که او دست منافقین را در تمام کارها باز گذاشت. خلیل رضایی را رییس دفترش کرده بود و این منافقین یکی بعد از دیگری در مراکز مهم دست داشتند.(۱)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۶۰ خود می نویسد:

مشکل هم اینجاست که مجاهدین [خلق]، سال ها به عنوان نیروی خودی، در بین ما بوده اند و اطلاعات کامل از وضع ما و موقعیت افراد و راه وصول به آنها را در اختیار دارند. و بعد از انقلاب عوامل خود را به طور ناشناس، در خیلی از جاهای حساس نفوذ داده اند.(۲)

بهزاد نبوی در شهریور سال ۶۰ در این باره چنین گفته است:

یک مسئله ای که در این مورد مطرح است و مردم باید در جریان قرار بگیرند، وجود عوامل نفوذی دشمن در حزب [جمهوری اسلامی]، نخست وزیری و

دادستانی است... این طور آدم ها [منافقین نفوذی] از همان اول نفوذ کردند و از حمایت قوی دولت موقت و بعدش بنی صدر هم برخوردار بودند... توانستند در خیلی جاها نفوذ کنند.(۳)

رجوی در مورد نیروهای نفوذی سازمان می گوید:

«برادران خودمان در دادستانی و سپاه – که آنها را برای چنین روزهایی ذخیره کرده بودیم – بیکار نبودند.»(۴)

در کتاب غائله چهاردهم اسفند نیز به چند نفوذی سازمان در مراکزی مانند صدا و

ص:۱۵۹

۱- شهید محلاتی، خاطرات: ص ۱۱۸. دو فرزند احمد صدر حاج سیدجوادی، شهرزاد و علیرضا، از اعضای مهم مرکزیت سازمان هستند و برادر وی علی اصغر حاج سیدجوادی نیز مدت زیادی در داخل و خارج با سازمان همکاری می نمود. شهرزاد صدر حاج سیدجوادی در سال ۱۳۷۲ به مدت دو سال مسئول اول سازمان شد. علیرضا صدر حاج سیدجوادی نیز از محافظان شخصی و مسئولان ستاد حفاظت رجوی می باشد.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۲۲۸ و ۲۳۰.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۲۱/۶/۱۳۶۰.

۴- نشریه اتحادیه، ش ۵۲، مقاله جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه: ص ۲۱.

سیما، اداره دوم ارتش، حزب جمهوری خلق مسلمان و دفتر امام اشاره شده است.(۱)

جاذبه «امور اطلاعاتی» برای سازمان

در بیان علت نفوذ سازمان در نهادهای حساس از جمله نخست وزیری و دادگاه های انقلاب و مراکزی که به نحوی اطلاعات نظام در آنجا متمرکز بود.

پس از پیروزی انقلاب نیز پنهان کاری و «اطلاعات» محور فعالیت های سازمان بود. درست در زمانی که مسئولان و نیروهای جمهوری اسلامی درگیر کارهای اجرایی بودند، اینها داشتند نفوذی های خود را در سپاه و مراکز اطلاعاتی نظام تحکیم و تثبیت می کردند و در فکر بردن اسناد و مدارک سری بودند. قراین و اطلاعات نشان می دهد که سازمان، در ایجاد ارتباط و رفع مشکل خود با کشورها، مستقیماً از طریق سرویس های اطلاعاتی آنها عمل کرده است که یک مورد آن، مسئله سعادتی بود».(۲)

در روزهای اول پیروزی انقلاب، دادگاه ها و دادستانی های انقلاب از مراکز بسیار مهم بودند. نفوذ در دادگاههای انقلاب (به شکل گسترده) از مهم ترین اقدامات سازمان خلق بود. با اینکه شخص امام خمینی و دیگر روحانیان طراز اول انقلاب همواره بر جلوگیری از خشونت و عدم تعرض بیمورد به جان و مال افراد دستگیر شده تأکید داشتند، با این حال سازمان مجاهدین خلق چه از طریق مواضع آشکار و رسمی و با ادبیات تند خشونت آمیز و چه از طریق نفوذیهای خود در دادگاه انقلاب، خشونت را به جامعه «تزریق» می کرد.

احسان نراقی نیز، ضمن بیان خاطرات خود از زندان جمهوری اسلامی، مطالبی را به نقل از سعید متحدین عضو سازمان که در همان زمان زندانی بود، بیان می کند

که موضوع مربوط به نفوذ اعضای سازمان در دادگاه های انقلاب را تأیید می نماید:

ص:۱۶۰

۱- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۸۱ - ۸۲.

۲- گفت و گو با یکی از کارشناسان مسائل اطلاعاتی - امنیتی.

دربـاره اعـدام های زیادی که در مورد مسـئولین رژیم سابق صورت گرفت، سـعید(۱) اطلاعـاتی بـه من داد که بر اسـاس آنها متوجه شدم چنانچه مجاهدین اعمال نفوذ نمی کردند، تعداد این اعدام ها آن قدر زیاد نمی شد....

در این زمان، مجاهدین با داشـتن نگرش غیرمذهبی و با عنوان زندانیان سیاسی سابق، سمت دادیار دادگاه را به خود اختصاص دادند. آنها دادرسی دعاوی را با چنان شدت و حرارتی پیگیری می کردند که منطقاً نتیجه ای جز صدور حکم اعدام باقی نمی ماند.(۲)

اولین اقدام ها، در پی فرمان امام خمینی

با پیگیری شورای انقلاب، روند تصـفیه نفوذی های سازمان از دادسـراها و دادگاه های انقلاب، از اواخر اسفند ۵۷ آغاز شد و تا خرداد ۵۸ ادامه داشت؛ این تصـفیه هـا – البته – ناقص بود و حضور عناصـر سازمان در سـمت های غیرقضایی کماکان دوام یافت. تصـفیه این گروه، در واقع، در جهت تعدیل شـرایط دادگاه ها و پیشگیری از اجرای احکام عجولانه قرار داشت. نخستین اقدام، تعطیل موقت محاکمات و محدود کردن اختیارات دادگاه ها بود که در اطلاعیه ۲۵ اسفند ۵۷ امام خمینی(ره) ذکر شده بود.

سازمان و نفوذی ها در برابر اصلاح دادگاه های انقلاب

تـدوین آیین نامه دادسـراها و دادگاه های انقلاب اسـلامی، اخراج نفوذی ها و محدودیت دسـتگیری ها و اعدام ها، سازمان را برآشفت. از یک سو، افراد اخراجی با

ص:۱۶۱

۱- سـعید متحـدین، برادر محبوبه متحـدین، در نوجوانی به زندان رژیم شاه افتاد که به دلیل صـغر سن به زندان اطفال فرسـتاده شد. از آنجا گریخت و در بهار ۱۳۵۳، در خراسان دستگیر شد و در آستانه پیروزی انقلاب آزاد شد. پس از چندی در ۹/۸/۵۸ هنگـام اقـدام به سـرقت مسلحانه از یـک جواهرفروشـی، حوالی میـدان ونـک، دسـتگیر شـد. سازمـان نیز دربـاره این حادثه و دستگیری او اطلاعیه ای صادر کرد. مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: ص ۱۱۶.

۲- نراقی، از کاخ شاه...: صص ۲۸۶ – ۲۸۷.

صـدور اعلامیه ها و چاپ جزوه هایی که امضای «بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادسـرای انقلاب مرکز» را ذیل خود داشت، اصـلاح دادگاه های انقلاب را تخطئه کردند و از سوی دیگر، نشـریه سازمان متبوع ایشان نیز حمله به دادگاه ها را - با عناوین مختلف - آغاز کرد.

نفوذی هـای اخراجی بـا فضاسـازی و پخش شایعـات و تحلیـل های نادرست، مسـئولان دادگاه های انقلاب را به عناوینی نظیر ارتجاع و عقب نشینی در برابر امپریالیسم متهم می ساختند و این کار خود را «ادامه راه» و «ادای وظیفه مکتبی» می نامیدند:

... پس از اخراج از دادسـرا، تـا توان داشتیم به راهمـان ادامه دادیم و هر بـار بـا افشـای حسـاس ترین پایگـاه هـا و عملکردهای امپریالیسم و ارتجاع، در ادای وظیفه مکتبی خود کوشیدیم.(۱)

محور حمله به دادگاه های انقلاب، عدول از وضعیت پیشین و کمتر شدن اعدام ها و مصادره ها بود.

ملاقات های اعضای سازمان با امام خمینی

اولین بار بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی روزنامه های کیهان و اطلاعات ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ از ملاقات و مذاکرات رهبران سازمان با امام خمینی خبر دادند. این دیدار صـبح روز پنج شنبه ۶ اردیبهشت ماه در اقامت گاه امام در قم و به طور خصوصـی انجام شد.

بـا توجه به ارتـداد بخش اعظمی از نیروهـای سازمان و برای جلوگیری از هرگونه شائبه ای در مبانی دینی باقیمانـده آنان، امام قبلاً از مسـئولان سازمان خواسـته بود تا مواضع اعتقادی خود را رسـما اعلام نمایند، و سـپس به ملاقات ایشان بروند. و سازمان در قالب یک اطلاعیه و یک نامه به امام، که اولی شرحِ شأنِ صدور نامه

۱- روزنامه کیهان، ۴/۲/۵۸: ص ۶. در دوران حضور این جمع که عناصـر سرشـناس آن نادر رفیعی نژاد و رضا خاکسار بودند در دادگاه های انقلاب.

است مبانی عقیدتی خود را اعلام کرد.

رضا کیوانزاد از مسئولان مهم سازمان که از سال ۵۴ در زندان به سازمان پیوسته بود، اطلاع خود را از جلسه قم چنین بیان می کند:

افراد حاضر در جلسه عبارت بودند از: مسعود رجوی، موسی خیابانی، عباس داوری و محمود احمدی. در ابتدای ملاقات، امام این طور صحبت را شروع می کنند که: سوابق سازمان شما این طوری بوده. اشاره می کنند به تغییر ایدئولوژی و... می گویند که این کتاب تغییر ایدئولوژی و اعلام مواضع شما را آورده بودند به من گفته بودند اینها این طور هستند، این تیپ هستند و من گفتم که اگر اشتباهی شده و اگر مسئله ای به وجود آمده مربوط به گذشته است. به هر جهت شما جوانید، الآن انقلاب شده و مردم ما متحول شدند و ما باید دست به دست همدیگر بدهیم برای سازندگی و می توانیم و شما می توانید اشکالاتتان را برطرف کنید... به هر جهت امام گفتند شما بروید خودتان را اصلاح بکنید و بعد با توجه به [اصلاح] این اشتباهاتان، بروید تبلیغ کنید و بروید با مردم باشید خدا هم کمکتان می کند...

البته از این جلسه هیچ نواری، هیچ متنی، به طور رسمی تهیه نشد. فقط نواری دزدانه خود سازمان تهیه کرد(۱) که به عده ای از افراد داخلی سازمان دادند، صدایش خیلی پایین بود، من هم همین چند جمله آن در ذهنم مانده که برایتان گفتم.(۲)

حجه الاسلام سید حسین موسوی تبریزی از ملاقات سران سازمان با امام چنین

ص:۱۶۳

۱- یکی از کارشناسان امنیتی به نقل از مرحوم حجه الاسلام سیداحمد خمینی گفته است: در روز ملاقات مزبور مسئولین حفاظتی اقامتگاه امام در قم قصد داشتند که آنان را طبق روال موجود بازرسی بدنی کنند که مسعود رجوی و همراهان اعتراض کردند و مانع بازرسی بدنی شدند. پس از اطلاع امام از این موضوع ایشان دستور می دهند که آنان بدون بازرسی وارد شوند. بعد معلوم شد که آنان مخفیانه یک دوربین و یک ضبط صوت کوچک به همراه خود حمل کرده بودند و از ملاقات عکسی و نواری تهیه کردند. افراد غیر سازمان تاکنون به نوار مزبور دسترسی نداشته اند اما یک قطعه از عکس ملاقات مسعود و موسی با امام به دست آمده است.

۲- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۳۳ - ۱۳۴ به نقل از رضا کیوانزاد.

یاد می کند:

... خودِ امام و بیت ایشان، که در آن موقع از حاج احمد آقا و حسین آقا خمینی هر دو باید اسم ببرم - رفتار نامساعدی نسبت به اینها [= اعضای سازمان] نداشتند. امام در سال ۱۳۵۸ در قم به آقایان رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادند. البته من یادم هست که برای من و بعضی از دوستان از جمله شهید حقانی، آقای جعفری گیلانی، آقای فاکر و آقای عبایی خراسانی شبهه ای در رابطه با این ملاقات ایجاد شد. در جلسه ای که با هم بودیم صحبت شد که چرا امام باید اینها را بپذیرد؟ بعضی ها گفتند که شاید امام عنایت دارد که اینها جذب انقلاب بشوند... خدمت امام رفتیم و سؤالمان خیلی رک و صریح این بود که «چرا به رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادید؟ این باعث شبهه برای دیگران شده است.» امام دو جمله بیان کردند - البته روش امام کلاً همین بود - «یکی این که من احتمال می دادم که اینها مطالبی داشته باشند که به گوش من نرسیده باشد و بعد بگویند ما مطالبی داشتیم و امام وقت نداد به گوش او برسانیم و اگر می گفتیم، امام قبول می کرد. من چرا باید این فرصت را از اینها بگیرم. باید اینها می آمدند و می گفتند. دوم این که من خودم مطالبی داشتم که باید به اینها می گفتم به عنوان اتمام حجت، که خدای نکرده بعدها در دل خودم نماند که چرا حرف هایم را به اینها نگفتم و اینها نگویند که امام حرف هایش را به ما نگفته بود و آنها هم آنجا به من قول دادند که حرف های مرا برای دوستانشان هم نقل کنند.»(۱)

۱- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۲: ص ۳۴.

فصل بیست و ششم: ماجرای سعادتی

چگونگی کشف موضوع و دستگیری

کشف ارتباط «سیکو» و «فیسینکو»

کشف ارتباط «سیکو» و «فیسینکو»(۱)

دستگیری محمدرضا سعادتی، عضو سرشناس و باسابقه سازمان، به اتهام داشتن ارتباط ویژه اطلاعاتی و جاسوسی با عوامل K.G.B و سفارت شوروی در تهران، که در اردیبهشت ششم ماه ۱۳۵۸ اتفاق افتاد ولی خبر آن اواخر خرداد ماه منتشر شد، فضای ملتهبی را در پی داشت که باعث شد سازمان، آشکارا اما به مرور، باطن مواضع خود مبنی بر رویارویی با نظام نوپای جمهوری اسلامی را ظاهر سازد. به تعبیر دیگر، سازمان برای سرپوش گذاردن بر اتهام جاسوسی به نفع شوروی و تغییر فضای افکار عمومی، کوشید موضع انفعالی را کنار بگذارد و در نتیجه مواضع واقعی خود و ضدیّت های بنیانی اش را با ساختار انقلاب اسلامی آشکار ساخت.

این ماجرا، از یک سو موج مخالفت های وسیعی را بر ضد سازمان در جامعه پدید آورد و از سوی دیگر محمل و بهانه ای شد تا سازمان - از همان نخست - اتهامات سنگینی را متوجه حاکمیت کند. دستگیری سعادتی توسط دولت موقت و افشای آن

- همراه با اسناد پرونده - توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تظاهرات و تحصّن های متعدد و صدور اعلامیه ها و بیانیه های مختلف را از سوی گروه ها و اقشار انقلابی در پی داشت. این حادثه نشان می داد که سازمان، به رغم ظاهر آراسته

۱- ولادیمیر کیتوویچ فیسینکو دبیر اول سفارت شوروی و عضو K.G.B

مبارزه جویانه اش علیه دشمنان ایران، بخصوص با سابقه حملاتی که علیه حزب توده (صرفاً به دلیل وابستگی اش به شوروی) داشت، به روابط پیچیده و مخفی با شوروی در حوزه های امنیتی معتقد است. شک و شبهه ای که در میان مردم و گروه های سیاسی مسلمان و نیروهای حاکمیت جمهوری اسلامی تقویت شد و به شدت پا گرفت، این بود که آیا می توان به سازمان اطمینان کرد و به امین بودن آن در حوزه امنیت و منافع ملی باور داشت؟!

دستگیری غیرمترقبه و مؤثر محمدرضا سعادتی (با نام مستعار سیکو)، به میزان زیادی مسؤلان سیاسی - امنیتی و نظامیِ رژیم انقلابی را هشیار کرد که سازمان را «نامحرم» تلقی کنند.

در تاریخ ششم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، عضو کادر مرکزی سازمان به هنگام مبادله اسناد اطلاعاتی حساس با یک مأمور K.G.B، توسط پاسداران جمهوری اسلامی نوپای ایران دستگیر شد. عباس امیرانتظام در خاطرات خود می نویسد:

... در یکی از روزهای اسفند ۱۳۵۷ منشی من اطلاع داد که شخصی می خواهد به ملاقات من بیاید و یک مسئله امنیتی را در میان بگذارد، پس از توافق من مردی در حدود ۵۰ سال با قدی متوسط با لباس رسمی و کراوات به اطاقم آمد، من صندلی طرف راست خودم را به او تعارف کردم. پس از نشستن به من گفت که کارمند و عضو اداره ضدجاسوسی ساواک است. طبق خبر او، قرار است در ساعت ۵ بعد از ظهر امروز یکی از دیپلمات های سفارت شوروی به دیدن یک ایرانی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور برود و چیزهایی را در اختیار فرد ایرانی قرار دهد، ضمنا گفت که طرف ایرانی عبدالعلی نامیده می شود. این فرد آمده بود تا کسب تکلیف کند.

مطالب را بلافاصله به اطلاع نخست وزیر رساندم. ایشان دستور داد که آن شخص مسئله را تعقیب کند، ولی آقای بازرگان از شنیدن نام عبدالعلی که نام یکی از فرزندانش بود، ناراحت شده بود. کارمند اداره ضدجاسوسی ساواک به کارش ادامه داد و روز بعد گزارش کارش را به من داد که به اطلاع نخست وزیر رساندم. [بعدها]وی گفت که عبدالعلی را دستگیر کرده اند و عمل دستگیری توسط ماشاءاللّه قصاب انجام شده و نام واقعی این فرد

محمدرضا سعادتی است که با دستگاه های عکاسی مخصوص جاسوسی که از دیپلمات روسی دریافت کرده دستگیر شده است. من تا آن روز نمی دانستم که محمدرضا سعادتی کیست و به چه گروهی وابسته است.(۱)

ابراهیم یزدی هم دستگیری را چنین شرح می دهد:

این تیم ها به مرحوم چمران گزارش دادند که سرکنسول شوروی با فردی در فلان جا قرار دارند، چه کنیم؟ چمران با من مشورت کرد. مهندس بازرگان با مهندس صباغیان که آن موقع وزیر کشور بود مشورت کرد و قرار شد اینها را تحت نظر داشته باشند و اگر لازم شد، سرقرار بازداشتشان کنند. هیچ کس نمی دانست که این ملاقات با سعادتی به نمایندگی از مجاهدین خلق است. دولت دستور داد که تعقیب و مراقبت و در صورت لزوم بازداشت صورت گیرد... این تیم ها سرقرار حاضر شدند و سرکنسول را تحت مراقبت به سفارت شوروی رساندند - چون مصونیت دیپلماتیک داشت - ولی آن آقا را دستگیر کردند که پس از دستگیری معلوم شد ایشان آقای سعادتی است که در این ملاقات می خواست پرونده مقرّبی را به شوروی ها بدهد.(۲)

در تاریخ ۲۳ خرداد ۵۸، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برخی اسناد و خلاصه گزارش مأموریت سعادتی و بخشی از اظهارات وی در بازجویی را منتشر کرد. روزنامه جمهوری اسلامی و چند نشریه دیگر نیز متن کامل یا بخش هایی از بیانیه مجاهدین انقلاب را منتشر ساختند. به نظر می رسید که این موضوع منحصر به یک گروه باقی نمانَد و جناح های مختلف کشور از این افشاگری، استقبال کنند.(۳)

در اسنادی که انتشار یافت، نوع ارتباطات سعادتی با واسطه اطلاعاتی سازمان جاسوسی شوروی و اسناد تحویل شده و درخواست های سعادتی از وی افشا شد.

موضوع سعادتی، در تبلیغات وسیع سازمان، تبدیل به یک واقعه و چالش سیاسی شد. سازمان، طبق ویژگی های رفتاری پرخاشگرانه، احساسی و

۱- امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۱: ص ۲۵.

۲- دو ماهنامه چشم انداز، ش ۳۲: ص ۵۱.

۳- گزارش دستگیری سعادتی...: نیز روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۴/۳/۵۸: ص ۴. روزنامه کیهان، ۲۶/۳/۵۸: صص ۱ و ۵.

خودبزرگ بینانه و با استراتژی فرار به جلو و غوغاگری مظلوم نمایانه، سریع تر و گسترده تر از انتظار افکار عمومی که ابعاد و اهمیت موضوع را در ابتدا چندان جدّی تلقی نمی کرد، روی این مسئله سرمایه گذاری کرد و موضوع سعادتی را به یک سوژه فراگیر برای یک درگیری همه جانبه تبدیل نمود. درگیری ای که از خرداد ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ۱۳۶۰ ادامه یافت.

سابقه ماجرا و پیوند اطلاعاتی «سازمان» با شوروی، بعدها به این شرح آشکار گردید: متعاقب دستور صادره از «کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی»، رزیدنسی [پایگاه] کا.گ.ب در تهران موفق شد در روز ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ / ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ مستقیما با مرکز رهبری دو سازمان مجاهدین خلق و فداییان خلق تماس بگیرد. این کار توسط ولادیمیر فیسینکو(۱).V Fisenko- که از افسران رزیدنسی و از کارشناسان مسائل ایران محسوب می شد، و به دلیل داشتن موهای مشکی و چشمان قهوه ای تیره، شباهت فراوانی به ایرانی ها داشت - صورت گرفت.

آن روز فیسینکو مستقیماً با مراجعه به مرکز رهبری هر دو سازمان مجاهدین و فداییان خلق، خود را نماینده رسمی اتّحاد جماهیر شوروی برای گفت و گو و «تماس مستقیم» با آنان معرفی کرد.

سران دو سازمان، ابتدا تردید و دودلی نشان دادند: «ما چنین پیشنهادی را نمی پذیریم؛ زیرا در شرایط فعلی، مقام های رژیم جدید ایران می توانند مسئله تماس های بین ما و شوروی را بهانه قرار دهند و ما را به عنوان بازوی سرخ مسکو به همه معرفی کنند!» بالاخره قرار شد که تماس های موردنظر، به صورت غیرمستقیم در اروپا انجام گیرد. در این ملاقات، هر دو گروه مجاهدین خلق و فداییان، از دولت شوروی، تقاضای ارسال فوری اسلحه داشتند؛ ولی فیسینکو، به جای جواب، فقط به بیان این مطلب بسنده کرد که خواسته های آنان را به مسکو گزارش خواهد داد.

مجاهدین خلق، در این تماس، از فداییان پیش افتادند: یک شماره تلفن،

۱- V. Fisenko

مربوط به یکی از خانه های امن خود در تهران را به مأمور شوروی دادند تا در صورت نیاز فوری، بتوان با آنها تماس گرفت؛ ولی فداییان ترجیح دادند که این کار را نکنند و

کار خود را زیاد به روس ها گره نزنند.(۱)

تماس مذکور در بعدازظهر ۲۵ بهمن/۱۴ فوریه صورت گرفت؛ ولی صبح آن روز، زمینه چنین ارتباطی فراهم شد. ولادیمیر کوزیچکین، به همراه اکثر اعضا و افسران کا.گ. ب در ایران، به دانشگاه تهران رفت تا این دستور مسکو را به همه افراد پایگاه کا.گ.ب در تهران ابلاغ کند که: «فوراً در سطح شهر پراکنده شوند و سعی کنند تا هنوز نظام حاکمیت جدید بر کشور مسلط نشده و ما را تحت فشار قرار نداده، هر طور هست از آب گل آلود ماهی بگیرند».(۲)

روابط کا.گ.ب با سازمان به خوبی پیش می رفت و گسترش می یافت؛ زیرا پایگاه کا.گ.ب در تهران، از طریق فیسینکو، توانسته بود پس از مدتی رهبران سازمان را متقاعد کند که روس ها می توانند تماس های خود را با آنان به صورتی کاملاً محرمانه و با در نظر گرفتن کلیه جوانب احتیاط، به گونه ای برقرار کنند که مقام های رژیم جدید در ایران هرگز نتوانند به ارتباط ها پی ببرند.

نتیجه کارها به تعبیر کوزیچکین به صورت مطلوب و مناسب پیش می رفت؛ از سوی سازمان نیز اطلاعات مهم و قابل توجهی در اختیار مقام های سفارت شوروی قرار می گرفت. از جمله اخبار مهمی که به مقام های اطلاعاتی روسیه شوروی رسید، این بود که در جریان حمله به ارگان های رژیم شاه، «آرشیو اسناد ساواک» در اختیار سازمان، قرار گرفته است.

وقتی این خبر را به مرکز منتقل کردیم، آنها بلافاصله از خود واکنش نشان دادند و طی تلگرامی از مسکو، خطاب به ما چنین نوشتند:

«... بلادرنگ با مجاهدین تماس بگیرید و از آنها پرونده سرلشکر مقرّبی در ساواک را بخواهید...»

۱- کوزیچکین، کا.گ. ب در ایران...: صص ۳۵۸ - ۳۵۹؛ با تلخیص.

۲- کوزیچکین، کا.گ. ب در ایران...: ص ۳۵۳.

ماجرای سرلشکر مقرّبی، یکی از بزرگ ترین اشتباهات رزیدنسی کا.گ.ب در تهران محسوب می شد و به همین جهت زیاد هم حیرت انگیز نبود که مقام های مرکز در مسکو این چنین تشنه آگاهی به علل لو رفتن سرلشکر مقرّبی باشند(۱)

این درخواست روس ها نیز توسط سعادتی به سازمان منعکس و شخصی به نام اکبر طریقی که از اعضای سازمان بود و در دادستانی انقلاب اسلامی کار می کرد با استفاده از حکم دادستانی انقلاب که به وی اجازه امانت گرفتن پرونده های مأمورین ضداطلاعات ارتش را داده بود در تاریخ ۲۹/۱/۵۸ به طور غیرمجاز اقدام به گرفتن پرونده مقرّبی می نماید. و پرونده را در اختیار سازمان قرار می دهد.(۲)

در آن زمان، «گنادی کازانکین» رییس شعبه جاسوسی سیاسی (PI) به عنوان رزیدنت کا.گ.ب در ایران فعالیت می کرد.

۱- کوزیچکین، کا.گ. ب در ایران...: ص ۳۶۸. در آذر ماه ۱۳۵۶/دسامبر ۱۹۷۷ مطبوعات و رسانه های رسمی و نیمه رسمی ایران اعلام کردند که یک شبکه جاسوسی کا.گ.ب در ایران کشف شد و «سرلشکر احمد مقرّبی» دستگیر و محاکمه گردید؛ نحوه کشف ارتباط سرلشکر مقرّبی، که از بزرگ ترین پیروزی های ضدجاسوسی به شمار می رفت، همواره برای مقام های شوروی حالت معمّا داشته است. کوزیچکین در مورد سوابق مقرّبی می نویسد که وی «سی سال عامل کا.گ.ب بود. از زمانی که افسری جوان بود، در سال ۱۹۴۵ [= ۱۳۲۴ خورشیدی] به خدمت این سازمان درآمد. او بهترین عامل رزیدنسی به حساب می آمد و اطلاعات محرمانه ای را، که واقعاً برای اتّحاد شوروی حایز اهمیت بود، در اختیار ما می گذاشت. در طی سال ها ترقّی بسیار کرد و مسئول خرید اسلحه از آمریکا و دیگر کشورهای غربی شد.... دیگر جانشینی برای او یافت نمی شد؛ به این علت بدیهی است که مقرّبی تنها عامل رزیدنسی بود که می توانست اطلاعات مهمی عرضه بدارد. دیگران با او قابل مقایسه نبودند و عده شان هم بسیار اندک بود. با از دست رفتن مقرّبی، در رزیدنسی یک خلأاطّلاعاتی پیدا شد؛ اضافه بر اینها، او عملاً همه افسران PI [= جاسوسی سیاسی]Political Intelligenceرا که در زمان های مختلف و در آن دوران طولانیِ همکاری با او کار کرده بودند، می شناخت». کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران...: ص ۲۵۸
۲- اطلاعیه شماره ۱۹ مجاهدین انقلاب اسلامی، مدارک پرونده های: ۱- حمّاد شیبانی ۲- محمدرضا سعادتی.

او با رسیدن تلگرام مسکو، در مورد پرونده سرلشکر مقرّبی، اقدام به احضار فیسینکو کرد و با نشان دادن متن تلگرام، به او دستور داد که فورا با رابط خود در سازمان مجاهدین خلق تماس بگیرد.

واکنش های سازمان

بعد از انتشار ماجرای دستگیری سعادتی و اسناد به دست آمده، سازمان طی اطلاعیه ای خطاب به نخست وزیر و شورای انقلاب و وزیر دادگستری، نسبت به آن اعلام جرم کرد و این اقدام را توطئه «عوامل سازمان سیا و بقایای ساواک» برشمرد و به دروغ ادعا کرد که سعادتی «شدیدا تحت شکنجه» قرار گرفته است.(۱) از این پس یک محور اصلی تبلیغات برای انحراف افکار عمومی، بیان مکرر موضوع «شکنجه» بود که بعدها هم به گونه های دیگر تکرار گردید.

بعد از انتشار شش اطلاعیه طی ۲۵ خرداد تا ۵ تیر ۵۸ درباره موضوع سعادتی و تبلیغات انبوه در مورد ادعای شکنجه و حاشیه روی های گوناگون، در تاریخ ۹/۴/۱۳۵۸ سازمان اطلاعیه ای با عنوان «گزارش مسئولیت مجاهد اسیر محمدرضا سعادتی به پیشگاه خلق قهرمان ایران» انتشار داد که در اغلب روزنامه های کثیرالانتشار نیز به چاپ رسید.(۲)

در این اطلاعیه، تلاش شده بود ارتباط اطلاعاتی سعادتی با مأمور سفارت شوروی رابطه ای از نوع همکاری دو جریان ضدامپریالیستی و ضدآمریکا با یکدیگر قلمداد گردد.

در جنگ تبلیغاتی گسترده سازمان، با حمایت کامل طیف وسیع نیروهای چپ، اعلامیه های فراوانی با اسامی و عناوین مختلف انتشار یافت که پس از مدتی با اوج گیری سایر موضوعات سیاسی روز از تب و تاب آنها کاسته شد.

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۱۶۴.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۹۲ - ۱۸۷. روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۰/۴/۵۸: صص ۳ و ۱۲.

سعـادتی پس از محاکمه به ۱۰ سال زنـدان محکوم شد ولی در مرداد ماه ۱۳۶۰، پس از اثبات نقش وی در اقـدام به ترور آیه اللّه محمـدی گیلانی و سـیداسداللّه لاجوردی و محمـد کچوئی که منجر به ترور شـهید کچوئی مـدیر داخلی زندان اوین شد، طی محاکمه مجددی به اعدام محکوم گردید.(۱)

ص:۱۷۲

۱- مطالعات سیاسی، کتاب اول، ص ۳۱۰.

فصل بیست و هفتم: روند بحران سازی

آغاز مرحله شورشگری اجتماعی

سازمان طی اطلاعیه ای در ۱۳/۱۲/۱۳۵۷ به بهانه هشدار در مورد «توطئه ضدّانقلابی شرم آوری برای حمله به دفتر جنبش ملی مجاهدین» با مقایسه شرایط پس از انقلاب و رژیم شاه، ضمن بزرگ نمایی تشکیلات سازمان و مظلوم نمایی، مدعی شد که «گروه های مشکوک راست گرا» تهاجم علیه آن را آغاز کرده اند و از این پس مسئولیت برخوردها و حوادث برعهده سازمان نخواهد بود.(۱)

ادبیات خشونت بار و لحن تهدیدآمیز بیانیه در حالی که هنوز سه هفته از پیروزی انقلاب گذشته بود، نشانه آشکاری از تمایل شتابناک سازمان به شورشگری محسوب می شد. آن هم در شرایطی که کمترین زمینه برای شورشگری وجود نداشت.

سازمان طی اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲ در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۸، در اوج همبستگی ملت، خطر «جنگ داخلی» را مطرح کرد.(۲) روحیه شورشگران اقتضا می کرد که جامعه را در آستانه جنگ داخلی، کشمکش و تضادهای حل نشدنی بنمایانند.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، متعاقب چند درگیری پراکنده در شهرهای کوچک طی

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۴۳ - ۴۵.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

دو ماه گذشته و اقدام به «خلع سلاح» چند دفتر سازمان، در دفاتر سازمان در آبادان و خرم آباد درگیری هایی به وجود آمد. این درگیری ها معمولاً غیرمسلحانه و از سوی افراد عادی بوده است که بعد از مشاجره چند ساعته قصد ورود به دفاتر را داشته اند.

در خرداد ماه ۱۳۵۸ از سوی سازمان به تمامی دفاتر شهرستان ها دستور داده شد که ۴ خرداد را پرشکوه برگزار کنند و در صورت درگیری مقابله کنند. استفاده از مناسبت های مختلف که می توانست برای سازمان مشروعیت و اعتبار به همراه آورد یکی از شگردهای تبلیغی برای جذب هوادار قلمداد می شد. در اکثر شهرستان ها درگیری هایی میان گروه هایی از مردم که شعارهایی به نفع انقلاب و رهبری می دادند با هواداران سازمان به وجود آمد.

ما در مراسم ۴ خرداد ۵۸ می خواستیم پوست حزب اللهی ها را بکنیم. همه چیز را فراهم کرده بودیم؛ چوب تیز شده، نانچیکو (یک وسیله ورزشی - رزمی)، زنجیر و کمربند همه زیرنظر من بود... من حفاظت مراسم را به عهده داشتم.(۱)

در تهران مراسم ۴ خرداد ۱۳۵۸ به مناسبت سالگرد سران سازمان، همراه با تظاهرات از میدان راه آهن تا پارک خزانه انجام شد. در این مراسم با صبغه تبلیغاتی ضدآمریکایی و متهم سازی ضمنی حاکمیت جمهوری اسلامی به مماشات در قبال امپریالیزم آمریکا، درگیری مختصری نیز روی داد. یکی از شعارهای اصلی این تظاهرات این بود: «آتش عصیان خلق، همیشه توفنده باد/ارتجاع یکسره نابود باد».(۲)

پس از ۲۳ خرداد ۵۸ و انتشار خبر و برخی اسناد دستگیری سعادتی - در ۶ اردیبهشت توسط سپاه پاسداران به اتهام جاسوسی به نفع شوروی - این موضوع در تبلیغات سازمان نقش اصلی را یافت:

تمامی شعارهای محوری سازمان در تمامی تبلیغات و راهپیمایی های مردمی در نیمه اول سال ۵۸ حول و حوش آزادی سعادتی قرار گرفت. فشار بر رژیم

۱- پرونده موسی پور: ص ۱۰۲، موجود در دانشکده امام باقرع.

۲- نشریه پیام خلق، ش ۱۲: ص ۳.

بایستی آن قدر گسترده و مردمی گردد تا رژیم مجبور شود تمام حرف هایش را پس بگیرد.(۱)

سازمان که قادر نبود با پی گیری موضوع سعادتی از مسیر قانونی و صحیح، اقدام وی را موجه سازد، می کوشید با حاشیه روی و مظلوم نمایی در قالب ادعای شکنجه، فضای سنگینی علیه دادستانی انقلاب ایجاد کند.

سازمان در ادامه موضع گیری های گسترده نشریه «مجاهد» و برخی اطلاعیه های پیشین علیه «خلع سلاحِ» گروه های سیاسی توسط دولت و تأکید، بر حق ویژه خود نسبت به در اختیار داشتن سلاح، در ۲۶ مرداد ماه ۵۸ طی اطلاعیه ای نسبت به ضبط یکی از انبارهای سلاح سازمان توسط کمیته مرکزی اعتراض کرد و خطاب به وزارت کشور نوشت:

با توجه به این واقعیت که... داشتن سلاح، حق طبیعی و مشروع هر سازمان رزمنده ای است که طیّ سالیان دراز صلاحیت خود را در به کار گرفتن آن به ثبوت رسانیده است ... لذا بدین وسیله تقاضای استرداد کلیه سلاح ها و وسایلی را که لیست آنها به پیوست ارسال می گردد، داریم.(۲)

آنچه در این نامه قابل تأمل است، فرض اثبات نشده «صلاحیت سازمان در به کار گرفتن اسلحه» است و اینکه این صلاحیت از سوی چه مرجع قانونی احراز شده است؟

تهاجم های جدید بعد از خرداد ۵۸

بعد از خرداد ماه ۱۳۵۸، چند موضوع متن اصلی یا زمینه درگیری های افراد مختلف از اقشار گوناگون با هواداران سازمان را تشکیل می داد: ۱- مسائل ایدئولوژیک مثل التقاطی بودن، عدم پیروی واقعی و کامل از امام خمینی و همکاری با

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۱۶؛ نقل از یک سند سازمان که در ضربات سال ۶۰ از یک پایگاه تیمی کشف شده است.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: ص ۶۸.

بیگانگان؛ ۲- دستگیری سعادتی و «بحران مشروعیت» ناشی از آن که عموماً هواداران سازمان در خیابان ها و اماکن مختلف، یا بر سر آن مباحثه خیابانی راه انداخته و یا تظاهرات و تحصّن می نمودند؛ ۳- داشتن سلاح: در شهرستان ها و تهران یکی از مسائل مهم امنیتی و انتظامی، نگهداری سلاح و بعضا استفاده از آنها در مراسم علنی و درگیری ها توسط دفاتر سازمان بوده است. کمیته ها و سپاه پاسداران که بخش عمده تأمین نظم و امنیت داخلی کشور را برعهده داشتند، در مورد سوم عموماً اقداماتی می کردند ولی این اقدامات قانونی، هرگز به درگیری های خیلی شدید تبدیل نشد. بنابراین تفاوتی بارز در رفتار خودجوش مردم و تلاش های انتظامی پاسداران کمیته و سپاه وجود داشت. حساسیت مردم روی مسائل سیاسی - ایدئولوژیک بود ولی سپاه و کمیته ها بیشتر درباره مسائل امنیتی و تسلیحاتی و نگهداری غیرقانونی مهمّات نظامی احساس مسئولیت قانونی می کردند.

به نظر می رسد یک عامل عمده باعث شد که سازمان از خرداد ماه ۵۸ فعال تر از گذشته وارد صحنه سیاسی - اجتماعی شود و با گسترش میتینگ ها و سخنرانی ها در جهت گسترش پایگاه اجتماعی تلاش کند: تلاش برای تغییر معادله قدرت؛ این رویکرد که ناشی از شتابزدگی در تاکتیک اجتماعی و تحت تأثیر تحولات سیاسی داخلی و عدم استقرار و انسجام کامل قدرت حاکمیت جدید بود، حاکی از این تصور سران سازمان بود که می توانند با استفاده از فرصت و اعمال فشار گسترده اجتماعی و تبلیغی، معادلات موجود قدرت را بر هم زنند و خود به عنوان آلترناتیو اصلی یا نوک پیکان جبهه چپ بر بخش های اصلی حاکمیت نوپا سلطه یابند. ماجرای سعادتی نیز اگرچه یک شکست بزرگ در عرصه افکار عمومی و مناسبات سیاسی برای سازمان به ارمغان آورد اما، بیش از پیش، موجب انفعال و سراسیمگی در بسیاری از مواضع و عملکرد سازمان گردید. به همین علت، در آن مقطع، سازمان علاقه زیاد و آشکاری به تشدید غلظت عنصر اجتماعی از خود نشان می داد.

در ۲۹ مرداد ۵۸، سازمان اعلام کرد که در اعتراض به خفقان و مبارزه علیه ارتجاع نشریه مجاهد را تا اطلاع ثانوی تعطیل می کند. احتمالاً تعطیلی نشریه

سازمان در پی شکست ها و ناکامی هایی بود که سازمان با آن مواجه شده بود. تعطیلی این نشریه تا ۲۳ مهرماه ۵۸ ادامه داشت.

در ۲۹ مرداد ماه دادستان دادسرای انقلاب اسلامی طی اطلاعیه ای حکم خلع سلاح گروه هایی را صادر کرد که در جریان انقلاب و حمله به پادگان ها و اماکن نظامی اقدام به جمع آوری تسلیحات نموده بودند. کمیته مرکزی پس از صدور این حکم با محاصره ساختمان مرکزی جنبش ملی مجاهدین به خلع سلاح آنها اقدام نمود که پس از مذاکره با نمایندگان جنبش، تحویل ساختمان مذکور و خلع سلاح، منوط به مذاکره با مقامات دولت و دادستانی انقلاب گردید.(۱)

نشریه مجاهد - قبل از تعطیلی موقت - برای بهبود تصویر سازمان در افکار عمومی طی مطلبی در بخش ثابت نشریه تحت عنوان «مردم و مجاهدین» گوشزد می کند که «کسانی که خود را مجاهد معرفی می کنند و دست به سرقت بانك می زنند از ما نیستند؛ کسانی که تریاك می کشند از ما نیستند و زنان سبکسری که خود را از مجاهدین می دانند از ما نبوده و این توطئه هایی است علیه ما.»(۲) چاپ این مطلب در حالی است که دستگیری چند چریک فدایی در مهرماه به علت آتش سوزی خرمن ها و افشای توطئه های آشوبگرانه گروه های مارکسیست توسط مطبوعات؛ و دستگیری سعید متحدین، عضو شناخته شده سازمان، در حین سرقت مسلحانه از یک جواهرفروشی ؛ و انتشار چند جزوه در خصوص مسائل ضدّاخلاقی گروه های سیاسی، جوّ افکار عمومی را در شهریور و مهر ماه ۱۳۵۸ علیه گروه ها تغییر داده بود.

اما از ابتدای مهر ماه ۵۸ هم زمان با باز شدن مدارس، فعالیت جذب دانش آموزان شدّت پیدا کرد و سازمان جهت تقویت پایگاه اجتماعی برای اجرای نمایش قدرت، با سرمایه گذاری بیشتری روی به مدارس آورد و به عنوان نمونه، در تهران در چندین مدرسه و دبیرستان شروع به جذب نیرو نمود:۷

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۹/۵/۵۸: ص ۲.

۲- نشریه مجاهد، ش ۷: ص ۵.

تهاجم های بعد از تسخیر سفارت آمریکا

بعد از تسخیر سفارت آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ توسط دانشجویان پیرو خط امام، هواداران سازمان با انجام تظاهرات مقطعی در ضدّیت با آمریکا و راه اندازی بحث های خیابانی که به مشاجره ختم می گردید، می کوشیدند انفعال و عقب ماندگی استراتژیک سازمان را که به شدت مدعی پیشتازی در شعارهای ضدامپریالیستی بود، جبران کنند و حتی الامکان از نظر تبلیغاتی، موضوع را به نفع خود مصادره نمایند.

بر اساس اعلامیه سیاسی - نظامی شماره ۲۳ مورخه ۲ آذر ماه ۱۳۵۸، شاخه میلیشیا (چریک نیمه وقت) در سازمان تشکیل گردید. سازمان برای توجیه مسلح باقی ماندن خود به بهانه تهدیدات آمریکا، هدف از تشکیل این ارتش کوچک خصوصی را مقابله با آمریکا اعلام نمود.

در مراسمی که به مناسبت ۱۶ آذر برگزار شد درگیری مختصری میان مردم عادی و هواداران سازمان در اطراف دانشگاه تهران به وجود آمد. در همین ماه درگیری حول موضوع ساختمان هایی که سازمان می بایست طبق حکم دادستانی آنها را تخلیه کند ادامه داشت. مردم گاه و بی گاه از اقشار مختلف در اطراف ساختمان های سازمان تجمع می کردند و خواستار تغییر موضع آنها یا تخلیه اماکن می شدند. سازمان این افراد را «عروسک های کوکی ارتجاع» می نامید.(۱)

انتخابات ریاست جمهوری

در دی ماه ۵۸ رجوی برای ریاست جمهوری نامزد شد. این در حالی بود که او و سازمانش، رسما شرکت در رفراندوم قانون اساسی، تحریم کرده بودند و به قانون اساسی رأی نداده بودند. رجوی و سازمانش توضیح نمی دادند که فردی که به یک قانون رأی نداده، چگونه نامزد اجرای آن قانون شده است. این زمان اوج تبلیغات

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۵: ص ۵.

سازمان در اشکال گوناگون، مانند راهپیمایی و چسباندن پوستر بر دیوارهای شهر و راه اندازی سخنرانی است. این تبلیغات که در مباحثه های خیابانی با فحّاشی به مخالفان سازمان همراه بود به درگیری های پراکنده تبدیل می شد.

پس از اعلام نظر امام خمینی مبنی بر اینکه «کسانی که رأی [به قانون اساسی] ندادند نمی توانند کاندیدا شوند» مسعود رجوی مجبور شد از کاندیداتوری کناره بگیرد. پیش از او نیز کاندیدای اصلی حزب جمهوری اسلامی نیز به دلیل شبهه در ایرانی الاصل بودنش با نظر امام از انتخابات کناره گرفته بود.

پس از کناره گیری کاندیدای حزب جمهوری اسلامی، ابوالحسن بنی صدر مطرح ترین کاندیدا و یکه تاز میدان بود. وی بعد از کنار رفتن رجوی اعلام کرد که رجوی دارای پایگاه مردمی بوده و با کنار گذاردن او مخالف بوده است.(۱) موضع گیری جانبدارانه بنی صدر در آن زمان، تلاش آشکاری برای جلب حمایت سازمان و آرای هواداران آن به شمار می رفت. در واقع اولین طلیعه تعامل بنی صدر و رجوی با این موضع گیری ظاهر گشت. فعالیت واحدهای میلیشیا در طی دوره تبلیغات ریاست جمهوری افزایش یافت.

در اردیبهشت ماه ۵۹، نتیجه انتخابات مجلس، شکست سوم انتخاباتی را برای سازمان به ارمغان آورد که این شکست باعث انفعال بخشی از هواداران گردید. سازمان با صدور اطلاعیه ای مانند مرحله اول انتخابات، مدعی شد که در مرحله دوم نیز تقلبات انتخاباتی گسترده روی داده و نتایج آن با «خواست و رأی واقعی مردم» مباینت دارد.(۲)

سخنرانی رجوی در ورزشگاه امجدیه در پنجشنبه ۲۲ خرداد تحت عنوان «چه باید کرد؟» حاکی از سعی او در جهت انگیزه دهی به نیروهای سازمان بود. در این سخنرانی، رجوی مکانیسم «دفاع مظلومانه» را به عموم هواداران پیشنهاد کرد تا با

۱- روزنامه کیهان، ۲/۱۱/۵۸: ص ۱، ۳/۱۱/۵۸: ص ۲.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: ص ۲۲۰.

این روش، خشم و کینه را در میان اعضای سازمان، تعمیق بخشد.(۱)

تشدید بحث ها و درگیری های خیابانی، از اوایل سال ۵۹

در طول دو ماه خرداد و تیر ۵۹، تلاش سازمان حول مظلوم نمایی با تبلیغات گسترده در مورد ادعای چماقداری در بحث های خیابانی و کار تبلیغی در بین مردم به وسیله مباحثه ساختگی تیم های تبلیغی، و انتشار اطلاعیه در جهت اثبات ظلم بر سازمان از سوی نیروهای خط امام و جذب عناصر دانشجو، دانش آموز، بیکاران در محلات، کارگران و زنان صورت می گرفت. کماکان راه اندازی اردوهای کار، سازندگی و آموزش سلاح از جمله جذابیت های اجتماعی بود که هدف آن گسترش پایگاه اجتماعی سازمان در درون مردم بود.

با سخنرانی امام خمینی(ره) در ۴ تیر ۵۹ در خصوص سازمان و نفاق و، بعد از آن، موضع گیری بسیاری از چهره های شناخته شده مذهبی و سیاسی، شکافی عمیق بین اندیشه سیاسی نظام و سازمان به وجود آمد و سازمان در عکس العمل اولیه اقدام به تعطیل نشریه و کاهش فعالیت های اجتماعی خود نمود(۲) تا این موج اجتماعی مخالف را بتواند از سر بگذراند.

کودتای نوژه و سازمان

در ۱۹ تیر ۱۳۵۹ خبر کشف یک کودتای نظامی منتشر شد. این کودتا که قرار بود در روز ۱۸ تیر آغاز شود و بعدها به «کودتای نوژه» شهرت یافت از سوی سازمان جاسوسی آمریکا برنامه ریزی و تدارک شده بود. مطابق برنامه کودتاچیان، قرار بود عملیات از پایگاه هوایی شهید نوژه همدان آغاز شود و هدف آن استقرار یک حکومت سوسیال دمکراسی به ریاست شاهپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم

۱- نشریه مجاهد، ش ۸۸: صص ۳ - ۶؛ متن سخنرانی رجوی در امجدیه.

۲- روزنامه کیهان، ۸/۴/۵۹: ص ۱۶ (مجاهدین خلق مراکز و دفاتر خود را موقتا در سراسر کشور تعطیل کردند.).

شاه و در صورت امکان اعاده سلطنت پهلوی بود.

حجه الاسلام ری شهری، در پانزده مرداد ۵۹، طی مصاحبه ای در مورد ارتباط چند گروه سیاسی با عاملان کودتا، به ارتباط آنان با سازمان اشاره کرد و چنین اظهار داشت:

در متن بازجویی یکی از سران کودتا به نقل از مسئولان سیاسی کودتا آمده است که مذاکره با سازمان مجاهدین خلق به نتیجه رسیده بود:

می گفت که ما این قول را از مجاهدین خلق گرفته ایم که آن روز [روز کودتا] بی طرف بمانند. در عوض اینکه آن روز بی طرف می مانند، بهشان قول داده ایم که آزادی فعالیت سیاسی داشته باشند.(۱)

گروه ها در دانشگاه و انقلاب فرهنگی

در پی دستور شورای انقلاب، مبنی بر بازگشایی موقت دانشگاه ها و اعلام روز ۱۵ خرداد ۱۳۵۹ به عنوان آخرین روزِ کار دانشگاه ها با نظام قبلی آموزشی، در ۲۳ خرداد ماه یک هیأت هفت نفره از سوی امام به عضویت در «ستاد انقلاب فرهنگی» درآمدند تا بررسی و استقرار نظام جدید آموزشی و تحقق انقلاب فرهنگی را عهده دار شوند.(۲)

تعیین و تدوین خط مشی آینده فرهنگی و آموزشی کشور، براساس فرهنگ اسلامی، عمده ترین وظیفه شورای مزبور بود.

پیش از بسته شدن دانشگاه ها، وقایعی رخ داد که در اینجا به چند مورد از آن وقایع اشاره می شود:

- در اول اسفند ماه ۱۳۵۸، درگیری شورای دانشجویان دانشگاه مشهد تحت نفوذ سازمان مجاهدین خلق و گروهی از دانشجویان عضو «مجمع احیای تفکّرات

۱- کودتای نوژه، چ ۴: صص ۱۷۷ - ۱۷۸.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۲۳ و ۲۴/۳/۵۹: ص ۱ - ۲.

شیعی»(۱) و سایر دانشجویان در محل دانشکده علوم، به گروگان گیری و مجروح شدن عده ای از دانشجویان منجر شد.

شورای سرپرستان دانشکده های دانشگاه مشهد، به عنوان اعتراض به حوادث آن روزها، تعطیل واحدهای آموزشی دانشگاه ها - بجز واحدهای درمانی - را اعلام نمود. شورای مزبور اعلام کرد که در صورت تکرار این گونه حوادث، ناچار به اعلام تعطیل طولانی تر خواهد بود.

- در دوم اسفند ماه ۱۳۵۸، در اثر درگیری گسترده در دانشگاه تهران در خلال میتینگ سازمان جمعی از دانشجویان مجروح شدند. درگیری های موضعی بین گروه های مختلف در دانشگاه تهران، از ماه ها قبل شروع شده بود. در دهم و یازدهم بهمن ماه ۵۸ این درگیری ها به اوج خود رسید. در این میان، گروه هایی از خارج دانشگاه، گاه به صورت مستقل و گاه به طرفداری از دسته های داخل دانشگاه، به این درگیری ها دامن می زدند.

واقعه روز دوم اسفندماه در دانشگاه تهران، از نوع چنین رویدادهایی بود. در پی این واقعه، هم زمان با تبلیغات انتخاباتی اولین دوره مجلس شورا، دکتر محمد ملکی رییس شورای سرپرستی دانشگاه که کاندیدای مورد حمایت سازمان در انتخابات مجلس بود، استقرار امنیت در دانشگاه را خواستار شد و استعفا کرد.(۲)

- طی روزهای ۲۷ تا ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۹، پس از بروز درگیری بین دانشجویان مسلمان و پیرو خط امام با هواداران گروه های مارکسیست و مجاهدین خلق در دانشگاه های تبریز، پلی تکنیک، شیراز، تربیت معلم، کرمان و علم و صنعت، از سوی انجمن های اسلامی این دانشگاه ها، این مراکز تعطیل اعلام گردید و آنان خواستار پاکسازی محیط آموزشی از دفاتر و ستادهای گروه های مسلح و سایر

احزاب، و تغییر نظام آموزشی گردیدند.(۳)

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲/۱۲/۵۸: ص ۲. روزنامه کیهان، ۲/۱۲/۵۸: ص ۱۲.

۲- روزنامه کیهان، ۵/۱۲/۵۸: ص ۳.

۳- روزنامه کیهان، ۳۰/۱/۵۹: صص ۳ و ۱۲.

همچنین سایر دانشگاه های تهران و شهرستان ها نیز بعد از درگیری هایی تحت کنترل دانشجویان عضو انجمن های اسلامی درآمد. و مردم شهرهای مشهد، شیراز، تبریز، بابلسر و... طی راهپیمایی ها و تظاهراتی از اقدام دانشجویان حمایت کردند.

سازمان، با انتشار بیانیه ای به مخالفت با اقدامات انجمن های اسلامی پرداخت(۱)بنی صدر هم در یک موضع گیری دوگانه ضمن مخالفت با وجود ستادهای گروه های سیاسی در دانشگاه ها اظهار امیدواری کرد که طی سه روز، خود گروه ها اقدام به تخلیه دفاتر خود در دانشگاه ها بکنند و وضعیت عادی در این مراکز برقرار شود.(۲)

- در روز جمعه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۹ اعضای شورای انقلاب اسلامی و ابوالحسن بنی صدر ، دیدار و گفت وگویی طولانی با امام خمینی(ره) داشتند. در پایان این ملاقات، شورای انقلاب اطلاعیه ای صادر کرد و ضمن اعلام مهلت سه روزه برای برچیده شدن ستادهای احزاب و گروه ها در دانشگاه ها با استناد به بخشی از پیام نوروزی امام مبنی بر لزوم تحول در نظام آموزش عالی، آن را خواستِ مورد تأیید دانشگاهیان و دانشجویان برشمرده بود. بر اساس این اطلاعیه، مقرر شد که پس از اتمام امتحانات، دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی، تعطیل شوند تا «فرصت کافی برای تهیه برنامه و نظام آموزشی بر پایه معیارهای انقلابی» بدست آید.(۳) در روز ۳۱ فروردین ۵۹ بیانیه مفصل دیگر شورای انقلاب در پایان جلسه فوق العاده آن انتشار یافت چنین بود:

دگرگونی بنیادین نظام آموزشی، جلوگیری از تشنج در محیط دانشگاه، برچیدن ستادها و اتاقهای جنگ، جلوگیری از تجمع در حول و حوش دانشگاه ها. شورای انقلاب کمیته مرکزی را نیز مأمور حفظ امنیت دانشگاه ها و نمایندگان گروه ها در جریان تخلیه و جابجایی وسایل نمود.

۱- روزنامه کیهان، ۳۰/۱/۵۹: ص ۳.

۲- روزنامه کیهان، ۳۰/۱/۵۹: ص ۳.

۳- روزنامه کیهان، ۳۰/۱/۵۹: ص ۳.

سازمان به همراه سایر گروه های چپگرا و مخالف، طی اعلامیه مجددی با تصمیمات شورای انقلاب مخالفت کرد و دانشگاهیان و دانشجویان را به مقابله با آن فراخواند.(۱) اما باتوجه به موافقت بنی صدر با تخلیه ستاد گروه ها در دانشگاه ها، سازمان عملاً و به آرامی به این امر تن داد و پس از درگیری های پراکنده ای دفاتر خود را تعطیل کرد.

ص:۱۸۴

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: صص ۱۷۸ - ۱۷۹.

فصل بیست و هشتم: پیوند سرنوشت بنی صدر و سازمان

حوادث چهاردهم اسفند ۵۹

عریانی پیوند گروه های ضدنظام با بنی صدر

در پی چالش ها و فراز و نشیب های مربوط به معرفی کابینه و دولت به مجلس شورای اسلامی، بنی صدر در سخنرانی ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ در میدان شهدا، سخنانی ایراد کرد که منشأ بسیاری از مسائل بعدی شد.

وی با اشارات و کنایات روشن، نیروهای پیرو خط امام بویژه رهبران قوای مقننه و قضائیه و روحانیان منتقد خود را مورد حمله قرار داد و فضای سیاسی کشور را به شدت ملتهب و متشنج ساخت.(۱)

چندی بعد بنی صدر در سخنرانی روز عاشورا، که در میدان آزادی انجام شد، هماهنگ با تبلیغات سازمان مجاهدین خلق و سایر گروه های معاند، اتهام شکنجه در زندان ها را به شکلی کاملاً تهییج آمیز و تحریک کننده مطرح ساخت.(۲)

جنجالی که بنی صدر در مورد زندان ها و شکنجه به پا کرد، در روزنامه ها - بخصوص نشریات گروه ها - گسترش یافت. در این میان، نیروهای تغذیه کننده بنی صدر - یعنی مجاهدین خلق - حداکثر بهره برداری را از این امر کردند و تا ماه ها بعد فضای کشور را به این مسئله و بحران آفرینی های خود آلودند.(۳)

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۶/۵۹: صص ۱ و ۲۰.

۲- روزنامه کیهان، ۲۹/۸/۵۹: ص ۱۱.

۳- در بخش های مربوط به حرکت های تمهیدی سازمان، به این نوع تشبّث ها و ترفندهای سازمان اشاره شده است.

در پاییز و زمستان سال ۵۹، به رغم گسترش ابعاد جنگ دفاعی ایران در مقابل تجاوز همه جانبه عراق، فضای سیاسی کشور با تشنجات و درگیری های سازمان و دفتر بنی صدر و سایر گروه های مؤتلف وی به شدت بحرانی شده بود.

تظاهرات و درگیری ها در خیابان های برخی شهرهای بزرگ و کوچک ادامه پیدا کرد. هواداران سازمان غالبا در پوشش طرفداران بنی صدر یک پای اصلی این درگیری ها بودند.(۱)

شرکت کنندگان در مراسم ۱۴ اسفند

بخش سازماندهی شده و متشکل جمعیتی که در ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران اجتماع کردند، هواداران سازمان مجاهدین خلق بودند.

روز قبل از مراسم به وسیله سرتیم ها از تمام افراد میلیشیا و هواداران سازمان خواسته شد که از صبح پنجشنبه برنامه خود را شروع کنند. تیم ها با فرماندهی مشخص و آمادگی کامل برای درگیری تقسیم شده بودند.

با درگیری وسیع نیروهای گارد ریاست جمهوری علیه مردم و ضرب و شتم بسیاری از آنان توسط نیروهای سازماندهی شده میلیشیا و گارد بنی صدر، اغتشاش ۱۴ اسفند چالش سیاسی اجتماعی وسیع و گسترده ای حول مشروعیت و صلاحیت سیاسی و فکری رییس جمهور پدید آورد. عدم حمایت اکثریت مردم از فراخوان های بعدی بنی صدر و گروه های سیاسی مؤتلف وی، غائله ۱۴ اسفند را به نقطه عطف سرنوشت سیاسی بنی صدر تبدیل نمود و پس از آن عملاً رییس جمهور کاملاً به رییس یک جبهه محدود گروه های سیاسی برای مقابله با نیروهای پیرو خط امام مبدل گردید.

دکتر حبیب اللّه پیمان که از نظر ایدئولوژیک نزدیک ترین مواضع را به سازمان

۱- روزنامه کیهان، ۷/۱۲/۵۹: ص ۲.

داشت در نشریه «امت» در مقاله تحت عنوان «سراب پایگاه توده ای جبهه لیبرالی، خط امپریالیسم و مشکل توده ها» ارزیابی خود را از ماجرای ۱۴ اسفند این گونه ارائه داده است:

هدف مشترک همه عناصر و گروه های تشکیل دهنده این جبهه [= جبهه متحد لیبرالی] که در روز پنجشنبه [۱۴ اسفند] متفقا در دانشگاه حضور یافتند، ساقط کردن دولت [رجایی] و بیرون کردن حزب جمهوری [اسلامی] از صحنه حیات سیاسی جامعه و روی کار آوردن یک حاکمیت لیبرالی به رهبری رییس جمهور [بنی صدر] است. تا این مرحله همه اتفاق نظر دارند، اگر چه پس از آن هر گروه و شخصیت راه و هدف خاص خود را دنبال خواهد کرد. سازمان مجاهدین [خلق] بعد از یک تردید کوتاه مدت، در ادامه حمایت از بنی صدر، مجددا در ائتلاف کامل با وی و دیگر اعضای جبهه متحد لیبرال ها قرار گرفت و همان طور که قبلاً بارها تحلیل کردیم، در حقیقت جایگزینی بنی صدر و لیبرال ها را در مرحله اول پذیرفته و جایگزینی خود را به مرحله دوم موکول کرده اند.

نهضت آزادی که چندان بی میل نیست مستقلاً نقش رهبری جبهه را مانند پیش به دست گیرد با وجودی که سعی می کند که گاه به طور مستقل ابراز وجود نماید و با بنی صدر مرزبندی کند (سخنرانی بازرگان در مجلس و میتینگ امجدیه) ولی مطمئن است که بدون قبول رهبری بنی صدر در این مرحله راه نجاتی ندارد. به همین جهت مانند سازمان مجاهدین [خلق] به

طور کامل در میتینگ [۱۴ اسفند]دانشگاه شرکت جست. تکلیف بقیه گروه ها نظیر جبهه ملی روشن است. اینها و کوچک ترها در حقیقت پیچک هایی شده اند که جز با تکیه بر تنه درخت دفتر هماهنگی، قدرت خودنمایی و حیات ندارند... این که این جبهه همان جبهه متحد انقلابی ادعایی [سازمان] مجاهدین [خلق] در برابر ارتجاع می باشند، آنان باورشان شده بود که پایگاه عظیم توده ای دارند و به این «سراب» دل خوش بوده و نقشه ها طرح می کردند. ما مطمئن بودیم که در اولین فرصت که مرزبندی قاطع تری به عمل آید، اکثریت توده ها در صف انقلاب قرار گرفته، لیبرال ها و متحدین آنها را به کلی تنها می گذارند و تنها همان اقشار سرمایه دار و متوسط برایشان باقی می ماند. اجتماع روز پنجشنبه [۱۴ اسفند]این پیش بینی را ثابت کرد و دیدیم

که زمین چمن دانشگاه را عمدتا همین اقشار به اضافه هواداران سازمان [مجاهدین خلق] پر کردند. و از آن توده های میلیونی و چند صد هزار نفری خبری نبود.(۱)

سازمان برای رهایی از بن بست ناشی از پاسخ مشروط امام، توجیه عدم تمکین عملی از درخواست امام برای خلع سلاح را طی نامه ای، با هماهنگی قبلی،(۲) به بنی صدر اعلام کرد و شرط گذاشت که اگر وی، به عنوان «عالی ترین مقام رسمی کشور»، اجرای قانون اساسی را تضمین کند و وسایل اجرای این تضمین را ارائه نماید و تأمین سیاسی کافی برای سازمان فراهم نماید، برای تحویل سلاح های خود اعلام آمادگی خواهد کرد.(۳)

بنی صدر هم در یک مصاحبه مطبوعاتی از دادن تضمین، اظهار ناتوانی کرده و عملاً با موجه جلوه دادن موضع سازمان راه را گشود تا سازمان از بن بست پدید آمده رهایی یابد.(۴)

بن بست و رفراندوم

اشاره

با اوج گیری تنش در فضای سیاسی کشور، بنی صدر در مقابله با مجلس شورای اسلامی و دولت رجایی و در شرایط حساس ناشی از جنگ عراق علیه ایران، با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق، مدعی وقوع «بن بست» شده و برگزاری «رفراندوم» را مطرح کرد.(۵)

مسعود رجوی که در طرح های بنی صدر، همفکری و هماهنگی قبلی و بعدی سازمان با وی را هدایت می کرد، طی نامه ای با تبریک به رییس جمهور به خاطر ارائه تز رفراندوم، او را در پی گیری این طرح تشجیع و

۱- هفته نامه «امت»، ش ۱۰۰، ۲۵/۱۲/۵۹: سرمقاله.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۰.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۱: ص ۱.

۴- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۲. روزنامه انقلاب اسلامی، ۳۱/۲/۶۰: ص ۱.

۵- روزنامه انقلاب اسلامی، ۳۰/۲/۶۰: ص ۱. نشریه مجاهد، ش ۱۲۲: صص ۱، ۲ و ۲۱.

تشویق نمود و تأکید کرد: «هیچ یک از حضرات را یارای حذف شما نیست... طرف دیگر، به خوبی می داند که شما چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی در وضعی هستید که اگر بخواهید و اگر بایستید می توانید فی الواقع جارویش کنید.»(۱)

به دنبال تظاهرات عظیم و سراسری مردم در سالگرد قیام ۱۵ خرداد و حمایت قاطع آنان از امام خمینی و سیاستهای دولت مقطع جدیدی از رودررویی بنی صدر با امام و نیروهای انقلابی، آغاز گردید و مجاهدین خلق، جبهه ملی و نهضت آزادی در کنار گروه های کوچکتری مانند حزب ملت ایران و حزب مائوئیستی رنجبران بر شدت فعالیت های سیاسی و اجتماعی تنش زای خود افزودند.

تظاهرات سراسری مردم ایران در ۱۵ خرداد ۶۰، آشکارا رنگی ضدّ مجاهد داشت به گونه ای که شعار «پانزده خردادِ شصت پشت منافق شکست» از اصلی ترین شعارهای مردم در روزهای بعد بود.

به دنبال تحرّکات غیرقانونی و غوغاگری طرفداران بنی صدر در روزنامه ها و نشریات و ضمناً محرز اعلام کردن تخلفات آنها توسط هیأت سه نفره حل اختلاف، دادستانی انقلاب در اطلاعیه ۱۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ اعلام کرد:

به حکم دادستان انقلاب اسلامی مرکز نشریات آرمان ملّت [ارگان حزب ملّت ایران به رهبری داریوش فروهر]، انقلاب اسلامی [ارگان بنی صدر]، جبهه ملّی [ارگان جبهه ملی ایران]، میزان [ارگان بازرگان و نهضت آزادی]، نامه مردم [ارگان حزب توده ایران] و عدالت [ارگان حزب رنجبران]، به دلیل نشر مقالات تشنّج آفرین، تا اطّلاع ثانوی توقیف شدند.(۲)

همان روز، مجاهدین خلق واکنش علنی و رسمی نشان دادند. فرصت زیادی باقی نمانده بود؛ سازمان در اجابت وعده حمایت یکپارچه و کامل خود از بنی صدر باید همه موجودیت خود را - به تدریج - خرج می کرد. آری، سرنوشت مجاهدین خلق و بنی صدر به هم گره خورده بود.

۱- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۵.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۷۹. متن کامل اطلاعیه در روزنامه کیهان ۱۸/۳/۶۰: ص ۴.

آمادگی برای عملیات مسلحانه

از فردای ۱۴ اسفند درگیری ها شدیدتر شد، تنها در چند روز عید سال ۶۰ اوضاع اجتماعی آرام گشت و دوباره از نیمه دوم فروردین درگیری ها شروع شد. همه چیز برای مقابله با نظام آماده می شد:

طبق هماهنگی با سفارت فرانسه که احتمالاً- بنی صدر یکی از واسطه های اصلی این ارتباط بود، در اواخر سال ۵۹ رجوی مخفیانه به فرانسه رفته و در اردیبهشت ماه ۶۰ بعد از بازگشت ترتیب نشستی درون گروهی را داد و خط مبارزه تا سرنگونی نظام را ابلاغ کرد.

... مسعود رجوی در سفرش به فرانسه که بین بیست روز تا یک ماه طول کشید اقدام به هماهنگی با کشورهای غربی برای مبارزه مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی نمود و تأییدیه آنها را اخذ کرده بود و در نظر داشت در ۲۴ ساعت اول، حرکت مسلحانه سازمان در صورت موفقیت، از سوی قدرت های غربی به رسمیت شناخته شود... این ارتباط در تحقیقات محرز شد و برخی اعضای دستگیر شده سازمان بعدها بر آن گواهی دادند. وقایع بعدی نیز گواه و مؤید دیگری بر هماهنگی قبلی با فرانسه بود.(۱)

اولین جرقه های آشکار جانبداری غرب از سازمان در مصاحبه های دو روزنامه مشهور فرانسوی اونیتا و لیبراسیون در تابستان ۵۹ زده شده بود.(۲) هم زمان، ارتباط هایی با دولت عراق از سوی سازمان برقرار شده و در مواردی رادیوی بغداد آشکارا از مجاهدین خلق تمجید و حمایت می کرد.

سازمان از بهار ۶۰ عملیات فشرده آماده سازی خود را برای شورش مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی آغاز کرده و با اتکا به ارتباط با دولت عراق و دولت های غربی حمایت لجستیکی و تبلیغاتی آنها را کسب نموده بود.

انبارهای مهمّات و تسلیحات سازمان غبارگیری و سلاح ها روغن کاری می شد.

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: فصل ارتباط با فرانسه. استناد به تحقیقات محقق و اعترافات مندرج در پرونده های سیروس لطیفی و وشاق.

۲- نشریه مجاهد، ش ۸۹: ص ۵.

در سطح نظام، سازمان خطر شناخته شده بود ولی انتظار شورش مسلحانه از سوی آنها در آن مقطع کلی بعید به نظر می رسید. نشریه مجاهد جمهوری اسلامی را «اسیر چنبره و در مسلخ ارتجاع» توصیف می کرد.(۱)

در اردیبهشت و خرداد ۶۰ محور تبلیغ بر روی شکنجه و زندانی نمودن هواداران، به موضوع حمایت از بنی صدر و روزنامه های تعطیل شده و مسئله لا-یحه قصاص تبدیل شد. درگیری ها در تظاهرات هواداران سازمان در ۷ اردیبهشت، سرفصل جدیدی برای به حرکت واداشتن عنصر اجتماعی موافق علیه عنصر اجتماعی مخالف بود.

حکم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا

امام خمینی(ره) روز هجدهم خردادماه در یک سخنرانی پرشور و قاطع در مورد اقدامات بنی صدر و مؤتلفین وی، آخرین اتمام حجت ها را اعلام نمود و مقاومت در برابر قانون و مصوبات قانونی مجلس را دیکتاتوری نامید و صریحا به تشنج آفرینان هشدار داد.(۲)

با دعوت بنی صدر از مردم برای مقاومت و ایستادگی در دفاع از وی، در چند نقطه تهران و شهرستان ها در روزهای ۱۸ و ۱۹ خرداد، تجمع های غیرقانونی و آشوبگرانه گروه هایی از طرفداران بنی صدر و مجاهدین خلق، با حضور خودجوش مردم خاتمه یافت(۳) و نشان داد که پایگاه مردمی جریان مخالف رهبری انقلاب برخلاف تصور و توهم خود، بسیار اندک است. روز بعد، امام خمینی(ره) با یک حکم - که در جمله ای واحد نگاشته بود - ابوالحسن بنی صدر را از فرماندهی نیروهای مسلّح عزل کرد:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. آقای بنی صدر از فرماندهی کلّ

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۱۶: ص ۹.

۲- روزنامه کیهان، ۱۹/۳/۶۰: ص اول.

۳- روزنامه کیهان، ۲۰/۳/۶۰: صص ۱ و ۲؛ ۱۹/۳/۶۰: ص ۹.

نیروهای مسلّح برکنار شده اند.

روح اللّه الموسوّی الخمینی - ۲۰/۳/۶۰(۱)

بنی صدر در زمان صدور این حکم در کرمانشاه به سر می برد، و اختفای وی از همانجا آغاز شد. فردای آن شب، سازمان اطلاعیه دیگری در حمایت از بنی صدر تحت عنوان «هشدار نسبت به حفظ جان رییس جمهور» صادر کرد. سازمان، تحولات سیاسی کشور و اقدامات قانونی رهبری انقلاب و مجلس شورای اسلامی برای جلوگیری از قانون شکنی بنی صدر و دفاع از حریم قانونی ارکان نظام را، «کودتای مرتجعین» نام گذاری کرد و مردم را به مقابله با نظام فراخواند. از صبح پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، بعد از برکناری بنی صدر از فرماندهیِ کلّ قوا، با پشتیبانی اعضای سازمان، درگیری های خشونت بار پراکنده ای در تهران و چند شهر بین گروه های طرفدار بنی صدر با مردم رخ داد که از جمله در تهران پس از تجمع حدود ۱۵۰ نفر از افرادی که به شعار و فحاشی علیه دولت و مسئولان کشور و حمایت از رییس جمهور پرداختند، جمعی از مردم برای متفرّق کردن آنان وارد عمل شدند؛ عده ای از پاسداران نیز مجبور به مداخله گشتند. در این درگیری، گلوله ای به سمت پاسداران شلّیک شد که یکی از آنها زخمی شد و در بیمارستان به شهادت رسید.(۲)

بنی صدر بار دیگر، در بیانیه مورّخ ۲۲ خرداد ۶۰، مردم را به مبارزه علنی علیه نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی فراخواند. وی در بخشی از این بیانیه بلند با تأکید بر اینکه «کودتای خزنده» در حال اجراست و آزادی و امنیت از بین رفته، مدعی وجود خطرهای جدی برای استقلال کشور گردید:

... با شما مردم سخنم همواره این بوده است که... استقامت کنیم. راه های استقامت را شما خود در گذشته یافته اید و اینک نیز می توانید بیابید.

... به شما می گویم: اگر امروز - که هنوز وقت باقی است - نایستادید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته، دفع شر نکردید و استبداد با سلطه خارجی پیوند

۱- روزنامه کیهان، ۲۱/۳/۶۰: ص ۲. صحیفه امام، ج ۱۴: ص ۲۷۴.

۲- روزنامه کیهان، ۲۴/۳/۶۰: صص ۱ - ۲. غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۸۷.

قطعی پیدا کرد، همه آنچه را که گفتم و بدتر از آن را بر شما خواهند آورد و...

... آنچه را که باید به اطلاع شما می رساندم، رساندم. بر شما مردم است که نگران سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور خود باشید و استقامت کنید.(۱)

سخنگوی هیأت سه نفری حل اختلاف نیز ضمن اعلام بررسی بیانیه بنی صدر

در جلسه هیأت، اظهار داشت:

این مطلب که گفته شد آقای بنی صدر نمی توانند مطالبشان را اظهار کنند بررسی شد، اعلامیه ایشان به تفصیل از تریبون مجلس خوانده شد و بعد هم از رادیو پخش شده است و باز هم می گویند که آزادی وجود ندارد.(۲)

به دنبال برکناری بنی صدر و ادامه تحریکات او، عده زیادی از نمایندگان مجلس طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس جمهور را با قید دو فوریت به مجلس ارائه کردند.

سازمان نیز طی اطلاعیه مورخ ۲۴ خرداد خود در واکنش به طرح بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور در مجلس، «اخطار» کرد که عزل رییس جمهور «عملاً ـ مفهومی جز اعلام جنگ مرتجعین به تمامی خلق ایران ندارد.»(۳) در این اطلاعیه مجددا نسبت به احتمال تهدید جان بنی صدر که در اولین اطلاعیه بعد از برکناری وی از فرماندهی کل قوا طرح شده بود، هشدار داده شد. تأکید ویژه سازمان بر این موضوع یکی از سوژه های اصلی برای نظامی کردن فضا و تحریک مخاطبان به اقدامات خشونت بار بود. نشریه «مجاهد» همچنین اطلاعیه های گوناگونی از افراد و گروه های مختلف با گرایش های سیاسی گوناگون در مخالفت با اقدامات قانونی رهبری انقلاب و مجلس انتشار می داد و به شدت وضعیت کشور را در معرض فروپاشی ترسیم می کرد.

تلاش امام برای حفظ جایگاه ریاست جمهوری

با همه اینها، امام و نزدیکان ایشان نمی خواستند کار بنی صدر به جایی برسد که

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۵: صص ۱ - ۲؛ این بیانیه در آخرین شماره روزنامه انقلاب اسلامی نیز که به صورت غیرقانونی انتشار یافت درج شد.

۲- روزنامه کیهان، ۲۵/۲/۶۰، ص ۲۰۱.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۵: ص ۱.

خود می خواست.

رییس مجلس شورای اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی، نیز در تاریخ ۲۳ خرداد، پس از دیداری با امام، نظر مجلس را درباره رییس جمهور به این شرح اعلام نمود:

بعد از عزل آقای بنی صدر از سمت جانشینی فرماندهی کلّ قوا، در مجلس فشار شدیدی وارد می آید که مسئله عدم کفایت سیاسی ایشان مطرح شود و نمایندگان مجلس خواسته اند برای این کار جلسه غیرعلنی داشته باشیم.... در مجموع و با مشورت هایی که کرده بودیم نظر من این بود که آقای رییس جمهور بپذیرند که در محدوده حقوق و تکالیفی که قانون اساسی برای رییس جمهور و همه ارگان های دیگر معین کرده است، عمل بکنند و ترجیح دارد که ایشان در این سمت باقی بمانند؛ حتّی اگر من بتوانم، با تقاضا و توضیح، مجلس را هم از طرح بحث درباره کفایت سیاسی ایشان منصرف کنم. و فکر می کنم مصلحت این باشد... البته مسئله بستگی دارد به اینکه ایشان چه مقدار آماده باشند که تابع قانون باشند.(۱)

اما بنی صدر که مفتون تحلیل و ارزیابی سازمان مجاهدین خلق و اسیر توهمات خویش شده بود، این گونه پیام های مسالمت و آشتی را از موضع ضعف تلقی می کرد و می پنداشت با حمایت گروه های سیاسی متحد خود و تشکیلات نظامی سازمان، به فروپاشی حاکمیت پیرو خط امام قادر خواهد بود. بنابراین خط گسترش آشوب و درگیری در شهرها و آماده شدن برای یک مقابله مسلحانه تمام عیار با نظام – توسط مجاهدین خلق و ائتلاف طرفداران بنی صدر – همچنان پی گیری می شد.

بیانات تاریخی امام در ۲۵ خرداد ۶۰

جبهه ملی، طی اعلامیه ای، که بهانه آن نفی و حمله شدید به لایحه قصاص بود، مردم را به یک راهپیمایی در مسیر خیابان انقلاب به سمت دانشگاه تهران، در بعدازظهر روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ فراخواند. قرار بود در جلسه ۲۶ خرداد مجلس شورای اسلامی پیرو درخواست ۱۲۰ نماینده، دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رییس

۱- روزنامه کیهان، ۲۴/۳/۶۰: ص ۳.

جمهـور به بحث و رأی گیری گـذارده شـود. به نظر می رسـید راهپیمـایی جبهه ملی اولاًـ - به عنوان مقـدمه و آزمون موفقیت شـورش اجتمـاعی طراحی شـده بـود (که در صـورت موفقیت زمینه را برای یـک حرکـت گسـترده براندازانه و خشن در ادامه درگیری هـای پراکنـده تهران و شهرسـتان هـا، فراهم می ساخت) و ثانیا - مانوری بود برای تقویت جایگاه اجتماعی و افزایش روحیه گروه های متحد بنی صدر در آستانه اقدام نهایی.

صبح ۲۵ خرداد، بازرگـان، یـداللّه سـحابی و کـاظم سـامی طی یـک نـامه مشترک اعلاـم کردنـد به دلیل عـدم امنیت و وجود سـانسور و ادامه توقیـف چنـد روزنـامه، از شـرکت در جلسـات علنی مجلس خودداری خواهنـد نمود.(۱) صـبح آن روز، امـام خمینی(ره) در میان جمعی از اقشار مختلف مردم بیاناتی ایراد کرد که موارد و نکاتی از آن - از جمله انتقاد شدید و صریح به بنی صدر، اعلام ارتداد جبهه ملی در صورت اصـرار و پافشاری بر نفی حکم ضـروری قصاص، و تکلیف به نهضت آزادی در روشن کردن موضع خود و تبرّی جستن از اعلامیه جبهه ملی - تا آن زمان سابقه نداشت.

روز ۲۶ خرداد دو فوریت طرح بررسـی کفـایت سیاسـی رییس جمهور به تصویب مجلس رسـید. ده تن از نماینـدگان از جمله بازرگان، یداللّه سحابی، ابراهیم یزدی،

سلامتیان و غضنفرپور از حضور در جلسه خودداری کردند.(۲)

یأس بنی صدر و متحدانش

اجتماع مورد نظر جبهه ملی و بنی صدر شکست خورد و خیابان ها در اختیار نیروهای طرفدار انقلاب قرارگرفت و آخرین امید بنی صدر به اینکه شاید اجتماع ۲۵ خرداد مفرّی برای او درپی داشته باشد، به یأس مبدل شد.

بنی صـدر، که در بیانیه ۲۲ خرداد خویش رسـماً و علناً مردم را به قیام علیه انقلاب اسـلامی تحریک کرده بود، و در همـدان و در پایگاه یکم شکاری مردم و ارتشی ها را

۱- روزنامه کیهان، ۲۶ خرداد ۶۰: ص ۱۱.

۲- روزنامه کیهان، ۲۷/۳/۶۰: ص ۱۴.

به استقامت و قیام خوانده بود، به دنبال بیانات حضرت امام و ملاحظه واکنش مردم در ۲۵ خرداد اکنون بر آن شده بود که با نامه ای به امام از شدت فشار علیه خویش بکاهد. در متن نامه ضمن تظاهر به اطاعت از رهبری، اهانت ها و مدّعیات قبلی هم به بیانی دیگر تکرار شده بود.(۱)

زمینه سقوط بنی صدر را سرانجام خود وی و رجوی فراهم کردند.

در ادامه حمایت شورش گرانه مجاهدین خلق از بنی صدر، این سازمان طی اطلاعیه مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۶۰، هواداران خود را به حمایت جدّی تر از بنی صدر، به بهانه «نجات جان» وی، دعوت نمود. در حالیکه بنی صدر با هماهنگی سازمان در مخفی گاه به سر می برد و هیچ خطر جدی او را تهدید نمی کرد.

تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر

طرح دو فوریتی آیین نامه چگونگی بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور، که از طرف تعدادی از نمایندگان، تقدیم مجلس شورای اسلامی شده بود، در ۲۷ خرداد پس از سخنان موافقان و مخالفان، مورد تصویب قرار گرفت. میلیون ها تن از مردم در تجمع ها و تظاهرات مختلف سراسر کشور و نیز نمازهای جمعه ۲۹ خرداد، از اقدام مجلس حمایت کردند و خواستار عزل و محاکمه بنی صدر شدند.(۲)

درگیری های پراکنده و خشونت باری نیز در برخی شهرها بین طرفداران بنی صدر

و سازمان مجاهدین خلق با مردم رخ داد.

مجاهدین خلق، پی درپی اطلاعیه می دادند و با هر تمهیدی به دنبال آن بودند که چرخه سقوط قانونی بنی صدر را از حرکت بیندازند. از این رو سه اعلامیه پیاپی، در

روزهای ۲۷ و ۲۸ خرداد، انتشار دادند. در یک اطلاعیه ۲۷ خرداد، متعاقب هشدار قبلی در مورد تهدید جان رییس جمهور، با عنوان «هشدار مجاهدین خلق در رابطه با

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۲. این نامه به صورت اعلامیه ای دو برگی نیز انتشار یافت که اصل آن مورد استناد این کتاب بوده است.

۲- روزنامه کیهان، ۳۰/۳/۶۰: صص ۱، ۱۵ و ۱۶.

تهدیـد جان زنـدانیان انقلابی»، به منظور تکمیل فرایند تحریک و تقویت انگیزه خشونت در برابر نظام، ادعا شد که هم زمان با «کودتای ارتجاعی - امپریالیستی»، احتمال کشـتار زنـدانیان وابسـته به گروه ها و از جمله سازمان وجود دارد و تهدید شده بود که پاسـخ لازم، مشابه آنچه «در حق طاغوت و شـکنجه گران و دژخیمانش روا بود»، توسط سازمان داده خواهـد شـد.(۱) متن اعلامیه دوم، نشان از عدم شـناخت مردم داشت و دقیقاً با شبیه سازی ناشیانه از تاکتیک های ماه های آخر انقلاب، به گونه ای نامتعارف، برای حمایت از بنی صدر «مذهب» را مستمسک قرار دادند. نکته جالب این اعلامیه، سرآغاز آن بود که دیگر با «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» آغاز نمی شد؛ چراکه مخاطب آن همه مردم بودند:

اللّه اکبر

در آسـتانه پیـاده شـدن آخرین مرحله کودتـا... سازمان... پیشـنهاد می کنـد که... مردم قهرمان... بار دیگر فریاد پرخروش «اللّه اکبر» را در مخالفت با روش های انحصارطلبانه ضدّمردمی و ضداسـلامی و در حمایت از آزادی های اساسـی و رییس جمهور دکتر بنی صدر، در پشت بام خانه ها طنین افکن سازند.(۲)

سازمان ناکام مانـد و هیـچ «اللّه اکبر»ی طنین افکن نشـد! اعلامیه سوم، تهدیـد نماینـدگان و برحذر داشـتن آنها از شـرکت در جلسه بررسی عدم کفایت سیاسی بنی صدر بود.(۳)

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۲.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۷: ص ۸. نیز متن اصلی اطلاعیه ۲۷ خرداد.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۷: ص ۸. نیز متن اصلی اطلاعیه ۲۷ خرداد.

فصل بیست و نهم: شکست فاز اول شورش گری اجتماعی

آغازی از یک پایان، اعلام «فاز نظامی»

پس از تصویب آیین نامه نحوه رسیدگی به کفایت سیاسی رییس جمهور در جلسه مورخ ۲۷ خرداد مجلس شورای اسلامی و اعلام آغاز بحث و بررسی آن در اولین جلسه بعد از تعطیلات (پنجشنبه ۲۸ خرداد نیمه شعبان و جمعه ۲۹ خرداد)، سازمان در روز ۲۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ رسماً حرکت مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی را [با انتشار اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵] اعلام کرد [متن اطلاعیه ضمن اعلام رسمی شورش مسلحانه در قالب عبارت «مقاومت انقلابی از هر طریق»، با ذکر «کیفر به زودی مضاعف آمران و عاملان» و در ادامه اطلاعیه ها و تحلیلها و تبلیغات قبلی سازمان به منزله فرمان شروع عملیات تروریستی نیز محسوب گردید.(۱)] تا به زعم دیرین رجوی، ایران به لبنان تبدیل گردد(۲)به عبارت

ص:۱۹۸

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۷؛ ص ۴. متن اطلاعیه ۲۸ خرداد.

۲- رجوی در میتینگ امجدیه در ۲۲ خرداد ماه ۵۹ گفت: «یک عده می خواهند ایران را ترکیه بکنند. ولی ایران که ترکیه بشو، نیست. لبنان خواهد شد... ما خواستار تروریسم نیستیم؛ اما نمی شود که انکار کرد. تروریسم، واکنش های اجتناب ناپذیری دارد که در آن صورت، عین لبنان، نه قدرتی برای دولت خواهد گذاشت و نه برای مجلس.» نشریه مجاهد، ش ۸۸: ص ۶ وی همچنین در اسفند ۵۹ اظهار داشت: «ترجیح می دهیم وقتی بالاجبار به جنگ داخلی تن بدهیم که... کمترین ریسک را داشته باشد.» (نشریه مجاهد، ش ۱۱۴: ص ۳۹). آشکار بود که ادعای وی مبنی بر واکنش در برابر «تروریسم» یا تن دادن «بالاجبار» به جنگ داخلی، صرفا پوششی برای توجیه و پنهان ساختن برنامه از پیش طراحی شده «شورش مسلحانه» بود.

دیگر رجوی در سخنان خود تصریح می کند که تاوان عدم دستیابی سازمان به قدرت و عدم انتخاب کاندیدای آن از سوی مردم در انتخابات مجلس، جنگ داخلی و پایان زندگی مسالمت آمیز بوده است. در متن اطلاعیه سازمان، هرکس می توانست دریابد که چنین استدلالی، صرفاً دستاویز و بهانه یک حرکتِ برنامه ریزی شده قبلی است.

شکست سنگین در اولین آزمایش «فاز نظامی»

آمادگی برای مهلکه ۳۰ خرداد

در آستانه طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس، سازمان شورش مسلحانه ۳۰ خرداد را تدارک می دید. تشکیلات و ساختار سازمان از مدت ها قبل به خدمت شرایط جدید درآمده بود. اکیپ های مختلفی توسط عناصر مسئول نهادها، بخصوص نهاد دانش آموزی و دانشجویی، سازماندهی شد که هر کدام می بایست با چند تیم، جریان راهپیمایی مسلحانه را پیش ببرند؛ که بعضی مسئول ایجاد درگیری و رودررویی با پاسداران بودند و بعضی باید به کار تبلیغی و افشاگری تهاجمی می پرداختند. خطوطی که سازمان ارائه داد، حاوی نکاتی از این قبیل بود:

... کارهای پراکنده کافی است و آمادگی لازم در مردم به وجود آمده است.

...راهپیمایی های مقطعی اثر خود را کرده و مرحله گذار کمّی به کیفی رسیده است.

... زمینه عینی انقلاب آماده است و ما اگر زمینه ذهنی را آماده کنیم، انقلاب انجام می شود.

... این قابل پیش بینی است که پس از قیام ۳۰ خرداد تمامی امکانات سرخ ما سفید بشود(۱)...

۱- مطالب مذکور، متخذ است از ملات ها اسناد دست نویس درون گروهی و تحلیل های به دست آمده از دستگیرشدگان سازمان، در دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران؛ رونوشت و تصویر اسناد مذکور، در دانشکده امام باقر(ع) موجود است. ضمنا آنان امکاناتی را «سرخ» می نامیدند که سازمان قادر نبود به لحاظ امنیتی از آنها استفاده کند؛ مثلاً چاپخانه علنی یا دفاتر و ستادهای رسمی در مناطقی که به دلیل مخالفت مردم نمی شد از آنها بهره برداری علنی و وسیع نمود.

براساس دستورالعمل سازمان، هواداران تشکیلاتی می بایست مسلح و دست کم به سلاح سرد مجهّز باشند:

... مردم را باید در فضایی از رودررویی نظامی با رژیم قرار داد و آنان را وارد مرحله تازه مبارزه کرد تا کیفاً ارتقا یابند.

... ما پیشتاز مردم هستیم و بایستی همیشه یک قدم از آنها جلوتر باشیم. بنابراین در شرایطی که مردم با دست خالی جلو رژیم می آیند، ما از اسلحه سرد استفاده می کنیم؛ و در قدم بعدی، که مردم از اسلحه سرد استفاده خواهند کرد، ما با سلاح گرم وارد عمل خواهیم شد.(۱)

آمریکا و غرب با نگاهی شتاق و امیدوار به تحرکات سازمان نگاه می کردند عراق، در اوج تهاجم خویش بود و در حالی که بخش هایی از نقاط استراتژیک و مراکز کلیدی مرزهای ایران اسلامی را در اشغال داشت، ارتش، سپاه و بسیج، کلیه نیروهای خود را از شهرها خارج کرده و در جبهه ها مستقر نموده بودند. سازمان، در تحلیل خود، توان نظامی - پلیسی حاکمیت، را در اوج ضعف و ضربه پذیری تلقی می کرد. نفوذی های آموزش دیده و پرورش یافته، آخرین اطلاعات خویش را از درون نهادها به سازمان ارائه می دادند. همه چیز دقیق و حساب شده می نمود. «میلیشیا»، که فلسفه وجودی اش تشکیل ارتش خصوصی و در واقع نیروی مسلح سازمان برای روز موعود بود، تسلیح و آماده شده بود.(۲)

مهلکه شکست تز «شورشگری»

روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، روز طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس بود.

ص:۲۰۰

۱- همان مدارک موجود در دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران. نیز تروریسم ضدمردمی: ص ۳۹.
۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱، صص ۴ - ۶. نیز گفت و گوی اختصاصی یکی از کارشناسان اسبق اطلاعاتی.

بنی صدر کاملاً مخفی شده بود و هیچ کس از محلّ اختفای او خبر نداشت؛ تا آنجا که دادستان انقلاب اسلامی مرکز نیز بعدا اعلام کرد که از محل سکونت بنی صدر هیچ گونه اطلاعی در دست نیست.(۱)

عصـر روز سـی ام خرداد، در تهران و چنـد شـهر بزرگ دیگر، هـواداران و وابسـتگان سازمـان حرکـتی را شـروع کردنـد که سرانجامی جز تباهی برای آنها نداشت.

این تظاهرات، نه به صورت خودجوش بلکه بر اساس تصـمیم رهبری سازمـان، به یک حرکت کور مسلحانه تبـدیل گردیـد. مقصود از این تظـاهرات، چنـانکه سازمـان بارها بـدان اعتراف کرده بود، عملیات «سـرنگونی نظام»، به صورت شبـهِ کودتا و با حضور سازماندهی شده «هواداران»، و با «پیشتازی عنصر مسلّح» بود.

بنی صدر، به دلیل ضـعف تحلیل و بینش سیاسـی و نیز مغلوبیّت روانی در برابر سازمان - به امید کسب موقعیت سیاسی جدید، پس از تغییر حاکمیت - این حرکت را همراهی کرد.(۲)

توده مردم در برابر این تظاهرات - که نقطه عطف تغییر فاز سیاسـی به فاز نظامی تلقّی می شد - موضعگیری کردند. از جنوب شهر تهران و مناطق دیگر (میدان خراسان، میدان امام حسـین(ع)، خیابان مولوی، شـهرری، راه آهن و جوادیه و...)، گروه های مردم به راه افتادند و با موتور، دوچرخه، اتوبوس، مینی بوس، و هر وسیله شخصی و امکان دیگری که در دسترس بود، خود را به مرکز شـهر رساندنـد. نیروهای میلیشـیای سازمان با سـلاح های سـرد و گرم بی رحمانه به جان مردم افتادند و عده زیادی را مجروح و مقتول کردند. اولین خبر منتشره در مورد تعداد تلفات ۳۰ خرداد تهران، حاکی از آن بود که بیش از ۱۶ تن از مردم کشته و ده ها نفر مجروح شده اند.(۳)

ص:۲۰۱

۱- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۴. روزنامه کیهان، ۱/۴/۶۰: ص ۱۶.
۲- غائله چهاردهم اسـفند...: صص ۷۰۴ - ۷۰۵. فصل های ۱۷ و ۱۸ مأخذ اخیر نوعی بولتن بررسـی عملکرد سازمان در طول سال های ۵۹ - ۶۰ است که خوانندگان می توانند مراجعه کنند.
۳- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴.

هشت تن از مجروحین نیز فردای آن روز به علت شدت جراحات وارده، در بیمارستان فوت کردند.(۱)

حضور گروه های مختلف مردم و پاسداران در خیابان های اصلی و مرکزی شهر کم کم وضع را دگرگون کرد و دستگیری مهاجمان آغاز شد. از حدود ساعت ۷ بعدازظهر، هواداران باقی مانده که مبهوت از این شکست بودند، با انفعال و سردرگمی، متفرق شدند و فضای شهر تحت کنترل نیروهای انتظامی آرام گرفت.(۲)

هم زمان در چند شهر مانند اصفهان، همدان، ارومیه، شیراز، اهواز، اراک، زاهدان، مسجد سلیمان، بندرعباس و مشهد نیز درگیری های پراکنده مشابهی در سطوح کوچک تری رخ داد که طی آنها نیز ده ها تن از مردم به دست میلیشیای سازمان مجروح و چند تن کشته شدند.(۳)

حضور خودجوش و گسترده مردم نقاط مختلف کشور در تظاهرات خیابانی روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد عملیات ارعابی و شورشگرانه سازمان را با ناکامی مواجه ساخت. روز ۳۱ خرداد نیز بررسی طرح عدم کفایت رییس جمهور در مجلس ادامه یافت و در جلسه بعد از ظهر آن، اکثریت نمایندگان به عدم کفایت سیاسی بنی صدر رأی دادند.

ص:۲۰۲

۱- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۵؛ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۳۱/۳/۶۰.

۳- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴ و ۱/۴/۶۰: ص ۴.

فصل سی ام: کشتار و گریز

انفجار ششم تیر

آغاز علنی مرحله نظامی سازمان، پیامدهای فوری مختلفی به همراه داشت:

تنفر عمیق مردم از این حرکت و توقع آنهـا از دولت در سرکوب قاطع منافقین، برخورد محکم و تردیدناپـذیر مقامات قضایی، کمیته و سپاه که متنـاسب بـا افکـار عمـومی عمـل کردنـد، چنـان ضـربه ای به سازمـان زد که به هیـچ عنـوان تصورش را نمی کرد.(۱)

درگیری هـای پراکنـده مسلحانه و اقـدام به بمب گـذاری و آمـادگی برای ترورهـای گسترده توسط سازمان از فردای سـی ام خرداد آغاز شد. «روز دوم تیرماه یک بمب در سالن راه آهن قم در لحظه پیاده و سوار شدن مسافرین منفجر گردید و ۷ شهید و بیش از ۵۰ زخمی به جای گذاشت. روز سوم تیر با هوشـیاری مردم یک بمب قوی در جنب یک هنرستان دخترانه در تهران کشف و خنثی می شود.»(۲)

بعدها، سودابه سدیفی، مشاور بنی صدر، پس از دستگیری اعتراف کرد که پس از عزل قانونی رییس جمهور و پنهان شدن او، بنی صـدر به رجوی پیام داد که «باید شـروع به زدن رأس های آنها [= حاکمیت نظام جمهوری اسـلامی] نمود، چاره دیگری نیست.»(۳)

۱- تروریسم ضدمردمی: ص ۴۰.

۲- منافقین خلق...: ص ۸۷.

۳- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۳۰.

حسین نواب صفوی یکی از رابط های اصلی بنی صدر و سازمان نیز بعد از بازداشت، به رغم اینکه تأکید داشت که بنی صدر برای مقابله با نظام بر «بسیج مردم» تکیه می کرد، با تردید تصریح کرد که این نکته هم مطرح شد که «اگر نتوانیم مردم را بسیج کنیم، باید اینها را فلج کرد، یک چیزی در همین حدود، شاید گفت باید سران را از بین برد.»(۱)

رجوی بعد از اختلاف با بنی صدر دیدگاه های او را در مورد ترورهای سال ۶۰ چنین تبیین می نماید:

«آقای بنی صدر به خوبی به یاد دارند که در آن اوایل... رفسنجانی را در شمار «خمسه خبیثه» واجب القتل دانسته و به تأکید خواستار آن بودند که در ردیف بهشتی ملعون - که هر دو نفر به اضافه سه نفر دیگر دستشان تا مرفق به خون و جنایت آلوده بود - مهدورالدم و شایسته مجازات شناخته شود.»(۲)

رجوی در بیانی دیگر با تحقیر دیدگاه بنی صدر می نویسد:

... آنچه بنی صدر از مبارزه مسلحانه مجاهدین انتظار داشت، اساسا چیزی جز دفع شرّ تعدادی از مهره های بالای رژیم نبود...(۳)

رییس جمهور معزول که خود به دستاویزی برای شورش مسلحانه سازمان تبدیل شده بود، با تأکید یا در واقع اعلام موافقت خود با آغاز ترور مسئولان بلندپایه نظام جمهوری اسلامی، تسریع در اقدام برنامه ریزی شده قبلی سازمان را خواستار شده بود. روز ششم تیرماه با انفجار بمب کارگذاشته شده در ضبط صوت بزرگی که روی تریبون سخنرانی آیه اللّه خامنه ای در مسجد اباذر تهران قرار داده شده بود، پروژه

۱- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۳۵.
۲- نشریه مجاهد، ش ۲۲۳: ص ۷. منظور بنی صدر و سازمان، به غیر از شهید بهشتی و حجه الاسلام رفسنجانی با توجه به سایر قرائن و شواهد به احتمال بسیار زیاد آیه اللّه خامنه ای، شهید باهنر و شهید رجایی بوده اند که اقدام به ترور آنان با هماهنگی و موافقت هر دو صورت پذیرفته که در مورد آیه اللّه خامنه ای نافرجام ماند و در مورد آقای هاشمی به مرحله عمل نرسید.
۳- نشریه مجاهد، ش ۲۲۴: ص ۶.

حذف رهبران اصلی جریان پیرو خط امام توسط سازمان کلید خورد.

اما سازمان رسما مسئولیت سوءقصد به آیه اللّه خامنه ای را برعهده نگرفت و حتی بر قسمتی از بدنه داخلی ضبط صوت انفجاری با ماژیک نوشته شده بود: «هدیه گروه فرقان»،(۱) و جزوه ای نیز با امضای این گروه درباره این سوءقصد انتشار یافت.(۲) در حالی که مؤسس و اعضای اصلی این گروه در سال ۵۸ و ۵۹ شناسایی و دستگیر شده بودند(۳) و هیچ تشکیلاتی از این گروه در سال ۱۳۶۰ در داخل کشور وجود نداشت که قادر به انجام یک اقدام مسلحانه باشد. آشکار بود که سازمان در همان آغاز عملیات تروریستی خود - در تیرماه ۶۰ - با طرح نام گروه فرقان و انتشار اطلاعیه جعلی به نام آن گروه، کوشید تا، هم چهره تروریستی خود را پنهان کند و هم علاوه بر انحراف افکار عمومی، مسئولان امنیتی و انتظامی را نیز گمراه نماید.(۴)

معاون وقت دادستان انقلاب در خاطرات خود تصریح کرده است که «جواد

قدیری یکی از طراحان انفجار مسجد اباذر بود.»(۵) وی که نام کاملش محمدجواد قدیری مدرس است و از اعضای قدیمی و مهم سازمان و نفوذی در کمیته انقلاب مستقر در اداره دوم ستاد ارتش بود، بعداز سوءقصد نافرجام به آیه اللّه خامنه ای متواری شد و از کشور گریخت. و در سال ۱۳۶۴، نام قدیری در لیست شورای مرکزی سازمان به عنوان «عضو مرکزیت» درج گردید.(۶)

فاجعه هفتم تیر

اشاره

ساعت ۹ یک شنبه شب هفتم تیرماه، در مقر حزب جمهوری اسلامی بمب

۱- روزنامه کیهان، ۷/۴/۶۰: ص ۳.

۲- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۹۲۷.

۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۵۶۹.

۴- این ترفند آنچنان مؤثر بود که در کتاب غائله چهاردهم اسفند تنظیم شده در سال ۱۳۶۱، اقدام مزبور در زمره فعالیت های گروه فرقان برشمرده شده است، ص ۱۰۰.

۵- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۹.

۶- نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۴۷.

نیرومندی منفجر شد و آیه اللّه دکتر بهشتی دبیرکل حزب و رئیس دیوانعالی کشور و چهار وزیر کابینه و شمار زیادی از مسئولان و نمایندگان مجلس به شهادت رسیدند. به زودی مشخص شد که این بمب توسط یکی از عناصر نفوذی منافقین به نام محمدرضا کلاهی کار گذاشته شده بود. کلاهی ده دقیقه قبل از انفجار، دفتر حزب را ترک کرده و گریخته بود. به رغم عریان بودن انگیزه ها و نحوه عملکرد سازمان که حتی از پیش از تحقیقات هم برای مردم روشن بود، به علت ابعاد و آثار گسترده داخلی و بین المللی این اقدام، سازمان مسئولیت انفجار ۷ تیر را صریحا اعلام ننمود، ضمن اینکه تلویحاً و با کنایه روشن تر از تصریح آن را به خود نسبت می داد. انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا که در آن زمان نقش ستاد سازمان در آمریکا را ایفا می کرد و مواضع آن را انتشار می داد، در اطلاعیه خود چنین اعلام نمود: «... انفجار ستاد حزب [جمهوری اسلامی]و متلاشی شدن بهشتی... مرگ بهشتی همان خواست به حق توده های محروم بود.»(۱) رجوی در جمع بندی یکساله و موسی خیابانی نفر دوم سازمان، در نوار تحلیل تاریخچه سازمان، که اندک زمانی پیش از کشته شدنش در بهمن ۶۰ ضبط کرده بود، هردو - به نوعی - از «ضربه مهلک» و «ضربه اول» (و مانند این تعبیرها) بعد از ۳۰ خرداد، سخن راندند. سال ها بعد نیز رجوی، زمانی که در عراق به سر می برد، در دیدار با سپهبد طاهر جلیل حبوش، رئیس سازمان اطلاعات عراق به وی چنین گفت:

«...همان گونه که اطلاع دارید من در سال های ۱۹۸۱ در پاریس بودم. در آن زمان سال ها... به ما تروریست نمی گفتند، هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند، با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم. می دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد... آنها می دانستند و خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست به ما نزدند».(۲)

۱- اطلاعیه شماره ۴۸ انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا مورخ ۲ جولای ۱۹۸۱ ۱۴ تیر ۱۳۶۰.

۲- برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

هویت عامل انفجار

یک هفته بعد از انفجار، هویت عامل آن شناسایی شد و طی اطلاعیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با اعلام مشخصات وی از مردم برای دستگیری او درخواست کمک شد:

... در تحقیقات مشخص شد که این عمل وحشیانه توسط سازمان آمریکایی مجاهدین خلق تدارک دیده شده و یکی از افراد مؤثر در این جنایت، فردی است به اسم محمدرضا کلاهی که مشخصات نامبرده بدین شرح اعلام می گردد:

محمدرضا کلاهی فرزند حسن متولد ۱۳۳۸ دارنده شماره شناسنامه ۱۲۵۱، دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت ایران و دارای دیپلم ریاضی از دبیرستان بامداد (واقع در خیابان جمهوری اسلامی - خیابان گلشن) که نامبرده در حین وقوع حادثه متواری شده است.(۱)

فرار بنی صدر و رجوی

سه شنبه ۶ مرداد [۱۳۶۰] - ۲۶ رمضان - ۲۸ جولای

...ساعت ۱۱ [بعدازظهر] خبر فرار یک هواپیمای بوئینگ سوخت رسانی نظامی از فرودگاه تهران رسید. دستور تعقیب و برگرداندن آن را دادیم. ساعت دوازده خبر دادند که وارد ترکیه شده و از دست ما کاری بر نمی آید و خلبان آن همان سرهنگ معزّی خلبان مخصوص شاه است که هواپیمای شاه را به ایران آورده بوده...

چهارشنبه ۷ مرداد [۱۳۶۰] - ۲۷ رمضان - ۲۹ جولای

... ساعت یازده [صبح] گزارش رسید که بنی صدر و رجوی سرنشین هواپیمای فراری هستند و امروز صبح به پاریس رسیده اند و فرانسه به بنی صدر پناهندگی سیاسی داده. خبر تلخی است.(۲)

رجوی در توجیه این فرار، می گوید:

۱- کیهان، ۱۶/۴/۶۰: ص ۳.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، صص ۲۱۸ - ۲۱۹.

بلافاصله بعد از نخستین ضربه نظامی(۱) و سلب ثبات و بی آینده کردن رژیم...، ما می بایست در زمینه سیاسی هم کارمان را متعادل و متوازن می کردیم و آلترناتیو دموکراتیک خودمان را ارائه می دادیم. با این دیدگاه بود که به آقای بنی صدر ... پیشنهاد تشکیل شورای ملی مقاومت را کردیم و با تأیید ایشان شورا تأسیس شد ... به این ترتیب، با تأسیس شورای ملی مقاومت، آلترناتیو (حکومت جانشین) ما در قبال رژیم ... هم مشخص شد و بُعد سیاسی حرکت مان با بُعد نظامی آن، متطابق و متوازن گردید. یک هفته یا ده روز بعد از تأسیس شورای ملی مقاومت هم جریان پرواز به پاریس پیش آمد.... پرواز به فرانسه - ولو اینکه مبنا و اساسش را حفاظتی تلقّی بکنیم - با این ترکیب و با این شکل بخصوص آمدن، در مجموع در خدمت معرّفی و تثبیت آلترناتیو بود؛ به ویژه که بر محمل یک عمل بزرگ نظامی (یعنی خود پرواز) نیز سوار بود.(۲)

ص:۲۰۸

۱- چنانکه پیشتر گفتیم رجوی در مواردی به کنایه «اَبلَغُ مِنَ التّصریح»، مسئولیت انفجار هفتم تیر را پذیرفته روی آن مانور می دهد. در اینجا نیز منظور از «نخستین ضربه نظامی» همان حادثه است.

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۱۱۹ - ۱۲۲.

فصل سی و یکم: ترور مسئولان و تداوم شورش

شهادت رجایی و باهنر

اشاره

بعدازظهر روز یکشنبه ۸ شهریور ماه ۱۳۶۰، هنگامی که محمدعلی رجایی -

رییس جمهور و محمد جواد باهنر - نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، به اتفاق چند تن از مسئولان کشوری و لشکری، در جلسه شورای امنیت کشور در ساختمان مرکزی نخست وزیری شرکت کرده بودند، بر اثر انفجار یک بمب قوی که در کیفی جاسازی شده بود، رییس جمهور و نخست وزیر و نیز بعد از مدتی مجروحیت شدید، رییس شهربانی جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند و عدّه ای زخمی شدند.

روزنامه جمهوری اسلامی در همان زمان خبر خبرگزاری پارس به نقل از فرانس پرس را منتشر ساخت که طی اطلاعیه ای در لندن، سازمان مجاهدین خلق مسئولیت انفجار نخست وزیری را برعهده گرفت.(۱) این خبر نه در آن زمان و نه در سال های بعد، چندان مورد اشاره و استناد واقع نگردید و گویا ناشی از عدم هماهنگی با دفتر سازمان در لندن و یا تعجیل خبرگزاری فرانسه، به طور ناخواسته انتشار یافته بود که باتوجه به عواقب حقوقی و بین المللی آن، به سرعت نادیده گرفته شد و تکذیب گردید.

اما قرائن و شواهد متقن و اعتراف صریح مسعود رجوی در دیدار با رییس سازمان اطلاعات رژیم صدام حسین، به روشنی اثبات می کند که همانند انفجار هفتم تیر،

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰/۶/۶۰: ص ۳.

سازمان مجاهدین خلق مجری فاجعه تروریستی انفجار هشتم شهریور در ساختمان نخست وزیری بوده است. ۱۲ سال بعد یک نشریه آمریکایی فاش ساخت که عملیات تروریستی مذکور را سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) طراحی و برنامه ریزی نموده و عاملان آنها در واقع مأموران سیا بوده اند.(۱)

تحقیقی درباره عامل ترور

چند روز پس از فاجعه هشتم شهریور، آیه اللّه ربّانی املشی - دادستان کلّ کشور - عامل انفجار را در یک پیام تلویزیونی معرفی کرد:

عامل انفجار نخست وزیری شخصی به نام مسعود کشمیری ، دبیر شورای امنیت، بوده است. این شخص بمبی در کیف خود جاسازی کرده بود که به طور عادی و معمولی، بدون اینکه هیچ کس به او ظنین شود - و هیچ کس هم کیف او را بازرسی و رسیدگی نمی کرده و... خیلی عادی و طبیعی بود[ه] که کیفش را در دست بگیرد و برود در جلسه شرکت کند، و از آنجایی که منشی جلسه هم بود[ه]، کنار مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر بنشیند؛ و این کار را کرده و کیف خود را هم در کنار آنها قرار داده و طوری هم تنظیم کرده بود[ه] که انفجار، اولین بار، این دو شخصیت بزرگ و ارزنده و عزیز را بگیرد... خودِ او هم رفتاری معمولی داشته است: گاهی بیرون می رفته، داخل می شده، با این و آن صحبت می کرده است؛ می رفته است چیزی از بیرون می آورده، و گاهی چای می داده است.

در بین یکی از این مواقعی که رفت و آمد می کرده است، به بیرون رفته و دیگر برنگشته؛ و در همان موقع، این انفجار به وجود آمده و این عزیزان را از ما گرفت. و کشمیری فرار کرد و هم اکنون نیز متواری است و زنده است؛ مگر اینکه سازمان منافقین از آنجایی که ببینند او شاید - مثلاً - وجودش برایشان مضر باشد، وی را از بین برده باشند.(۲)

بعدها آشکار شد که مسعود کشمیری در اوایل انقلاب، از هواداران «جنبش ملّی

۱- روزنامه کیهان، ۲۷/۳/۷۲: گزارش مجله آمریکایی اسپات لایت.

۲- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۲۲ - ۲۳.

مجاهـدین» بوده است؛ البته بعـدها موقعیت روشن تری در سازمان پیـدا کرده و - به گفته یکی از دوسـتانش - دارای اسم رمز «مُجیب» بوده است. برخی افراد بعـد از انتشـار خبر نقش وی در انفجـار نخست وزیری، شـهادت دادنـد که او را در راهپیمـایی های سازمان پس از پیروزی انقلاب و یا در دفتر سازمان دیـده بوده اند. حتی فردی گزارش داد که وی را قبلاً در دفتر مسـعود رجوی دیده بود. مهندس بهزاد نبوی در مصاحبه ای در این باره گفت:

... هیـچ کس از ایـن سوابـق کشـمیری اطّلاـعی نـداشت و هر کس سوابـق وی را بررسـی می کرد، از سوابـق[ی]... که بعـد از انقلاب به دست آمده بود، استفاده می کرد.

این سوابق - همه - نشـان می داد که کشـمیری عنصـری فعـال در نهادهـای انقلاـب بوده؛ و متأسـفانه همین امر یکی از مسائل اصـلی انقلاب ما بوده و هست. روزهای اوّل پیروزی انقلاب، که ما در کمیته مرکزی فعالیت داشتیم، [حتّی] یک ساواکی [هم]خیلی راحت می توانست در کمیته نفوذ کند؛ چرا که هیچ کس، اشخاص دیگر را نمی شناخت. ... این اشکالی بود که ما بعد از پیروزی انقلاب در خیلی از نهادهای انقلابی داشتیم.(۱)

سعید حجاریان که در آن زمان از اعضای گروه تحقیق و بررسـی انفجار نخست وزیری بود و زیرنظر بهزاد نبوی کار می کرد، در مصاحبه ای درباره نفوذی های سازمان و کشمیری چنین گفته است:

در ابتدای انقلاب، بچه های سازمان مجاهدین خلق در همه ارگان های حساس حضور داشتند، در دادستانی بودند، در دستگاه قضـایی تـا حـد دستیار قاضـی بودنـد، در حزب جمهوری [اسـلامی] هم حضور داشـتند. مرکزیت سازمان از مقطعی به بعـد به نیروهایش اعلام کرد که غیرعلنی کار کنند و هویّت سازمانی خود را پنهان کنند. کلاهی، کشمیری، جواد قدیری، عباس زری بـاف و تعـداد دیگری از افراد نظیر قاتـل شـهید قدوسـی از نیروهـای آنـان بودنـد که بعـدا مشـخص شـد در حزب، دادسـتانی، اطلاعات نخست وزیری و جاهای مختلف نفوذ کردند. کشمیری را آقای علی تهرانی [= علی اکبر

۱- روزنامه اطلاعات، ۷/۶/۶۱: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

تهرانی] به ما معرفی کرده بود. البته ایشان هم شناختی از همکاری او با سازمان نداشت.(۱)

کشمیری، پس از ورود به نخست وزیری، ابتدا در معاونت سیاسی - اجتماعی وزیر مشاور در امور اجرایی کار می کرد و پس از اینکه به عنوان یک عنصر حزب اللهی و مدیر شناخته شد، توسط دفتر اطلاعات و تحقیقات ارتقا یافت و عنوان دبیری اجلاس شورای امنیت را به دست آورد. در همین پست بود که توانست فاجعه ۸ شهریور را پدید آورد.

جالب اینکه این فرد قرار بود تصمیم گیرنده در مورد طرح بمباران رادیو مجاهد باشد؛ و مسئول اجرای طرح بود - رادیو مجاهد که ایستگاه آن در سردشت و بوکان قرار داشت شناسایی ها و کروکی ها - همه - به دست کشمیری می رسید؛ و جلسات هماهنگی برای بمباران این رادیو را همین آدم اداره می کرد. اینها همه نشان دهنده آن است که چه قدر به این آدم اطمینان شده بود. ... باید خیلی دقّت شود تا امثال کشمیری، که خودش مأمور کشف عوامل نفوذی شده بود، این فجایع را به بار نیاورند.(۲)

حجاریان درباره کشمیری می گوید:

کشمیری خیلی منظم بود و در تنظیم گزارش ها و صورتجلسات دقت فوق العاده ای داشت. این بود که وقتی برای دبیرخانه شورای امنیت ملی کسی را خواستند، اطلاعات نخست وزیری هم کشمیری را معرفی کرد. بعد از انفجار دفتر نخست وزیری بود که در پی گیری ها پس از آنکه مادر و خواهر کشمیری بازداشت شدند به ارتباطات خانوادگی او با سازمان دست پیدا کردیم.

برادرهای همسر کشمیری در قصر شیرین عضو سازمان بودند و طبیعی بود که با امکانات کمی که ما در گزینش افراد در ابتدای انقلاب داشتیم، به این ارتباطات دست پیدا نکنیم.(۳)

۱- روزنامه شرق، ۱۶/۶/۸۴: ص ۶.
۲- روزنامه اطلاعات، ۷/۶/۶۱: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.
۳- روزنامه شرق، ۱۶/۶/۸۴: ص ۶.

تظاهرات شورشی و مسلحانه

پس از ناکامی «استراتژی ضربه ای»، ابتدا تحلیل سازمان این بود که: «نوک هرم حاکمیت ضربه خورده است و حال باید با ضربه های پیاپی به بدنه این هرم، جلو ترمیم ضربه های ۷ تیر و ۸ شهریور را گرفت.»

تاکتیک نظامی عمده سازمان، در ماه های تیر و مرداد و نیمه اوّل شهریور ۱۳۶۰، که واکنشی به قدرت ترمیم نظام جمهوری اسلامی و حمایت روزافزون مردم از آن محسوب می شد «حرکات ایذایی» بود؛ بیشتر ترورهای پراکنده در این مقطع صورت گرفت. در این مدت، شهادت آیه اللّه علی قدوسی دادستان کل انقلاب، بر اثر انفجار بمب توسط محمود فخارزاده کرمانی عضو نفوذی سازمان در دادستانی در تاریخ ۱۴ شهریور ۶۰ به وقوع پیوست.(۱) در اواسط شهریور ماه ۶۰ تحلیلی با این مضمون از سوی سازمان صادر شد:

عملیات بزرگ بمب گذاری و عملیات ایذایی و ترورها زمینه لازم را درون مردم به وجود آورده، و جامعه الآن آماده قیام بر علیه رژیم و سرنگون کردن آن است و انفجار توده ها فقط نیاز به یک جرقّه دارد که باید توسط پیشتاز زده شود.(۲)

طرح «تظاهرات مسلحانه و شورشی» از این تحلیل زاده شد؛ که در جهت تکمیل آن، تحلیل زیر نیز به هواداران رسید:

باتوجه به اسطوره سازی مردم از سازمان از یک طرف، و وجود ذهنیّت نسبت به عمل در جوّ غالب هواداران از طرف دیگر، مردم و حتی هواداران هنوز وارد فاز [نظامی]نشده اند؛ بنابراین لازم است مردم با تاکتیک مناسبی به صحنه کشانده شوند. اختناق مهم ترین عامل عدم ورود مردم به صحنه مبارزه

۱- موسوی آشان، زندگی نامه آیه اللّه علی قدوسی: صص ۱۲۵ - ۱۲۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲/۶/۶۰: متن اطلاعیه دادستانی انقلاب. در کتاب خاطرات حجه الاسلام ری شهری، مهران اصدقی که از مسئولان بخش ویژه عملیات نظامی سازمان بود، عامل این انفجار معرفی شده است. ری شهری، خاطره ها: ص ۱۸۷.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱؛ نقل از اسناد درون گروهی کشف شده.

علیه رژیم بوده است؛ بنابراین لازم است ابتدا جوّ اختناق توسّط پیشتاز شکسته شود، تا مردم به صحنه بیایند. «تظاهرات مسلحانه و شورشی» مناسب ترین شکل شکستن جوّ اختناق است.(۱)

تعریف «تظاهرات مسلحانه»، در تبیین شکل کار آن، مشخص می شود: چند اقدام مسلحانه پراکنده؛ که یک تیم نظامی مسلح تظاهرات را شروع می کند؛ سپس بقیه نیروها - از پایین ترین رده های تشکیلاتی و حتی زیرتشکیلات تا هواداران قطع ارتباطی - به آن می پیوندند.

فاضل مصلحتی عضو مرکزیت نهاد دانش آموزی سازمان در جلسه درون گروهی گفته بود:

تظاهرات مسلحانه را در مناطق شلوغ راه می اندازیم تا با این کار مردم کشته بشوند و انگیزه مبارزه پیدا کنند و رو در روی نظام قرار بگیرند.(۲)

در صورتی که در این تجمع ها تحرکات مسلحانه رخ نمی داد و فقط ناآرامی و آشوب صورت می گرفت نوع تظاهرات، «شورشی» نامیده می شد که بعد از شکست تظاهرات مسلحانه، بیشتر مطلوب سازمان بود. در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۶۰ چند تجمع محدود و کوتاه مدت، در نقاط مختلف تهران، صورت گرفت که نیروهای سازمان داده در دو نهاد «دانش آموزی» و «محلاّت» در آن شرکت داشتند. نیروهای «محلاّت» در نقاطی که ضمن طرح های استراتژیک سازمان، روی آنها به عنوان «محله های آزاد شده» حساب باز شده بود، در یک زمان کوتاه تجمع کردند. در روزهای بعد (۱۸، ۲۱ و ۲۵ شهریور) نیز تحرکات مشابهی در نقاط مختلف تهران - مانند «سینا - مخصوص»، «سینا - خرّمشهر» و «شادمان - ستّارخان» روی داد.

تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰

اشاره

در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۰، خط و تاکتیک «تظاهرات گسترده» در داخل

ص:۲۱۴

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱.

۲- کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۷.

سازمان طرح شد؛ با این ویژگی که تعداد بیشتری تیم های مسلح در راهپیمایی شرکت داده شوند، و تمام نیروهای اجرایی و عملیاتی و هواداران تشکیلاتی در صحنه حضور یابند، و مناطق شروع راهپیمایی طوری در نظر گرفته شود که گروه های مختلف سازمان دهی شده - در نهایت - به هم بپیوندند تا راهپیمایی گسترده شود. تظاهرات ۵ مهر که ابتدا قرار بود اول مهرماه برگزار شود ولی به دلیل برگزاری تظاهرات دانش آموزی به مناسبت بازگشایی مدارس به تأخیر افتاد، در این مرحله طرح شد تا «پتانسیل نهفته خلق» آزاد شود:

به آن درجه از توان نظامی رسیده ایم که اگر از رژیم جلوتر نباشیم، پا به پای او هستیم و به شرایط مساوی دست یافته ایم. ...

ما در ۵ مهر ماه با قیامی شبیه به قیام توده ای ۲۲ بهمن روبرو هستیم باید مردم را تحت حمایت نیروهای مسلّح مان به صحنه بکشانیم.(۱)

این در حالی است که بعدا مسعود رجوی در جمع بندی یک ساله خود تصریح می کند که از ابتدا می دانسته که الگوی تظاهرات بی نتیجه خواهد بود ولی باز هم آن را «تست» کرد:

بالاخره تعداد قابل توجّهی هوادار مسلّح، از سه نقطه مرکزی تهران(۲)، در ساعت ۵/۱۰ صبح - پنجم مهر ماه ۱۳۶۰، با شلیک هوایی و آتش زدن مقداری لاستیک اتومبیل و نیز اتوبوس های شرکت واحد، راهپیمایی را آغاز کردند.

بحران ها و ضربه های پس از شکست ۵ مهر

بعد از این «آزمایش»، سازمان دوباره متحمل یک شکست بزرگ و از دست دادن بسیاری از نیروهای تشکیلاتی اش شد. بخش عظیمی از نیروهای وابسته به

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲؛ نقل از تحلیل های درون گروهی مربوط به تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰.
۲- پل حافظ تقاطع طالقانی، حدّفاصل چهارراه طالقانی و میدان ولیّ عصر و سه راه جمهوری.

نهادهای «بخش اجتماعی»، در فاصله ۵ تا ۱۰ مهر دستگیر شدند و «ستاد انزلی»، مرکز هدایت خط تظاهرات مسلحانه، نیز ضربه خورد.(۱) هواداران، که انتظار داشتند با قیامی مثل ۲۲ بهمن ۵۷ روبرو شوند، دچار یأس شدند.

ناکامی طرح تظاهرات مسلحانه، ناهنجاری های زیادی را در هواداران باعث شد؛ اینها بعدها در زندان و یا بین خود، در خصوص جملات و عبارات امیدوار کننده مسئولان سازمان اندیشه کردند:

... تو اگر توی خیابان یک گلوله شلیک بکنی، مردم دورت جمع می شوند.

... این تظاهرات یک قیام سراسری است؛ همه مردم به ندای شما جواب می دهند... با خودتان سلاح بیشتری ببرید؛ چون مردم از شما سلاح می خواهند.

... اول مجلس را می گیریم، بعد رادیو و تلویزیون، و بعد اوین، و در آخر می رویم سراغ جماران.

... بچه ها! فردا [= ۵ مهر] مثل ۲۲ بهمن است؛ مردم فردا از شما با شیرینی و شکلات استقبال می کنند... مراقب باشید زیاد به مردم نپردازید؛ فقط تشکر کنید.(۲)

تحلیل های پس از ۵ مهر، بیش از آنکه روی قدرت سازمان تکیه کند، به بحران های اقتصادی و سقوط قریب الوقوع جمهوری اسلامی در اثر آن می پرداخت که این موارد از آن بیرون می آمد:

۱- رژیم از نظر اقتصادی رو به سقوط است.

۲- ستون فقرات سازمان سالم مانده، و ضربه کاری از دستگیری ها و اعدام ها نخورده؛ اما از این پس، اصل بر حفظ خود است، و قرارها باید به حدّاقل (هفته ای یک بار) تقلیل یابد.

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: صص ۳۷۴ - ۳۷۵؛ نقل از اسناد درونی نهادهای «بخش اجتماعی».

۲- گردش کار پرونده های چند تن از متهمین تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰: مریم ش، مسعود انتظاری، محمد ملک و حمید اسدیان؛ موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».

۳- تبلیغات در سطح جهانی، به نفع سازمان است.

۴- عملیات نظامی گسترده ضروری نیست؛ چون اهداف آن(۱) به دست آمده است. اعضا و هواداران سازمان نمی خواهند به جای مردم انقلاب کنند؛ و با توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی و پتانسیل انقلابی توده ای که محصول این شرایط است، مردم به زودی قیام خواهند کرد.(۲)

یکی از عناصر مؤثر سازمان در آن زمان، در تبیین انفعال درونی سازمان و نیروهایش - که با شور و امید زیاد به این کوران خونین وارد شده بودند - در جریان ۵ مهر، می نویسد:

در طول یک ماه بعد از ۵ مهر، مرتباً به افراد تحلیل می نمودند که تظاهرات ۵ مهر تأثیر شگرفی در خارج از کشور داشته؛ و بعد از این عمل، بایستی روی بحران های اقتصادی رژیم کار کنیم.

ولی انتقال تحلیل بحران اقتصادی به پایین تر از رده «نهاد» ممنوع بود؛ و بعدها هم فراموش شد. من فکر می کنم [که]تحلیل بحران اقتصادی برای جلوگیری از انفعال و دور ماندن ذهن ما از شکست ۵ مهر بود.(۳)

۱- آلترناتیو شدن سازمان و جا انداختن آن به طور جهانی، تعادل قوای نظامی با رژیم، زدن ضربه های کاری به رژیم. (شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۳؛ نقل از مجموعه تحلیل های درون گروهی کشف شده).

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۳.

۳- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۲۲۵؛ متخذ از پرونده اصغر فقیهی.

فصل سی و دوم: انهدام ستاد داخلی ترور

ضربه به مرکزیت و کشته شدن خیابانی

سرانجام در اواخر نیمه دوم سال ۶۰، بر اساس طرح هماهنگ اطلاعات سپاه پاسداران و دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، با شناسایی ردهای اطلاعاتی و عملیات منظم تعقیب و مراقبت، پایگاه مرکزیت سازمان در شمال تهران ضربه خورد. در روز ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، موسی خیابانی و اشرف ربیعی (همسر اول مسعود رجوی) به همراه تعدادی از اعضای کادر و محافظان خود در درگیری و تیراندازی متقابل کشته شدند. در تبیین اجمالی این عملیات، قسمتی از توضیحات یکی از مسئولان وقت، در اینجا نقل می شود:

خانه تیمی موسی خیابانی نیز - هم زمان با بقیه اماکن موردنظر - مراقبت شد و از همان ابتدا هویت ساکنان آن مشخّص گردید. از طریق تردّد افراد مستقر خانه (که ۱۷ نفر بودند) مراکز و انبارک ها و نیروهای دیگر آنها شناسایی شد که بعداً به طور هماهنگ و هم زمان ضربه خوردند. در مورد خانه مرکزیت، یک مشکل تاکتیکی وجود داشت: سعی شد هنگامی ضربه وارد شود که حداکثر تعداد نفرات در آنجا مستقر باشند که به علت درگیری و تبادل تیراندازی بسیار شدید هر ۲۰ نفر کشته شدند.(۱)

خانه موردنظر در منطقه زعفرانیه قرار داشت و متعلق به خانواده فرزانه سا بود.

۱- از متن گفت و گوی اختصاصی پژوهشگران کتاب حاضر با یکی از فرماندهان عملیاتی - اطلاعاتی وقت.

اسامی کشته شدگان خانه مرکزی زعفرانیه به شرح زیر است:

۱- موسی خیابانی ۲- اشرف ربیعی ۳- آذر رضایی (خیابانی) ۴- محمد مقدم ۵ - مهشید

فرزانه سا (مقدم) ۶- میرطه میرصادقی ۷- تهمینه رحیمی نژاد (میرصادقی) ۸ - محمد معینی ۹- شاهرخ شمیم ۱۰- فاطمه نجاری (شمیم) ۱۱- خسرو رحیمی ۱۲- سعید سعیدپور ۱۳- محمدحسن پورقاضیان ۱۴- حسین بخشافر ۱۵- کاظم مرتضوی ۱۶- حسن مهدوی ۱۷- ناهید رأفتی (مهدوی) ۱۸- مهناز کلانتری (تشیّد) ۱۹- عباسعلی جابرزاده انصاری ۲۰- ثریّا سنّماری (جابرزاده انصاری)(۱)

ضربه استراتژیک و مهم ۱۹ بهمن، که طی آن مسئول داخل کشور و نفر دوم سازمان کشته شد، سقوط تدریجی تشکیلات داخل را در پی داشت. در سطح تشکیلات، این ضربه موجب پاره شدن رشته ارتباط و اتّصال بخش ها با فرماندهی داخل کشور شد؛ در سطح سیاسی، قدرتمندی تشکیلات سازمان را برای قدرت های حامی آن به زیر سؤال برد؛ هواداران را به انفعال واداشت؛ در سطح روانی، هم مرکزیت و هم اعضا را در حالت تدافع محض و ترس از سرایت ضربه به بخش های دیگر قرار داد. در سطح عمل نظامی، مجموعه عملیات تروریستی سازمان با بحران مواجه گردید و حفاظت کامل و اولویت برنامه های تأمینی و حفاظتی در دستور کار قرار گرفت. این ضربه، برای نهادهای ضدتروریست کشور که عمدتا با اتکا به اطلاعات و پشتیبانی اقشار مختلف مردم و ایثارگری نیروهای وفادار انقلاب، عمل می کردند، راهگشای ضربات بعدی به ماشین ترور سازمان به ویژه در اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۶۱، گردید.

ص:۲۱۹

۱- روزنامه کیهان و اطلاعات، ۲۰/۱۱/۶۰: صص ۱ - ۳. نشریه مجاهد، ش ۱۳۸.

فصل سی و سوم: فروپاشی تشکیلات ترور

ضربه به ستون فقرات تشکیلات ترور

رأس ساعت ۲ بعدازظهر ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱، حمله نیروهای هماهنگ نهادهای انقلابی به پایگاه های بخش اجتماعی سازمان آغاز شد. در اثر این ضربه، بخش اجتماعی، که به فرماندهی و مسئولیت محمد ضابطی (هدایت کننده تظاهرات ۳۰ خرداد و ۵ مهر ۱۳۶۰ و مجموعه عملیات متعدد ترور و تخریب) اداره می شد، و ستون فقرات سازمان ترور محسوب می گشت، کاملاً ـ از بین رفت. فرماندهان این بخش، از مرکزیت تا رده سرشاخه، ضربه خوردند. نهاد دانش آموزی، نهاد دانشجویی، نهاد جعل، نهاد تدارکات، قسمت شهرستان های شمال و شهرستان های جنوب، مسئولان نهاد کارمندی، مسئولان حفاظت مرکزیت بخش اجتماعی، همه در این ضربه منهدم شدند. در این عملیات و تداوم آن، علاوه بر تلفات مهمّی که به جای گذاشت و ذیلاً خواهد آمد، نزدیک ۶۰ نفر نیز دستگیر شدند.(۱)

تلفات سازمان، طی ضربه مزبور، از طرفی به لحاظ کیفی خیلی بالا بود و آن را دچار فقر شدید نسبت به کادرها و اعضای مؤثر کرد؛ و از سوی دیگر، نحوه ضربه و مجهول ماندن علت آن، سازمان را به یک سراشیبی هولناک تاکتیکی انداخت که

ص:۲۲۰

۱- گفت و گو با یکی از مسئولان عملیاتی. نیز نشریه مجاهد، ش ۱۵۲ و ۱۵۴.

«عملیات مهندسی» نام گرفت(۱)مهم ترین تلفات سازمان، نتیجه حمله به پنج پایگاه (خانه تیمی) مهم مرکزی در تهران بود: پایگاه کامرانیه، پایگاه ستّارخان، پایگاه نارمک، پایگاه جلال آل احمد، و پایگاه ۲۱ متری جی. کادرها و اعضای تروریست سازمان، مستقر در این پایگاه ها، که در حین درگیری شدید مسلحانه و تبادل گلوله و نارنجک، کشته شدند، به ترتیب زیر عبارت بودند از:

کامرانیه: محمد ضابطی – نصرت رمضانی (ضابطی) – قاسم باقرزاده – پری یوسفی (باقرزاده) – حمید جلال زاده – زکیه محدّث (جلال زاده) – تقی اوسطی – مهین خیابانی (اوسطی) – امیرهوشنگ آق بابا – سوسن میرزایی (آق بابا) – احمد کلاهدوز – هادی توانابیان فرد – حسین امیرپناهی – اقدس تقوی.

ستّارخان: حمید خادمی – فرشته ازهدی (خادمی) – حسن رحیمی – حسن صادق – مهین ابراهیمی– معصومه میرمحمّد (سوادی نژاد) – ایران بازرگان (ازهدی) – پروین ملّازینعلی طاری.

۲۱ متری جی: سعید منبری – غلامعلی صادقی نیستانی – مژگان موفّق (صادقی نیستانی) – نسرین صادقی نیستانی.

جلال آل احمد: فضل اللّه تدیّن – فاطمه مهدوی.

نارمک: خدیجه مسیح (مصباح).

پراکنده (در اطراف پایگاه ها و ضمن درگیری خیابانی): حسین جلیلی پروانه – مریم شفایی (جلیلی پروانه) – علی انگبینی – عباس همایون نژاد.(۲)

ضربات تکمیلی سنگین

ضربه ۱۹ اردیبهشت ۶۱ به دنبال عملیات موفق اطلاعاتی، که منجر به ضربه ۱۲ اردیبهشت شد، وارد آمد و مهم ترین کادرهای باقی مانده تروریسم متشکل در

بخش اجتماعی از بین رفتند، که عناصر اصلی شان با سابقه مشارکت و نقش مؤثر در

۱– این عملیات، در فصل آینده، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲– اسناد و مدارک مربوط به عملیات مزبور؛ موجود در دانشکده امام باقر ع. نیز نشریه مجاهد، ش ۹۱، ۱۵۲ و ۱۵۴: صفحات متعدد داخلی.

چندین عملیات تروریستی و به قتل رساندن تعداد زیادی از مردم، عبارت بودند از:

فاضـل مصلحتی - مهری خانبانی (مصلحتی) - حمیـد لولاچیان - حسین کلکته چی - زهرا طباطبایی - بهرام قاسمی - زهرا شیخ الاسلام - وجیهه عبادی - فاطمه ابوالحسنی - فائزه بهاری جوان - زهرا عمرانیان.(۱)

در پی ضرباتی که طی بهار سال ۱۳۶۱ به مرکزیت هدایت کننده تروریسم تشکیلاتی و بدنه نظامی سازمان وارد شد، با تلاش هماهنگ نیروهای اطلاعاتی - امنیتی جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۶۱ بخش روابط سازمان به زیر ضربه رفت و جمعی از کادرها و اعضای تروریست، کشته و زخمی و تعداد کثیری نیز دستگیر شدند.

بخش روابط، در جریان فاز سیاسی، وظیفه ایجاد ارتباط با شخصیت ها، گروه ها و احزاب، و سفارتخانه های خارجی را بر عهده داشت و اهمّ وظیفه اش تثبیت موقعیت سازمان و القای خطوط آن به افراد و نیروهای طرف ارتباط بود. در جریان فاز نظامی، به منظور پشتیبانی و تقویت اقدامات مسلحانه تروریستی، محدوده کار بخش روابط به ارتباط تشکیلاتی داخل و خارج و تماس با کردستان تقلیل یافت.

اسناد و مدارک این بخش گویای ارتباطات وسیع سازمان با عناصر سیاسی، شعرا و نویسندگان، گروه ها، جمعی از نمایندگان مجلس، و بخشی از روحانیت، در فاز سیاسی است. ناکامی های متعدد سازمان، در جلب نزدیکی و همکاری افراد معروف، در اسناد مزبور منعکس است؛ از جمله در مورد احمد شاملو (اجابت نکردن تقاضای سازمان در مورد سرودن شعری ویژه آنها)، مهندس مهدی بازرگان (عدم حمایت از شورای ملّی مقاومت)، و جمعی از اعضای نهضت آزادی (مورد سؤال قرار دادن پرویز یعقوبی، رابط سازمان، در مورد استراتژی مسلحانه؛ و عدم اجابت همکاری با آنها).(۲)

در قسمت های مختلف این بخش، افراد زیر - از جمع کادرهای سازمان - مشغول به کار بوده اند:

۱- نشریه مجاهد، ش ۹۱: ص ۱ و صفحات متعدد داخلی.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۶۳.

عباس داوری – محمد حیاتی – محسن (ابوالقاسم) رضایی – پرویز یعقوبی – محمد سیّدالمحدّثین – محمود قجر عضدانلو – منصور بازرگان.

طی ضربه ۱۰ مرداد، سازمان تلفات سنگینی را متحمّل شد. اسامی نیروهای عملیاتی و روابطی که وظیفه تغذیه سیاسی ایدئولوژیک «تروریسم سازمان» را به انجام می رساندند و برای استمرار و بقای ترور می کوشیدند، و در صورت لزوم خود نیز به قتل دست می زدند و عاقبت در دامی که خود تنیده بودند، قربانی شدند، به قرار زیر است:

سیاوش سیفی – فاطمه مددپور (سیفی) – علی رحمانی – زهره گودرزی (رحمانی) – افشین قهرمانی – شهاب راسخی – کاظم محمّدی گیلانی – فاطمه اثنی عشری – مهدی زائریان مقدّم – محمدعلی بیات – علیرضا حسینی – مریم خدایی صفت (حسینی) – هادی غلامی – فرهاد فتح پور پاکزاد – باقر آل اسحاق – محمّد لقا نازنده – طاهره وزیری – جعفر آمرطوسی – افسانه امینیان (آمر طوسی) – مصطفی موسوی – فائزه زائریان مقدّم (موسوی) – اردلان صفی یاری – زبیده جعفری ثانی – افسانه شمس.(۱)

سبحانی از مسئولان امنیتی سابق سازمان می نویسد:

به دنبال ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰... با ضربه های سراسری و همزمان رژیم جمهوری اسلامی به کلیه پایگاه های بخش اجتماعی در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ و ۱۰ مرداد ۱۳۶۱،... در این ضربات عملاً بیش از ۸۰ درصد کادرها و مسئولین سازمان که عمدتا در «بخش اجتماعی» سازماندهی شده بودند، دستگیر یا هنگام درگیری ها کشته شدند... بعد از این مقطع تقریبا کلیه ارتباطات تشکیلاتی اعضای سازمان با یکدیگر در داخل تهران و شهرهای بزرگ، از هم پاشیده شد.(۲)

۱– نشریه مجاهد، ش ۲۱۴: ص ۱ و صفحات متعدد داخلی.

۲– سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۷۱ – ۷۲.

فصل سی و چهارم: عملیات «مهندسی»

تروریسم نوظهور

اشاره

یک عضو سابق سازمان در کتاب خود، پیدایش یک نوع «عملیات نوظهور» در اقدامات تروریستی سازمان علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را اینگونه شرح داده است:

در پی ضربات شدید در اوایل سال ۶۱ و لو رفتن بسیاری از خانه های تیمی، سازمان دستور داد افراد مشکوکی را که در حوالی خانه های تیمی مشاهده می کردند، ربوده و سپس آنها را برای کسب اطلاعات مورد شکنجه قرار دهند. این عملیات نوظهور توسط سازمان، «عملیات مهندسی» نام گرفت... تحلیل در مورد «عملیات مهندسی» نیز این بود که: کار مهندسی خیلی پیچیده تر از کار عملیاتی است و احتمال بریدن هست. ما شکنجه می کنیم چون مجبوریم ولی وقتی که حاکم بشویم، نمی کنیم.

... جنگ ما با رژیم، جنگ دو سازمان مهندسی است، هر کدام بیشتر شکنجه کند، برنده است. در پی این رهنمود سازمان در مردادماه ۶۱، سه پاسدار به نام های طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی توسط افراد واحدهای عملیاتی مجاهدین در تهران ربوده می شوند. این سه پاسدار ابتدا به یک خانه تیمی در خیابان بهار برده می شوند. مسئولان درجه اول سازمان از جمله مهدی کتیرایی و حسین ابریشمچی برای کسب اطلاعات از آنها به این خانه می آیند و شروع به شکنجه پاسداران کمیته با ضربات کابل به کف پا و سایر نقاط بدن می کنند، با مشت دندان های آنها را می شکنند، روی پاهای کابل زده آب داغ می ریزند و به پشت کمر یکی از آنها، اتوی داغ می چسپانند. بعد با

تزریق سیانور آنها را کشته و در یکی از باغ های اطراف تهران دفن می کنند.(۱)

امّا ابعاد واقعی آنچه که به نام عملیات مهندسی توسط سازمان انجام شد گسترده تر از آن بود که با گزارش خلاصه مزبور، بتوان آن را به طور کامل تبیین نمود. در مقدمه کیفرخواست اصدقی فرمانده اول نظامی تهران در سال ۶۱، شرحی از چگونگی کشف موضوع ارائه شده است. پس از مرور این مقدمه، بخشی از اطلاعات موجود را برای تکمیل تصویر این فاجعه کم نظیر و بی سابقه بازخوانی خواهیم نمود.

مقدمه کیفرخواست اصدقی

[یک] – پس از مفقود شدن برادران پاسدار کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و برادر کفّاش، ابتدا خسرو زندی یکی از عوامل شکنجه در تاریخ ۲۲/۵/۱۳۶۱ توسط مردم حزب اللّه، هنگام سرقت جهت انجام ترور، دستگیر می شود؛ و با توجه به شواهد و مدارک به دست آمده از لانه تیمی وی، محلّ دفن و اختفای اجساد شکنجه شده ۳ تن از برادران کشف می گردد.

[دو] – بعد از یک سلسله پیگیری و با استفاده از اطّلاعات قبلی، کلیه عوامل شکنجه گر مورد شناسایی واقع و تحت تعقیب قرار می گیرند؛ و طی چند رشته عملیات، عده ای از آنان معدوم و برخی دیگر دستگیر می شوند.

[سه] – از جمله افراد دستگیرشده در این رابطه، مهران اصدقی فرمانده اول نظامی گروهک تروریستی منافقین در تهران و یکی از عوامل اصلی شکنجه می باشد، که پس از دستگیری تا مدت ها سعی در کتمان جزئیات و حقایق مربوط به این جنایت سهمگین می نماید. وی، پس از بازداشت، با تنی چند از تروریست های منافقِ تحت مسئولیتش – از جمله محمدرضا نادری و خسرو زندی – مواجهه داده می شود و جرایم و اتّهاماتش به وی تفهیم می گردد؛ ولی در جلسات اولیه بازجویی، صرفاً به گوشه ای از جنایات بی شمار خود اعتراف می نماید، و منافقانه و موذیانه از بیان جزئیات شکنجه برادران پاسدار طفره می رود، و به بیان اکاذیب و مطالب ساختگی در رابطه با نحوه شکنجه این برادران می پردازد؛ و اطّلاعات خود را خصوصاً در رابطه با جریان

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۶۰.

شکنجه اظهار نمی دارد.

[چهار] - ابتدا اصدقی اظهار می دارد که سه جسد کشف شده در بیابان های باغ فیض متعلق به سه برادر پاسدار می باشد؛ ولی در تحقیقات بعدی، پس از گذشت یک سال و نیم، مشخّص می شود که این سه جسدِ شکنجه و مُثله شده متعلّق به دو برادر پاسدار شهید طالب طاهری و شهید محسن میرجلیلی و برادر کفّاشی به نام شهید عبّاس عفّت روش بوده و پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی در لانه تیمی دیگر، توسط افراد همین شاخه از گروهک منافقین، مورد شکنجه واقع شده و جسدش در محل دیگری در اطراف شهر تهران انداخته شده است. البته جسد مذکور، که به وسیله افراد این گروهک شکنجه و مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته بود، در آن ایّام توسط مأمورین انتظامی کشف، و به عنوان مجهول الهویّه به پزشک قانونی منتقل و در یکی از قطعات بهشت زهرا دفن شده بود.

[پنج] - در سال ۱۳۶۳، در مراحل بعدی بازجویی، مهران اصدقی پس از گذشت یک سال و نیم از بازداشت خود، با مشاهده تمام و کمال مدارک و شواهد مستدلّ جنایات خود و پس از تفهیم کلیه جرایمی که مستقیماً در آن دست داشته ... بناچار به جزئیات کاملاً جدیدی از اعمال بسیار فجیع و ددمنشانه خود و سایر عوامل شکنجه گر اعتراف می نماید. برگه های بازجویی ارائه شده، سیر تدریجی اقاریر و همچنین جدیدترین اعترافات وی را نشان می دهد. ...

دادستانی انقلاب اسلامی تهران - مرداد ماه ۱۳۶۳(۱)

مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی»

مسئولان

۱- مسعود رجوی: رهبری

۲- علی زرکش یزدی؛ با نام مستعار «فرهاد رضوی»: عضو مرکزیت - معاون رهبری

ص:۲۲۶

۱- جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ۲: مقدمه.

۳- محمود عطایی؛ با نام های مستعار «حسن کریمی» و «عسکر»: عضو مرکزیت - مسئول کلّ عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۴- مهدی افتخاری؛ با نام های مستعار «عبّاس اراکی» و «فتح اللّه»: عضو شورای مرکزی - طرّاح و هدایت کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۵ - محمد مهدی کتیرایی؛ با نام های مستعار «یداللّه»، «رحیم» و «خلیل»: عضو شورای مرکزی - طرّاح و هدایت کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۶- حسین ابریشمچی؛ با نام های مستعار «محمود»، «شیرزاد» و «رحمت»: عضو مرکزیت نهاد - مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۷- محمّد شعبانی؛ با نام های مستعار «حمید» و «نادر»: عضو مرکزیت نهاد - مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

ربایندگان

۱- جواد محمدی؛ با نام مستعار «طاهر»: شرکت در ربودن طالب طاهری / محسن میرجلیلی (پاسداران کمیته انقلاب اسلامی) / حبیب روستا (هوادار سازمان - کارمند شرکت پرسی گاز)

۲- رضا هاشملو؛ با نام مستعار «قاسم» و ۳- نبی ضیایی نژاد با نام مستعار «حسن»: هر دو نفر، شرکت در ربودن پاسداران شهید طاهری / میرجلیلی.

۴- رضا میرمحمّدی؛ با نام مستعار «فرهنگ»: مسئول ربودن شاهرخ طهماسبی (پاسدار کمیته انقلاب اسلامی).

۵ - ناصر فراهانی؛ با نام مستعار «بهرام»، ۶- حسین اسلامی؛ با نام مستعار «مجتبی»، ۷- علی عبّاسی دولت آبادی؛ با نام مستعار «هادی» و ۸ - جمال محمّدی پیله ور؛ با نام مستعار «کمال»: هر چهار نفر، شرکت در ربودن پاسدار شهید طهماسبی.

۹- مصطفی معدن پیشه؛ با نام مستعار «رحمان»: مسئول ربودن عباس عفّت روش (کفاش). و ۱۰- خسرو زندی؛ با نام مستعار «صادق»: شرکت در ربودن عفّت روش.

۱۱- محمد جعفرهادیان؛ با نام مستعار «رضا»: شرکت در ربودن خسرو ریاحی نظری (دبیر ورزش). و ۱۳- محمود رحمانی؛ با نام مستعار «علی عرب»: شرکت در ربودن ریاحی نظری.

۱۴- مسعود قربانی؛ با نام مستعار «تقی»: و ۱۵- مهران اصدقی؛ با نام مستعار «بهرام»: هر دو نفر، شرکت در ربودن حبیب روستا.

شکنجه گران

۱- مسعود قربانی؛ مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۲- مهران اصدقی؛ شرکت در تنظیم سؤالات بازجویی و ۳- مصطفی معدن پیشه؛ هر سه نفر، شرکت در شکنجه حبیب روستا، عبّاس عفت روش، خسرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طالب طاهری و محسن میرجلیلی.

۴- جواد محمّدی؛ شرکت در شکنجه عفت روش و پاسداران شهید طاهری، میرجلیلی و

طهماسبی.

۵ - شهرام روشن تبار: شرکت در شکنجه خسرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طاهری و میرجلیلی.

۶- محمدجواد بیگی؛ با نام مستعار «اکبر»: مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۷- علی

عبّاسی دولت آبادی؛ ۸ - رضا هاشملو؛ ۹- ناصر فراهانی؛ و ۱۰- رضا میرمحمّدی؛ هر پنج نفر، شرکت در شکنجه پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی.

۱۱- فردی با نام مستعار «محمدرضا» و ۱۲- فردی با نام های مستعار «عبداللّه» و «جواد»: هر دو نفر، شرکت در شکنجه حبیب روستا.

عوامل انتقال و دفن اجساد

۱- خسرو زندی و ۲- محمدجعفر هادیان؛ معروف به «حمزه»: هر دو نفر،شرکت در

زنده به گور کردن عباس عفّت روش و پاسدار شهید طالب طاهری و محسن میرجلیلی.

۳- جواد محمدی؛ عامل انتقال جسد پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی.

۴- مصطفی معدن پیشه؛ و ۵ - خداوردی ولی زاده یگانه؛ با نام مستعار «محمد گیلانی»: هر دو نفر، شرکت در انتقال جسد حبیب روستا.

۶- فردی با نام مستعار «محمّدرضا»: عامل انتقال جسد خسرو ریاحی نظری.

تهیه کنندگان شکنجه گاه های تیمی

۱- محمد قدیری؛ با نام مستعار «منوچهر احمدیان فر»، شوهر تشکیلاتی فریبا اسلامی.

۲- فریبا اسلامی؛ با نام مستعار «شهلا صالحی پور».

۳- نعمت اللّه متولّی؛ با نام مستعار «امیر».

۴- حامد احتشامی؛ با نام مستعار «مظفّر فتوره چی».

۵ - احمد نیکبخت تهرانی؛ با نام های مستعار «عباس» و «حسن».(۱)

۱- جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ۱ و ۲: صفحات مربوط به عناوین ذکر شده.

فصل سی و پنجم: ترور، بر ضدّ «مردم»

خط ترور «سرانگشتان رژیم»

اشاره

مسعود رجوی در گزارش جمع بنـدی یک ساله عملیات تروریستی سازمان، مرحله اول استراتژی خود را بی آینده کردن نظام جمهوری اسلامی و سلب ثبات آن توصیف کرد و مدعی شد که «ما با موفقیت کامل، آن را پشت سر گذاشتیم».(۱) سپس مرحله دوم را به منظور نابود کردن پایه های نظام و به تعبیر وی «تنه سرکوبگر» و «بدنه نظامی»، اینگونه تبیین نمود:

شب و روز و در هر کجا، همه ما و همه مردم، به هر ترتیب و به هر قیمت، باید این خط را پیش ببریم... سرانگشت های این رژیم را باید در این مرحله، قطع کرد... تمرکز روی پاسداران ارتجاع، فرمول محوری و راهگشای این مرحله است... بسیار خوب، هدف، جلوی شما دارد راه می رود...(۲)

در چارچوب این استراتژی، چون بدنه نظام جمهوری اسلامی متکی به آحاد مردم شکل گرفته است، بنابراین هر یک از افرادی که حامل نشانه ای آشکار از حمایت نظام جمهوری اسلامی بودند، توسط تروریسم سازمان به عنوان پاسدار و سرانگشت رژیم، هدف محسوب می شدند.

چنانکه از اظهارات و اعترافات یکی از فرماندهان تیم های تروریستی سازمان

۱- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۵۲: ص ۳۵.

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۵۲: ص ۴۰.

برمی آید،(۱) سازمان اهداف زیر را در فاز ترور مردم حزب اللهی و نیروهای عادی و رده پایین نهادهای جمهوری اسلامی - و به تعبیر سازمان «سرانگشتان رژیم» - دنبال می کرده است:

هدف اول - ایجاد حصار و جوّ عملیاتی به منظور حفظ نیروهای سازمان و مشغول نمودن و پراکنده ساختن نیروهای نظام.

هدف دوم - ایجاد رعب و وحشت در مردم و خارج نمودن مکانیکی آنان از صحنه حمایت آشکار از نظام، به زور اسلحه.

هدف سوم - انتقام گیری از ضربه های متعدد، بخصوص ضربات زمستان ۶۰ و بهار ۶۱ که به دلیل همکاری وسیع توده های مردم امکان پذیر شد. سازمان تلویحا پذیرفته بود که علت اصلی ضربات وارده، همکاری اقشار مختلف مردم در مقابله با تروریسم بوده است.

... در تشکیلات به ما می گفتند که ما باید انتقام اینها را بگیریم و نباید ساده بگذریم.(۲)

۱- مرتضی ناصح پور؛ با نام مستعار «علی» در اردیبهشت ۱۳۵۹ به سازمان پیوست و تا قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، عضو تیم های تبلیغات و مسئول خدمات در رده «شور» مدرسه بود. پس از این تاریخ، به عضویت تیم های شناسایی و عملیاتی درمی آید و در مرداد ۱۳۶۱ به عنوان «فرمانده تیم» در واحدهای ویژه نظامی مشغول می گردد. وی در دی ماه ۱۳۶۲ دستگیر شد. فهرست ۴۲ مورد عملیاتی تروریستی وی از این قرار است: ۱۵ مورد سرقت مسلحانه موتور، ۵ مورد پرتاب سه راهی و کوکتل به منازل، ۳ مورد پرتاب بمب به مراکز و نهادها، ۸ مورد عملیات انفجار در مراکز عمومی از قبیل مساجد و پل راه آهن و خیابان ها، ۸ مورد عملیات ترور، و ۳ مورد درگیری مسلحانه. ناصح پور، در مجموع ۱۰ نفر را کشته است. ر.ک: کارنامه سیاه...، ج ۴، ص ۲۲. خلاصه پرونده ها...: ناصح پور، مرتضی.

۲- کارنامه سیاه...، ج ۴: ص ۲۴.

هدف چهارم - طرح مجدّد حضور فعّال سازمان در جامعه و قدرت نمایی در داخل و خارج کشور.

... به این صورت که برای مردم این طور مطرح کند که هنوز سازمان هست و

اگر خیابانی و ضابطی و صدها نفر دیگر ... رفتند، سازمان هنوز باقی است. برای همین هم بود که گفته بودند عملیات باید بازتاب اجتماعی داشته باشد؛ یعنی حتماً ترور با آتش زدن و انفجار همراه باشد.(۱)

در جهت تحقق خطّ «زدن سرانگشتان رژیم» که در واقع مصداق کامل «تروریسم ضدمردمی» بود، مهم ترین رهنمودهای عملیاتی به واحدهای ترور از این قرار بوده اند:

رهنمود اول - دخالت ندادن عواطف و احساسات در جریان عمل، از قبیل دلسوختگی و مهربانی. وجود این احساسات نشانه حل نشدن فرد در تشکیلات است.

رهنمود دوم - تأکید مطلق بر «اطاعت تشکیلاتی»؛ مطیع محض و تابع دستورات فرمانده بودن و هیچ گونه سؤالی را مطرح نکردن:

...نیروهای سازمانی در روی شیوه و چگونگی جنایت آزاد بودند و فکر می کردند؛ ولی در مورد کلّ مطلب و علّت و انگیزه انجام آن، حقّ سؤال نداشتند؛ و به ما گفته بودند که هر کسی سؤال دارد برود و بعد از حلّ آن بیاید.(۲)

رهنمود سوم - داشتن قاطعیت و تسلط در انجام عملیات ترور.

رهنمود چهارم - برداشتن بدون تردید و ملاحظه هرگونه مانع و سدّی که جلوی عملیات را بگیرد، مانند زنان، کودکان، افراد مسن و یا هرکس دیگری که در لحظه انجام عملیات به نوعی مزاحمت ایجاد کند.

اصرار در افزونی عملیات

در سند زیر، که متن رهنمودهای تشکیلاتی یکی از فرماندهان تیم های عملیاتی(۳) به یکی از واحدهای تحت مسئولیت اوست، نکات مهمّی مندرج است:

۱- کارنامه سیاه...، ج ۴: ص ۲۴.

۲- کارنامه سیاه...، ج ۴: ص ۲۶.

۳- رضا میرمحمّدی با نام مستعار «فرهنگ»، از عوامل «عملیات مهندسی» بود و چنانکه پیش از این گفته شد، در جریان ربودن و شکنجه پاسدار «شهید شاهرخ طهماسبی» مستقیماً شرکت داشته است. ر.ک: جزئیات شکنجه سه پاسدار، ص ۱۸.

... و اما کارهای دیگری که بایستی در رئوس کارهایت قرار بگیرد و به عنوان مهم ترین کارها روی آنها انرژی بگذاری:

۱- مسئله عملیات: همان طور که در آخرین دیدار به تو گفتم، ما عقب هستیم؛ از شرایط عقب هستیم؛ و در واقع باید گفت توی باغ نیستید. چرا؟ در جمع بندی که ما از چند عملیات شما (شاید ۵ یا ۶ عمل) داشتیم، مشخص می شد که کیفیت کار خیلی پایین و بازدهی آن نیز بسیار اندک است... می توان کلّی کار انجام داد؛ به طور مثال، مسئله رفتن دنبال سوژه و در واقع شناسایی سوژه، از طریق گشت در خیابان ها - به طور مشخّص سوژه های ثابت مثل مغازه، دکّه دار، پاسبان تک نفری، پمپ بنزین... - و چیزهای دیگر که قبلاً به تو گفته بودم؛ حتی مشخص کردن تیپ های مرفّه برای مصادره پول.

...بنابراین خیلی پیگیر و جدّی، بایستی در وهله اول دنبال عمل رفت. بایستی بگویم و دقّت کنی که مسئله انجام نشدن عملیات، من بعد به هیچ وجه قابل قبول نبوده و نخواهد بود. همان طور که گفتم، سوژه زیاد است و این را خودت نیز می دانی. چند سوژه را نیز قبلاً به تو داده بودم. آنچه که من از شما می خواهم، تنها عمل است و عمل؛ حتی اگر شده یک صبح تا شب در خیابان باشید، بایستی عمل انجام دهید؛ و اینکه مثلاً رفتید و متوجه شدید مثلاً سوژه نیست، به خانه برنگردید. قبلاً نیز گفته بودم که دست شما برای زدن سوژه های مختلف باز است؛ و این پویایی و دینامیزم خود شماست که بایستی این مسئله را محقّق سازد. برنامه عملیاتی شما نیز به شکل زیر است:

سه عمل زدن سوژه های مختلف در هفته - یک عمل مصادره پول - یک عمل تلفن به خارج کشور و اطلاع دادن اخبار عملیات (مجموعاً ۵ عمل در هفته). فعلاً- نیز خودتان در جهت شناسایی سوژه های زنده انرژی بگذارید تا من برایتان سوژه مناسب بیاورم. ...

تذکّر: در زمینه مصادره پول لزومی ندارد سوژه حتماً فالانژ [= تعبیر سازمان برای افراد مذهبی و فعال]باشد؛ می توان از افراد معمولی که تقریباً وضع شان خوب است، مثل بنگاه های اتومبیل - بعضی از شرکت ها - حتی عکّاسی ها و... و جاهای دیگر که خودت می شناسی، مصادره نمایی. اگر فالانژ باشد بهتر

است. به امید موفقیت.(۱)

ص:۲۳۳

۱- کارنامه سیاه...، ج ۳: صص ۲۳۴ - ۲۳۵.

نمونه هایی از ترورها

نمونه ای از ترورهای ضدمردمی سازمان در طول سال ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۱ در زیر می آید:(۱)

قربانی جنایت تاریخ جنایت محل جنایت یک روستاییمحرم سال ۱۳۶۰مسجد روستای گلدشت گیلان یک هندوانه فروش۱۳ مرداد ۱۳۶۰میدان فلسطین (تهران)یک آب میوه فروش

۵ شهریور ۱۳۶۰میدان پالیزی (تهران)یک سیگارفروش ۵ شهریور ۱۳۶۰میدان پالیزی (تهران)دو نفر نقاش ساختمان ۷ شهریور ۱۳۶۰پپسی کولا (تهران)۵ نفر بازدیدکننده یک نمایشگاه عکس و کتاب۲۷ شهریورمدرسه ای در مشهد مقدسیک معلم دبستان۳ آذر ۱۳۶۰خیابان گلستان (تهران)یک نجار۱۵ آذر ۱۳۶۰خیابان دردشت (تهران)یک خشکبارفروش ۱۱ دی ۱۳۶۰خیابان گرگان (تهرانیک انباردار شرکت دولتی۱۵ دی ۱۳۶۰سرآسیاب دولاب (تهران)یک مدیر دبیرستان ۱۸ بهمن ۱۳۶۰خیابان مجیدیه (تهران)یک لبنیاتی ۱۵ بهمن ۱۳۶۰میدان بروجردی (تهران)یک معلم دبستان۲۴ بهمن ۱۳۶۰مدرسه شهید باهنر - خیابان آزادی (تهران)یک نوشابه فروش ۲۴ بهمن ۱۳۶۰خیابان حشمت الدوله (تهران)یک مدیر بانک سپه۱۳ اسفند ۱۳۶۰خیابان پیروزی یک کارمند بانک۱۵ اسفند ۱۳۶۰تهران پارس (تهران)یک مغازه دار۱۸ اسفند ۱۳۶۰خیابان زنجان (تهرانیک طلافروش۱۴ فروردین ۱۳۶۱۲۱ متری جی (تهران) تعدادی معلم و محصل درمدرسه راهنمایی سپاس۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۱خیابان ستارخان (تهران)

ص:۲۳۴

۱- کارنامه سیاه...، ج ۳: صص ۲۳۶ - ۲۳۷.

قربانی جنایت تاریخ جنایت محل جنایت یک کارگر۲۲ خرداد ۱۳۶۱خیابان نواب (تهران)چهار نفر مشتری در یکبنگاه معاملات ملکی۲۵ خرداد ۱۳۶۱خیابان بهار شیراز (تهران)یک زن خانه دار۱۲ تیر ۱۳۶۱خیابان طالقانی (تهران) یک پلاستیک فروش۱۳ تیر ۱۳۶۱خیابان آریاشهر (تهران) یک خشکبارفروش ۱۰ مرداد ۱۳۶۱خیابان ولیعصر (تهران)یک صاحب بنگاه معاملات ملکی ۱۶ مرداد ۱۳۶۱شمس آباد (تهران)یک کبابی۲۲ مرداد ۱۳۶۱خیابان اسکندری جنوبی (تهران)یک الکتریکی۲۴ مرداد ۱۳۶۱خیابان شباهنگ (تهران) یک کارگر خشکشویی ۲۵ مرداد ۱۳۶۱خیابان دامپزشکی (تهران) یک کفاش ۲۷ مرداد ۱۳۶۱ میدان وحدت اسلامی (تهران) یک مغازه دار۲۷ مرداد ۱۳۶۱خیابان شیخ بهایی (تهران)هفت نفر از مردم براثر به رگبار بستن مغازه لبنیاتی و یک نمایشگاه اتومبیل۶ شهریور ۱۳۶۱ خیابان های آذربایجان و کارون (تهران)یک خواروبارفروش ۸ شهریور ۱۳۶۱خیابان کارون (تهران)یک تعمیرکار موتور سیکلت۸ شهریور ۱۳۶۱دولت آباد (شهری)یک عطار۸ شهریور ۱۳۶۱خیابان بهبهانی (تهران)یک سبزی فروش ۹ شهریور ۱۳۶۱خیابان فرجام (تهران)یک پارچه فروش۱۰ شهریور ۱۳۶۱خیابان مجیدیه (تهران)یک مغازه دار۱۳ شهریور ۱۳۶۱خیابان اندیشه (تهران)یک گرمابه دار۱۵ شهریور ۱۳۶۱خیابان سعدی (تهران)یک پارچه فروش۱۶ شهریور ۱۳۶۱خیابان آریاشهر (تهران)یک بقال۲۰ شهریور ۱۳۶۱خیابان جیحون (تهران)دو نفر چوپان تابستان ۱۳۶۱اطراف روستای آزارکی (گیلان)یک سمسار تابستان ۱۳۶۱خیابان دردشت (تهران)

فصل سی و ششم: «خط خروج»؛ فرار از مردم

«طرح مالک و مستأجر»

اشاره

از شهریور ماه ۱۳۶۱، با توجه به اطلاعات دقیقی که اطلاعات سپاه، دادستانی انقلاب و بخش اطلاعات - عملیات کمیته مرکزی انقلاب اسلامی در تهران، از نحوه سکونت و استقرار نیروهای تشکیلاتی سازمان به دست آوردند، از سوی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز (تهران) برنامه ای موسوم به «طرح مالک و مستأجر» به اجرا درآمد. این برنامه، نه تنها استقرار نیم بند تشکیلات سازمان را به هم زد بلکه عناصر سایر گروه ها نیز ضربه پذیر شدند. ترسیم وضعیت عمومی تهران، در مقطع طرح مالک و مستأجر، می تواند تأثیرگذاری این برنامه را بیشتر نشان دهد: در شش ماهه اول سال ۱۳۶۱، قریب پنجاه درصد ترورهای سازمان به کشته شدن افراد منتهی شده بود. اغلب این ترورها را تیم های عملیاتی موتورسوار انجام می دادند؛ و بیشتر سوژه های مورد حمله از افراد غیرنظامی بودند. فضایی از رعب و وحشت در خیابان های تهران پدید آمده بود. به رگبار بستن یک زن آبستن، شلیک گلوله به یک مستخدم دبستان، به گلوله بستن جمعی از یک خانواده بر سر سفره افطار، حمله به مغازه های متعدد با رگبار مسلسل های دستی در مرکز و جنوب شهر، آتش زدن یک کانکس جهاد سازندگی که طفل ۵ ساله ای را زنده زنده سوزانده بود، قتل عام بی پروای دانش آموزان در چند مدرسه و استخر، انتشار خبر اعمال وحشیانه ای از نوع شکنجه پاسداران کمیته و مانند آن، جوّ گسترده ای از تنفّر را نسبت به سازمان در جامعه ایجاد کرده بود. در چنین

شرایطی، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، با همکاری وسیع کمیته و برخی نیروهای سپاه، و نیز کمک و همیاری مردم کوچه و بازار و بنگاه های معاملات ملکی شروع به شناسایی وسیع مستأجران و مالکان نموده افراد مشکوک را احضار و بازرسی می کردند. این کار، با تمرکز و طرّاحی دقیق تر، و با ایجاد دوایری برای کنترل نام و مشخّصات مستأجران و مالکان و الزام ایشان به مراجعه در کمیته های اصلی و فرعی محل سکونت شان، وضعی پدید آورد که نه تنها مجاهدین خلق بلکه دیگر سازمان ها و گروه ها را نیز دچار تشتّت و هراس کرد. به دنبال این حرکت، «خطّ خروج» عناصر و هواداران سازمان، به اجرا گذاشته شد؛ لـذا در تکمیـل این طرح، گلوگـاه هـای خروجی تهران و اسـتان هـای کردسـتان و سیسـتان و بلوچسـتان توسط نیروهای امنیتی واعضـای سـابق و نـادم گروه ها - که با مأموران همکاری می کردنـد - تحت کنترل قرار گرفت. «طرح مالک و مسـتأجر»، که اجرای آن حدود ۳ ماه (تا نیمه آذر ماه ۱۳۶۱) به طول انجامید، انزوای بیشتر سازمان را در پی داشت. هواداران و سمپات های فعّالی که به سـهولت امکان خروج از کشور برایشان وجود نداشت، بناچار از منازل بسـتگان و آشـنایان اسـتفاده می کردند که آن ها را به شدت محدود می نمود. بدین شـکل که یا بسـتگان و افراد فامیل، با ایجاد محدودیت، فرد را - تقریباً - زندانی می کردند و یا خودِ افراد در موضعی قرار می گرفتند که امکان تحرّک و رفت و آمدهای مکرّر و دلبخواه را نداشتند.(۱)

خطّ خروج از کشور

در این شـرایط، که حتی کمترین تحرک نیز برای نیروهـای سازمـان طاقت فرسا و خطرآفرین شـده بود، «خطّ خروج از کشور» رسید و دستور عقب نشینی کادرها، اعضای واحدهای عملیاتی، و سمپات ها صادر گردید. سیستم خروج، با هماهنگی

ص:۲۳۷

۱- گفت و گوی اختصاصی با یکی از مسئولان اسبق کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و مجری طرح مزبور.

بقایای «بخش روابط» و عناصر فعّال «بخش شهرستان ها»، تعبیه و دو مسیر خروج، معیّن و اعلام شد:

الف) مسیر تهران کردستان ترکیه و عراق؛ ب) مسیر تهران اقلید بافق

کرمان زاهدان پاکستان.(۱)

در شهرستان های مختلف واقع در مسیر (یا نزدیک به مسیر)، خانه های تیمی موسوم به «پارکینگ» برای سکونت موقّت نیروها تهیه شد. سازمان بدین شکل با قاچاقچیان محلی، در زاهدان و کردستان، و نیز با قاچاقچیان پاکستانی و ترک وارد معامله شد و برای خروج هر نفر، مبلغ ۱۵ هزار تومان که در آن زمان پول زیادی محسوب می شد، (و بعدها بیشتر شد) پرداخت می کرد. این سیستم خروج، بعدها در مقاطع ورود تیم های عملیاتی و نیز خروج هواداران باقیمانده در سال های ۶۴-۶۳ به شکل دیگری مورد استفاده قرار گرفت.

ضربه آذر ۶۱ به سیستم خروج

در آذر ماه ۱۳۶۱، بر اساس یک ردّ فنی - اطلاعاتی، یک تشکیلات متحرّک در منطقه فارس و اصفهان شناسایی شد. با استفاده از یک عاملِ سازمان، تیم های عملیاتی مورد نظر (تیم های هماهنگ دادستانی و سپاه) جهت شناسایی و دستگیری یکی از عناصر سازمان - که از قضا از مسئولین سیستم خروج بود - عازم اقلید، بافق و شهرضا (قمشه) شدند. با دستگیری یکی دیگر از اعضای شبکه، خطّ خروج سازمان فاش شد و اقدامات گسترده ای در جهت خنثی کردن و برچیدن سیستم خروج منطقه مزبور صورت گرفت. سازمان، پس از این ضربه، نزدیک به یک سال، خطّ خروج خود را فقط در مسیر تهران کردستان عراق فعّال نمود.(۲)

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۲.

۲- همان: متخذ از پرونده عبداللّه طالبی و حواشی پرونده اصغر زمان وزیری.

فصل سی و هفتم: آغاز و انجام یک وحدت صوری (شورای ملی مقاومت)

نقش و اثر بنی صدر در تکوین شورا

اعتبـار نسبی بنی صـدر نزد غربی هـا - بخصوص بـا روابـط خـاص و قـدیمی وی بـا فرانسویان و آمریکایی ها - که به هر حال ادّعای او را به عنوان یک «رییس جمهور» سابق شنیده می گرفتند مورد توجه قرار دادند، سببی برای نمایش موجودیت سیاسیِ جدیـدی زیر نـام «شورای ملی مقـاومت» شـد... تأسـیس «شورای ملی مقـاومت» در اصـل به «میثاق» ابوالحسن بنی صـدر برمی گردد... در ۲۷ تیرماه ۶۰ وی اطلاـعیه ای به نـام «میثاق» منتشـر کرد که تشـکیلات بعـدی شورای ملی مقاومت روی آن سوار شد»(۱)اما از همان نخست، مسعود رجوی مهار این جریان را به دست گرفت.

بنی صدر خود در مورد زمینه های تشکیل شورا چنین گفته است:

ماهی پیش از کودتای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، آیه اللّه [سیدرضا]زنجانی نزد اینجانب آمـد و گفت که ۷ یا ۸ سازمان به این نتیجه رسیده اند که اصـرار مداوم شـما بر تشکیل یک جبهه سیاسی بر حق بوده است. اینک می خواهند این جبهه را تشکیل بدهند. تا آنجا که به یاد دارم سازمان ها عبارت بودنـد از: جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران، سازمان مجاهـدین خلق ایران، جاما، رنجبران، فـداییان خلق... وقتی در مخفی گاه فرسـتاده های آقای رجوی نزد اینجانب آمدنـد، از آنها خواسـتم پاسخ چند پرسش را از سوی سازمان

ص:۲۳۹

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ، ص ۳۱۱.

مجاهـدین خلق بیاورنـد... بدان شـرط پذیرفتم که این سازمان، تعریف های مشـخص را بپذیرد و بدان متعهد شود. آنها پاسـخ مثبت آوردند... بدین قرار ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت، جلوگیری از ایجاد مدار بسته قهر بود.(۱)

در ظـاهر، شـورا پایگـاهی بود که گمـان می رفت همه نیروهـای ضـدّ نظـام جمهوری اسـلامی - بـدون یـک مرزبنـدی جـدی ایـدئولوژیک - می تواننـد در آن حضور یابنـد و به این ترتیب نوعی «جامعیت» را به نمایش بگذارند، و از این طریق به عنوان «آلترناتیو» جمهوری اسـلامی شـناخته شونـد. مراحل اولیه تشـکیل و نضـج شورا بر این اصل قرار داشت که جریان های دعوت شـده، در برابر عمل انجام شده قرار گیرند. خانبابا تهرانی، عضو پیشـین شورا، در خصوص تحمیل برنامه شورا به اعضای مدعوّ می گوید:

نظر رجوی این بود که این برنامه، برنامه دولت موقت اوست و مبنا و شـرط، وحـدت شورا و جبهه نیست. منتها اشـکال کار در واقع این بود که آنها گذشـته از «میثاق»(۲)، برنـامه ای برای رفع کمبودهـای آن تهیه و تصویب کرده و آقای بنی صـدر هم بر اسـاس آن توافق به عنوان رییس جمهور، مقـام نخست وزیری را به رجوی محول کرده بود. در حقیقت آنهـا پیش از تشـکیل اجلاسیه عمومی شورا، با شرکت همه نمایندگان احزاب، سازمان ها و تشکیلات و شخصیت ها، خود طرحی را ریخته و دست همه را در پـوست گردو گذاشـته بودنـد. رجـوی همـواره اشـاره می کرد که در مـوقعیت ویژه ای همه این مسائـل پیش آمـده است... قرار بر این شد تا نیروهایی که به این ائتلاف می پیوندند، موقتا به برنامه التزام بدهند و بقیه موارد و حل نهایی مسئله به شورا رجوع

۱- فراز و فرود شورای...: صص ۲۸ - ۲۹.

۲- خانبابا تهرانی در مورد میثاق می گوید: «بنی صدر بعدها در پاریس به من گفت که در آن میثاق، طرف صحبت، برخی از سازمان های سیاسـی و شخصـیت های اجتماعی در ایران مـدّنظر بوده و آنها میثاق را پذیرفته بودند... پان ایرانیست ها فروهر و یـارانش، جنـاحی از نهضت آزادی، برخی از عناصـر جبهه ملی، جامـا (سـامی و یـارانش) و گویـا حزب رنجـبران.» (شـوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۴۴۵.)

داده شود.(۱)

البته سازمان «طرح و بنیان گذاری شورای ملی مقاومت را مختص مسعود رجوی می داند و بس. به نظر این سازمان، شورا توسط وی در ۳۰ تیرماه ۶۰ در تهران بنیانگذاری شده است. تکلیف دیگر سازمان های این شورا هم در این برهه مشخص نیست.»(۲)

شورای مزبور زمانی تشکیل شد که از یک سو سازمان مجاهدین خلق در طرح های براندازی ضربه ای و شتابان خود، دچار شکست شد و از سوی دیگر در زیر ضربه قرار گرفتن نیروهای سازمان و به رغم توهم آنان، تشدید بدبینی و عداوت مردم نسبت به سازمان، این تشکیلات را در برزخی هولناک قرار داده بود؛ و چون دیگر جایگاهی در داخل کشور برای خود تصور نمی نمود، دو راهکار را در پیش گرفت:

الف) ترک کشور؛

ب) وحدت رسمی با دیگر گروه ها و احزاب ضد نظام.

تاکتیک وحدت گروه رجوی

علت اصلی اتحاد گروه رجوی با نیروهای دیگر، نیازهای موضعی و مقدماتی آن بود؛ لذا «شورای ملی مقاومت» نیاز به شناسایی و استقرار در یک کشور غربی داشت؛ فرانسه انتخاب مناسبی به نظر می رسید بخصوص که هم بنی صدر در آنجا پایگاه داشت.

راستگو درباره بهره برداری سازمان از بنی صدر در فرانسه می نویسد:

بعد از استقرار در پاریس، سلسله مصاحبه های متعدد طرفین جهت معرفی «شورا» شروع شد. اگر به رسانه های آن زمان مراجعه شود، در عکس های چاپ شده در رسانه ها اکثرا مسعود رجوی پشت سر بنی صدر نشسته است.

ص:۲۴۱

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۲۴.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۳.

علت این بود که نام بنی صدر به عنوان رییس جمهور برکنار شده حکومت اسلامی، در همه جا می درخشید، ولی کسی [در غرب] سازمان مجاهدین خلق را نمی شناخت. رهبر سازمان نیز برای جهانیان ناشناخته بود. بدین علت سازمان از نام و اعتبار بنی صدر در این تاریخ حسابی استفاده کرد. حضور بنی صدر در شورا آنقدر برای مجاهدین مهم بود که برای سفت کردن پای ایشان در شورا، رجوی دختر او «فیروزه بنی صدر» را به عقد خود درآورد. این ازدواج درست زمانی انجام شد که تازه چند ماه از مرگ فجیع اشرف ربیعی همسر پیشین رجوی می گذشت.(۱)

از طرف دیگر سازمان نیاز داشت که کادرهایش را از کشور بیرون بکشد تا از ضربه مصون بمانند؛ و هم زمان به یک ایستگاه رادیویی نیز برای تبلیغات نیاز داشت. به همین جهت دست وحدت به سوی «حزب دموکرات کردستان» و «کومله» دراز کرد.

با این وحدت خط خروج نیروها از داخل کشور، از طریق مرزهای کردستان، تأمین شد و نیز سازمان - و به عبارتی «شورا» - به یک ایستگاه رادیویی دست یافت.

در همین دوران «ناز و نیاز» است که شعارهای دموکراتیک شورا از یک سو و - به رغم آن - برتری طلبی گروه رجوی از سوی دیگر، برای برخی از جریان های مؤتلف و حاضر در شورا روشن شد.

در حقیقت آنچه رجوی به دنبال آن بود، چیزی دیگر بود. به گفته خانبابا تهرانی مجاهدین دیگران را به عنوان «دنبالچه سازمان خود» می خواستند.(۲)

با این وجود وی معترف است که:

اکثر نیروهای ش.م.م. (شورای ملی مقاومت)، با در نظر داشتن شرایط و موقعیت خاص ایران و پراکندگی نیروهای اپوزیسیون، بر این باور بودند که بدون شرکت و حضور تمام و کمال مجاهدین در یک جبهه یا ائتلاف

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۳.

۲- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۲۸.

سیاسی، سازماندهی مبارزه برای سرنگونی رژیم شدنی نیست.(۱)

تحلیلی از خروج یا اخراج متحدان تاکتیکی

شخصی مثل مهدی خانبابا تهرانی که سال ها در قلب اروپا اشکال گوناگون اولترا چپ مارکسیسم را تجربه کرده، شرق و غرب دنیا را در نوردیده - از کوبا به چین، از آنجا به یمن جنوبی، و... - و شیفته جنگ مسلحانه سازمان بود و آن را تحقق رؤیاهای دیرین خویش می پنداشت، با حضور خود و دوستانش، در آغاز تشکیل «شورای ملی مقاومت» در ابتدا محبوب و مورد علاقه رجوی واقع شد، اما پس از مدتی با تحکیم موقعیت سازمان در غرب و تشدید رقابت بر سر غنایم آینده ای موهوم، به مرور به عامل مزاحم در شورا مبدّل شد. خود تهرانی می گوید:

مجاهدین از سال دوم فعالیت شورا خصوصیاتی را که ما از آنها در ایران می شناختیم از دست دادند. به نظر من علت این امر شکست آنها در عرصه مبارزه در ایران بود... روز به روز تحملشان نسبت به دیگراندیشان کمتر می شد. ... خانبابا تهرانی درباره علل این بی تحملی چنین می گوید: هرگاه سازمانی دچار ضعف شود، چون جوجه تیغی از ترس سر در درون خود فرو برده و به اطراف خود تیغ پرتاب می کند وگرنه سازمانی که قدرتمند است و دوران رشد خود را طی می کند، چه نیازی دارد که چنین روشی را پیش گیرد؟! ...

با شکست مجاهدین در عرصه ایران، اعتماد به نفس آنها هم از بین رفت و به سیاست دفع نیروها روی آور شدند.

این وضعیت در درون شورا برای خود ما هم قابل تحمل نبود؛ یعنی شورایی که خود را آلترناتیو آینده کشور می دانست، تحمل یک نشریه ۱۲۰۰ نسخه ای یا فردی که عمری را در اپوزیسیون سپری کرده و مثلاً حرفش این بود که شورا آلترناتیو نیست، نداشت...

تا اینکه سرانجام شورا به جای گسترش، به بسته شدن، کوچک شدن و منزوی

شدن کشیده شد. رفته رفته برخی از افرادی که عضو شورا بوده یا تقاضای

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۴۱.

عضویت داده بودند، زمزمه پس گرفتن عضویت یا انصراف از آن را کردند...

سیستم شورا را به حضور شخصیت یک نفر، یعنی مسعود رجوی، بند کرده بودند. این نشانه وضعیت واقعی شورا بود.(۱)

از خرداد ۶۲، خروج برخی اشخاص و گروه ها از شورا آغاز شد که پرسرو صداترین و مهم ترین آن جدایی بنی صدر در فروردین ۶۳ بود.(۲) با هموار شدن مسیر طلاق رجوی و فیروزه بنی صدر و در شرایط بن بست سازمان و شکست استراتژی های اعلام شده آن، ازدواج غیرمتعارف و جنجال آفرین با همسر یک عضو اصلی کادر مرکزی سازمان، فضای روانی و تبلیغاتی جدیدی را پدید آورد.

در اسفند ۶۳، ناگهان خبر «مسرّت بخش» انقلاب «نوین» ایدئولوژیک و «معجزه»ای که با فداکاری مسعود رجوی و ایثار مهدی و مریم ابریشمچی صورت تحقّق پذیرفت، به گوش اپوزیسیون «مترقّیِ» عضو شورا رسید:

مجاهدین چند هفته پیش از برگزاری جلسه ای که مربوط به بررسی وضعیت حزب دموکرات می شد، در نشریه خود خبر «انقلاب ایدئولوژیک» را با چاپ بیانیه ای اعلام نموده و با تبریک و تهنیت به پیوند فرخنده مسعود رجوی با مریم عضدانلو، «رهبری نوین انقلاب» را تعیین کردند. از این مقطع دیگر اطمینان حاصل کردم که کار شورا به پایان رسیده است...(۳) مجاهدین مصمّم شده بودند با حرکت به سمتِ یکسویه کردن شورا همه را مجبور کنند [که] یا تابع و در اختیار آنها باشند یا کنار بروند.

با این وضعیت، تصمیم گرفتیم از شورا خارج شویم....

ما دیگر به این نتیجه رسیده بودیم که مجاهدین نه تنها از ش.م.م. بلکه از ارزش های اساسی سازمان خود نیز گام پس نهاده اند.

آنها زمانی که درگیر تضادهای درون سازمان خود و شورا بودند، ناگهان تحت عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» و برگزیدگی مسعود و مریم به عنوان

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ۵۸۷ - ۵۸۹.
۲- تفصیل چگونگی جدایی بنی صدر و حزب دمکرات از سازمان و شورا، و واکنش های سازمان، و همچنین آنچه که از سال ۶۴ بر شورا گذشت، در جلد سوم آمده است.
۳- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۶۱۴.

«رهبری نـوین انقلاب ایران»، خود را رهـبر بلامنـازع انقلاب ایران معرفی کرده و بـا چنین روشـی هر نوع تفکر سیاسـی را به ریشخند گرفتند.

آنها در ادامه چنین روشـی، با اسـتقرار در خاک عراق، تیر خلاص را به شانس تاریخی خود شـلّیک کردنـد. البته هنوز اینجا و آنجـا بـه نـام ش.م.م. سـخن می گوینـد؛ امـا همه می داننـد که چنین پدیـده ای وجـود مسـتقل و واقعی نداشـته و از میـان رفته است.(۱)

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۶۱۸.

فصل سی و هشتم: ترکیب «شورا»

گروه ها و افراد

«از مرداد تا دی ماه ۶۰ سازمان ها و افراد منفردِ زیر، به شورای ملی مقاومت پیوستند:

سازمان های عضو: ۱- سازمان مجاهدین خلق ایران ۲- حزب دمکرات کردستان ایران ۳- شورای متحد چپ برای دمکراسی و استقلال به نمایندگی مهدی خانبابا تهرانی ۴- جبهه دمکراتیک ملی ایران به نمایندگی هدایت اللّه متین دفتری و بهمن

نیرومند ۵ - جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) به نمایندگی حسن ماسالی ۶- حزب کار ایران به نمایندگی حمیدرضا چیتگر ۷- سازمان اتحاد برای آزادی کار به نمایندگی مرتضی محیط ۸ - استادان متعهد دانشگاه ها و مدارس عالی کشور به نمایندگی محمدعلی شیخی ۹- جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال ایران (داد) به نمایندگی جلال گنجه ای ۱۰- کانون توحیدی اصناف به نمایندگی ابراهیم

مازندرانی.

اشخاص عضو: ۱- ابوالحسن بنی صدر ۲- ناصر پاکدامن ۳- کاظم باقرزاده ۴- منوچهر هزارخانی ۵ - اصغر ادیبی ۶- یک نفر که به دلایل امنیتی نامش ذکر نگردید.»(۱)

بعدها اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) و چریک های فدایی خلق (پیرو

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۴.

برنـامه هویت) در سال ۶۱ و ۶۳ به شورا پیوسـتند در حـالی که چنـد گروه دیگر در همان سال ها از شورا خارج شدنـد. دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی در مورد گروه های عضو شورا می گوید:

باید به این واقعیت اشاره کرد که به طور مسلم به جز حزب دمکرات کردستان و سازمان مجاهدین خلق، یک یا دو سه سازمان دیگری که در اعلامیه هـای خود شورای ملی مقـاومت از آنهـا نـام برده می شـد، سازمـان هایی ساختگی بودنـد که نه دارای تشـکیلات بودنـد و نه دارای نفرات و اعضا. این گونه سازمان ها در واقع وجود خارجی نداشـتند و فقط به قصد شورایی جلوه دادن هر چه بیشتر زائده های کنار سازمان مجاهدین ایجاد شده بودند. مثلاً همین جبهه دمکراتیک...(۱)

۱- فراز و فرود شورای...: ص ۶۶.

فصل سی و نهم: بحران عملیات و آشفتگی

حضور در کردستان عراق

در طول سال ۶۲، سازمان عملیات چشمگیری نداشت. چند عملیات کوچک در کردستان آن هم بر روی پایگاه های بسیج در جدار مرز و چند عملیات ترور در بعضی شهرها نشانگر حداکثر میزان توانایی سازمان بود. فرار هواداران و سمپات های فعّال به سوی کردستان عراق موجب تقویت تشکیلات کردستان گردید و ابراهیم ذاکری، عنصر قدیمی مرکزیت، کم کم جای خود را در بین دیگر مسئولین سازمانی محکمتر کرده و به عنوان فرمانده کردستان با نام مستعار «صالح» اقدام به گسترش پایگاه های نظامی سازمان در آن منطقه کرد.

دولت عراق، به منظور تقویت این گروه، امکاناتی همچون خانه های مستقل در بغداد، موصل و کرکوک و غذای مناسب و پول کافی و تسلیحات رزمی و تقویت رادیو در اختیار سازمان گذارد. سازمان، هماهنگ با استراتژی رژیم بعث عراق در مقابله با ایران، اقدام به راه اندازی تیم های عملیاتی دونفره کرد. هدف این تیم ها ایجاد رعب و وحشت با ترور نیروهای مردمی شناخته شده در محلّات شهرستان ها بود.

از نیمه اول سال ۶۳ مسئولین سابق استان های سازمان، اقدام به گزینش اعضای واحدهای عملیاتی در کردستان عراق کردند تا بعد از آموزش لازم، از آبان ماه ۱۳۶۳ آنها را به داخل کشور اعزام نمایند. استان های سری اول اعزام، اصفهان، فارس، خوزستان، خراسان و تهران بودند. سازماندهی واحد عملیاتی مرکب از دو نفر بود: فرمانده و معاون فرمانده. واحد عملیاتی، با در دست داشتن لیستی از افرادی که

بایستی ترور شوند وارد استان می شدند. از سوی دیگر هر هفته یک یا دو بار به وسیله تلفن با خارج از کشور ارتباط داشتند تا فرماندهانشان به وسیله تلفن آنها را هدایت نمایند. پیام های رادیویی نیز مکمل ارتباطات تلفنی بود.

کشف تیم های عملیاتی

اشاره

پس از تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۳، تیم های عملیاتی مناطق مختلف توسط نیروهای این وزارتخانه، کشف و خنثی شدند:

فارس: اولین تیم عملیاتی، بنا بر اسناد و شواهد، بر اساس ردّ فنی - اطلاعاتی شناسایی شد.

خوزستان: تیم عملیاتی این استان، به علت یک حرکت عجولانه لو رفت و متلاشی شد.

خراسان: تیم عملیاتی، بر اساس ردیابی اطلاعات مأخوذه از تیم شیراز شناسایی شد و پس از مدتی مراقبت هدف عملیات مأموران واقع شد.

تهران: گشت و مراقبت مأموران وزارت اطلاعات و ردهای فنی - اطلاعاتی، موجب شناسایی و فروپاشی تیم عملیاتی شد.(۱)

آغاز بحران های روحی اعضا

در همان مقطع (نیمه دوم سال ۶۳) بحران های روحی ناشی از وضعیت تشکیلاتی سازمان، در بین اعضا و هواداران تشکیلاتی آغاز گردید. با گذشت زمان، انفعال روحی، یأس و افت خلاقیت های فردی در حلّ مسائل تشکیلاتی افزایش می یافت.

نیروها نسبت به آینده بدبین شدند و اتکای به نفس خویش را در جریان عملیات ترور از دست داده بودند، به گونه ای که در زمان دستگیری غالبا هیچ گونه واکنش

۱- رخدادهای سمخا... ج ۲: گزارش کشف تیم های ترور در سال ۶۳.

تدافعی از خود نشان نمی دادند. یکی از دستگیرشدگان چنین توضیح می دهد:

وقتی ما وصل به تشکیلات نبودیم، روحیه مان ضعیف و امیدهایمان را برباد رفته تلقی می کردیم؛ هرچند [به] رادیو گوش می دادیم ولی کفاف ارتزاق روحی مان نبود. ما عادت کرده بودیم که فرمانبردار تشکیلات و وصل به تشکیلات باشیم تا هویت خویش را از دست ندهیم. ... گاه در جنگل بر سر یک قالب کره و یک تخم مرغ دعوا و منازعه صورت می گرفت. ... وقتی دستور دادیم که تیم محسن برای عملیات به جاده کنار شهر بروند، همه شان گفتند: «روحیه نداریم.»(۱)

در طول ۳ سال نظامی گری - از سال ۶۰ تا ۶۳ - تشکیلات بسته تر شد، رفتارهای سیاسی اعضا و هواداران - بیش از گذشته - قالبی و کلیشه ای شده گویی این رفتارها، بیش از آنکه ناشی از آموزش و تربیت تشکیلاتی باشد، همانند زندگی زنبور یا موریانه، غریزی و بدون ادراک و خودآگاهی بود.

در این زمینه از شیوه «تخلیه»، به مثابه مکانیسم همسان سازی افراد تشکیلات به کار می رفت. آنان که در عالم ذهن تردید پیدا می کردند و «مسئله دار» می شدند، می بایست خود را تخلیه کنند و در حضور فرمانده و یا مسئول مافوق اعتراف کنند و در واقع، اندیشه و پرسش را «گناه» دانسته و تصمیم به ترک کامل آن بگیرند، تا مانند سیستم زندگی موریانه ها و یا زنبورها بتوانند در نقش سربازان مطیع، در اندام سازمان به حیات خویش ادامه دهند. اما جدا شدن هر از چند گاه بعضی از اعضای قدیمی سازمان و علنی شدن آنها برخلاف میل و اراده رهبری تشکیلات، هم حکایت از گسترش بحران های درونی داشت و هم به سهم خود موجب افزایش و تعمیق آنها می شد.

جدایی «یعقوبی»

در زمستان ۱۳۶۳، در بین گروه های خارج از کشور، به شکلی مبهم شایع شد که

۱- رخدادهای سمخا... ج ۲: ص ۷۶؛ متخذ از پرونده مسعود فرمانبردار.

پرویز یعقوبی - مسنّ ترین عضو سازمان مجاهدین خلق (متولّد ۱۳۱۴ ش.) - از سازمان مزبور و «شورا» کناره گرفته است. این خبر، در سال ۱۳۶۴، با انتشار کتابچه جمع بندی دوساله از انحرافات رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران، قطعیت پیدا کرد. بخش عمده کتابچه یعقوبی به تبیین و تحلیلی - درونی - درباره فقدان دموکراسی در تشکیلات و «شورای ملی مقاومت» اختصاص داشت. یعقوبی می نویسد:

برخلاف تمامی سازمان ها و احزاب انقلابی جهان، که مرکزیت، منتخب و مجری تصمیمات کنگره بوده و در قبال آن مسئول می باشد، مرکزیت سازمان منتخب کنگره ای که بالاترین ارگان سازمان می باشد نبوده، بنابراین هیچ گونه کنترل یا حسابرسی از مرکزیت به عمل نمی آید. چون سیستمی که مرکزیت بر سازمان حاکم نموده، نه بر اساس و پایه سانترالیسم دموکراتیک بلکه سیستمی است که مرکزیت در آن فعّال مایشاء بوده خود را در مقابل هیچ کس و یا هیچ ارگانی مسئول ندانسته و نمی داند و با برداشتی که از صلاحیت ارائه می دهد، هیچ کس یا ارگانی را صالح برای رسیدگی به عملکرد و اقداماتش نمی داند.(۱)

در خصوص «صلاحیت»، به نقل از جابرزاده و محمد حیاتی، در این کتابچه مطالبی نقل می شود که نیاز به توجّه بیشتر دارد:

ما به دستاوردهای جدیدی در سال ۵۴ رسیده ایم که دیگر سازمان ها و احزاب انقلابی فاقد آن هستند؛ آن هم اصل صلاحیت (وحدت فرد و مسئولیت) است. بنابراین بالاترین عناصر و صالح ترین عنصر در مرکزیت قرار می گیرد و خودش متوجه می شود که کجای کار غلط و اشتباه است و نباید پا بگذارد... ما اساساً این بحث را نداریم که اقلیت باید تابع اکثریت باشد. حرف آخر را همیشه مسعود می زند؛ دستورات مسعود لازم الاجراست، مثل فرمان پیامبر. عنصر پایین حقّ انتقاد به عنصر بالاتر از خود را ندارد... برای گسترش دموکراسی، چاره ای جز گسترش صلاحیت نیست؛ مرز دموکراسی، صلاحیت است.(۲)

۱- یعقوبی، جمع بندی دوساله از انحرافات...: صص ۶-۷ نامه خطاب به ابریشمچی.

۲- یعقوبی، جمع بندی دوساله از انحرافات...: ص ۹ نامه خطاب به ابریشمچی. همین مضمون به نقل از مهدی ابریشمچی در صص ۶۳ -۶۴.

یعقوبی، که زمانی از دید سازمان در چنان حدّی از اهمیت بود که - در کنار رجوی - پنجمین فرد فهرست کاندیداهای نمایندگی دوره اول مجلس از تهران اعلام شد(۱)، پس از جدایی، به شیوه مرسوم سازمان با صفاتی نظیر «اپورتونیست»، «ضدّانقلابی»، «خائن»، «ترسو»، «خرده بورژوا» و «تسلیم طلب» توصیف شد. علی زرکش، فرد شماره دو سازمان در آن دوران، در پیامی رسمی اعلام داشت:

ص:۲۵۲

۱- سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۸ جزوه ای در معرّفی کاندیداهای تهران منتشر کرد. ترتیب اسامی افراد و معرفی آنها می توانست نشانگر نوعی مرتبت سازمانی و تشکیلاتی نیز باشد: مسعود رجوی، عبّاس داوری، مهدی ابریشمچی، محمود احمدی، پرویز یعقوبی، محمّد سیّدی کاشانی و... موسی خیابانی نفر دوم سازمان از تبریز کاندیدا شده بود. در شرح زندگی پرویز یعقوبی، پس از بیان سوابق وی در جریان نهضت ملی، نهضت مقاومت، جبهه ملی دوم، نهضت آزادی، و توضیحی در مورد سابقه زندان وی در سال ۱۳۴۲، این توصیفات را درباره او نوشتند: «پرویز، به علت اینکه از نظر پلیس یک عنصر شناخته شده بود، دشواری هایش برای ادامه فعالیت دوچندان بود. با همه اینها، او توانست پس از تماس های پراکنده که با برخی از اعضای سازمان داشت، به طور مشخّص در سال ۴۸، وقتی که دیگر حسّاسیت پلیس در موردش منتفی شده بود، به سازمان مجاهدین خلق ایران بپیوندد. او در یکی از واحدهای سازمان، تحت مسئولیت و آموزش شهید سعید محسن به فعّالیت پرداخت. مدّتی نیز تحت مسئولیت شهید محمود عسکری زاده و علی اصغر بدیع زادگان قرار داشت. پرویز در جریان ضربه شهریور ۵۰ در یکی از خانه های تیمی سازمان، به اتّفاق مجاهدین شهید رضا رضایی و علی باکری، دستگیر شد. در اوین به شدّت زیر شکنجه قرار گرفت؛ سپس در یک بیدادگاه نظامی محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم شد. وی، در دوران اسارت، مدّت ها به عنوان نماینده زندانیان فعّالانه در جهت احقاق حقوق زندانیان سیاسی مبارزه می کرد. پرویز، علی رغم سنّ زیاد و پس از سال ها مبارزه پیگیر، وقتی که وارد زندان شد، دارای چنان روحیه پرشوری بود که برای همه اعضای سازمان آموزنده بود. این برادر رزمنده، در سخت ترین شرایط خفقان پلیسی در زندان، یکپارچه امید و جوشش و حرکت بود. در زندان یک لحظه آرام نداشت؛ وجود او، در هر جا، جمع برادران را گرمی می بخشید؛ به همین علت، همواره مورد فشار و آزار و حسّاسیت پلیس زندان قرار داشت. یک مرتبه نیز از زندان قصر [تهران] به زندان سنندج تبعید شد. سال ۵۴ او را، به خاطر فعّالیت هایش در زندان، به اوین منتقل کردند...» فرازهایی از سوابق انقلابی...: صص ۸ - ۳۷. و روزنامه کیهان، ۲۰/۱۲/۵۸: ص ۱۵.

پرویز یعقوبی، که در سال ۴۸ وارد سازمان ما شده بود، از همان ابتدا به علّت ضـعف ها و کمبودها و اشکالات ایدئولوژیک و سیاسـی و تشـکیلاتی، هیچ گاه مسئولیت جدّی در سازمان نداشت و از حدّ یک عضو ساده هم بالاتر نیامد؛ و به ناچار همواره توسّط یک یا چند عضو یدک کشیده می شد...(۱)

و سپس مقوله های خصوصی زندگی یعقوبی نیز به این انشعاب سیاسی کشیده شد:

همسـرش مینا... گوییا، در پاریس، انقلابی و مجاهـد شده است؛ و اسـباب سـیاهرویی پرویز هم - تا حدودی - اوست... درباره مینا گفتنی زیاد است؛ و فی الواقع، من شرم دارم که واردش شوم...(۲)

ص:۲۵۳

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۴۸: ص ۴؛ بخشی از اطلاعیه علی زرکش.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۸: ص ۴.

فصل چهلم: بیلان سال های ترور در استان تهران

اشاره

از مجموع ۴۱۸ ترور انجام شده در استان تهران طی سال های ۵۷ الی ۷۵، ۳۶۶ مورد آن مربوط به سال های ۱۳۶۰ و ۶۱ بوده است(۱) که حدود ۲/۹۴ درصد از آنها در شهر تهران اتفاق افتاده است.

بعد از شهر تهران بیشترین آمار ترور با ۱۴ مورد مربوط به شهرستان کرج بود که در حدود ۳ درصد مجموع را به خود اختصاص داده است. کمتر از ۵/۲ درصد ترورها نیز در شهرستان های لواسانات و شمیرانات رخ داده است.

ویژگی های آماری ترورشدگان

بسیاری از ترورهای سازمان، ترورهای بدون شناسایی قبلی و به اصطلاح از نوع کور و اتفاقی بوده است. در این نوع ترورها تیم های تروریستی سازمان چنین توجیه شده بودند که هرکس عکسی از امامیا دیگر رهبران سیاسی و روحانی را در محل کار شخصی خود دارد یا مانند پاسدارها ریش گذاشته باشد و یا لباس های وی شبیه نوع پوشش تیپ های خیلی مذهبی و هیأتی باشد، باید ترور شود. و علت آن را

ص:۲۵۴

۱- اوج ترورهای سازمان در دو سال ۶۰ و ۶۱ بوده است. در سال ۶۲، سه مورد، سال ۶۳، بیست و دو مورد و در سال ۶۴، ۶۵ هر کدام ده مورد ترور در استان تهران رخ داده است که جمع این سه سال، ۴۵ مورد می شود. طی سال های بعد از ۶۵، به دلیل متلاشی شدن بخش اعظم شبکه ترور سازمان، آمار ترورها کاهش جدی می یابد و در هر سال به کمتر از عدد انگشتان یک دست نمی رسد.

نیز این چنین توجیه می کردند که اینان افراد حزب اللهی هستند و خانه های تیمی هم توسط همین افراد لو می رود و «سرانگشتان رژیم» هستند. با نگاهی اجمالی به مشاغل و نوع فعالیت های اجتماعی افراد ترور شده، می توان بیشتر پی به ابعاد این موضوع برد.

بعضی از تیم های تروریستی برای پیدا کردن سوژه ترور، با پوشش مأموران انتظامی جلوی افراد را می گرفتند و از آنها مدارک شناسایی درخواست می کردند. در صورتی که مدارک فردی دال بر فعالیت وی در نهادهای انقلابی، سازمان ها و وزارتخانه های دولتی بود، فرد مزبور را ترور می کردند و یا هر گاه به هنگام بازرسی از

مدارک و کیف اشخاص، به عکسی از حضرت امام و یا مسئولین بر می خوردند قصد شوم خود را پیاده می کردند. در همین رابطه فرمانده یکی از واحدهای تروریستی سازمان می گوید:

تیم های عملیاتی وقتی به شخصی بر می خوردند که عکس امام در کیفش داشت وی را ترور می کردند و همین یک موضوع یعنی «حامی خط رهبری بودن» برای ترور کافی بود.(۱)

در دو سال مذکور، از مجموع کل استان تهران، ۸۴ نفر یعنی ۲۳ درصد افراد ترور شده، دارای شغل آزاد بوده اند. این مشاغل عبارتند از: مشاغل فنی، راننده، مغازه دار، پزشک و سایر مشاغل آزاد که بیشتر آنان به هنگام فعالیت در محل کار خویش به شهادت رسیده اند. همچنین از مجموع کل شهدای ترور در استان تهران ۲۴ نفر آنها یعنی ۷/۶ درصد را کارگران، و ۲۷ نفر یعنی ۵/۷ درصد را دانش آموزان و ۱۳ نفر یعنی ۸/۳ درصد را روحانیون تشکیل می دهند.

با بررسی آماری ترورهای استان تهران مشخص می شود که ۱۵ نفر از شهدا در منازلشان ترور شده اند. یعنی در حدود ۵/۳ درصد ترورها در داخل منزل اتفاق افتاده است. از پنج نفر زن خانه دار ترور شده توسط سازمان، سه نفر آنان در داخل منزل به

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱، ۳ و ۴: صفحات متعدد. گفته مذکور متعلق به مرتضی ناصح پور است. همان، ج ۴: ص ۲۴.

شهادت رسیدند و تنها دلیل ترور آنها این بوده که اعضای خانواده فردی حزب اللهی بوده اند.

به هنگـام ترور افراد در منازل پس از در زدن اگر خود شـخص موردنظر در را باز می کرد ترور در همان جا و بلافاصـله انجام می گرفت و اگر کس دیگری بـود افراد به داخـل خـانه هجوم برده و فرد موردنظر را مورد هـدف قرار می دادنـد. در این نوع ترورهـادر صورت مقـاومت اعضـای خـانواده و یا – به قول خود سازمان – برای اینکه فرصت را از دست ندهنـد، کلیّه اعضای خانواده را به شهادت می رساندند.

در جمع بندی تحلیل و بررسی ترورها به لحاظ شغلی نکته قابل توجهی به چشم می خورد و آن، اینکه اکثر ۸۵ درصد شهدای ترور شـده از افراد کم درآمـد و قشـر پایین و زیر متوسط جامعه بودند. ملاک ترور آنها هم داشـتن ظاهری شبیه ظاهر «حامیان رژیم» بوده است.

ص:۲۵۶

فصل چهل و یکم: «انقلاب های ایدئولوژیک»

مرحله اول: رهبری نوین

اشاره

در پی استقرار تشکیلات در فرانسه، شکست های مستمر استراتژی های رهبری سازمان و «تناقض بین تفکّرات و عملکرد انحرافی و غلط مرکزیت (چه ایدئولوژیک و چه تشکیلات سیاسی - استراتژیک) با اصول و ضوابط و معیارهای سازمان، که در شکست ها و بن بست ها، عدم کارآیی لازم سیستم تشکیلاتی، رشد انتقادات و اعتراضات و کناره گیری سطوح مختلف سازمانی عینیّت می یافت، انشعاب و فروپاشی تشکیلاتی را در آینده ای نه چندان دور، در چشم انداز قرار داده بود.»(۱)

افرادی مثل پرویز یعقوبی که از کادرهای قدیمی بوده اند، به علت رعایت نشدن اصول تشکیلاتی مقبول سازمان به نوشتن نامه های اعتراضیّه به رهبری سازمان اقدام کردند و خواستار تشکیل کنگره ای از نمایندگان اعضای سازمان شدند تا عملکرد مرکزیت مورد بررسی قرار گیرد.

یعقوبی در این زمینه می نویسد:

پروسه دوساله [۶۱-۶۳] مبارزات درون گروهی که نقطه عطف و کیفی آن کنگره (ناقص و ناتمام) [در تاریخ ۳۱/۵/۶۳] بود، تناقضات را به مرحله ای

رساند که سردمدار مرکزیت منحرف [مسعود رجوی] یا می بایست در عمل به

اصول و ضوابط و معیارهای انقلابی سازمان تسلیم شده و تن به کنگره کامل

۱- یعقوبی، جمع بندی دوساله...: ص شش.

و منتخب از اعضـا و مسـئولین داده و حسابرسـی می شـد و نتایـج آن را کـه همانـا توبیـخ و برکنـاری از تمـام مسـئولیت هـای سازمـانی، به خاطر دیـدگاه های انحرافی از ایـدئولوژی و نقض مکرر اصول عام تشـکیلاتی و موضـعگیری های غلط سیاسـی، استراتژیکی در نتیجه چپ (از موضع راست) و راست زدن هـای متنـاوب که موجب بوجود آمـدن بن بست ها و شـکست های پیاپی شده بود را می پذیرفت و یا...(۱)

در اواخر سـال ۶۳ رجـوی پیش بینی کرد کـه کادرهـای اصـلی گروه دیر یـا زود بـه این جمـع بنـدی می رسـند که اقـدامات، تاکتیک ها و سـیاست های وی با ناکامی روبرو شـده و ضایعات سـنگینی بر پیکر سازمان وارد آمده است. رهبری سازمان پی برد که عـدم تحقق هدف های استراتژیک باعث بروز تردید در خط مشـی و درستی تاکتیک های رهبری شده و مقدمه بحران سیاسـی، تشـکیلاتی و رشـد تضادهـای درونی را فراهم خواهـد سـاخت. از این رو برای گریز از بحران، اقـدام به تغییر مـاهیّت تشـکیلات و روابـط تشـکیلاتی نمود و کوشـید تحت عنوان «انقلاب نوین ایـدئولوژیک»، در واقع با «رهبرسازی» بر بن بسـت پدید آمده غلبه کند.

در تاریخ ۱۹ اسفند ۶۳، اعلان ازدواج غیرمترقبه و حیرت انگیز نفر اول سازمان (رجوی) با همسر فرد دوم سازمان (ابریشمچی) توجه بسـیاری را به این حادثه معطوف ساخت. مرکزیت سازمان در بیانیه خود کوشـید تا اعضا و هواداران را برای جاانـداختن شکل نوین رهبری آماده سازد. ظاهرا چنین نمایانـده شـد که این برنامه از مـدت ها قبل توسط رجوی در حلقه پیرامونش مورد بحث و پـذیرش قرار گرفته بود و مـدت هـا روی طرّاحی و چگونگی اجرای آن کـار شـده بود. از همان مرحله آغازین اجرای این طرح، کادرها در مقیاس وسـیعی اقـدام به تقـدیس و سـتایش و اعلام تسـلیم در برابر رهبری نوین کردنـد. به رغم آشـکار بودن جنبه غیرشـرعی این ازدواج که قبل از سپری شدن مدت شـرعی بین طلاق و ازدواج دوم زن، انجام شده بود، در تبلیغات انبوه سازمان تلاش شد تا با تشبیه و استناد موضوع به اسلام و سنت پیامبر، صورت

۱- یعقوبی، جمع بندی دوساله...: صص شش - هفت.

مقـدس نیز برای این اقـدام پرداخته شود. حـال آنکه، شـگفتی و تحیر ناشـی از این ماجرای عجیب و بی سابقه، وجوه عاطفی و انسانی ایجاد جـدایی بین یک زوج دارای فرزند ۳ ساله و تصاحب اقتـدارگرایانه همسـر یک دوست و همکار را نیز در اذهان برجسته ساخته بود. رسوایی این ماجرا آن چنان شدید بود که حتی گروه مارکسیستی «راه کارگر» - متحد سابق مسعود رجوی در شورای مقاومت - نیز اعلام کرد:

اتخـاذ چنین روش برای ازدواج، از سوی مسـعود رجوی و صـحه گـذاردن برآن توسـط دفتر سیاسـی و کمیته مرکزی سازمـان مجاهدین، به ویژه تأیید این شـیوه توسط مهدی ابریشـمچی به عنوان شوهر مریم عضدانلو و حتی ابراز افتخار وی به شرکت در این تصمیم گیری، افکار عمومی را به شدت مبهوت و اخلاق عمومی را عمیقا جریحه دار ساخت.(۱)

روایت خواهرزن اوّل از ازدواج سوم

مینا ربیعی خواهر اشـرف ربیعی همسـر اول مسـعود رجوی، که از سازمان جـدا شده است، طی نشـستی درباره بررسـی انقلاب ایدئولوژیک، درباره ماجرای ازدواج سوم رجوی می گوید:

[رجوی] از اواخر پـاییز ۶۳ آمـد در خفـا انقلاـب ایـدئولوژیک را طراحی کرد... ایشان با خانم فیروزه بنی صـدر ازدواج کرده بودنـد و آن طور که آقـای بنی صـدر در نوشـته هایشـان بیان می کننـد، یک ازدواج با نهایت عشق و علاقه و خارج از مسائل سیاسی بوده. (البته به ما این طور نگفتند و ما [هم]این طور ندیدیم! که این مبحثِ جدایی دارد.)

[آقـای رجوی] در شـرایطی که همسـر خـانم فیروزه بنی صـدر بودنـد، در شـرایطی که آقـای مهـدی ابریشـمچی و خـانم مریم عضدانلو زندگی مشترکی - آن طور که خودشان در نشریاتشان اعلام می کنند - کاملاً موفق و بر مبنای علاقه با هم داشتند... در چنین شرایطی تصمیم گرفتند که انقلاب ایدئولوژیک را طراحی [کنند]و به اجرا بگذارند، ولی در پنهان.

... قبل از اینکه انقلاب ایدئولوژیک را اعلام کنند، تحت عنوان اینکه رژیم

۱- نشریه اندیشه رهایی، ش ۵ دی ۱۳۶۴، ص ۳۰.

نفوذی داخل سازمان فرستاده، بچه ها را [در منطقه کردنشین عراق] خلع سلاح کردند و زندان هایشان را آماده کردند. دستبندها، شکنجه گران، نقاب ها و آن چشم بندها آماده شد و بعد از خلع سلاح بچه ها، تحت عنوان نفوذی های رژیم ۷۵۰ نفر را بازداشت و زندانی کردند.

... بعد از اینکه بچه ها را زندان کردند، در اسفند ماه - در درون تشکیلات - مسئله انقلاب ایدئولوژیک را مطرح کردند و بعد از آن هم، با برنامه ای (که خود مبحث جدایی دارد) ترتیب جدایی آقای رجوی و خانم فیروزه بنی صدر را دادند و به فاصله کوتاهی بین خانم مریم عضدانلو و آقای مسعود رجوی اعلام ازدواج کردند.

... کمتر کسی بود که این خبر را بشنود و با شگفتی، برای چند روز به این مسئله فکر نکند ... این چه معنایی دارد که آقایی که همسرش را دوست دارد، از او جدا بشود و آقای دیگری - حتی بدون رعایت مسائل دینی اش - ... که باید چهار ماه صبر کنند [که] شاید این زوجین به هم برگشت کنند؛ شاید بخواهند ادامه دهند ... بدون در نظر گرفتن این موارد، ازدواجشان را اعلام کردند.(۱)

البته در اغلب انتقادات اعضای سابق سازمان و شورای مقاومت از منظر اخلاقی، ابتدا و پیش از رجوی، این ابریشمچی بود که آماج حملات اولیه واقع می شد که چرا و چگونه حاضر شده است از همسر خود به سود رفیق تشکیلاتی اش «گذشت» کند و به این موضوع تن دهد.

درباره مهدی ابریشمچی

سبحانی از جداشدگان سازمان درباره مهدی ابریشمچی چنین نوشته است:

ابریشمچی و همسرش مریم عضدانلو بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به پاریس رفتند و بعد از مطرح شدن «انقلاب ایدئولوژیک» در سال ۱۳۶۴، وی و مریم عضدانلو به دستور سازمان و مسعود رجوی از یکدیگر طلاق گرفتند. مریم به

۱- نشست فرانکفورت...: صص ۲۶ - ۳۰؛ اظهارات «مینا ربیعی» خواهرزن اول رجوی و همسر پرویز یعقوبی.

عقد مسعود رجوی درآمد و مهدی ابریشمچی نیز [در تاریخ ۱۵/۱/۶۴]با مینا خیابانی، خواهر کوچکتر موسی خیابانی ازدواج کرد. مینا خیابانی ۱۷ سال از مهدی ابریشمچی کوچکتر بود و ازدواج اول مینا خیابانی نیز محسوب می شد. مهدی ابریشمچی هنگام رفتن رجوی به عراق، همراه وی بود و در تمامی ملاقات های صدام حسین دیکتاتور سرنگون شده عراق با مسعود رجوی، حضور و مشارکت فعال داشته است. وی در بغداد مسئول روابط سازمان با عراق شد و کلیه حمایت های مالی و تدارکاتی و تسلیحاتی صدام حسین به سازمان از طریق وی صورت می گرفت.(۱)

«ترکیب مسعود و مریم»

هدف اصلی برنامه جنجال برانگیز موسوم به «انقلاب ایدئولوژیک» نه تنها تثبیت، بلکه ارتقای رجوی به مقام رهبر پیامبرگونه و لازم الاتّباع و خارق العاده، با ویژگی های استثنایی، در رأس تشکیلات بود.

اندک زمانی پس از آغاز ماجرا، تعریف ها و تمجیدها از رجوی با عناوینی چون «رهبر»، «مراد» و «معلم» شروع شد و با الفاظی همانند «امام الهادی» و «ناطق بالحق» ادامه یافت. مهدی ابریشمچی گفت:

اجازه می خواهم که پذیرش مسئولیت خطیر ایدئولوژیکی و متعالی که به حق بر تارک تمام پیروزی های سازمان و بخصوص پیروزی های ایدئولوژیکی آن می درخشد را به رهبرمان، معلممان و مرادمان مسعود و مریم تبریک بگویم. میلیشیا و مجاهدین ... از اسم مسعود اراده و ایمان می گیرند و خدا را سپاس می گویم که افتخار درک رهبری مریم و مسعود و این انقلاب ایدئولوژیک را پیدا کردم.(۲)

دلیل و ماهیت این همه تحسین و تعریف و تمجیدها از «رهبری نوین»، چیزی نبود جز ظهور عینی و بروز آشکار حقایق و تحوّلاتی که از مدت ها قبل در سازمان رخ

۱- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۲.

داده بود. در حقیقت، از مدت ها قبل، روابط درونی و رهبری سازمان به سوی رهبری فردی و سلطه شخصی و انحصاری سیر کرده بود. آنچه تحت عنوان «انقلاب» انجام می شد، نمایشی بود که به وسیله آن «رهبری نوین» می خواست موقعیت خود را به تأیید همه کادرها و اعضا و سپس هواداران برساند و موانع داخلی را شناسایی و رفع نماید یا سرکوب کند. در فرهنگ جدید تشکیلاتی، اعضا و کادرها باید می پذیرفتند که رهبری نوین نقش «پیشوا» را در سازمان داشته باشد و در همه موارد از جمله مسائل ایدئولوژیک، سیاسی و ... مطیع و تسلیم محض وی باشند. اغلب هواداران و کادرهای محصور در تار و پود تشکیلات، می بایست با اعلام وفاداری آشکار باقیمانده اراده و تفکر مستقل در زوایای درونی و حتی تظاهر به دارا بودن قدرت تشخیص و حق انتخاب را از خود سلب می کردند تا روح و جسم خویش را دربست تسلیم رهبر نمایند.

از ابتدا دو موضوع در کنار هم به عنوان اهداف سازمان از این «انقلاب نوین» مطرح و بر روی آن تبلیغ می شد: اول ارتقای موقعیت زن و تساوی حقوق زن و مرد در سازمان؛ و دوم مطرح کردن «ترکیب مسعود و مریم»(۱) به عنوان «رهبری» همطراز با رهبران بزرگ تاریخ که همانند معصومین(ع) بایستی تبعیت شوند و همه تسلیم فرمان و مشیتی که این دو تعیین می کنند، باشند. در واقع مفهوم این کار از لحاظ تشکیلاتی، علنی ساختن و رسمیت بخشیدن به چرخش از رهبری شورایی به رهبری مطلق العنان فردی و خودکامه بود. زیرا قبلاً ـ هم شورا و مرکزیت بیشتر کارکرد نمایشی داشتند تا واقعی، و در اغلب موارد، همگان، تابع رجوی بودند که توانسته بود بر مقدرات و امکانات سازمان سلطه کامل بیابد. انقلاب ایدئولوژیک فقط تعارفات و تظاهرهای پیشین را برطرف ساخت و «حاکمیت فردی» را عیان تر نمود.

از طرفی بن بست سیاسی - استراتژیک سازمان موجب ایجاد بحران و شکاف

۱- «بنابراین ترکیب مسعود و مریم از این پس رهبری نوین سازمان مجاهدین خلق ایران را که همانا رهبری انقلاب دمکراتیک نوین مردم ایران نیز هست، مشخص می کند.» اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مورخ ۱۹/۱۲/۶۳ مندرج در نشریه مجاهد، ش ۲۴۱.

در صفوف آن شده بود و می توانست به اضمحلال تشکیلات بیانجامد. رهبری سازمان، با هدف سرکوب بحران ایجاد شده، علت اصلی تمام شکست های استراتژی های قبلی سازمان را در نداشتن رهبری مشخص که همه اعضا و هواداران از او تبعیّت بی قید و شرط کنند، اعلام نمود.

سابقه رسمی ماجرا

مسعود رجوی در تاریخ ۷/۱۱/۶۳ طی اطلاعیه ای مریم قجر عضدانلو (همسر مهدی ابریشمچی) را به عنوان همردیف مسئول اول سازمان معرفی نمود.

در تاریخ ۱۹/۱۲/۶۳ از سوی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان اطلاعیه ای مبنی بر اعلام تصمیم «ازدواج فرخنده توحیدی و انقلابی مسعود و مریم» صادر گردید.

در توجیه این ماجرا همچنین اعلام شد که پس از اعلام همردیفی مریم قجر عضدانلو با مسئول اول سازمان، علی زرکش و محمود عطایی، از کادرهای شماره ۲ و ۳ نظامی سازمان طی دو نامه بر ضرورت وحدت فیزیکی (جسمانی) رهبری نوین تأکید کرده بودند. در این نامه ها این طور استدلال شده بود: حالا که یکی از زنان سازمان، به مرحله و مرتبه «رهبری» عروج کرده است و همدوش و در کنار «رهبر» قرار گرفته و قرار است متحداً سازمان را رهبری کنند، از این پس مریم قجر بر هر فرد دیگری جز مسعود حرام است و اتحاد آن دو وقتی کامل است که از لحاظ جسمانی هم به وحدت برسند.(۱)

۱- مسعود رجوی در مراسم رسمی ازدواج با مریم قجر گفت: «پیشنهاد را علی زرکش فرستاده بود و عقل خودم به این پیشنهاد راه نبرده بود... بعد نوشته محمود عطایی رسید... بله این دو کوه مرد، این دو شیرآهن کوه مرد با مریم و مهدی، عزم ما را جزم کردند.» نشریه مجاهد، ش ۲۵۳. ضمنا علی زرکش نویسنده بیانیه شورای مرکزی سازمان در مورد ضرورت طلاق مریم از مهدی ابریشمچی و ازدواج رجوی با وی، بوده است. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۵.

در تاریخ ۲۷ اسفند ۶۳ توسط رادیوی سازمان، خبر ازدواج مسعود رجوی با مریم

قجر همراه با تعریف و توصیف های بسیار و با تعابیری چون «دستاورد عظیم شگرف ایدئولوژیکی و ایثار و از خودگذشتگی» پخش گردید.

و این در حالی بود که این رادیو، طی اطلاعیه ای تاریخ طلاق مریم قجر عضدانلو از همسرش مهدی ابریشمچی را ۲۵ اسفند ۶۳ اعلام نمود.

درباره مریم قجر عضدانلو

مریم قجر عضدانلو متولد ۱۳۳۲، بنا به بیوگرافی رسمی منتشره از سوی سازمان، در سال ۵۶ به عضویت سازمان درآمد. او قبل از آن با گروه علیرضا الفت ارتباط داشته و از طریق برادرش محمود عضدانلو که عضو سازمان بود با دیدگاه های سازمان آشنا شده بود.

پس از پیروزی انقلاب «وی مسئولیت های متعددی در رابطه با سازماندهی میلیشیای خواهران و سرپرستی اردوهای انقلابی سازندگی خواهران دانش آموز عهده دار بوده است.»(۱)

در جریان نخستین انتخابات مجلس شورای اسلامی، مریم قجرعضدانلو یکی از کاندیداهای سازمان مجاهدین خلق در حوزه انتخابیه تهران بود و معرفی نامه و مختصری از شرح حال وی در جزوه حاوی معرفی نامزدهای سازمان برای تهران درج شد.(۲)

حوزه مسئولیت مریم - پس از فرار از ایران و از بدو ورود به پاریس در اواخر پاییز ۱۳۶۱ - مقر و دفتر مسعود رجوی بود و در دوره ای طولانی - عملاً - مسئول این دفتر بود و بیشترین نشست ها و ملاقات ها را با رجوی داشت.

به نوشته سبحانی، «رییس دفتر مسعود رجوی تا قبل از سال ۱۳۶۴ مریم

۱- روزنامه کیهان، ۲۰/۱۲/۵۸: ص ۱۵، سوابق کاندیداهای مجاهدین خلق.

۲- فرازها...: صص ۷۱- ۷۴.

عضدانلو بود. بعد از طلاق مریم عضدانلو از مهدی ابریشمچی و ازدواج با مسعود رجوی، مسئولیت دفتر رجوی به عهده شهرزاد صدر حاج سیدجوادی، زن برادر مریم عضدانلو همسر محمود عضدانلو قرار گرفت.»(۱)

«انفجار رهایی، تولید رهبری»

در مراسم تحویل سال ۶۴، مسعود رجوی در حضور تعدادی از کادرها و اعضای سازمان، در محل اقامتش در فرانسه، به سخنرانی پرداخت. وی در این سخنرانی، ابتدا پیرامون مراحلی که مجاهدین خلق طی کرده اند بحث نمود و سپس دلیل اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ نتوانستند رهبری جامعه را بدست گیرند، مشخص نبودن رهبری سازمان اعلام کرد. او در مورد تحولات درون سازمانی گفت:

... ما می خواهیم بار ده سال آینده را ببندیم. اگر توانستیم بار ده سال آینده را ببندیم، بار یکی دو سال آینده یعنی بار سرنگونی (نظام) را خواهیم بست. رسوبات جهل و جاهلی بایستی در درون خودمان سوزانده شود. حلقات مفقوده عقیدتی بایستی پیدا و کارسازی بشوند.(۲)

رجوی علت جدایی مهدی ابریشمچی و مریم قجر و ازدواج او با خودش را این طور بیان کرد: اینجا طلاق و ازدواج خرج مقدماتی و اولیه این انفجار بود... در اینجا صحبت از انفجار است، انفجارهایی، تولید رهبری(۳) به اعتقاد نویسنده «بحران در خط مشی»، رجوی آگاهانه با دست زدن به یک عمل نامشروع و غیرمتعارف قصد جنجال سازی و بهره برداری از آن را داشته است:

از آنجا که رهبری سازمان بی دلیل دست به یک چنین تبلیغات گسترده و جنجالی نمی زند، باید ضرورت های مهم تری پشت این ماجرا نهفته باشد. نفس ازدواج هم بیشتر به یک اقدام جنجالی می ماند که گویا رهبری، آگاهانه و از روی قصد و به منظور این بهره برداری از جنجال و غوغایی که ایجاد

۱- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۱۸۱.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۲.

۳- همان، ش ۲۵۳، ص ۴۳.

می کند، دست بدان زده است. به عبارت دیگر، رهبری سازمان، احتیاج به یک «جنجال» و حادثه پر سر و صدا و شگفت انگیز داشته است تا اذهان همه اعضا و هواداران به سوی آن جلب شود، همه مجذوب آن گردند و آن قدر در این «واقعه» خیره و مشغول بمانند که واقعیت های مهم و دردناک تر دیگر را فراموش نمایند یا اصلاً متوجه آنها نشوند.(۱)

همزمان با اعلام خبر «ازدواج»، ناگهان همه کادرها و مسئولان سازمان با ادبیات و مضامینی بی سابقه، رجوی را مورد ستایش و تقدیس قرار دادند. این ستایش ها که ارتباطی منطقی با «ازدواج» یا «تساوی حقوق زن و مرد» نداشت، به صورت یک طرح و برنامه سازمان یافته و از پیش طرح ریزی شده، آغاز شد و به سایر اعضا سرایت کرد. تعابیر و مضامین، غالبا یکنواخت و مشابه بودند و این پیام را می رساند که از این پس، باید مسعود رجوی را در مقام رهبری استثنایی که سازمان را با شیوه مطلق العنان اداره می کند، بشناسند. ذیلاً چند نمونه شگفت و تأمل برانگیز از ابراز ستایش کادرهای مسئول و اعضای سازمان در قالب اعلامیّه، نامه و سخنرانی، ذکر می شود:

۱- مهدی ابریشمچی در مراسم تحویل سال ۶۴ پس از سخنرانی مسعود رجوی، در مورد انقلاب ایدئولوژیک و تقدیس رجوی گفت:

... نور این حرکت ایدئولوژیک به همه مون تابید. تو همین کوره ای که [رجوی] می گفت، لااقل از کنارش رد شدیم. خیلی چرک و کثافتمون ذوب شد، ایدئولوژی مون براق شد. حالا اونی که بودیم نیستیم، افتخار می کنیم، نسبت به اونایی که این راه رو نرفتند، سر هستیم. به همین دلیل به خودمون جرأت می دیم که بگیم بعد از این انقلاب، ماها همه مون عضو سازمان مجاهدینیم. مگه نه؟ افتخار می کنیم، پیروش هستیم، مریدش هستیم، معلّم ماست، یادمون داده، دستمونو گرفته، خدا کنه، بعد از اینم بکنه، که می کنه و نمی تونه نکنه، حمد و سپاس خدای را که تمامی ما مجاهدین را توسط مسعود و توسط مریم به این راه رهنمون شد که بی شک اگر نبود، ما راهی جز

۱- بحران در خط مشی: صص ۲۱ - ۲۲.

ضلالت و گمراهی نداشتیم.(۱)

۲- در نامه محمود عطایی یکی از کادرهای مرکزی سازمان به قرآن کریم این گونه تمسک گردید:

با تبریکات انقلابی و توحیـدی و آرزوی پیروزی برای خلق، اعوذباللّه من الشـیطان الرجیم. یریـداللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا(۲)

۳- در نامه محمد حیاتی یکی دیگر از اعضای کادر مرکزی سازمان نیز چنین آمده است:

با تبریک ازدواج پربرکت رهبری عقیـدتی ام مسـعود و مریم، با علم و ایمان، قاطعانه نسـبت به عـدم درک عظمت این رهبری استغفار می کنم. الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی.(۳)

۴- در اطلاـعیّه اتحـادیه انجمن های دانشـجویان مسـلمان خارج از کشور (وابسـته به سازمان) خطاب به رهبری نوین این گونه ابراز ستایش شد:

امروز شـما (مسـعود و مریم) مشعل داران یکتاپرستی و پرچم داران اعتلای آرمان های یگانه ساز و تحقق اسلام انقلابی هستید که در چهارچوب صداقت بی نظیر انقلابی، با تمامی هستی خویش، ابراهیم وار پای در آتش نهاده اید، تا از گرمای وجودتان جوانه های قسط بر شاخسار روابط اجتماعی روییده و آنچه شرک و بیگانگی است به توحید و یگانگی بدل شود.(۴)

۵ – محمد سـیدی کاشانی از اعضای مرکزیت سازمان که از ابتدای تأسیس و قبل از رجوی به سازمان پیوسته بود و ۵ سال هم از وی بزرگ تر است، در نامه خود خطاب به رجوی نوشت:

... دیگر به تـو برادر نمی گـویم، تـو مراد منی، تـو محبوب منی، تو آموزگـار منی... هرکس که به تو نزدیکـتر است خوب تر، انسان تر، صادق تر و فداکارتر است. تو خودت، خودت را ساخته و به عرش های بالابلند رسانده ای...(۵)

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: صص ۲۰ و ۲۲.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۶.

۳- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۶.

۴- نشریه مجاهد، ش ۲۴۲: ص ۷.

۵- نشریه مجاهد، ش ۲۴۲: ص ۹.

۶- در نامه حسین ابریشمچی برادر کوچکتر مهدی ابریشمچی که از فرماندهان ارتش سازمان و عضو شورای مقاومت است، خطاب به مریم قجر عضدانلو، چنین آمد:

... آرزو دارم یک بار نزد تو (مریم) و مسعود بیایم و به عنوان پرچم داران این انقلاب عظیم در مقابل تان زانو بزنم و فریاد بزنم: اشهد ان لااله الا اللّه و اشهد ان محمداً رسول اللّه (۱)

۷- محسن (ابوالقاسم) رضایی عضو مرکزیت خطاب به رجوی چنین نوشت:

... انسان های بزرگ جاذبه و دافعه عظیمی دارند. این جاذبه و دافعه را من در علی(ع) سراغ داشتم و این بار آن را در تو می بینم، جاذبه و دافعه تو از آن نوعی است که پر همه را خواهد گرفت. اگر کسی ذره ای شرف و انسانیت داشته باشد، عاشقت می شود و اگر کوچکترین انحراف و کژی در وجودش باشد آن چنان او را دفع می کنی که دیگر راه بازگشتی نخواهد داشت... مطمئنم که در روز قیامت جای تو (مسعود) در پیش اولیای خدا خواهد بود و مطمئنم که دست مرا نیز خواهی گرفت و مرا نجات خواهی داد.(۲)

۸ - در نامه فاطمه فرشچی (فرشچیان) از مسئولان نهادهای سازمان، رهبری نوین این گونه تقدیس شد:

... خدا را سپاس که تو را شناختم وگرنه به گفته پیامبر اگر امام زمانه خود را نمی شناختم، در جاهلیت مرده بودم... امروز دیگر خدایی را می بینم که به من احاطه دارد و من او را در انتهای مسیری یافتم که در ابتدای آن تو (مسعود و مریم) را دیده بودم. همان گونه که حضور تو را (مسعود و مریم) حس می کنم، هستی مطلق او را نیز با مطلق وجود خود حس می کنم.(۳)

مرحله دوم: استثمار رده

اشاره

اعلام رهبری خاص الخاص و رهبری ایدئولوژیک رجوی برای نجات سازمان از بن بست، برای بخش قابل توجهی از افراد قدیمی به دلیل آنکه تصور ادامه حیات

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۴۷: ص ۲۷.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۷: ص ۴۱.

۳- نشریه مجاهد، ش ۲۴۷: ص ۴۲.

بـدون سازمان برایشان مشـکل و حتی غیرممکن و بسـیار پرخطر می نمود، در ابتدا قابل قبول بود، اما بروز مخالفت ها و وجود زمینه هـایی در بین بعضـی کادرهـای مهم و مسـئولان سازمـان، می توانست برای طرح های رجوی مشـکلات جدّی بیافرینـد. بنـابراین تحت عنوان تـداوم و تعمیق انقلاـب ایـدئولوژیک، مرحله دوم ماجرا نیز از بهمن ماه ۶۴ آغاز گردید. مسـعود رجوی، خود در این باره چنین گفت:

... می خـواهم بگـویم در مسیر پیشـرفت انقلاـب ایـدئولوژیک درونی بایـد بـه مرحله دومش فکر کرد، فـاز اول دوره اول که مربوط به قضایـای همردیفی مریم و ازدواج من و او و بعـد در بحث هـای رهبری و... الی آخر. مرحله اول را گذرانـدیم. حالا می بایـد همچنان که از جمع بندی پاییز ۶۴ شـروع شد هرچه بیشتر به تعمیق تشـکیلاتی آن انقلاب درونی نظر دوخت. کاری که شـروع کرده ایم به یاد داریـد که به دنبال انقلاب ایـدئولوژیک و جمع بندی پاییز ۶۴ در ۱۹ بهمن اعلاـم کردیم (فاز دوم) که دفتر سیاسـی و مرکزیت سازمان منحل شد. برای چه آن دفتر سیاسـی خودش را منحل کرد و پیامش چه بود؟ بعد از حجت انقلاب ایدئولوژیک و رهبری، دیگر ما به طور ایدئولوژیک به این نتیجه رسیده بودیم که می باید از این پس این دفتر سیاسی و کمیته های مرکزی، منحل و ارگان واحدی به عنوان هیأت اجرایی ایجاد شود...(۱)

صلاحیت، وحدت فرد و مسئولیت

تا پیش از انقلاب ایدئولوژیک، در تحلیل های سازمان، بیشتر بر ضرورت رهبری جمعی تأکید می شد:

پیچیـدگی مسائـل اجتمـاعی و تضادهای عمیق آن، و بالاخص کیفیت حتی متفاوت سازمان انقلابی با جامعه... ایجاب می کند که رهبری، جمعی صورت بگیرد... از طرف دیگر برای اینکه نقاط ضـعف یک فرد نتواند به طور تعیین کننده روی تشکیلات اثر بگذارد... رهبری جمعی الزام آور می شود.(۲)

پس از طرح رهبری خاص الخاص برای رجوی، تشکیلات به طور کامل روی حل

۱- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۸۷: ص ۷۳.

۲- بررسی امکان انحراف مرکزیت...: ص ۳۲.

شدن تمام اعضا در اراده وی به عنوان معیار اصلی کسب صلاحیت تأکید می کند. ابریشمچی می گوید:

ما باتوجه به تجارب مان در سال ۵۴ و ضربه اپورتونیست ها تحلیل کردیم و به تجاربی رسیدیم که هیچ یک از سازمان ها و احزاب به آن نرسیدند. این اصل مخصوص خود ماست. این یکی از نظر ما بنیادین است. آن هم وحدت فرد و مسئولیت. یعنی صلاحیت در تشکیلات، تعیین کننده ترین اصل وحدت فرد و مسئولیت است... ما تجاربمان با هیچ یک از سازمان های انقلابی برابر نیست. ما بالاترین سازمان انقلابی جهان هستیم. انتقاد و انتقاد از خود در چهارچوب صلاحیت معنی دارد. عنصر پایین نمی تواند به عنصر بالاتر از خود انتقاد کند. مرز دموکراسی صلاحیت است. توان تصمیم گیری یعنی دموکراسی.

... ما الآن اگر تمام دفتر سیاسی و مرکزیت موافق استراتژی باشد ولی مسعود موافق نباشد، ما طرح را اجرا نمی کنیم. ما هیچ خط استراتژی را تا او تصویب نکند به مرحله اجرا در نمی آوریم. حتی اگر تنها او موافق و دیگران مخالف باشند، ولی با مسئولیت او، به اجرا گذاشته می شود.(۱)

در مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک هم تصریح شده بود که همه به رجوی مشروط

هستند و او در مقابل هیچ کس مسئول نیست:

در پایین تر از مسئول اول و رهبری ایدئولوژیک همه مشروط هستند و قبل از همه به مسئول بالاتر خودشان مشروط هستند. اما مسعود در بالا به کی مشروط است؟ فقط به انقلاب. او ایدئولوژیکمان [اصطلاح برساخته ابریشمچی؛ ظاهرا به معنای به طور ایدئولوژیک] مسئولی جز خدا ندارد.(۲)

مرحله سوّم: عبور از تنگه

رهبری نوین پس از حاکمیت مطلق بر تشکیلات، با این تحلیل که «از طرفی سرنوشت جمهوری اسلامی به نتیجه جنگ گره خورده است و از طرف دیگر ابرقدرت ها مایل نیستند که ایران در جنگ پیروز شود و بنابراین عراق در جنگ

۱- یعقوبی، جمع بندی دوساله...: صص ۶۳ - ۶۴؛ به نقل از مهدی ابریشمچی.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۵۵: ص ۲۳؛ از سخنرانی مهدی ابریشمچی.

بازنـده نخواهـد بود»، تصـمیم گرفت کاملاً و رسـما در کنار صدام قرار گیرد و تمامیت تشـکیلات را به رژیم بعث عراق پیوند بزنند. از این رو رجوی در پی امضای معاهده ای با طارق عزیز (معاون نخست وزیر وقت عراق) در فرانسه و ظاهرا پس از تحت فشار قرار گرفتن از سوی دولت فرانسه، در ۱۷ خرداد سال ۶۵ از پاریس وارد بغداد شد. به این ترتیب استراتژی جنگ چریکی شهری به استراتژی جنگ آزادیبخش تبدیل شد. زیرا به بیان رجوی:

جنگ آزادیبخش تجربه کاملاً جدیـدی در تاریـخ معاصـر جهان و در مداری چپ تر و کیفی تر و متکامل تر از همه استراتژی هـای نظـامی قرار دارد. بـا هـدف طلسم شـکنی در کوتاه مـدت و با توسل به اصل طلایی «حـدّاکثر تهاجم؛ جنگ تمام عیار و تحرّک مطلق»، خود را در جنگ انقلابی متجلی می کند.(۱)

به دنبال تصمیم به تغییر استراتژی، در تاریخ ۲۹/۳/۶۶ مسعود رجوی خبر

تأسیس ارتش آزادیبخش را طیّ اطلاعیه ای اعلام کرد.

تأسـیس ارتش آزادیبخش ملّی بـه مثـابه بـازوی اسـتوار و پراقتـدار خلـق از دیربـاز در صـدر آرزوهـای عمـوم وطن دوسـتان و آزادیخواهان این مرز و بوم و همه مشتاقان استقلال بوده و کمبود آن یکی از مهمترین حلقه های مفقود در تاریخ جنبش های رهایی بخش مردم ایران در دوران معاصر است.(۲)

در پی تأسـیس ارتش، سازمان مجموعه کادرها، اعضا و کسان مختلفی را که در مناطق گوناگون، نظیر اروپا، پاکستان و ترکیه داشت، به عراق آورد، در تشکیلات سازمان تغییرات اساسی داد و کادرها را به ستاد نظامی فرستاد.

سازمان در اواخر سال ۶۶ به این نتیجه رسـید که خط حـداکثر تهاجم را به خط حداکثر تمرکز تغییر دهد. متعاقب این تصـمیم کلیـه قرارگاههـای سازمـان در «قرارگـاه اشـرف» ادغـام و عملیـات متمرکز ارتش سازمـان شـکل گرفت که منجر به انجـام دو عملیات فکّه و مهران در کنار و با پشتیبانی ارتش عراق شد، که مهران به تصرف عراق درآمد و سه روز در اختیار سازمان قرار داشت. این عملیات ها ظاهرا سازمان را

ص:۲۷۱

۱- فروغ بی دروغ...: ص ۲۲.

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۹۸: ص ۲.

به این نتیجه رساند که با حمایت و امکانات ارتش عراق دسترسی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.

رژیم ثبات نـدارد و از درون پوک شـده؛ هرچه داشـته به صورت سـدّی دفاعی در مرز مسـتقر کرده است. کافی است در یک مقطع منـاسب سوراخی در این سـد ایجـاد کنیم و برویم که برویم و بـا حـدّاکثر سـرعت ارتش را از خـاک عراق به تهران می رسانیم... امروز یا باید ول کنیم و به دنبال کار و زندگی مان برویم، یا از آن ور برویم به سمت تهران.(۱)

سازمان موعـد حمله بعدی خود را ۵ مهر ۶۷ قرار داده بود و امیـد داشت بـا بهره گیری از تحولات سـریع رخ داده در جنگ و درگیری مسـتقیم نظامی آمریکا با ایران و شـرایط مساعد منطقه ای و بین المللی، بتواند خود را برای تصـرف تهران آماده کند. سازمـان که جمهوری اسـلامی را ناگزیر از ادامه جنگ تحلیل کرده بود با پـذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سـوی ایران در ۲۷ تیر ۶۷، غافلگیر شـد و با نقض آتش بس توسط رژیم صـدام و تجاوز مجدد عراق از جنوب و غرب به کشور، عملیات شـتابزده موسوم به «فروغ جاویدان» را انجام داد که به شکست سختی منجر گردید:

شکست نظـامی فروغ و تلفـات سـنگین آن، سازمان را از کیفیت تهی نمود و آن را دچار ورشکسـتگی سیاسـی - نظامی کرده بود. همه اعضا عصـبانی و بهت زده شـده بودند. صدای انتقاد از همه جا بلند شده بود. کمر بچه ها خم شد. هیچ چشم اندازی هم برای عملیـات بعـدی و جبران در پیش نبود. ...لبه تیز حملات متوجه رجوی بود اما بچه ها جرئت اعتراض علنی و نام بردن صریح از او را نداشتند. همه چیز در دل ها باقی مانده بود و نزدیک بود که بترکد.(۲)

در حقیقت همه امیـد و آرزوی سازمان این بود که در انتهای جنگ، بحران داخلی، نظام جمهوری اسـلامی را متلاشـی خواهد کرد. این آرزو نه تنهـا به تحقق نپیوست، بلکه در همـان شـرایط خاتمه جنگ، تلفات و ضایعات سـنگینی نیز بر این گروه وارد شد. در این مقطع رجوی مجددا برای خروج از بن بست تصمیم گرفت

ص:۲۷۲

۱- فروغ بی دروغ...: ص ۲۳.
۲- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۸.

انقلابـات ایـدئولوژیک گذشـته را تـداوم دهـد. ایـن بـار رجـوی برای جلـوگیری از بحران فروپاشـی، و بـه اعتقـاد بسـیاری از جداشدگان، برای تعمیق و گسترش نظام فرقه ای، تصمیم به مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک گرفت:

بعد از عملیات فروغ، رهبری زیر تیغ بود. می بایست جواب این ماجراجویی را لااقل به نیروهای خود بدهد. او پیش دستی کرد و مرحله سوم انقلاب ایـدئولوژیک به نام «تنگه و توحیـد» را راه انـداخت... رجوی ابتـدا آمد عملیات فروغ را بیمه نامه معرفی کرد تا بدین وسیله غم بچه ها را قدری تخفیف دهد و دل آنها را خوش کند؛ بعد هم آمد طلبکار شد و همه گناهان شکست و اشـتباهات را به گردن دیگران انـداخت، که شـما مسـتعد و لایـق پیروزی نبودیـد زیرا تفکر شـما ماتریـالیستی و تعادل قوایی بود.(۱)

رجوی از طرفی بر عظمت و تأثیر مثبت و درستی عملیات تأکید داشت، و از طرف دیگر مسئولیت شکست را بر عهده سایرین گـذاشت و به این ترتیب، این اعضا بودنـد که طبعاً بایـد انقلاب می کردنـد و کاستی های خود را برطرف می کردنـد. وی در این مقطع ناچار نشد به شـبهات اعضا نسبت به طراحی و هدایت عملیات و شکست آن پاسخ دهد و این نتیجه مرحله موسوم به «تنگه و توحیـد» بود. اعضـا متهم شدنـد که در عملیـات وقتی در تنگه (چهـار زبر/مرصـاد، جـاده کرمانشـاه) به مشـکل و مـانع برخورد کردنـد، به فکر زن و زنـدگی و آینـده، و مختصـراً به فکر خودشان بودند و به همین دلیل قوای جمهوری اسـلامی در نظرشان بزرگ جلوه کرد و نتوانسـتند از سدّ آن بگذرند. به تعبیر رجوی به خاطر همین «چتر فلسـفی تعادل قوایی»، تجهیزات، تانـک و هواپیماهـای ایران در دیـد اعضـا به گونه ای جلوه کرد که آنهـا اشـتباهاً جمهوری اسـلامی را قوی تصور کردنـد. در تحلیـل وی اگر این افراد در آنجـا خودشـان را فراموش می کردنـد و فقـط به رهبری سازمان چشم می داشـتند - و لاغیر - می توانسـتند از این نبرد، پیروز بیرون بیاینـد. بنـا به تحلیـل او «توحیـد» یعنی سـرسپردگی کامل ذهنی و عملی به رهبری مسـعود و مریم، که می تواند ضامن عبور از «تنگه» بحران های

۱- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۹.

سازمان باشد. او حتی در پاسخ به اعتراضات نزدیکان، دوستان و بستگان افراد کشته شده در عملیات، حق مالکیت تامّ خود بر کلّ سازمان را طرح کرد و آنها را از ولیّ دم بودن خلع کرد:

این فتنه ذهن بیمار شماست. شهدا به شما مربوط نیست.... حسابرسی خانوادگی در مورد شهدا [و اینکه] آی این شوهر من، برادر من، زن من بود در حیطه صلاحیت هیچ کس نیست و آنها را در جیب خود نریزید. آنها پیمان خودشان را با ما بسته اند و ما هم خیلی دلمان از شما بیشتر می سوزد.(۱)

در سال ۱۳۶۸ معضل دیگری مایه افزایش تاریکی چشم انداز و آینده سازمان شد. بن بستِ پیش آمده در تحقق نیافتن یکی دیگر از تحلیل های اصلی و استراتژیک رجوی بود. سازمان همواره چنین تحلیل و تبلیغ می کرد که نظام جمهوری اسلامی و ثبات کشور، بستگی تامّ و تمام به حیات امام خمینی(ره) دارد. رجوی پس از شکست در «عملیات مرصاد»، با تأکید بیشتری می گفت اگر پیش بینی ها و خواست های سازمان به وقوع نپیوست به علت حضور شخص حضرت امام(ره) بوده است و در صورت فوت ایشان دیگر کسی نیست که بتواند ثبات کشور را تأمین کند و تشتّت ها گسترش می یابند و نظام از درون می پوسد و در نتیجه، سقوط جمهوری اسلامی حتمی است. سازمان بسیار روی این تحلیل تبلیغ و پافشاری می کرد. پس از رحلت حضرت امام(ره) عدم تحقق تحلیل سازمان، موجب یأس و ناامیدی بیشتر در بین اعضا شد. در این مقطع به عناوین گوناگون، از جمله مسئول اولی مریم رجوی و سپردن مسئولیت سازمان به او، تأکید هرچه بیشتر بر موضوع زن و کنار زدن اعضای مرد - بخصوص افراد باسابقه و قدیمی - و انتخاب فهیمه اروانی به عنوان جانشین و قائم مقام مریم رجوی، سازمان در صدد برآمد از بن بست جدید بگریزد.

مهمترین اقدام در پایان مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک، تحمیل طلاق های اجباری به اعضای متأهل بود، که مطابق آن همه موظف بودند تا زمان پیروزی

۱- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۹.

سازمان مجرد باقی بمانند و ازدواج نکنند. به افراد توضیح داده شد که خواب، خوراک و زندگی یک فرد تشکیلاتی به خاطر تشکیلات و آرمان های آن است و تبلور تشکیلات در رهبری آن عینیت می یابد، بنابراین رهبری باید تقدیس شود. از این رو در جریان نشست های عمومی طلاق که از شهریور ۱۳۷۰ آغاز شد، طلاق های گسترده و اجباری، که در مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک «تنگه و توحید» در سازمان اتفاق افتاد، محور اصلی تصاحب قلب ها توسط رجوی بود. استدلال سازمان در سه طلاقه کردن زنان توسط همسرانشان هم مالکیت تامّ رجوی بود.

رجوی خطاب به زنان و مردان متأهل که در «نشست طلاق» گرد آمده بودند گفت:

قلب هیچ کس مال خودش نیست؛ همه قلب ها متعلق به رجوی است. او مالک و صاحب همه قلب هاست. هرکس باید این مالکیت را از طریق طلاق همسر خود به اثبات برساند. قلب زن متعلق به شوهرش نیست. همه قلب ها مال من است و قلب ها باید به من عشق بورزند و سینه ها باید برای من بتپند. هرکس به میزان و درجه ای که قلبش به دیگری عشق بورزد به همان اندازه حق رهبری را ضایع کرده است.

در نشست مزبور رجوی یک سینی برداشت و حلقه های ازدواج را جمع آوری کرد و حکم صادر نمود که:

همه زن ها به مردها حرام اند و تا امر سرنگونی هیچ کس حق ندارد با زن خود ملاقات کند.

در این نشست رجوی یکی از اعضا را از جا بلند کرده و گفت:

تو باید عشق همسرت را از دل بیرون کنی؛ زن ناموس تو نیست؛ من ناموس تو هستم. باید تلقی مالکیت در مورد زنت را از ذهنت بیرون کنی و... زنهایتان مال شما نیستند و زنها هم بدانند که شوهرانشان مال آنها نیستند. همه متعلق به رهبری هستید.

شمس حائری در مورد نشست های طلاق نوشته است:

صحبت ها و بحث هایی که در این نشست ها که حدود بیست روز تا یک ماه طول کشید، مطرح شد به قدری مشمئزکننده است که هر کس از شنیدن آنها

مـو بر بـدنش راسـت می شـود... مسعود در این نشست هـا اعضـا را تهدیـد کرده است که اگر یـک کلمه از این حرف هـا و صحبت ها در بیرون درز کند... افشاکننده را فوری به سزای اعمالش می رسانیم.(۱)

همـه این اقـدامات عجیب و بی سـابقه، ظـاهرا یـک هـدف اساسـی را پیگیری می کرد و آن جـایگزینی رهـبری به جـای تمـام دلبسـتگی ها، ارتباطات و اعتبارات فردی بود. هرنوع علاقه و محبتی در فرد، مانع علاقه و محبت نسبت به رهبری تلقی می شد و هر نوع رابطه ای مانع بین شخص با رهبری بود.

در مرحله سوم انقلاب ایـدئولوژیک، بریـدن و جـدا شـدن اعضـا می توانست همه امیـدها و تلاش هـا برای حـل بحران عمیق سازمان را از بین ببرد. به همین دلیل دور تازه ای از اقدامات خشونت آمیز در داخل تشـکیلات آغاز شد و زندان های متعدد و تبعیدگاه رمادیّه مملو از بریده ها شد.

مرحله چهارم: فردیت و جنسیت

پنـج سال پس از خاتمه جنگ عراق و ایران، تداوم بن بست و شـکست استراتژیک سازمان، و تشدید وخامت اوضاع داخلی و بین المللی رژیم عراق، بحران درون سازمان را که با انقلاب های ایدئولوژیک موقتا پنهان می شدند، مجددا و وسیع تر آشکار ساخته بود. رهبری تشـکیلات که گویا دیگر به تکرار و تجدیـد انقلاب های ایدئولوژیک، عادت کرده بود این بار در مواجهه با بحران، مرحله چهارم انقلاب ایدئولوژیک را تحت عنوان «فردیت و جنسـیت» مطرح کرد و فضای جدیدی برای فعالیت های سیاسـی - تبلیغاتی خود پدید آورد. سازمان ابتدا برای حفظ نیروهای قدیمی و از بین بردن خطر قدیمی انشـعاب، آنها را تحت عنوان تقویت شورای مقاومت وارد این شورا نمود و تعداد اعضا را از ۱۷۰ تن به ۲۳۵ تن رساند و سپس به منظور تصویرسازی جدید از تشکیلات و تضمین تداوم تسلط رجوی، ۲۴

۱- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۸۰ - ۸۱.

نفر از زنـان تشـکیلات که سـرسپردگی کامل خود را به رهبری به اثبات رسانـده بودنـد، به عنوان شورای رهبری انتخاب کرد. برخی از اعضـای قـدیمی سازمـان معتقـد بودنـد که علت اصـلی علاـقه رجوی به انتخاب زنان به عنوان مسـئولان و فرمانـدهان اصـلی، ناشـی از آن بود که در دیـدگاه وی زنان به دلیل احساساتی بودن و فقـدان جسارت مخالفت و اطاعت پذیری و حرف شنوی بیشتر، قابل اعتمادترند و افزایش حضور آنان در تار و پود سازمان موجب کنترل بهتر کادرهای مرد و جلوگیری از بروز تمرّد یـا افزایش نافرمانی می گردد.(۱) در مرداد مـاه سال ۱۳۷۲ رجوی در نشـست مسئولان بخش های مختلف سازمان ضمن مرور تاریـخ معاصـر بـا این عنوان که هرگاه تعادل یک سیسـتم برهـم می خورد گروه هایی که خود را با تغییرات منطبق نکنند حـذف می شونـد، از تغییرات ایـدئولوژیک سازمان دفاع کرد و به تحلیل مرحله چهارم انقلاب ایدئولوژیک و انتخاب شورای رهبری زنانه پرداخت.(۲)

خوشا به حال من و شـما که امروز افتخار انتخاب و رأی دادن به این ذی صـلاح ترین خواهران مسئول را پیـدا کردیم و بـدین وسـیله دیگر بـار کیفـاً خودمـان را بـه جلـو پرتـاب کردیـم. ایـن رمز مانـدگار مجاهـدین اسـت و بـه مشابه موتورهـای جـدید ایدئولوژیکی شـماست. طبعاً ذی صلاح ترین مسئولان تان را انتخاب کردید. اما از نظر من تازه این فرع قضیه است. اصل قضیه بال و پر گشودن شاخص و مظهر انقلاب درونی شـماست با موتورهای جدیـد. اصل قضـیه بود و نبود است. باز هم و سـرانجام بعد از ۸ – ۹ سال مجدداً بود و نبود شما پاسخ پیدا کرد.(۳)

سازمـان جهت مقـابله بـا اعتراضـات احتمـالی نسـبت به انتخـاب شورای رهبری زنـانه، مسئله را به بحث صـلاحیت که مختص رهبری است متصل کرد و صلاحیت برای عضویت در شورای رهبری را موکول به پیوستگی هرچه بیشتر به رهبری کرد:

این خواهران شورای رهبری در واقع مسئولین و گل های سرسبدی هستند که

۱- چه باید کرد: صص ۱۸۰ – ۱۸۱.

۲- نشریه مجاهد، ش ۳۱۱: صص ۸ -۹.

۳- نشریه مجاهد، ش ۳۱۱: ص ۱۰.

بیشتر از همه ما خورشـید خواهر مریم را باور کرده انـد و به نور آن جان و دل سپرده اند و اتفاقاً دلیل صـلاحیتشان برای احراز چنین مسئولیتی در شورای رهبری، همین مسئله بوده است.(۱)

همچنین شورای مرکزی سازمان طیّ اطلاعیه ای این حرکت را ادامه حلّ مسئله خطیر رهبری اعلام کرد:

اوج شکوفایی و قانون انفجار رهایی در همین شورای رهبری است که در راستای مهمترین مسئله انقلاب درونی سازمان، یعنی حل و فصل مسئله خطیر رهبری پیشوایان والای عقیدتی مان (مسعود و مریم) را هرچه تابان تر می سازد.(۲)

شمس حائری درباره علت زن گرایی رجوی در دوره اخیر سازمان این گونه تحلیل کرده است:

زنـان چون از قبل مورد ظلم و نادیـده گرفتن حقوق فردی و اجتماعی قرار گرفته بودنـد و هویت و اعتبار خود را از دست داده بودند، رجوی از این ضـعف تاریخی اسـتفاده کرد و زنان را وسـیله مشـروعیت دادن به توطئه هایش کرد... درک روانشـناسانه ضعف تـاریخی زن و اشـک تمسـاحی که رجوی برای زن می ریخت به وی امکـان داد که اسـتخوان بنـدی سازمان خود را بر محـور زن سازمانـدهی کنـد تـا ایـن شـیوه جوامع سـرمایه داری را که زن عنصـر سـودآوری است در سازمـان به کـار گیرد... فرمانـدهان و مسـئولینی که بعـدا به ریـاست بخش ها و سـتادها منصوب می شدنـد، بیشتر زنان بودنـد و چون محصول انقلاب ایـدئولوژیک بودنـد، زیـاد مـایه دار و بـاسواد و دارای دانش سیاسـی و توان بالاـی اجرایی و قـدرت بیـان نبودنـد. آنهـا بیشـتر احساساتی و پرشور بودند. یک کلمه که حرف می زدند ده بار نام مریم و مسعود را بر زبان می آوردند.

در هر موردی سـریعا گریه می کردند، خیلی دل نازک بودند. لذا چون آنها ذاتاً توانایی و اسـتعداد جذب بچه ها را نداشتند و بچه ها هم زیاد به سمت آنها جذب نمی شدند، از آنها زیاد نمی ترسیدند و محدودیت برای آنها کمتر بود.

۱- نشریه مجاهد، ش ۳۱۱: ص ۱۴؛ نقل از عباس داوری.

۲- نشریه مجاهد، ش ۳۱۱: ص ۱۷.

همه ترس ها از افراد قدیمی به خصوص اعضای سال های قبل از ۵۰ بود.(۱)

سازمان یا فرقه

کتاب «بحران در خط مشی» مفهوم رهبری نوین در سازمان را این گونه تشریح کرده است:

در اندیشه افراد، تصمیمات و نظریات رهبری سازمان معیار و ملاک مطلق حق می باشد تا آنجا که در عمل، سازمان و رهبری آن جای «خدا» را در ذهن و قلب و حیات بیشتر اعضا گرفته است. نزد آنان، نظریات، تصمیمات، عقاید و فرامین رهبری همانند «وحی» عین حقیقت و عاری از هر ضعف و اشتباه و معیار و ملاک حقیقت در هر زمینه بوده و هست... در جریان مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴، عده ای از اعضا وقتی از ماجرا، با حیرت و شگفتی زیاد، مطلع شدند، پذیرش و هضم «تغییر مذهب» را برای خود دشوار یافتند، اما دیری نگذشت که تحت تأثیر جاذبه خدایی [دانستن]سازمان و اندیشه مصون از خطا و مطلق نگری به سازمان، با این استدلال تسلیم حادثه شدند و گفتند «اگر سازمان می گوید مارکسیسم بر حقّ است و مذهب پوچ، حتماً این حرف صحیح است».

سازمان به خاطر همان اشکالات عمده عقیدتی... «رهبری» را به جای خدا الگو و معیار قرار می دهد. تربیت اعضا به نحوی است که باید به جای خدا، سازمان را پرستش و اطاعت کنند. آنان معیار و میزانی بالاتر برای سنجش و داوری درباره عملکرد آن یا عقاید و تصمیمات رهبری در اختیار ندارند. اگر کسی بپرسد آیا سازمان و رهبری آن جایزالخطا هستند یا نه، نمی توانند جوابی فوری به این سؤال بدهند و اگر خواسته شود یکی دو خطا برای سازمان در طول عمر بیست ساله اش [تا سال ۶۴]بشمارند، از پاسخ درمی مانند و شاید هرگز به این فکر نیفتاده باشند که ممکن است رهبری سازمان هم اشتباه کند.(۲)

۱- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۹۶، ۹۷ و ۱۰۵.

۲- بحران در خط مشی: ص ۶۹.

آبراهامیان جریان انقلاب ایدئولوژیک سازمان را تبلور فرایند تبدیل به یک «فرقه» توصیف می کند:

مجاهدین خلق از یک جنبش توده ای - که می خواستند بدان برسند - به یک «فرقه» درونگرا که در بسیاری از جنبه ها مشابه گروه های شبه مذهبی موجود در سراسر جهان است، تبدیل شد. این تغییر و تحول سریع، در اوایل سال ۱۹۸۵/بهار ۱۳۶۴، در ازدواج جدید رجوی، تبلور یافت. در ۲۷ ژانویه ۱۹۸۵/هفتم بهمن ۱۳۶۳ رجوی اعلام نمود که مریم قجر عضدانلو را به عنوان «هم ردیف مسئول اول» سازمان تعیین نموده است. عناصر سازمان، تا آن زمان، مریم قجر عضدانلو را فقط به عنوان خواهر کوچک تر دو تن از اعضای قدیمی (نرگس، که در زمان شاه کشته شد و نیز محمود، که در آن دوران زندانی بود) و همسر مهدی ابریشمچی یکی از یاران نزدیک رجوی می شناختند. این متن، با تقدیم به یاد اشرف ربیعی همسر اول رجوی، توضیح می داد که از آن پس یک «انقلاب عظیم ایدئولوژیک» در دوران مجاهدین خلق» مردم ایران و تمام جهان اسلام آغاز خواهد شد. پنج هفته پس از این اعلان، دفتر سیاسی و کمیته مرکزی طی بیانیه ای، اعلام کردند که مجاهدین خلق از مسعود رجوی و مریم قجر خواسته اند تا به منظور عمیق تر کردن این «انقلاب بزرگ ایدئولوژیک» و نیز برای جلوگیری از «تضادهای حل ناشدنی»ای که به هنگام کار نزدیک با یکدیگر، این زوج ازدواج ناکرده را تهدید می کند، با هم ازدواج کنند. این بیانیه استدلال می کرد که باقی ماندن در موضع همردیفی، بدون ازدواج، صرفا فرمالیسم بورژوایی را دربر خواهد داشت. در این بیانیه، دلایل برکشیدن مسعود رجوی، به عنوان یک رهبر بزرگ انقلابی، فهرست وار آورده شده بود که در مجموع، از همان موادی تشکیل می شد که در جریان تبلیغات ریاست جمهوری نیز بارها و به شکل اغراق آمیزی مطرح شده بود. مسائلی از قبیل: وراثت مجاهدین اولیه، مقاومت و نمایندگی رهبری گذشته سازمان، نجات سازمان پس از ماجرایی که خود آن را کودتای اپورتونیستی نام نهاده بودند و... در همین بیانیه، به اشاره آمده بود که مریم عضدانلو و مهدی ابریشمچی از یکدیگر جدا شده اند تا راه را برای تحقق این «انقلاب بزرگ» هموار سازند. بیانیه مزبور توسط ۳۴ عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی امضا شده بود و این نخستین باری بود که

سازمان، اسامی کادر رهبری خود را منتشر می نمود. البته بعضـی از اعضای سابق سازمان بر آنند که در روند ماجرای ازدواج، دلایـل دیگری وجود داشـته؛ بـا نتایجی کاملاً روشن. این ازدواج از دو جهت تأثیری بسـزا داشت: هم انزوای بیشتر و درونی تر شدن سازمان را سبب شد و هم – هم زمان – یک سری پاکسازی و تصفیه [ظاهرا]داوطلبانه در سازمان آغاز گشت.(۱)

ص:۲۸۱

۱- خلاصه ترجمه از: Radical Islam: PP ۲۵۲-۲۵۶

فصل چهل و دوم: رجوی کیست؟

رجوی از زبان دو متّحد سابق

مهدی خانبابا تهرانی عضو سابق حزب توده و کنفدراسیون و از فعالان و پایه گذاران آن، که تجربه زیادی در برخورد با جریان های سازمانی و حزبی دارد و در ابتدای تشکیل «شورای ملی مقاومت» نیز همراه با دوستانش در این جریان حضور داشته است، شخصیت رجوی را بدین گونه تحلیل می کند:

در جریان کودتای درون سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ ... رجوی همراه تعداد معدودی از کادرهای سازمان ایستاده، از خط مشی قبلی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین دفاع کرد. در میان این گروه، رجوی قدیمی ترین کادر و تنها کسی بود که از کمیته مرکزی باقی مانده بود. او در دوران زندان شاه به لحاظ فکر و دوخت و دوز سیاسی برجسته ترین عنصر گروه شد. با انقلاب بهمن ماه، مجاهدین در واقع از نیروی سازمان یافته قابل ملاحظه ای برخوردار نبودند، اما به دلیل برخورداری از کادرهای جوان که در دوره زندان جمع کرده بودند، در پناه جوّ اسلامی انقلاب به سازماندهی مجدد پرداختند. رجوی در این جریان توانایی های خود را به نمایش گذارد و جلوه کرد. او نسبت به سایر کادرها و اعضای مجاهدین به لحاظ توانایی ها برتری قابل ملاحظه ای یافت. مثلاً در زمینه سخنوری، قدرت انتقال سریع در مسائل سیاسی و سازمانی و بیان نظری مواضع سازمان مجاهدین، که ناشی از سابقه طولانی او می شود. در خرداد ۱۳۶۰ بنا به مدارک انتشار یافته از سوی مجاهدین این شخص رجوی بود که تصمیم به حمله مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی می گیرد، و خوب و بد استراتژی نظامی به او برمی گردد. در

واقع این کلام مسعود رجوی است که حرف آخر سازمان می باشد... وی شخص هوشمند و با استعدادی است اما این استعداد و ظرفیت با ظرفیت انقلابی به بزرگی و پیچیدگی انقلاب و جامعه ایران خوانایی ندارد. او بیش از اندازه لحظه گراست... و از دیگر نقاط ضعف، کاستی آگاهی تاریخی نسبت به روند جنبش های اجتماعی ایران و جهان است... و نقطه ضعف اساسی دیگر وی این است که بنابر موقعیت یکتایی که در سازمان مجاهدین دارد، کم کم امر بر او مشتبه شده است که تمامی علم و دانش را یک جا قورت داده و رهبر بلامنازع جامعه و ناجی ایران است.(۱)

بنی صدر درباره دیدگاه رجوینسبت به مردم ایران خاطره ای به این شرح نقل کرده است:

... وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم. او در آنجا گفت: «می خواهیم قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری(۲) – که ۴۰ روز بعد انجام می شد – خارج شویم.» من گفتم: نه؛ اول باید ببینیم [که]مردم ایران در این انتخابات ریاست جمهوری چگونه

عمل می کنند. اگر مردم رفتند پای صندوق ها و رأی دادند، معنایش این است که این کودتا(۳) را تأیید کردند. بنابراین من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفیگاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که «مردم ایران! شما با رفتن به پای صندوق ها و دادن رأی خود، این کودتا را تأیید کردید. کشور مالِ شماست. من گفته بودم رأی، رأی مردم است. حال، چون انتخاب شما این طور شده است، من هم انتخاب شما را می پذیرم.» آقای رجوی گفت: «أکثرهم لایعقلون؛ قرآن می گه اکثر مردم عقل ندارند... شما می گید اگر مردم رفتند پای صندوق ها! خُب، می رن. آخوندها بهشون می گن بروید پای صندوق ها، اینها هم می روند پای صندوق ها.»(۴)

۱- شوکت، نگاهی از درون...: صص ۶۳۴- ۶۳۵.

۲- منظور دومین انتخابات ریاست جمهوری است که در مردادماه ۱۳۶۰ برگزار شد.

۳- منظور بنی صدر از «کودتا»، جریان قانونی بحث عدم کفایت سیاسی و عزل وی از ریاست جمهوری با رأی اکثریت مجلس است.

۴- بنی صدر، خاطرات...: ص ۱۴۰.

فصل چهل و سوم: گذار به سوی «فرقه»

اولین پیش بینی درباره تبدیل «سازمان» به «فرقه»

اشاره

راستگو از مسئولان سابق روابط خارجی سازمان درباره تبدیل شدن گروه به «فرقه» نوشته است:

تبدیل سازمان مجاهدین به یک فرقه خطرناک [شبه] مذهبی طی یک پروسه

طولانی انجام پذیرفت. با این پرانتز که پتانسیل این تبدیل و تبدل ها در دیدگاه جزم [التقاط]اسلامی/مارکسیستی این جریان از همان آغاز هم وجود داشت. اگر این وضعیت به شدت کنونی قابل دیدن نبود. به دلیل عدم امکان ایجاد چنین روابطی در سال های آغازین شکل گیری این جریان بود و نه بری بودن کلیّت این جریان از این ایدئولوژی!

در پروسه تأسیس این سازمان در نیمه اول دهه چهل خورشیدی، این سازمان ابتدا اصل «سانترالیسم دموکراتیک» را با تأثیر گرفتن از سازمان های رادیکال موجود در آن دوران، به عنوان اصل اساسی حاکم بر روابط درونی خود برگزید.(۱)

فضل تقدّم در پیش بینی تبدیل «سازمان مجاهدین خلق ایران» به یک «فرقه»، از آن استاد مطهری است. او این نظر خود را در بخشی از نامه ای که به سال ۱۳۵۶ برای امام خمینی به نجف فرستاد، چنین بیان می کند:

... جریان دوم جریان به اصطلاح گروه مسمّی به «مجاهدین» است. اینها در ابتدا یک گروه سیاسی بودند ولی تدریجا به صورت یک انشعاب مذهبی

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۳۱.

دارنـد درمی آینـد، درست ماننـد خوارج که در ابتـدا حرکتشان یک حرکت سیاسـی بود، بعـد به صورت یک مـذهب با یک سلسـله اصول و فروع درآمدنـد. کوچکترین بـدعت اینهـا این است که به قول خودشـان به «خودکفایی» رسـیده انـد و هر مقام روحانی و مرجع دینی را نفی می کنند. از همین جا می توان تا آخر خواند. دیگر اینکه در عین اظهار وفاداری به اسلام، کارل مارکس لااقل در حد امام جعفر صادق علیه السـلام نزد اینها مقدس و محترم است. البته اینها آنهایی هستند که بر مسلک سابق خود باقی هستند. آنها که اعلام [تغییر مواضع ایدئولوژیک]کردند تکلیفشان روشن است...(۱)

بعدها نیز «رضا رئیسی (رئیس طوسی)(۲)، حمید نوحی، حسین رفیعی، هیأت مؤسّس انجمن های دانشجویان مسلمان - اروپا و آمریکا»، مؤلّفین کتاب رونـد جـدایی، به این موضوع اشاره می کننـد. اینان در این کتاب، که تاریخ نگارش آن دی ماه ۱۳۵۹ اسـت، در بخش «ارزیـابی نهـایی و آینـده نگری»، پس از مقـایسه ای کـه بیـن مناسـبات سازمـان بـا آنچه در فرقه هـایی چـون «اسـماعیلیه» و «مافیا» برقرار بوده و هست انجام می دهند، در انتها فرض هایی را برای آینده سازمان ترسیم می کنند که یکی از آنها تبدیل آن به «فرقه» است. این تحلیل واقع بینانه را مرور می کنیم:

... چنانچه ... رهبری، با انتقاد جدّی خود، به راه اصولی باز نگردد، هر روز بیشتر از پیش در گرداب انحراف فرو خواهد رفت. ... بر حسب آنکه «سازمان» به قدرت سیاسـی برسد (زیرا نفس انحراف، مانع از کسب قدرت سیاسی نمی شود) و یا در انزوای کامل قرار گیرد، این انحرافات می تواند به یکی از صورت های زیر تجلّی کند:

۱- نامه تاریخی استاد...: ص ۱۶.

۲- سید محمدمهدی جعفری که خود از سال ۱۳۴۷ با سازمان ارتباط تشکیلاتی داشته است، معتقد است که: «آقای دکتر رضا رئیس طوسـی را به یک معنا می توان جزو مؤسسـین اصـلی سازمان مجاهدین خلق ایران به شمار آورد، زیرا با [محمد] حنیف نژاد و سـعید محسن به سربازی رفت و در پادگان به همان نتیجه ای رسید که دیگر سران اولیه سازمان در باب ضرورت جنگ مسلحانه رسیده بودند... در سال ۱۳۴۶ من در کوه او را دیـدم که به همراه حنیف نژاد و دیگران بود... من می دیدم که سـران سازمان در سال ۱۳۴۸ به منزل آقای رئیس طوسی رفت و آمد می کنند.» جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۱۵۰ - ۱۵۱.

۱- در صورت پیروزی سیاسی جریان های غرب گرا، سرمایه داران و آمریکا پسندان، دو راه بیشتر در برابر او وجود ندارد: یا سهمی در قدرت به دست آورده، به قیمت مستحیل شدن در جریان لیبرالی، آن را حفظ نماید، [که]در این صورت، عاقبتی بهتر از خود این جریان در انتظار او نیست. و یا برای پرهیز از مستحیل شدن در برابر این جریان، با آن خط کشی قاطع نموده برابر این جریان قرار گرفته و بخواهد به تنهایی یا با همکاری نیروهای هم سنخ، قدرت را قبضه کند. لیکن از آنجا که قبلاً در روند هم آوازی با غرب گرایان و ضدّانقلابیون، و خصوصاً در خصومت و دشمنی با جریان ها و نهادهای اصیل انقلابی و رهبری انقلاب، به تدریج از توده های زحمتکش جدا شده، چاره ای جز توسّل به کودتا، توطئه نظامی، پلیسی و سیاسی، و توسّل به استبداد شدید و سرکوبگرانه حزبی «برگزیده ها» - و نه توده ها - ندارد. چنین شیوه هایی، در روند بقا و دفاع از خود، بالاخره منجر به حاکمیت نوعی استکبار (فاشیسم) می شود.

۲- در صورت شکست جریان لیبرالی و نرسیدن به قدرت سیاسی، و خصوصاً چنانچه مورد تهاجم و خشونت واقع شده کلیه درها به روی آنها بسته شود، خواه ناخواه به خاطر جدایی و انزوای بیشتر از توده ها، تبدیل به فرقه ای می شود که نظایر آن را تاریخ فراوان به خود دیده است.(۱)

به نوشته جابانی: «مجموعه تحولات درونی با هدف مطیع سازی نیروها و تبدیل رهبری جمعی سازمان مجاهدین خلق (اعضای کادر مرکزی) به رهبری خاص الخاص (شخص مسعود رجوی) و سپس تبدیل این رهبری به عنصری مقدس و دست نیافتنی به منظور فرمانروایی محض و بلااشکال در امر کنترل نیرو و خط دهی درون و برون، همه و همه، از سازمان مجاهدین خلق، یک فرقه ایدئولوژیک نظامی ساخت.»(۲)

عزم رجوی بر «فرقه سازی»

برخی از اعضای قدیمی سازمان تأکید دارند که رجوی، علاوه بر مطالعه کتب

۱- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۱۶۴ و ۱/۱۶۴ و ۲/۱۶۴.

۲- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۹۰.

مربوط به سازماندهی (مانند نوشته های مائو، هوشی مین، جیاپ، چه گوارا و...)، در زمینه نهضت ها و حرکات شعوبی و فرقه گرایانه تاریخ ایران نیز مطالعاتی داشته است تا فرهنگ «مرادسازی» و «مریدپروری» را به دقت بیاموزد. علی فراستی در این باره می گوید:

[در سازمان] بخشی بود به نام «بخش اطلاعات انجمن ها»؛ که اغلب بچه هایی که در آن بخش بودند، زبان محل را می دانستند. معمولاً ـ نخبه ترین و تیزترین افراد را برای آن بخش انتخاب می کردند. ابتدا بی مسئله بودن، و سپس نمرات بالای امتحانات دانشگاهی، سطح تحصیلی، و ضریب هوشی این افراد چک می شد....

از بخش اطلاعات انجمن ها، در حوالی مهر ماه ۱۳۶۳، خواسته بودند که در مورد فرقه های مذهبی در غرب تحقیقاتی بکنند، بهانه شان نیز این بود که «امپریالیست ها دارند از طریق فرقه های مذهبی، خط و خطوطی را پیش می برند که می خواهیم ببینیم دارند چه کار می کنند و کارکرد این فرقه ها چیست». ... من به این نتیجه رسیدم، که در آن موقع، مسعود رجوی می دانسته که تشکیلات دارد از هم می پاشد و نیاز داشته که ببیند فرقه های مذهبی در غرب چطور عمل می کنند تا آن را الگو قرار بدهد.(۱)

اخیرا در اروپا مسئله فرقه ها و افتضاحات درون فرقه ها بالا گرفته است. انجمنی تشکیل شده بود تا قربانیان فرقه ها را کمک کنند تا بتوانند به لحاظ فکری و روحی دوباره روی پای خودشان بایستند. چند وقت پیش در یک بحث رادیویی در فرانسه شنیدم که یک خانم روانشناس کتابی در مورد فرقه های فرانسوی منتشر کرده بود. بعد معلوم شد این خانم – خودش – روانشناس فرقه بوده است! یعنی از اعضای یکی از فرقه های فرانسه بوده و مسئولیت بالا-یی هم داشته، خیلی از روش ها را خودش تدوین و بر روی اعضای فرقه اجرا می کرده است. وقتی در مورد کارشان و نحوه کار کرد آن

۱- مسعود جابانی در کتاب خود ضمن درج گزارش «مرکز اطلاعات فرقه ها» در انگلستان پیرامون ویژگی فرقه ها، تأکید می کند که: «واقعیت این است که فرقه مجاهدین، برای اولین بار توسط کارشناسان غربی شناسایی و ارائه گردید و این ناشی از شناخت آنها از چنین جریاناتی بود.» جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۱۲۷.

فرقه توضیح داد، من - یکدفعه - احساس کردم دارد در مورد مجاهدین [خلق]صحبت می کند. همان داستانی که او گفت، داستان ما بود![(۱)]

چنانکه به اشاره گذشتیم، برخی از صاحب نظران «سابقه فرقه ای» سازمان را قدیمی تر می دانند. چکیده این تحلیل را می توان در این جملات خلاصه کرد که «سازمان از بدو تبدیل شخص رجوی به فردی مسئولیت ناپذیر و بالا بردن جایگاه عاطفی او در اذهان هواداران و اعضا، به فرقه تبدیل شده است». خسرو تهرانی معتقد است که سازمان مجاهدین خلق، از سال ۱۳۵۸ به بعد، به فرقه تبدیل شده است و برای تأیید برداشت خود، قراین و شواهد متعددی نیز بیان می دارد. وی دلایل و نشانه های «فرقه» شدن سازمان را این چنین بر می شمرد: تعطیل آموزش های ایدئولوژیک و جمع آوری کتاب های قدیمی سازمان، تقدیس رهبری رجوی، نحوه برخورد با موضوع خانواده، طلاق های تشکیلاتی، انقلاب های ایدئولوژیک و نظام بسته و کنترل شده روابط درون تشکیلاتی.[(۲)]

راستگو می نویسد:

پس از کشته شدن موسی خیابانی در بهمن ماه ۱۳۶۰... رهبری مسعود رجوی دیگر بر سازمان بلامنازع شد. از این تاریخ به بعد مسعود رجوی به سرعت دست به کار شد و طی سه سال و اندی سازمان را از یک تشکیلات سیاسی/مذهبی به یک فرقه [شبه] مذهبی/مافیایی تقلیل داد... مسعود رجوی در جایگاه خدا نشست و همه اعضای سازمان موظف شدند نسبت به این خدای جدید وفاداری و کرنششان را رسما و علنا اعلام کنند.[(۳)]

مریم قجر، بارها علنا در سخنرانی های خود از مکتب «رجویسم» یا «مسعودیسم» نام برده است. به تعبیر مهدی خوشحال، عضو سابق سازمان:

«[رجوی] خود را تنها نماینده برحق خدا در روی زمین می داند و سازمان خود را نوک پیکان تکامل معرفی می کند. ... در عرصه سیاسی خود را مساوی ایران می داند و

۱- گفت و گوی علی فراستی.

۲- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۴۸ - ۵۵.

۳- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۳۲.

ایران را بدون خود هیچ می داند.»(۱)

جمع بندی ویژگی های فرقه

در یک فرقه، رهبر خودخوانده که منصوب خویشتن است، تنها مرکز قدرت و تنها تعیین کننده ارزش ها و اهداف است و خودمختاری وی حد و مرزی ندارد، به کسی پاسخگو نیست و «مذهب» خود را با اقتباس صوری از سایر ادیان و ایجاد ترکیب التقاطی، اختراع می کند. برخی از مهم ترین و رایج ترین روش های رهبری فرقه برای حفظ و گسترش سلطه خود عبارتند از: حذف فیزیکی مخالفان، بی اعتبارسازی و خائن نامیدن مخالفان پیش و پس از حذف، پرونده سازی و وارد نمودن تهمت های شرم آور و دشنام گویی به منتقدان و مخالفان وارونه سازی متهورانه مواضع ایدئولوژیکی یا سیاسی، تلقین و باورآفرینی در افراد و ترغیب اعضا به تخریب و تحقیر شخصیت خویش از دیگر تاکتیک های اصلی «فرقه» در قبال ابهام، سؤال، تردید و یا اعتراض محسوب می شوند. فرد با تبدیل شدن به مرید به خویش تلقین می کند که قدرت تشخیص و تمیز مسائل را ندارد و این رهبر است که قالب های اندیشه و زندگی را می سازد.

قطب بندی و تعاریف خیر و شر و دوست و دشمن تابع تشخیص و تمایل رهبر فرقه است و او از پاسخگویی به مریدان مصون است و فاصله نجومی بین وی و دیگران ایجاد می گردد. او فردی است فراسوی انسان های عادی و برخوردار از توان ماورائی که همگان بایستی به او الصاق شوند.(۲) و برخلاف مذاهب حقیقی که دعوت به خدا می کنند، رهبر فرقه و یا خود فرقه، در جایگاه خدا قرار می گیرد و جنبه مقدس و الوهی می یابد. بسیاری از فرقه ها سعی می کنند از زبان و فرهنگ تحریف شده

۱- خوشحال، کنترل نیرو: ص ۵۱.

۲- از این رو تکنیک های کنترل فکر در فرقه که به قصد «چسباندن همه به یکی» به کار گرفته می شوند، از نوع «الصاق روانشناسانه» (Psychological Coercion) خوانده می شوند که مستلزم نفی اراده فردی و وادارسازی است.

مذاهب برای مشروعیت بخشیدن به خود استفاده کنند. از این رو ادعا می شود که رهبر فرقه راز خلقت جهان و جهان بینی و سرشت انسانی را با الهام از تعلیمات آسمانی می گیرد. دروغ و فریب و اغوا و چند چهره بودن در فرقه، توجیه می شود و ارتکاب به آنها برای حفظ فرقه توسط رهبر و اعضا مجاز دانسته می شود.

رهبر فرقه، جامعه تحت کنترل خود را بسته و محرمانه شکل می دهد و پنهان کاری و رازداری و طبقه بندی اغلب موضوعات حتی کم اهمیت را حیاتی و غیرقابل گذشت برمی شمرد. تأکید بر اصل پرده پوشی و رازآمیزی در فرقه برای ایجاد دیسیپلین شدید و نظام سلسله مراتبی مبتنی بر اطاعت محض و کورکورانه، یک ابزار مؤثر است.(۱)

آن گونه که جمع کثیر اعضای سابق سازمان بنا بر مشاهدات عینی و تجربیات مستقیم خود می گویند: مسعود رجوی با تلاش پی گیر توانست ویژگی های مزبور را در سازمان ایجاد و یا تقویت نماید. او خوب می توانست مانور دهد، حرکت های نوسانی برود و با زرنگی، مواضع دیروز را نفی کند و تشکیلات را کاملاً وابسته و متعلق به خود سازد. بیشتر محتوای فکری و نظری وی برای رسیدن به قدرت مطلق بود و در داخل تشکیلات نیز از هر فرصتی برای برجسته کردن خویش به خوبی استفاده کرده است.

۱- پرده ها: صص ۶ - ۸. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۱۲۷ - ۱۴۲؛ جزوه تحقیقی «مرکز اطلاعات فرقه ها» در لندن.

فصل چهل و چهارم: کارنامه ای خونین

زندان های درون سازمانی

«انقلاب ایدئولوژیک» سازمان، افزایش ناراضیان و منتقدان درون سازمان را موجب گردید و موجی از اعتراض و تقاضای خروج از تشکیلات را در بین اعضا پدید آورد. راستگو، طیف وسیع ناراضیان و متقاضیان خروج از سازمان را به سه دسته تقسیم بندی می کند:

۱- افرادی که نسبت به استراتژی سازمان مسئله دارند و مثلاً دیگر مبارزه مسلحانه را قبول ندارند.

۲- افرادی که در رابطه با رهبری سازمان یعنی شخص مسعود رجوی مسئله دار هستند.

۳- افرادی که ایدئولوژی و نظرگاه های عقیدتی سازمان را قبول ندارند.(۱)

در صورتی که این افراد با روش های متعارف تشکیلاتی از تصمیم و اعتراض خود منصرف نمی شدند و همچنان ناراضی و منتقد باقی می ماندند، پس از تنزل رده تشکیلاتی و به کارگماری در مشاغل سخت و بیگاری، محاکمه و زندانی (و در مواردی اعدام غیرمستقیم) می شدند. به نوشته راستگو سازمان، تا سال ۸۱ دو نوع زندان برای اعضای معترض فراهم ساخته بود:

۱- زندان هایی که در درون قرارگاه های سازمان در عراق وجود دارد و تحت نظر تشکیلات مجاهدین اداره می شود. در این زندان ها کل پرسنل زندان ها اعم از

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۵۹.

نگهبان، بازجو، شکنجه گر و نظافت چی همه از کادرهای سازمان مجاهدین هستند.

۲- زندان هایی که تحت حاکمیت دولت عراق هستند... افرادی که خواهان جدایی از سازمان هستند پس از طی پروسه زندان در داخل قرارگاه ها، اگر همچنان بر جدایی اصرار داشته باشند، از قرارگاه اخراج شده، بدون پاسپورت و اوراق شناسایی، به عنوان جاسوس رژیم ایران به اداره امنیت عراق (استخبارات) تحویل داده می شوند. این افراد پس از شکنجه های فراوان به زندان های عادی عراق فرستاده می شوند و در آنجا در سلول زندانیان خطرناک جنایی، با جنایتکاران و بزهکاران عراقی به بند کشیده می شوند.(۱)

سابقه ایجاد زندان در گروه رجوی به اوایل استقرار سازمان در خارج از کشور می رسد و به حوزه مسئولیت ابراهیم ذاکری در کردستان مربوط است. در آن اوان شایع کردند که چند نفوذی در پایگاه دستگیر شده اند و در واقع، این شایعات بهانه ای برای سرکوب نیروهای «مسئله دار» بود. ابراهیم ذاکری فرمانده ستاد سازمان در کردستان عراق، در نشستی، از این دستگیری ها سخن گفت. پس از آن، زیر پوشش و با استناد به این اخبار، ساختن زندان های انفرادی (۲ در ۱ متر) و جمعی در «مقرّ منصوری»، واقع در شهرک «کهریز» نزدیک شهر «سلیمانیه» عراق (پادگانی متعلّق به ارتش عراق با چند ساختمان بزرگ، که در اختیار سازمان بود آغاز شد.

با اعلام «انقلاب ایدئولوژیک» در اواخر سال ۶۳، جمع کثیری از اعضای تحت مسئولیت ذاکری، در برابر اظهارات و تحکّم های وی، حالتی تهاجمی به خود گرفتند. دستگیری های گسترده از همین زمان شروع شد. شدت دستگیری ها در حدّی بود که کارها در کلیه پایگاه ها به حالت تعطیل درآمد، و حفاظت نیز شدیدا افزایش پیدا کرد:

... به طور مثال به جای ۳ الی ۴ پست نگهبانی (در مقر منصوری)، آن را به ۱۵ الی ۲۰ پست نگهبانی افزایش دادند تا مبادا بچه ها فرار کنند. دستور

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۶۱.

تیراندازی هم داده بودند تا در صورت کوچک ترین حرکتی تیراندازی نمایند.(۱)

دستگیری ها روز به روز افزایش یافت تا آنجا که کلیه ساختمان های «مقرّ منصوری» به زندان تبدیل گردید.

در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۴ دستگیری ها به اوج خود رسید و در نتیجه، «مقرّ منصوری» - کلاًـ - به زندانی با ۵۰ سلّول انفرادی و بقیه به صورت سلّول های جمعی تبدیل شد. اطراف مقر را به تله های انفجاری و منوّری مجهّز کردند.

در این زندان ها، تعداد زیادی از بچه ها می خواستند خودکشی کنند؛ که بلافاصله زندانبانان متوجه و مانع می شدند.(۲)

در تاریخ ۱۶ فروردین ۶۴، به خاطر پر شدن زندان و بحرانی بودن وضع و در نتیجه غیرقابل کنترل شدن زندان، زندانیان را به مقرّ «غیور» (واقع در منطقه «ماووت» عراق) منتقل کردند.

چون در داخل تشکیلات، اقدامات مربوط به دستگیری و زندانی کردن اعضای منتقد و معترض به «انقلاب ایدئولوژیک»، «پروژه رفع ابهام» نامیده شد، زندان های مزبور در پایگاه های «منصوری» و «ماووت» نیز «زندان های رفع ابهام» خوانده می شد. محمدحسین سبحانی که خود در حدود هشت سال در زندان های مختلف انفرادی سازمان در عراق (از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۸)؛ و بیش از یک سال نیز در زندان «ابوغریب» رژیم صدام، با معرفی و تحویل سازمان، زندانی بوده،(۳) می نویسد: «ابراهیم ذاکری... به دستور مسعود رجوی در [اواخر] سال ۱۳۶۳ مسئول پروژه «رفع ابهام» و زندانی کردن بخش اعظم اعضای سازمان در کردستان عراق بود.»(۴)

به نوشته راستگو زندان های عمومی «رفع ابهام» دوبار توسط سازمان برپا شده

۱- یعقوبی و...، اپورتونیست های راست منحط: ص ۹.

۲- یعقوبی و...، اپورتونیست های راست منحط: ص ۹.

۳- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۸ - ۹.

۴- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۹۵.

است: یک بار در سال ۱۳۶۴ که به بهانه بررسی برای یافتن افراد نفوذی جمهوری اسلامی، در حدود هشتصد نفر از اعضا به مدت یک ماه در زندان و تحت بازجویی همراه با تحقیر و خشونت بودند. اغلب این افراد با روحیات خرد شده و تسلیم تر از گذشته، مجددا در داخل سازمان به کار گرفته شدند و عده کمی از آنان از سازمان خارج شدند و فرار کردند.

در سال ۱۳۷۳ دومین زندان بزرگ رفع ابهام در قرارگاه اشرف برپا شد که دلیل آن لو رفتن تعدادی از تیم های عملیاتی ترور که از عراق به داخل کشور ایران اعزام شده بودند.

اعترافات رسمی میزان کشتار و ترور

از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ با استناد به کتاب جمع بندی یک ساله مقاومت مسلحانه، گزارش مسعود رجوی، مدعی است که سازمان تعداد دوازده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است. بیلان عملیات تخریب و انفجار با استناد به مصاحبه رجوی با رادیو «صدای مجاهد»، میانگین هر هفته ۲۰ عملیات تخریب و انفجار تأسیسات دولتی و غیردولتی بود.

همچنین در منابع سازمان ادعا شده که از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲ تعداد هفت هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان ترور شدند. بیلان عملیات و تخریب در سطح شهرها در این دوره، به استناد مدارک سازمان، ۱۲۰۰ مورد بود. آمار سازمان نشان می دهد که از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ تعداد پنج هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان و منطقه نوار مرزی ایران و عراق توسط تیم های ترور و گروه های عملیاتی نظامی، ترور شدند. بیلان عملیات و تخریب نیز بنا به ادعای سازمان ۹۰۰ مورد بود.

مطابق گزارش های سازمان از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۴ تعداد پانزده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در نوار مرزی و کردستان و در سایر شهرهای ایران توسط نیروهای سازمان شهید شدند. تعداد عملیات و تخریب در سطح شهرها ۴۰۰

مورد ادعا گردید.

آمار عملیات و تخریب سال ۱۳۶۳، به طور محرمانه بین فرماندهان و ستاد مرکزی سازمان اعلام شده است.(۱) کلیه عملیات های مزبور، با حمایت و پشتیبانی نظامی و تدارکاتی ارتش بعث عراق انجام گردیدند.

به گزارش منابع سازمان در سال ۱۳۶۶ بعد از تأسیس ارتش سازمان، مجموعاً ۲۳ بار عملیات نظامی در منطقه نوار مرزی ایران و عراق، با کمک و پشتیبانی ارتش رژیم صدام صورت گرفت. در این مجموعه عملیات، جمعاً ۵۸۸۰ نفر از نیروهای جمهوری اسلامی شهید شدند. عملیات داخل شهرهای ایران ۲۵۰ مورد و عملیات تخریب ۲۰۰ مورد بوده است.

در سال ۱۳۶۷ سه عملیات نظامی مشترک با ارتش عراق صورت گرفته است که سازمان مدعی شد در عملیات «آفتاب» ۳۵۰۰ نفر، در عملیات «چلچراغ» ۸۰۰۰ نفر، و در عملیات «فروغ جاویدان» ۵۵۰۰۰ نفر از رزمندگان جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است.(۲) بدیهی است که با توجه به شگرد غلوّ و اغراق در کلیه آمارهای ارائه شده از سوی سازمان، نمی توان به آمار فوق الذکر اعتماد نمود و به طور طبیعی بایستی حداکثر آمار واقعی را یک دهم محاسبه نمود. گزارش های رسمی منتشره نیز، فاصله بسیار زیادی با آمار سازمان نشان می دهد.

حذف ها و تصفیه های درونی

تصفیه علی زرکش

علی زرکش یزدی در سال ۱۳۲۸ در شهر مشهد متولد شد. در سال ۱۳۴۸ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. وی توسط مهدی افتخاری و محمد مفیدی

ص:۲۹۵

۱- برگرفته از اسناد درونی مندرج در بولتن های سپاه پاسداران؛ موجود در دانشکده امام باقرع.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۹۶ و ۳۹۹ و ۴۱۴.

معرفی(۱) و به عضویت سازمان پذیرفته شد.

در سال ۱۳۵۱ به علت فعالیت های دانشجویی و ارتباط با بعضی افراد سازمان بازداشت و به ده سال حبس محکوم شد. وی در زندان عضو کادر مرکزی سازمان و در کنار رجوی و خیابانی بود.(۲) به نوشته نشریه مجاهد، زرکش پایه گذار و نخستین مسئول و سردبیر نشریه مجاهد و مسئول کل انتشارات و تبلیغات، مسئول تشکیلات کل سازمان و... و کادر مرکزی غیرعلنی بود که تنها در یک مناظره تلویزیونی با شهید بهشتی به عنوان عضو سازمان معرفی شد.(۳)

در خرداد ۵۹ با مهین رضایی ازدواج کرد. در برپایی شورش مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ نقش فعالی ایفا نمود. بعد از کشته شدن موسی خیابانی در ۱۹ بهمن ۶۰،

وی به سمت قائم مقام مسئول اول سازمان و فرمانده سیاسی - نظامی آن منصوب شد(۴) و مسئولیت ترورهای سازمان را تا خروج از کشور در سال ۶۴ عهده دار بود.وی در سال ۱۳۶۴ به پاریس احضار و در دادگاه ویژه ای به مدت یک ساعت محاکمه و

۱- سبحانی معتقد است که زرکش توسط کاظم ذوالانوار عضوگیری شد. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۵۲. در بیوگرافی رسمی سازمان پس از انقلاب نیز گفته شده که در زندان، کاظم ذوالانوار موضع سازمانی زرکش را ارتقا داد. نشریه مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴. «از اول اردیبهشت سال ۵۴... مسئولیت رهبری تمام اعضا و هواداران سازمان در همه بندهای سیاسی زندان قصر مرکب از ۸ بند به عهده برادر مجاهد علی زرکش قرار گرفت.» همان.

۳- «چهره و قیافه علی زرکش برای بسیاری از اعضای سازمان ناشناخته بود و تنها، افرادی که به ستاد انزلی [ساختمان پایگاه اصلی و علنی سازمان در خیابان انزلی منشعب از خیابان طالقانی پس از انقلاب] در تهران تردّد داشتند چهره وی را از نزدیک دیده بودند. ضمن اینکه در «فاز سیاسی» ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ و همچنین بعد از شروع «مبارزه مسلحانه» عکسی از وی در نشریه های سازمان به چاپ نرسیده بود. البته علی زرکش در «فاز سیاسی» در یک مناظره تلویزیونی بدون اعلام موقعیت تشکیلاتی اش، به نمایندگی از سازمان شرکت کرد، ولی به جز آن تک مورد، اسم و تصویر او در جایی نیامد.» سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۲.

۴- نشریه مجاهد، ش ۱۴۷: صص ۲۱ - ۲۲.

به اعـدام محکوم می گردد. و سـپس به بغـداد انتقال داده می شود و در همانجا زندانی می شود. برخی از جداشدگان سازمان که در عملیات فروغ شخصا شرکت داشته اند درباره نحوه مرگ علی زرکش که به عنوان یک سرباز صفر در عملیات شرکت داده شده بود، معتقدند که وی از پشت سر هدف قرار گرفته و به قتل رسید.

تداوم انواع تصفیه ها

نیابتی که به سـفارش سازمان، کتاب خود را برای تفسیر و توجیه انقلاب های ایدئولوژیک نوشته، در مورد تصفیه های پس از استقرار سازمان در عراق، با اشاره به مرگ زرکش در حالی که خلع رده شده و «رزمنده ساده» بود، می نویسد:

به دنبـال او [زرکش] «حسن مهرابی» و «محمـد حیـاتی» نیز البته با فواصل زمانی گوناگون دراز می شونـد. حسن مهرابی که از بالاترین عناصر ایدئولوژیک مجاهدین بود پس از چندی بدون سر و صدا کناره می گیرد و به پاریس بر می گردد.

محمد حیاتی (سیاوش) نیز که در بدو تأسیس ارتش آزادیبخش هنوز فرماندهی قرارگاه حنیف را برعهده داشت، پس از افت و خیزهای بسیار، هنوز در شمار مسئولین مجاهدین قرار دارد. صف مسئولینی که خلع رده می شوند، همچنان ادامه دارد.

احمد حنیف نژاد، محمود احمدی، احمد افشار، مهدی خدایی صفت و... در میان این صف طولانی، اما هیچ «چهره ای» نیست که مدعی سازمان مسعود باشد.(۱)

همچنین سـبحانی چند تن از تصفیه شدگان سازمان که با زرکش همدلی داشتند را مهدی کتیرایی، مجید حریری و حمیدرضا رابونیک ذکر کرده و نام می برد.(۲) کتیرایی و رابونیک نیز مانند زرکش در عملیات فروغ کشـته شدند، اما حریری خلع رده شد و

تحت کنترل یک کادر پایین تر قرار گرفت.(۳)

۱- نیابتی، نگاهی دیگر...: صص ۷۵ - ۷۶.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۶۱ - ۲۶۳.

۳- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۶۱ و ۱۰۳.

علاوه بر تصفیه هایی از نوع برخورد تشکیلاتی و یا حذف غیرمستقیم در عملیات های نظامی انواع دیگری از حذف ها و مرگ های مشکوک افراد مسئله دار و معترض در داخل سازمان، رخ داده که آمار آن به دهها نفر می رسد و اخبار آن توسط جداشدگان به بیرون درز کرده است.

ص:۲۹۸

فصل چهل و پنجم: سازمان و حمایت خارجی

بیگانه گرایی در رسیدن به قدرت

فاز نخست: اردوگاه شرق

مروری بر روند پرتحرک ولی خاموشِ روابط پنهان و آشکار خارجی سازمان، در فاصله پیروزی انقلاب تا خرداد ۶۰، به رغم آنکه توجه هیچ ارگان یا شخصی را جلب نمی نمود، بخشی از حقایق را آشکار می سازد.

۱) در جریان مسافرت «یاسر عرفات» و همراهانش به ایران، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، دید و بازدیدهای برنامه ریزی شده ای با «عرفات» از سوی مجاهدین خلق صورت گرفت. از هدایایی که در این دیدارها رد و بدل شد، اسلحه و آرم سازمان بود.(۱)

۲) در انتخاب «هانی الحسن» به عنوان اولین سفیر فلسطین در ایران، آشنایی او نیز با سازمان مورد توجه بود؛ چرا که وی - از سال ها پیش - مسئول ارتباط یا رابطِ بین «فتح» و سازمان بود. نکته ظریف دیگر این بود که از میان رهبران فلسطینی، «هانی الحسن» بهترین روابط را با دولت بعث عراق داشته است.

۳) دیدار و گفتگو با رهبر جبهه آزادی بخش اریتره، در مردادماه ۱۳۵۸؛(۲)

۱- روزنامه کیهان، ۲۵/۱۱/۵۸: ص ۲.

۲- نشریه مجاهد - ش ۲، ۸ مرداد ۱۳۵۸: صص ۱ - ۲.

۴) مذاکرات نمایندگان سازمان با «ابوجهاد» در تهران، به تاریخ ۲۵ مهرماه ۱۳۵۸.(۱)

۵) دیدار و مذاکره با فرستاده ویژه جمهوری دموکراتیک صحرا (پولیساریو) در تهران، به تاریخ ششم آذرماه ۱۳۵۸.(۲)

۶) ملاقات با «یاسر عرفات» در محل اقامت وی، به تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۸.(۳)

۷) ملاقات با نمایندگان جنبش های آزادی بخش آرژانتین و السالوادور، با موضوع «مسائل نهضت ها و شرایط به ثمر رسیدن انقلاب ها»، به تاریخ دی ماه ۱۳۵۸.(۴)

۸) و ملاقات های مکرر با سفرای الجزایر، لیبی، یمن جنوبی و...

۹) مسافرت های مکرر و پرهزینه هیأتهای نمایندگی سازمان به کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و...

مجموعه این اقدامات، در فضای سیاسی آن زمان، از سازمان چهره ای «چپ» و «مترقی» ترسیم می کرد. و البته همه این حرکات و مانورها به سمت و سوی «شرق» نشان داده می شدند.

فاز دوم: اردوگاه غرب

نخستین علایم و اولین جرقه های رویکرد سازمان به غرب، در تابستان ۱۳۵۹ توسط رجوی بروز پیدا کرد. در آن زمان، نشانه های تشدید تضاد بین ایران و عراق آشکارتر شده ولی هنوز جنگی درنگرفته بود. در این میان، تقویت اتحاد با بنی صدر و از طریق او، جلب رضایت فرانسوی ها - به خاطر سمپاتی موجود میان فرانسوی ها و

۱- نشریه مجاهد - ش ۸، ۷ آبان ۱۳۵۸: صص ۱ و ۸.

۲- نشریه مجاهد - ش ۱۳، ۱۲ آذر ۱۳۵۸: صص ۱ و ۳.

۳- نشریه مجاهد - فوق العاده ش ۶، ۲۹ بهمن ۱۳۵۸: ص ۱.

۴- نشریه مجاهد - فوق العاده ش ۷، ۵ اسفند ۱۳۵۸.

بنی صدر – می توانست روند موردنظر سازمان را تسریع بخشد.

رجوی در این زمان با دو نشریه فرانسوی «اونتیا» و «لیبراسیون» مصاحبه کرد و صریحا مواضع مخالف خود و سازمانش را با امام خمینی(ره) و «اسلام امام» علنی نمود. او «اسلام مجاهدین» را مترقی و ضدارتجاعی و «اسلام امام» را ارتجاعی بیان کرد و کوشید تا چنین بنمایاند که اسلام سازمان با لیبرالیسم و دموکراسی سازگارتر است.(۱)

در شرایط ماه های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ گونه تماسی با غرب و حتی کوتاه آمدن نسبت به مواضع ضدغربی، برای سازمان توجیه پذیر نمی نمود؛ یعنی آن قدر که ارتباط پنهان و حتی تعامل اطلاعاتی و جاسوسی با شوروی (از منظر سازمان) طبیعی به نظر می رسید، چنین ارتباط هایی – ولو بسیار رقیق تر – با غرب، (از منظر همگان)، غیرطبیعی و ضدارزش تلقی می شد. سازمان یک استثنا در کار آورده بود که هر از چند گاه از زبان یکی از سران آن بیان می شد و آن، ناگزیری این جریان به «اقدام غیرقانونی» یا توسل و رجوع به «وسایل غیرقانونی» در صورت لبریز شدن کاسه صبر ایشان بود.(۲) توافق پنهان با فرانسه از آن جمله بود.

سفر مخفیانه رجوی به فرانسه در اسفند ۵۹

در اواخر سال ۱۳۵۹، مسعود رجوی از مرز شرقی کشور به پاکستان رفت و در آنجا با هماهنگی سفارت فرانسه عازم پاریس شد. با توجه به قرائن موجود ابوالحسن بنی صدر و عبدالرحمن قاسملو در زمینه چینی این سفر نقش واسطه را ایفا کرده اند. پس از این سفر، رجوی اولین بار در اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ در داخل کشور دیده

۱– بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۸۴؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

۲– علاوه بر تهدیدهایی مثل احتمال لبنان شدن ایران (که رجوی در میتینگ امجدیه در تیرماه ۵۹ عنوان کرد و در مصاحبه ای نیز یادآور شد) تعبیراتی از نوع توسل به «وسایل غیرقانونی» نیز توسط افرادی چون مهدی ابریشمچی مطرح می گشت. (نشریه مجاهد – فوق العاده شماره ۲، ویژه انتخابات مجلس شورای اسلامی: ص ۵).

شـد؛ که بنابراین ممکن است مدت سـفر وی را – حدود یک ماه و اندی حدس زد.(۱) اولین نشست سران سازمان و مسئولان بخش هـا بـا رجوی در نیمه دوم اردیبهشت ۶۰ برگزار شـد که ضـمن آن، خط «مبارزه تا سـرنگونی نظام» توسط رجوی ابلاغ گردید.(۲)

این مسـافرت همزمـان بـا تغییراتی بود که در فرانسه و آمریکـا به وجود آمـده بود. در فرانسه گُلیست ها به کنار رفتنـد و حزب سوسـیالیست (فرانسوا میتران) روی کـار آمـده بود؛ در آمریکـا نیز دموکرات هـا شـکست خورده و جمهوری خواهـان (رونالد ریگان) قدرت را در دست گرفته بودند. همزمانی و هماهنگی سفر رجوی به فرانسه با حمایت علنی سازمان از قاسملو و حزب دموکرات کردستان ایران، موجب شده تا یکی از صاحب نظران به نقش قاسملو نیز اشاره داشته باشد.

اتکاء به غرب، برآیند شکست در داخل

از هنگـامی که سازمـان خـط خشونت گرایی را دنبـال و تشویق نمود، برای جلب حمـایت های بین المللی، به محافل حقوقی و پارلمانی و شخصـیت های سیاسـی غربی روی آورد. هیچ یک از این حمایت ها نمودِ دولتی نداشـتند؛ چرا که هنوز سازمان به تغییر شـرایط در داخل و مجبور شـدن بلوک شـرق به تأییـد ایشان امیدوار بود. پس از تحمل ضـربه های متوالی و سـهمگین و نهایتـا رسـیدن به بن بست مطلـق و شـکست قطعی در عرصه هـای تروریسـتی داخلی، از اواخر تابسـتان ۶۱ – تلاـش سازمان و شخص رجوی متوجه جاانداختن «آلترناتیو» در بین کشورهای غربی است و از این

۱– یکی از عناصـر بالاـی سازمـان، مـدت این سـفر را بین بیست روز تـا یک ماه تخمین زده است. بخشـی از پرونـده سـیروس لطیفی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲– اعلاـن عمومی این خبر توسط روزنامه صـبح آزادگان صورت گرفت و سازمان نیز تکـذیب کرد؛ لیکن بعضـی از جزئیات آن همراه بـا کلیـات نشـست اردیبهشت ماه، در ماه های بعـد توسط عناصـر سازمان افشا شـد. مأخـذ پیشـین. نیز شـرح و تحلیل مجموعه حوادث...، ج ۳: بخش آخر.

روست که دیگر زیر پا گذاردن همه اصول و ضوابط و ارزش های پیشین، نه تنها مذموم نیست که حتی ضروری می نماید.

کوشش برای «زد و بند»، «معامله» و «ارتباط های اطلاعاتی» با سرویس های غربی و تلاش در اثبات این تحریف مسلم که سازمان هیچ گاه ضدامریکایی نبوده و مستشاران را دیگران کشته اند و... همه در این راستا صورت گرفته اند. اما در نهایت، مهم ترین پایگاه و حامی سازمان، صدام حسین و دستگاه مخابرات [اطلاعات و امنیت] اوست که هم به مجاهدین اسکان داده، هم به آنها تدارکات بخشیده و هم در قبال «اجرای دستورات» و همکاری های دیگر، به آنها حقوق پرداخته است.

ص:۳۰۳

فصل چهل و ششم: روابط سازمان با دولت بعثی عراق

اشاره

از سال های دور، در ذهن و اندیشه انقلابیون ایرانی و همه ایرانیان - از هر طیف و گرایش - حکومت عراق یک رژیم توتالیتر و دیکتاتور شناخته می شد؛ آن هم از منحط ترین نوع آن. این قضاوت حتی شامل رژیم «عبدالکریم قاسم» - که سلطنت را ساقط کرده و ژست و نمودِ مردمی و عدالت خواهانه داشت و به نوعی خود را رقیب نظام حکومتی مصر در دوران «جمال عبدالناصر» می دانست - نیز می شد. همه حکومت های عراق - بلااستثنا - مشوق و محرک تجزیه طلبی در ایران بودند و رؤیاهای دور و درازی درباره استان خوزستان، که ایرانیان عرب زبان در آنجا سکونت دارند، می پروراندند. از این رو هیچ گاه مردم ما احساس مثبت و خوش بینانه ای نسبت به دولت عراق نداشته اند.

نخستین مواجهه و برخورد نیروهای سازمان با حکومت عراق، پس از فرود اجباری هواپیمای ربوده شده از دوبی در فرودگاه بغداد بود.

هم پیمان و متحد یا «همکار» و «مأمور»

دولت عراق، از ابتدا مجاهدین خلق را متحد خویش می شناخت. سابقه «همکاری استراتژیکی و تاکتیکی» - توأمان - بین این دو به اوایل دهه ۱۳۵۰ می رسید. از این رو عراق پیش از شروع جنگ تحمیلی، برنامه های خود را برای تبلیغ این گروه آغاز کرد. بیان سوابق گذشته سازمان مجاهدین خلق و پخش زندگینامه بنیانگذاران و برخی از کادرهای سازمان که به دست رژیم شاه کشته شده

ص:۳۰۴

بودند، از طریق برنامه فارسی رادیو بغداد در زمستان ۵۸ و بهار و تابستان ۵۹، از جمله این برنامه های تدارکاتی و روانی بود. با شروع جنگ بین دو کشور، پروژه بهره برداری از مجاهدین به نتیجه خود نزدیک شد.

در آستانه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن، ارتباط برنامه ریزی شده و جدی بین این دو برقرار گشت. اندکی بعد، عراق به مثابه پشتیبان تغذیه کننده نیروهای سازمان عمل می کرد. نیروهایی که از کردستان عراق برای عملیات به داخل خاک ایران نفوذ می کردند. چندی بعد شرایط استقرار و نصب «رادیو مجاهد» و بهره برداری از راه های ارتباطی بین بغداد - اروپا، برای آن دسته از کادرهای مجاهدین خلق که در استتار و مخفیانه تردد می نمودند، فراهم گشت.

عراقی ها ابتدا در نظر داشتند که هر چه سریع تر، سازمان با آنها به صورت علنی و رسمی بر سر یک میز به گفت و گو بنشینند. عراق به فکر تلافی همکاری اعضای مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و دولت جمهوری اسلامی ایران و ایجاد نوعی توازن قوا نیز بود.

در واقع، مجاهدین خلق در دامی افتادند که خود برای عراقی ها تدارک دیده بودند؛ چرا که اینها مدعی بودند که یک سازمان سراسری اند که وظیفه حفاظت از جان رئیس جمهور عزل شده ایران را به عهده گرفته اند. واحدهای عملیاتی شان نیز در درون شهرها مشغول آماده کردن قیام مسلحانه توده ای می باشند. دولت جمهوری اسلامی نیز به زودی - با دست همین مجاهدین - سرنگون خواهد شد. عراقی ها چنین ادعاهایی را - در واقع - قبول نداشتند و وقعی هم بدان نمی نهادند. آنچه برای آنان اهمیت داشت، عَلَم کردن آنها در مقابل «مجلس اعلاء» بود.

دام اصلی را دستگاه اطلاعاتی عراق پهن کرد. این دستگاه، از طریق واسطه های آشنا - از جمله همان مسئول اطلاعاتی فرانسه - وارد چانه زنی جدیدی با سازمان شدند. موضوع این بود: اکنون که عراق در جنگ علیه ایران، مورد حمایت آمریکا و اروپاست، قرار گرفتن در کنار آن نه تنها به ضرر رجوی و گروه وی نخواهد بود بلکه پذیرش مجاهدین خلق، به عنوان آلترناتیو و جایگزین نظام جمهوری

اسلامی، توسط عراق (یعنی یک دولت شناخته شده) راه را برای این پذیرش توسط متحدان اروپایی عراق و آمریکایی ها نیز خواهد گشود.

از جمله استدلال های درون تشکیلاتی مجاهدین خلق برای قبول چنین اتحادی با عراق، این بود که می گفتند: «اگر بتوانیم - در بالاترین سطح - از عراقی ها امتیاز بگیریم، از همین ابتدا توانسته ایم خود را به عنوان یک وزنه سنگین مطرح کنیم.»

گروه رجوی، با شیوه های تبلیغاتی و شانتاژهای خاص خود، با پیامی، به عراقی ها فهماندند که وقت چندانی ندارند و چه بسا ملاقات بعدی در تهران باشد و در آن موقع، مجاهدین دیگر در رأس قدرت هستند. صدام حسین معنای چنین پیامی را گرفت و با توجه به شرایط ویژه جنگ در آن زمان (زمستان ۶۱) - که عراق در موضع ضعف قرار داشت و اغلب متصرفات را هم از دست داده بود - هیچ مانعی در مسیر ملاقات مقامات ارشد خود با سران سازمان احساس نکرد. سرانجام قرار شد مسائل فی مابین در سطوح بالا حل و فصل شود. این توافق، برای صدام، به معنی گامی به جلو جهت کنترل و در اختیار گرفتن این گروه بود. گروهی که می توانست در آینده نقشه های عراق را در ایران بهتر محقق سازد.

البته در ابتدا تصور این بود که حمایت و به رسمیت شناخته شدن سازمان توسط دولت عراق، موجب خواهد شد که سایر دولت ها نیز چنان کنند... اما دیگر کشورها به چنین دامی فرو نیفتادند.(۱)

حضور علنی نیروهای عراقی در پایگاه سازمان

اشاره

بجز تعاملات اطلاعاتی و سیاسی و تدارکاتی و دیگر ارتباط هایی که اغلب افشا و روشن شده اند، رابطه سازمان و نیروهای صدام حسین پس از استقرار در عراق، در وجه دیگری نیز بروز داشته که عناصرِ حاضر در «قرارگاه اشرف» شاهد آن بوده اند.

۱- اقتباس از سایت ایران دیده بان، ۱۷ اسفند ماه ۱۳۸۱/هشتم مارس ۲۰۰۳.

در ذیل، به مواردی از این نوع حضور آشکار اشاره می رود:

۱) حضور افسران و سربازان عراقی به منظور حفاظت و نگهبانی:

تعمیرگاه زرهی، قسمت پذیرش، هنگ آموزش، انبارهای مرکزی، زاغه ها و قسمتی به نام «هتل» در قرارگاه اشرف.

۲) اشتغال به برخی از امور مانند:

- مسئولیت آب رسانی، پمپاژ و آبیاری درختان؛

- کارهای ساختمانی (کارگران عراقی)؛

- مسئولیت های پزشکی و دندان پزشکی در بیمارستان قرارگاه اشرف؛

- بعضی امور مربوط به آشپزخانه مرکزی و انبار صنفی قرارگاه اشرف و نیز کارهای آشپزخانه پایگاه اندلس.

۳) آموزش، حراست و پدافند:

- مربی گری برخی از امور نظامی (حتی آموزش رانندگی با موتورسیکلت)؛

- حفاظت از خانه ها و قرارگاه های مخفی سازمان در بغداد و دیگر مناطق، با عوامل انسانی و ابزار و تجهیزات (موشک های مجهز به رادار، توپ های ضدهوایی و برج های مراقبت نامحسوس)؛

- اسکورت اتومبیل های مسئولان رده بالای سازمان، از قرارگاه اشرف به بغداد و دیگر نقاط و بالعکس؛

- تحویل تیم های عملیاتی سازمان و عبور آنها از مرز؛

- استقرار یک پایگاه راداری شامل چهار رادار در جوار قرارگاه اشرف؛

- استقرار یک پایگاه حفاظتی نظامی در جوار قرارگاه اشرف، مجهز به رادار و سیستم پدافند (با حدود ۱۵۰ نیروی عراقی)؛

- حراست از فضای هوایی قرارگاه اشرف با سه پست ضدهوایی شامل ۱۲ توپ و ۷ پست پدافند هوایی (هر پست دارای ۵ قبضه سلاح

پدافندی) که دور تا دور قرارگاه اشرف را پوشش می دهند.(۱)

ترورها، بهای اخذ امکانات از عراق

سازمان در طول سال های استقرار در عراق با استناد به انجام ترورهای متعدد مدعی کشتن عناصر فعال حکومت در جریان این ترورها بوده است.

بررسی اسناد برجای مانده از رژیم صدام حاکی است که سازمان از ترورهای کور به عنوان ابزار و تاکتیک مؤثری در ارائه قدرت خود در مبارزه با حکومت ایران استفاده می کرده اند. از این منظر، در گزارش های کتبی و شفاهی سازمان به رژیم عراق هر کدام از ترورها آگراندیسمان شده و با بزرگ نمایی شخصیت ترورشدگان، توانایی سازمان را به رخ سازمان اطلاعاتی عراق می کشیدند و به بهانه گسترش این عملیات، امکانات گسترده ای را درخواست می کردند.

در پاره ای از جلسات سرّی مجاهدین خلق و افسران ارشد اطلاعاتی عراق، بزرگ نمایی عملیات ترور و پیچیده نشان دادن فعالیت سازمان جهت انجام ترورها و... مشاهده می شود. مهدی ابریشمچی که مسئول تبادل اطلاعات با سرویس اطلاعاتی عراق بود، در نوار شماره ۶۴ به هنگام ملاقات با افسران ارشد اطلاعاتی عراق می گوید:

بعد از کشتن حسن کریمی در شهر لاهیجان، رژیم حفاظت شخصیت ها را افزایش داده است. تبادل اطلاعاتی که با شما داریم به اطلاع رژیم خمینی می رسد و (ایران) انرژی زیادی صرف می کند تا این اطلاعات را کشف کند ما از سه ماه پیش به صورت کتبی خواستیم که مشکل مرزها را حل کنید از شما پنهان نمی کنیم که ما در این قضیه با مشکل مواجه شده ایم.

همچنین عباس داوری که در اکثر جلسات تبادل اطلاعات با رژیم بعثی صدام از

۱- برای آگاهی بیشتر اسدی، واپسگرا: صص ۷۸، ۸۲؛ عدالتیان، نفوذ ص ۲۲۰؛ و بخش های مختلف شمس حائری، ارتجاع مغلوب... و راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ. بخش مهمی از اطلاعات فوق توسط یکی از جداشدگان مقیم اروپا با نام محفوظ، طی مصاحبه با پژوهشگران این مجموعه ارائه شده است.

طرف سازمان حضور فعال داشت در نوار شماره ۳۶۸ در سال ۱۹۸۵ میلادی (۱۳۶۴ ه ش) طی جلسه ای، با اشاره به یکی از ترورهای انجام شده در تهران می گوید:

یکی دو تا خبر هم هست می خواهم به شما بدهم. دیروز بچه های ما در تهران یکی از فرماندهان عملیاتی رژیم را کشتند او فرمانده عملیات فدائیان اسلام و از مسئولینی بود که در مورد پادگان پنجوین اطلاعات داشته است.

مشخصات این شهید با سیدمجتبی هاشمی از نیروهای انقلابی و مردمی تطبیق می کند که در مغازه لباس فروشی خود در خیابان وحدت اسلامی تهران توسط منافقین به شهادت رسید. این شهید در قالب نیروهای مردمی حضور فعال و ارزنده ای در جبهه های جنگ داشت و در وقت حضور در تهران نیز در فروشگاه شخصی خود به طور عادی به انجام کسب و شغل فروشندگی مشغول بود. همان گونه که مشخص است بسیاری از این ترورها فاقد ارزش عملیاتی بوده و صرفا در چارچوب استراتژی ترور و ایجاد فضای رعب و فعال نمودن عناصر نفاق در داخل ایران و بهره برداری سیاسی نظامی سازمان در عراق معنی و مفهوم داشته است. اسناد مربوط به تبادل اطلاعاتی سازمان و رژیم بعثی صدام، ابعاد استراتژی ترور را به خوبی روشن می سازد.

فصل چهل و هفتم: پیوندهای اطلاعاتی – امنیتی با عراق

اشاره

از سال ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش که بعثی ها به طور کامل حکومت عراق را در دست گرفتند، چند دستگاه اطلاعاتی – امنیتی در عراق فعال بوده اند که مهمترین آنها عبارت اند از:

الف) جهاز المخابرات العامه (سازمان کل مخابرات = اطلاعات)؛

ب) مدیریه الاستخبارات العسکریه العامه (اداره کل استخبارات = اطلاعات و ضد اطلاعات نظامی)؛

ج) مدیریه الأمن الخاص (اداره امنیت ویژه).

از میان این چند دستگاه، سازمان مجاهدین خلق بیشتر با دو دستگاه نخست، یعنی «مخابرات» و «استخبارات» مرتبط هستند؛ لیکن مسئولیت سیاسی – نظامی – امنیتی و مالی سازمان از ابتدا به عهده سازمان مخابرات بوده است.

در طول دوران حضور مجاهدین خلق در عراق، مسئولان مخابرات عبارت بودند از: سپهبد صابرالدّوری، سرلشکر مانع عبدالرّشید، سرلشکر رافع دحام مجول و سپهبد

طاهر جلیل حبّوش. مؤثرترین فرد در این دستگاه قصی پسر صدام حسین بود که انتصابات و تغییرات در آنجا – پس از هماهنگی با صدام – طبق میل و اراده وی انجام می گرفت.

مأموریت ها و وظایف «سازمان کل مخابرات» عراق، همه حوزه های اطلاعاتی – امنیتی را در بر می گرفت که عمده آنها از این قرار بود: اول – جاسوسی در عرصه های نظامی، سیاسی و اقتصادی؛ دوم – ضدجاسوسی و اعزام و نفوذ عوامل اطلاعاتی به

کشورهای دیگر؛ سوم - انجام اقدامات و عملیات تروریستی در کشورهای هدف؛(۱) چهارم - مقابله و سرکوب حرکت های انقلابی و جنبش های قومی و مردمی؛ که سرکوب انتفاضه شیعیان جنوب عراق از آن جمله بوده است.

اسناد به دست آمده از مذاکرات محرمانه مسعود رجوی با مسئولان امنیتی عراق، به سازمان مخابرات مربوط می شود و دو تن از مسئولان وقت مخابرات - صابرالدوری و طاهر جلیل حبوش - طرف های اصلی آن مذاکراتند. بخش هایی از این اسناد در کتابی با نام «برای قضاوت تاریخ» آورده شده اند.(۲)

از سوی دیگر شروع جنگ تحمیلی علیه ایران و هجوم همه جانبه نیروهای نظامی عراق به جمهوری اسلامی ایران، حدود اختیارات استخبارات را بیشتر کرد. طی سال های ۱۹۸۲ - ۸۳، چون ارتش عراق به اطلاعات وسیع نظامی از ایران و نیز مقابله با آسیب پذیری های اطلاعاتی در ارتش عراق و لزوم کنترل نظامیان نیازمند بود، استخبارات از وزارت دفاع جدا شد و مستقیما زیرنظر شخص صدام قرار گرفت.

همکاری مجاهدین خلق باعث شد تا استخبارات شعبه های جمع آوری و عملیاتی نیرومندی را در ایران به راه اندازد. از این مقطع، اطلاعات بسیاری درباره تغییر و تحولات و نقل و انتقالات نیروهای جمهوری اسلامی ایران، از طریق سازمان، در اختیار استخبارات قرار گرفت.

مهم ترین رؤسای استخبارات در دوران همکاری سازمان با آن، عبارت بودند از: سرلشکر وفیق السّامرایی، سرلشکر خالد التکریتی، سرلشکر معتمد دحام و سرلشکر عاید مخلّف. مؤثرترین فرد در تصمیمات و اقدامات این سازمان، همچنان قصی

فرزند صدام حسین بوده است.

۱- حرکت هایی چون آشوب های «خلق عرب» در خوزستان و بعضی از انفجارات و خرابکاری ها چه در خطوط و تأسیسات نفتی و چه در مناطق پرجمعیت تهران و شهرستان ها با همین بخش از وظایف مخابرات عراق ارتباط داشت.
۲- کتاب «برای قضاوت تاریخ» اخیرا توسط انجمن ایران اینترلینک در اروپا منتشر شده است و متن آن در پایگاه اینترنتی این انجمن در دسترس عموم قرار دارد.

مهمترین مأموریت های ذاتی و جنبی استخبارات از این قرار بودند: اول - جمع آوری اطلاعات نظامی از کشورهای هدف؛ دوم - جمع آوری اطلاعات جاری و نزدیک از مرزهای مشترک؛ سوم - تهیه نقشه ها و نیز عکس های هوایی و ماهواره ای از کشورهای هدف؛ چهارم - اقدامات ضداطلاعاتی نیروهای حریف و تحرکات مشکوک نیروهای عراقی.(۱)

اولین افشاگری رابطه اطلاعاتی بعثی ها و رجوی

نشریه الحیاه در مصاحبه مفصلی که با سرلشکر وفیق السّامرایی، یکی از فرماندهان اطلاعات نظامی رژیم صدام به عمل آورد، برای نخستین بار به افشای رابطه جدی و مستند سازمان و سرویس های عراقی پرداخت. ژنرال السّامرایی، که خاندان سرشناسی نیز در عراق دارد، پس از شکست صدام در کویت به خارج گریخت. بسیاری از ناگفته های مربوط به جنگ ایران و عراق نیز در این مصاحبه فاش گردید.

«السّامرایی» نقش صدام را در آغاز حمله به ایران در جنگ معروف هشت ساله یادآور شده می گوید:

«جنگ را ما شروع کردیم. بعد از سقوط شاه،... دیگر آن ارتشی که ما از آن وحشت داشتیم [به آن شکل سابق] وجود نداشت و کمتر از ۲۵ درصد از قدرت رزمی و تدافعی خود را دارا بود. برعکس، ما در وضعیت فوق العاده ای قرار داشتیم؛ ذخیره ارزی ما بیش از ۳۰ میلیارد دلار و از نظر تجهیزات نظامی نیز هیچ مشکلی نداشتیم. در واقع، همه چیز به نفع ما بود.

... صدام با آگاهی از وضع آشفته ایران و وضعیت نامناسب رژیم ... در جهان، تصمیم گرفت که با حمله به ایران رژیم ... را سرنگون کرده بخشی از خاک ایران را ضمیمه عراق نماید؛ خوزستان را نیز - با تعیین دولتی دست نشانده

۱- همان منابع و سایت اینترنتی و ترجمه فارسی کتاب «دستورالعمل ثابت ولایتغیر مدیریت کل استخبارات نظامی عراق» ۱۹۹۰، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

در آن – از ایران جدا سازد...

پس از توضیحات مفصل درباره آغاز جنگ به ضعف اطلاعاتی نظام نوپای ایران و نقاط قوت رژیم صدام از این جهت می پردازد و می گوید:

صدام در دادن اعتبار برای فعالیت های اطلاعاتی به هیچ مرزی اعتقاد نداشت؛ به همین دلیل نیز پس از آمدن رجوی و سازمانش به عراق، ماهانه – علاوه بر تأمین هزینه ها و احتیاجات او و افرادش – بین ۹ تا ۱۰ میلیون دلار نقد به او پرداخت می کردیم.

پیش از حمله به کویت، رجوی ماهانه ۲۰ میلیون دینار عراقی از ما می گرفت؛ میلیون ها دلار دیگر نیز به او برای اداره سازمانش در خارج پرداخت می شد ... اگر کسی فکر کند صدام پس از توافق و صلح کامل با ایران، از رجوی دست خواهد کشید و او را تسلیم ایران خواهد کرد، دچار اوهام است. صدام مخالفان دیگر کشورها را نگاه می دارد و از آنها به موقع استفاده می کند.(۱)

ص:۳۱۳

۱- نشریه پیوند، ش ۳، آبان ماه ۱۳۷۶: صص ۲۱، ۲۴ و ۲۵.

فصل چهل هشتم: پیشینه ارتباطات سازمان و عراق

مواضع علنی سازمان در قبال عراق

اولین موضع گیری علنی و ثبت شده سازمان در قبال عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ رخ داد. در پی ادعای رژیم بعث عراق در مورد جزایر سه گانه خلیج فارس و متهم ساختن ایران به تحریم مخالفان دولت عراق، سخنگوی سازمان «ضمن محکوم کردن شدید این نحوه برخورد رژیم عراق» تأکید کرد که: «دولت بعث، زخم های کهنه را مجددا سرباز نموده و علیه ایران مستمسک قرار داده است. ... دعاوی ارضی نظیر مسئله جزایر، پیوسته عامل تحریکی در دست امپریالیست ها بوده است... ما خواستار آن هستیم که دولت بعث هر چه سریع تر به این فتنه انگیزی خاتمه داده و بیش از این، اسباب رضایت خاطر امپریالیست ها و تفرقه خلق ها را فراهم نگرداند.»(۱)

در ۲۷ فروردین ۱۳۵۹، همزمان با اوج گیری تنش سیاسی و نظامی بین عراق و ایران، پس از پخش گفتاری در تجلیل از مجاهدین خلق و سران و بنیانگذاران آن در بخش فارسی رادیو بغداد، سخنگوی سازمان در مورد «برنامه های اخیر بخش فارسی رادیو عراق» مطالبی را اظهار و این روش رژیم عراق را به ضرر مجاهدین اعلام و از آن انتقاد کرد.

یک روز پس از اعلام موضع مزبور، سخنگوی سازمان در ۲۸ فروردین ۵۹ درباره

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: ص ۱۴۱. روزنامه کیهان، ۱۹/۱/۵۹: ص ۱۲.

ملاقات مسعود رجوی با هانی الحسن سفیر فلسطین در ایران، اظهارات صدام حسین در مورد شرایط پایان درگیری با ایران را «شرایط بسیار غیرعملی و شگفت انگیزی» توصیف نمود و آن را متعارض با ابراز تمایل وزیر خارجه عراق به حل اختلافات از طریق مذاکره برشمرد.

همچنین در نشریه رسمی سازمان، در تاریخ ۶ اردیبهشت ۵۹ شهادت آیه اللّه محمدباقر صدر و خواهر ایشان، «مظلومانه ترین شهادت ها» و نشانه دیگری بر «خلق و خوی فاشیستی عمال بعثی عراق» توصیف شد.

همکاری اولیه سازمان با ارتش عراق

از مجموعه اولین اقدامات سازمان، مورد «تخلیه تلفنی»، به دلیل نقش بااهمیت و جامع آن، بالاخص در خدمت به عراق، - نمونه وار - در اینجا می آید.

تخلیه تلفنی یا جاسوسی تلفنی که با شیوه ها و تکنیک هایی چون زیرپا کشی، استنطاق، تهدید، تطمیع، یکدستی، تجاهل و غیره اقدام به کسب اطلاعات محرمانه می شود، از ابتدای پس از پیروزی انقلاب تاکنون یکی از مهم ترین روش های گردآوری اطلاعات طبقه بندی شده توسط سازمان محسوب می گردد.

نخستین شواهد در مورد تلاش سازمان در این زمینه، مربوط به سال ۵۹ است. طبق رهنمود مرکزیت به برخی از اعضای سازمان تأکید شده بود که نظام فاقد پیچیدگی لازم است و شما می توانید از این روش، جهت کسب اطلاعات استفاده نمایید.

سازمان در دوران جنگ، از زمان حضور تشکیلاتی در کردستان عراق و افزایش همکاری های متقابل اطلاعات به دست آمده را بیشتر در زمینه اطلاع رسانی به عراق (جهت افزایش اعتماد مقامات امنیتی و سیاسی رژیم صدام و سرویس دهی بیشتر و کسب امکانات مالی و نظامی) خرج می کرده است. در آن زمان، سازمان قبل از هر چیز در پی آن بود که:

۱- روند برنامه های جاری و طرح های درازمدت ارتقای توان دفاعی کشور را

شناسایی نماید.

۲- از محتوای فرمان های فرماندهی کل قوا به سیاست گذاران و مجریان نیروهای مسلح مطلع شود.

۳- زمان و انگیزه ورود هیأتهای نظامی و سیاسی خارجی و نوع مذاکرات و مشخصات و اهداف مأموران اعزامی نیروهای مسلح به خارج از کشور را پی ببرد.

۴- با شناسایی تغییر و تحولات پایگاه های هوایی و پادگان ها، مأموریت ها و نقل و انتقالات فرماندهان، و تجهیزات و خطوط تولید کارخانجات نظامی، امکان ارزیابی دقیق تر توان دفاعی و تهاجمی را برای رژیم عراق تأمین نماید.

۵ - از زمان و مکان و محتوای مراسم مهم نظامی و کمیسیون هایی که در سطح عالی ستادی تشکیل می شد، مطلع شود.

۶- مسائل و معضلات و نارسایی های پرسنل و مشکلات ستادی و لجستیکی نیروهای مسلح را به دست آورد.

از آنجا که تخلیه تلفنی نسبت به سایر روش های جاسوسی به دلیل سهل الوصول بودن، کم هزینه بودن، کم خطر بودن، سرعت بیشتر در دسترسی و انتقال اطلاعات، امکان دستیابی به همه مراکز و افراد موردنظر، عدم هوشیاری و آموزش کافی در بین بسیاری از مسئولان، و ضعف امکانات فنی در جلوگیری از این شیوه، از امتیازات منحصر به فردی برخوردار است در سطح وسیعی مورد استفاده سازمان قرار گرفته است. رجوی، بعدها در خارج کشور در یک جمع خصوصی عنوان نموده است: «۸۰ درصد مکالمات تخلیه تلفنی که با داخل کشور داشته ایم موفقیت آمیز بوده است.»(۱)

پس از اعلام رسمی حضور کامل سازمان در عراق از سال ۱۳۶۵، که مقدمات

۱- بررسی تخلیه تلفنی...: صص ۱۴ - ۲۲؛ با تلخیص.

علنی آن در ملاقات طارق عزیز نایب نخست وزیر عراق با مسعود رجوی در دی ماه ۱۳۶۱، فراهم شد و روابط اطلاعاتی و نظامی با عراق، «رسمیت تبلیغاتی» یافته بود، بالاترین سطح خدمات رسانی ممکن به ارتش عراق در تداوم علیه ایران، از سوی سازمان انجام شده است. مسعود جابانی عضو سابق سازمان که خود درعملیات نظامی داخل عراق، به شدت زخمی شده است، درباره نوع روابط سازمان و عراق چنین می نویسد:

کشور عراق، زمین و تدارکات و تجهیزات نظامی و لجستیکی و هزینه ارتش آزادیبخش مجاهدین را تأمین می کرد و در مقابل، مجاهدین اطلاعات جبهه ها و تحرکات نظامی ایران و شنود بی سیم ارتش ایران را به دولت عراق می داد. ... این عراق بود که کاملاً سازمان را در خدمت خود گرفته بود.(۱)

محمدحسین سبحانی از مسئولان اسبق اطلاعاتی و امنیتی سازمان درباره نحوه هماهنگی عراق و سازمان در زمینه کسب اطلاعات می نویسد:

... استخبارات عراق [= سازمان اطلاعات نظامی] از طریق مهدی ابریشمچی،

«پرسش های اطلاعاتی» مورد نیاز ارتش عراق را در مورد شناسایی محل پل ها، تأسیسات آب و برق، کارخانه ها و مراکز اقتصادی و نظامی ایران را به مسعود رجوی می داد و سپس رهبری سازمان نیازهای اطلاعاتی «استخبارات» عراق را به «ستاد اطلاعات» سازمان ارجاع می داد. «ستاد اطلاعات» نیز بعد از کار اطلاعاتی بر روی سؤالات، اقدام به تهیه پاسخ های آن می کرد.(۲)

به نوشته سبحانی، «مسئولیت» ستاد اطلاعات» [سازمان] را تاکنون [۱۳۸۳] مهدی افتخاری، هادی روشن روانی، مهدی براعی، مسعود خدابنده، حمید باطبی، زهره

حسنی برعهده داشته اند... در «ستاد اطلاعات» جمع آوری اطلاعات نظامی برای عملیات های نظامی و تروریستی موردنظر بود.»(۳)

ص:۳۱۷

۱- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور: ص ۶۸.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۰۴.

۳- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۰۴.

در این ستاد «شبکه شنود» وجود داشت که «یکی از منابع جاسوسی و کسب اطلاعات برای رژیم صدام حسین بود و شبکه های بی سیمی و مخابراتی ایران را در جبهه های جنگ مانیتور و شنود می کرد.

اعضای سازمان در این بخش پیام های رمز فرماندهان ارتش و سپاه را به دلیل آشنایی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، با رمزگشایی کشف می کردند. سپس مسئول «ستاد اطلاعات» پیام های کشف شده را به مهدی ابریشمچی و نهایتا در اختیار ارتش صدام حسین قرار می داد. در سال ۱۳۶۶ مسئولیت این بخش با محسن

سیاه کلاه از اعضای مرکزیت سازمان بود.»(۱)

مهدی خوشحال عضو سابق سازمان با استناد به اسناد و مدارکی که از همکاری های اطلاعاتی سازمان و عراق در اروپا منتشر شده است می نویسد:

مجاهدین خلق نه تنها به راحتی آب خوردن اطلاعات سرّی کشورشان را در اختیار عراقی ها قرار می دادند، بلکه رهبرشان برای خوش رقصی نزد افسران اطلاعاتی عراق، نه تنها ایرانی بودنش را منکر می شد، بلکه صریحا وطن خود را «عراق» و خون خود را هم «عراقی» می خواند.(۲)

جمشید طهماسبی یکی دیگر از جداشدگان سازمان چنین نوشته است:

... مجاهدین خلق تبدیل به عوامل نفوذی ارتش عراق و حزب بعث در ایران شدند، با «خلوص» و «اخلاص» به نفع ارتش عراق و رژیم صدام حسین جاسوسی کردند...(۳)

به نوشته اعضا و مسئولان جداشده سازمان، علاوه بر روش های مرسوم کسب اطلاعات، سازمان از ارتباطات خانوادگی اعضا و هواداران نیز در بسیاری اوقات بدون اطلاع و موافقت آنان، بهره برداری نموده و اطلاعات محرمانه نظامی را از داخل کشور گردآوری کرده و به رژیم صدام انتقال می داد.(۴)

ص:۳۱۸

۱- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۳۰۶ – ۳۰۷.

۲- برای قضاوت تاریخ: ص ۱۳.

۳- برای قضاوت تاریخ: ص ۴۵.

۴- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۳۰۴ – ۳۰۷.

نقش سازمان در کشتار مکه

اشاره

در مراسم حجّ سال ۱۳۶۶ تهاجم خونینی به تظاهرات حجاج ایرانی رخ داد که منجر به شهادت صدها نفر شد. در آن زمان، دولت عربستان سعودی مقصّر این فاجعه را نظام جمهوری اسلامی اعلام کرد. جمهوری اسلامی نیز، علاوه بر رژیم آل سعود، «عوامل عراق و منافقین» را هم از مسبّبان حادثه معرفی کرد. به تصریح یکی از عناصر سابق «سازمان»، رجوی با استفاده از فرصت ایّام حجّ، «طبق یک طرح از قبل تعیین شده و با همکاری دولت عراق»، تظاهرات آرام اعلام برائت زایران ایرانی را «به خون کشید تا به اهداف خاصّ خود برسد»!(۱)

سبحانی در کتاب خود عکس رجوی و همراهانش در لباس احرام را چاپ کرده و

نوشته است:

تصویر بالا مربوط به سفر مسعود رجوی به عربستان سعودی همزمان با آشوب های مکه در سال ۱۳۶۶ می باشد. این عکس برای اولین بار در ۱۶ اسفند ۱۳۷۹ در نشریه مجاهد به چاپ رسید و سازمان مجاهدین بعد از ۱۳ سال اعلام کرد که وی در سال ۱۳۶۶ برای زیارت به مکه رفته است. آیا جای سؤال وجود ندارد که چرا این خبر و عکس، ۱۳ سال پنهان نگاه داشته شده است.(۲)

افراد همراه رجوی در عکس مزبور عبارتند از: عباس داوری، علیرضا باباخانی،

محمد سیدالمحدثین، علی رضا صدر حاج سیدجوادی و رضا درودی، که همگی از مسئولین روابط خارجی و اطلاعاتی و حفاظتی سازمان بودند.

در سال ۶۶، دولت عربستان سعودی در حال نزدیک شدن به ایران بود و تمایل داشت بسیاری از مشکلات و اختلافات فی مابین را حل نماید، و روابط خود را با ایران بهبود بخشد. نزدیکی عربستان سعودی به جمهوری اسلامی ایران، در حالی که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به اوج خود رسیده بود، هم برای صدام و هم برای

۱- نشریه نگاه، سازمان مجاهدین...، بیانیه رضوانی: ص ۳۳۰.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۹۲.

رجوی بسیار هولناک بود؛ چرا که هر دو به کمک های مالی سعودی نیازمند بودند، و این در صورتی ممکن بود که آن رژیم را - هرچه بیشتر - از جمهوری اسلامی دور سازند. از این رو، می بایست تضادّ بین آنها را دامن بزنند تا نزدیکی آن دو را مانع شوند. تدارک امکانات اوّلیه و مقدمات اجرای توطئه را مأموران عراقی، در پوشش مصونیت دیپلماتیک، بر عهده داشتند. اینان مواد منفجره و نیز تصاویر امام را با خود به فرودگاه جده آوردند، بدون آنکه بازرسی و کنترلی در کار باشد. افراد سازمان، با گذرنامه های عراقی، به عنوان حجّاج عراقی، وارد خاک عربستان شدند. ریاست کاروان سازمان را عنصر قدیمی مرکزیت عباس داوری (رحمان) به عهده داشت. نیروهای رجوی در این مأموریت، که از خارج کشور و منطقه جمع آوری و اعزام شدند و از هفته ها قبل ریش گذاشته بودند، با یک اتوبوس از ساختمان موسوم به «سعادتی» در بغداد حرکت کردند. این جمع، پس از ورود به عربستان، خود را به راحتی در میان زایران ایرانی جای دادند تا تحرّکات آنان، به نام ایرانیان تمام شود. نوروزعلی رضوانی، عضو سابق سازمان می نویسد:

اسامی بعضی از افراد کاروان را، که توانسته ایم به دست آوریم، عبارت اند از:

۱ - حاج مسیح ۲ - حاج صادقی ۳ - حسین مسلمی ۴ - بهرام (تقی) ۵ - اصغر (معروف به اصغر رادیو) ۶ - جواد صالح تهرانی (بیژن روابط) ۷ - کاوه روابط ۸ - حسین فیلی (عبّاس روابط) ۹ - حمید باطبی (رحیم روابط) ۱۰ - جواد ۱۱ - حسن عنایت (صادق روابط).

رییس اکیپ عراقی، فردی به نام «سروان خالد» بود.(۱)

پس از بازگشت کاروان مزبور از عربستان، عدّه ای از این افراد - به مرور زمان - «مسئله دار» شدند و احتمال جدایی آنها از سازمان افزایش یافت. به تصریح همان عضو جدا شده، «به منظور جلوگیری از انتشار خبر در بیرون، سازمان افراد مسئله دار را - یکی پس از دیگری - سر به نیست می کند»(۲)

۱- نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: بیانیه رضوانی: ص ۳۳۱.

۲- نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: بیانیه رضوانی: ص ۳۳۱.

سفر محرمانه رجوی به عربستان

بعـد از موفقیت سازمـان به کمـک رژیم بعث عراق در جلب اعتمـاد حکومت عربسـتان، که بعـد از انتشـار اطلاعیه سازمان در محکومیت فاجعه مکه و انتساب مسئولیت آن به جمهوری اسلامی به بالاترین حدّ خود رسید،(۱) روابط تشکیلات با عربستان سعودی توسعه یافت. در یک نوار ویدئویی مذاکرات مهدی ابریشـمچی با افسران ارشد اطلاعاتی عراق، در آبان ۱۳۶۶، چنین آمده است:

مهدی ابریشـمچی: روز پنجشـنبه از سـفارت سعودی بعد از اطلاعیه ای که ما راجع به قضیه مکه صادر کردیم تماس گرفتند و گفتنـد که ملـک فهـد برای شـما پیـامی فرسـتاده است. مـا به خـاطر رعـایت مسائل امنیتی با شـما مشورت نمودیم. سـعودی ها خواسـتند که روز شـنبه با ما جلسه ای داشته باشند و امروز موافقت کردیم ملاقات ما در روز شنبه در ساختمانی خواهد بود که می شناسید. اگر ملاحظه ای دارید بفرمایید.

افسـر اطلاعاتی عراق: راجع به مطلبی که برادر مسعود [رجوی] به وزارت خارجه ارسال نموده است شما چه اطلاعاتی راجع به این موضوع دارید؟

باید هماهنگی صورت پذیرد. موضوع ملاقات با سفیر سعودی را قبلاً طرح ننموده اید. من نمی دانم، گویا مطلبی در این رابطه به وزارت خارجه فرسـتاده شـده است. چون گمان خواهد شد که شـما این رابطه و ملاقات را با هماهنگی قبلی با ما انجام داده ایـد، لـذا منـاسب است مـا را در جریـان بگذاریـد. ما در هر زمینه می خواهیم آبروی سازمان حفظ شود. من به عنوان یک فرد کارشناس و جناب دکتر [= رییس سازمان اطلاعات عراق] هم در این رابطه احساس

مسئولیت می کنیم.

آیا به نظر نمی رسـد که خوب بود ما را در جریان می گذاشتید. ما برای تحرک برادر مسـعود و دیدار ایشان با سـفیر سـعودی محدودیتی نمی گذاریم. مهدی ابریشـمچی: این دعوتنامه رسـمی را که ملک فهد برای ما فرسـتاده است ما فکر می کردیم در رابطه با اطلاعیه ما بوده است ولی وقتی رفتیم این دعوتنامه را

۱- سازمـان در این اطلاعیه که در تاریـخ ۱۴ آبان ۱۳۶۶ صادر شـد، مسـئولیت وقوع کشـتار خونین حجاج ایرانی را برعهـده دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام نمود و به تبرئه دولت عربستان پرداخت.

به ما تحویل دادند، لذا ما جهت هماهنگی با شما مستقیما این مسئله را بیان نمودیم تا ملاحظات و نقطه نظرات شما را در نظر بگیریم. به دنبال اطلاعیه ای که بعد از قضیه مکه دادیم که رونوشت آن به سفارت سعودی در بغداد فرستاده شده بود، آقای سفیر تماس گرفته و گفته بود که حامل پیام ملک فهد بوده و امروز به دیدار من آمد. سفیر با ابلاغ توجهات ملک فهد، هیأتی را از سازمان جهت سفر به جده و ملاقات با مسئولین عربستان سعودی دعوت نموده اند و تاریخی مشخص کرده اند که روز سه شنبه این هفته را منتظر هیأت هستند. مسعود گفت حدس می زنم این دعوت ملک فهد از هیأت ممکن است در ارتباط با توصیه هایی باشد که جناب رییس جمهور [صدام]) گفته اند.

ابریشمچی در ادامه این جلسه، پیام رجوی خطاب به رییس سازمان اطلاعات عراق را قرائت می کند که در بخشی از آن چنین آمده است:

آن چنان که دکتر می دانند ما به دنبال متقاعد کردن سعودی به برقراری ارتباط مستحکم با عراق هستیم و همین طور خواستار این هستیم که خمینی را به قوی ترین صورت طرد کنند و جناب دکتر خوب می دانند که خبر این رابطه باید بین ما و شما محفوظ بماند. همچنین اگر دکتر ملاحظه ای دارند قبل از آنکه هیأت روز سه شنبه برود بیان کنند. و به اطلاع می رسانم که هیأت ۳ نفر است که مسئول آن سیدالمحدثین می باشد.

افسر اطلاعاتی عراق: شما هر موقع کار داشتید تلفنی تماس بگیرید ما در خدمتتان هستیم. اگر لازم باشد ما نیز با سفیر سعودی دیدار می کنیم ارتباط سازمان را با همه کشورها می خواهیم.

هیأت مزبور به عربستان سفر نمود و بعد از مدتی مقدمات سفر محرمانه رجوی

به عربستان، در پوشش انجام مناسک عمره فراهم شد.(۱) در بخشی دیگر از

ص:۳۲۲

۱- به نظر کارشناسان مسائل سازمان و برخی اعضای سابق، سفر شخص رجوی به عربستان، نشانه ای از عمق روابط و همکاری های اطلاعاتی و امنیتی مشترک عراق و عربستان و سازمان در آن مقطع زمانی بوده است و نمی توان آن را صرفا یک تشکر ساده عربستان به خاطر صدور یک اطلاعیه محسوب نمود. زیرا اگر مسئله فقط دعوت رجوی برای انجام مناسک عمره به میزبانی دولت عربستان می بود، نیازی به اعزام یک هیأت مقدماتی و دخالت سازمان اطلاعات عراق نبود.

مذاکرات، افسر اطلاعات عراق می گوید:

ما برای اینکه مخفی بودن سفر را تأمین کنیم حتی برای مخفی ماندن از دید کارکنان فرودگاه، یک جدول زمان بندی شده داریم که به شما اطلاع می دهیم تا بر اساس آن عمل شود و انتظار داریم بر اساس آن عمل شود و غیر از ما سه نفر هیچ کس از آن اطلاع ندارد. ... الآن اطلاعات هواپیما از امور خارجه بما رسید. هواپیما g۳ و شماره پرواز ۳۸۰ می باشد و پرواز ساعت ۱۰ است... ما از ساعت ۸ صبح نفراتمان در فرودگاه هستند.

در جلسات دیگر بین رابط سازمان مجاهدین و سازمان اطلاعاتی عراق تأکید می شود که سفر مزبور در جهت جلب حمایت بیشتر عربستان از سازمان برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران بوده است. همان گونه که قبلاً- اشاره شد، سازمان خبر این مسافرت را ۱۳ سال مخفی نگاه داشت و اولین بار در سال ۱۳۷۹، ظاهرا به دلیل استفاده تبلیغاتی از چاپ عکس رجوی در لباس احرام حج، آن را علنی نمود. البته همواره سازمان موضوع نقش خود در کشتار حجاج در سال ۱۳۶۶ را تکذیب نموده و مانند سایر موارد افشا شده از سوی جداشدگان، ماجرا را از اساس منکر گردیده است.

ص:۳۲۳

فصل چهل و نهم: ارتش «سازمان» در استراتژی عراق

استراتژی جنگ جبهه ای سازمان

رهبری سازمان با این تصور که سرنوشت جمهوری اسلامی به نتیجه جنگ عراق علیه ایران گره خورده است و با توجه به اینکه ابرقدرت ها مایل نبودند ایران در جنگ پیروز شود و بنابراین رژیم صدام در نهایت بازنده نخواهد بود، در چارچوب طرح آمریکا و متحدانش برای براندازی نظام جمهوری اسلامی، رسما و علنا در کنار عراق قرار گرفت. از این رو رجوی در پی امضای معاهده ای در فرانسه با «طارق عزیز» - معاون نخست وزیر وقت عراق - و به بهانه تحت فشار قرار گرفتن از سوی دولت فرانسه، در ۱۷ خرداد سال ۶۵ وارد بغداد گردید. پس از ورود وی به عراق، نیروهای نظامی سازمان که از سال ۶۱ به تدریج در کردستان عراق مستقر شده بودند و سایر نیروهای گردآوری شده از داخل ایران و ترکیه و پاکستان، در داخل قرارگاه های تشکیلاتی سازماندهی شدند و سلسله عملیات متعددی را در طول نوار مرزی ایران با حمایت و پشتیبانی ارتش عراق علیه نیروهای ایران در مناطقی مانند سردشت، دهلران، مریوان، سرپل ذهاب، جنوب بانه، ارتفاعات کرمانشاه به انجام رساندند.(۱) در این عملیات ها تلفات جانی و تسلیحاتی قابل توجهی به برخی یگان ها و پایگاه های پراکنده نیروهای نظامی ایران وارد گردید.

در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۶، یک سال پس از استقرار کامل تشکیلات سازمان در

۱- برگرفته از بولتن نظامی - تحلیلی سپاه پاسداران، قرارگاه غرب - سال ۱۳۶۷.

عراق، پیام رجوی در آستانه ۳۰ خرداد مبنی بر اعلام تأسیس «ارتش آزادیبخش ملی» منتشر شد.(۱) بعدها روز ۳۰ خرداد به عنوان زمان تأسیس ارتش سازمان تثبیت شد و سازمان با پیوند دادن این موضوع به آغاز شورش مسلحانه علنی سازمان در سال ۶۰ تأکید داشت که استراتژی جدید در ادامه همان استراتژی خرداد ۶۰ شکل گرفته است.

دو هفته پس از تشکیل ارتش سازمان، خبر یک ملاقات دیگر مسعود رجوی و صدام حسین انتشار یافت:

در این دیدار، رییس جمهور عراق تأسیس ارتش آزادیبخش ملی ایران را به رهبر مقاومت ایران تبریک گفت، و آن را ارتشی که برای صلح مبارزه می کند نامید. متقابلاً- برادر مجاهد مسعود رجوی از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی، روز ملی عراق و جشن های سی ژوئیه را به رییس جمهور عراق تهنیت گفت.(۲)

عراق که در سال ۱۳۵۹ با ۱۲ لشکر به ایران حمله کرده بود، در سال ۱۳۶۶، ۵۰ لشکر مجهز و آموزش دیده به مصاف نیروهای جمهوری اسلامی ایران آورد که ارتش کوچک سازمان در دل این مجموعه بزرگ وظیفه جاسوسی و مشارکت در برخی عملیات ایذایی و صدمه زدن به واحدهای کوچک پراکنده نظامی ایران در مناطق مرزی را برعهده داشت. و چون نیروهای سازمان با پوشیدن لباس شبیه نیروهای ایرانی و سخن گفتن به زبان فارسی می توانستند عملیات فریب را در موارد زیادی اجرا کنند و تخلیه اطلاعاتی سریع اسرا را به انجام برسانند، به یگان ویژه ای با توانایی ها و کارکردهای اختصاصی در ارتش عراق، تبدیل شدند. به نوشته کتاب منتشره از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، مثلاً در مناطق جنوبی «بیشترین تلاش منافقین در خطوط پدافندی ارتش ایران و با هدف گرفتن اسیر و تخلیه

ص:۳۲۵

۱- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۹۸: ص ۱.

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۱۰۱: ص ۱.

اطلاعاتی آنجا انجام می شد.»(۱)

ارتش عراق نیز برای بهره برداری هـای اطلاعـاتی و جنـگ روانی، در بعضـی حملات پراکنـده، نیروهای سازمان را به کار می گرفت و گاه گروه هایی از آنها را در برخی مناطق متصـرفی خود مستقر می کرد و تعدادی از ضربات معمول و متداول دوران جنـگ را به نـام سازمـان ثبت می نمود. در مواردی هم نیروهـای سازمـان در عملیـات های ایـذایی علیه واحـدهای کوچک و پراکنـده مناطق جنگی، خود به تنهایی اقدام می کردند، که در این موارد هم، پشتیبانی لازم اطلاعاتی و لجستیکی ارتش عراق کماکان وجود داشت. در چند مورد نیز بخشـی از غنائم جنگی متصرفی ارتش عراق و اسرای ایرانی در اختیار سازمان قرار می گرفت تـا در تبلیغـات رسـانه ای، به نمـایش گذاشـته شونـد و برای ارتش آزادیبخش سازمـان هـویت و عظمت و ابهت فراهم سازند.

در تبلیغـات سازمـان ماننـد سـایر موارد، تصویر به شـدت اغراق شـده و خلاف واقعی از عملیات های نظامی ارتش آزادیبخش ارائه می گردید که بر اساس آن، این ارتش کوچک توانسـته بود، ده ها هزار تن از نیروهای مسـلح ایران را کشته و هزاران تن را اسیر کند.

پس از تصویب قطع نامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل درباره جنگ ایران و عراق در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، و عدم پذیرش فوری آن توسـط ایران، ارتش عراق و سازمـان، حملاـت نظـامی خود را به شـکل وسـیعی افزایش دادنـد. مرداد ۶۶، مسـعود رجوی، در مصاحبه ای کارنامه ارتش سازمان را این گونه اعلام کرد:

ارتش آزادیبخش، چنانکه اعلام شده، تا به حال [مرداد ۱۳۶۶]ده ها رشـته عمل بزرگ و بسیار موفق داشته است. آمار تلفاتی که به دشمن وارد کرده حدود ۲۵۰۰ نفر است و حدود یکصد و سـی نفر را هم اسیر گرفته است. در مقابل، شهدا و مجروحین جدی خودمان، در مجموع این عملیات که نگاه

۱- پایان جنگ...: ص ۵۱.

کنیم، بیش از سه درصد نبوده است.(۱)

وی با توصیف های اغراق شده از توان و جایگاه نظامی ارتش سازمان، تأکید نمود که:

... ارتش آزادیبخش در مسیر پیشرفت هایش پیوسته به درگیری ها و به رودررویی هایی نزدیک می شود که کمر دشمن را هدف قرار داده است و کمرش را خواهد شکست.(۲)

رجوی همچنین در توضیح نوع رابطه سازمان و ارتش آن با رژیم عراق، به سخنان صدام استشهاد کرد و چنین گفت:

عراق اصلاً کاری به این کارهای ما ندارد. یادتان هست که در اولین دیدار من با رییس جمهور عراق، آنچه که در ابتدا در اعلامیه رسمی روی آن تأکید شد، به رسمیت شناختن استقلال کامل ما در جمیع جهات و به رسمیت شناختن و احترام گذاشتن به آزادی عمل کامل ما تا رسیدن به اهدافمان بود... هر کس هم شک دارد ما دعوت می کنیم، می تواند بیاید و از نزدیک ببیند.(۳)

به همین ترتیب، ظاهرا برای کسانی که در آمار و ارقام شگفت عملیات های نظامی ارتش سازمان، شک و تردید داشتند نیز، جز قبول دعوت سازمان و رفتن به عراق و مشاهده از نزدیک، راه دیگری وجود نداشت.

در تبلیغات سازمان، اخبار وقوع عملیات های نظامی متعددی توسط ارتش آزادیبخش اعلام می گردید، که هرگز رخ نداده بود و هیچ گاه در هیچ یک از گزارش های نیروهای ایران به ثبت نرسیده است. در پایان سال ۶۶، سازمان بیلان

۱- نشریه اتحاد انجمن های...، ش ۱۰۸: ص ۶.

۲- نشریه اتحاد انجمن های...، ش ۱۰۸: ص ۳۴.

۳- نشریه اتحاد انجمن های...، ش ۱۰۸: ص ۳۴. یک عضو سابق سازمان درباره پیوند صدام و رجوی چنین نوشته است: «معمای بزرگ اینکه چگونه صدام ضدایرانی و دیکتاتور، با تعدادی ایرانی مدعی انسان دوستی و آزادی خواهی تا بدین حد از انطباق می رسند، را باید در وحدت ایدئولوژیک آنها یافت. صدام حسین بعضی از بهترین دوستان و بعضی از اقوام خود را با تیغ کینه خود آشنا کرد، ولی همواره حامی بی چون و چرای مجاهدین بود.» جابانی، روانشناسی خشونت و ترور: صص ۶۹ - ۷۰.

کار ارتش خود را به این شرح اعلام نمود: ۹۹ رشته عملیات، و وارد ساختن ۹۳۰۰ تن تلفات به نیروهای ایران و گرفتن ۸۶۰ تن اسیر.(۱)

عملیات های بهار ۶۷

سیر عملیات های نظامی و تبلیغات گسترده روی آنها و افزایش حمایت حامیان عراق از سازمان، موجب شد که سازمان به حرکت جهشی (ماکرو) روی آورد و خواستار سهم و نقش بیشتری در استراتژی نظامی رژیم بعث عراق گردد. نتیجه آن پس از چند ماه توقف، تغییر و تقویت سازماندهی ارتش سازمان بود که اولین نمود آن اقدام به عملیات موسوم به «آفتاب» در آستانه حمله گسترده عراق برای بازپس گیری فاو، در منطقه فکّه بود.

در این عملیات نیروهای سازمان پس از تصرف خط پدافندی ارتش جمهوری اسلامی توسط ارتش عراق، تمامی سنگرها و استحکامات موجود را به آتش کشیدند و سپس به برافراشتن پرچم های سازمان بر روی خاکریزها و پخش اعلامیه اقدام نمودند.

عراقی ها و نیروهای سازمان تا حدود ظهر روز تهاجم، تمامی امکانات و تجهیزات به غنیمت گرفته شده را به پشت خط و به درون خاک عراق منتقل کردند و نیز کلیه اسرا را انتقال داده و در حدود ساعت ۱۳ از خاک ایران تا پشت خط پدافندی رژیم بعث عراق عقب نشینی کردند. براساس گزارش منابع نظامی ایران، تلفات سنگینی به مهاجمان وارد آمد و آنان مجبور به عقب نشینی از خاک ایران شدند.

درباره دستاورد سازمان از این عملیات، راستگو با استناد به منابع سازمان می نویسد:

تلفات وارده به لشگر ۷۷ خراسان ۳۵۰۰ تن کشته و مجروح و ۵۰۸ اسیر، از طرف سازمان اعلام شد... سازمان مجاهدین (ارتش آزادیبخش) توانست با همراهی و همکاری ارتش کشور دشمن (عراق) کاری را که آن ارتش

۱- نشریه اتحاد انجمن های...، ش ۱۳۱: ص ۵۴.

نتوانسته بود بر علیه کشور ایران عملی سازد، انجام دهد و یکی از لشگرهای زبده رژیم ایران را به نفع طرف عراقی از کار بیاندازد... رجوی در نشستی در همین رابطه گفت که «این سربازان مانع ورود ما به خاک ایران برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی هستند و باید از سر راه کنار زده شوند.(۱)

پس از چند عملیات نظامی انحرافی ارتش عراق در نیمه دوم فروردین ۶۷، «... آمریکایی ها در تاریخ ۲۸/۱/۱۳۶۷ به دو سکوی نفتی ایران در خلیج فارس حمله کردند و همزمان با آن، عراقی ها غافلگیرانه و پس از حمله گسترده شیمیایی به خطوط پدافندی خودی در فاو، با سپاهی مجهز به فاو یورش آوردند... سقوط فاو در عرض ۳۶ ساعت - پس از آنکه دو سال و ۳ ماه در اختیار ایران بود - و در حالی که عراق از حضور عمده قوای ایران در منطقه غرب اطلاع داشت، با به کارگیری سلاح های شیمیایی، و با استفاده از گاز خردل و سیانور، انجام گرفت.»(۲)

بعدها روشن شد که جاسوسی و اطلاعات گردآوری شده توسط سازمان از وضعیت جبهه ها و نیروهای نظامی ایران، در به ثمر رسیدن عملیات مزبور نقش داشت.(۳) ضمن آنکه ارتش سازمان با عملیات «آفتاب» و سایر اقدامات ایذایی، در مقدمات آن سهیم بود.

در ۲۸ خرداد ۶۷ عملیات ارتش عراق و سازمان، در منطقه مهران انجام شد. در سالنمای تحلیلی جنگ ایران و عراق درباره این عملیات چنین آمده است:

در روزهای پایانی خرداد ۱۳۶۷، منافقین به کمک ارتش عراق به مهران و دهلران - که در کنترل پدافندی ارتش قرار داشت - حمله کردند... در بهار همین سال بعد از نشست محرمانه رجوی و صدام، تجهیزات سنگین شامل تانک تی ۵۵ و نفربرهای پی ام پی در اختیار منافقین قرار گرفت و افسران عراقی آموزش فشرده ای را برای آنها برگزار کردند. رجوی قبل از عملیات

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۹۶ - ۳۹۸.

۲- آغاز تا پایان...: صص ۱۹۷ - ۱۹۸، این کتاب توسط مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ و مبتنی بر اسناد نیروهای نظامی تهیه شده است.

۳- پایان جنگ...: ص ۷۷.

تهران طی نشستی برای تحریک و تشویق نیروهایش جهت حمله به خطوط ارتش می گوید: «توان یک یگان ما با ۳ یا ۴ یگان ارتش ایران برابر است. یک گردان برای درهم شکستن چند گردان کلاسیک ارتش.» منافقین پس از حمله به مهران شعار «امروز مهران فردا تهران» را سر دادند.(۱)

سازمان با دعوت از خبرگزاری های خارجی پس از ورود به مهران، اقدام به راه اندازی یک برنامه بزرگ تبلیغاتی نمود. پس از این عملیات رهبری تشکیلات مدعی شد که «وقتی می توانیم در یک عملیات، شهری را آزاد نماییم پس دسترسی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.»(۲)

عملیات مزبور که از سوی سازمان «چلچراغ» نام گرفته بود، توسط تیپ های زرهی عراق و پیاده سازمان انجام شد و در چهار محور به طول ۵۰ کیلومتر و عمق ۲۰ کیلومتر انجام گردید.

ص:۳۳۰

۱- آغاز تا پایان...: ص ۲۰۲.

۲- برگرفته از اصل نوار سخنرانی رجوی، پس از عملیات تصرف مهران - تیرماه ۱۳۶۷.

فصل پنجاه: از «فروغ جاویدان» تا «مرصاد»

«فروغ جاویدان»: چند گام به تهران

در تیر ماه ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی ایران رسماً قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. در حالی که از بدو تصویب این قطعنامه در ۳۰ تیر ۱۳۶۶، ایران آن را «رد» نکرده بود و برای تأمین اهداف خود، از طریق مذاکره با دبیرکل سازمان ملل، برای پذیرش قطعنامه شروطی را طرح نموده بود و در واقع عملاً- آن را به صورت «مشروط» پذیرفته بود. اما به دلیل کارشکنی آمریکا، انگلیس و فرانسه در طول مذاکرات و ورود مستقیم آمریکا به جنگ با ایران، پس از مشورت و تصمیم مسئولان عالی رتبه، با موافقت امام خمینی، در ۲۷ تیرماه سال ۶۷ ایران اعلام کرد قطعنامه ۵۹۸ را بدون قید و شرط پذیرفته است.(۱) اما ارتش صدام در تاریخ ۳۱ تیرماه به خاک ایران حمله کرد و از منطقه جنوب به سمت خرمشهر و اهواز پیشروی نمود. پس از ضدحملات موفق ایران، ارتش عراق در جبهه های میانی و غرب کشور نیز به عملیات نظامی مبادرت کرد که آنها هم با بسیج مجدد نیروهای مردمی و نظامی جمهوری اسلامی، ناموفق شدند.(۲) در نتیجه نیروهای عراقی عقب نشینی کردند و رژیم عراق در اول و سوم مردادماه رسما عقب نشینی خود را از جبهه های جنوب و میانی و غرب کشور اعلام نمود. اما همزمان عملیات مشترک عراق و سازمان آغاز گردید. نکاتی چند در علل و

۱- پایان جنگ...: صص ۱۴۷ - ۱۶۳.

۲- پایان جنگ...: صص ۱۷۵ - ۱۸۰.

زمینه های شکل گیری این عملیات قابل توجه و بررسی هستند:

پس از عملیات مهران، در جمع بندی رهبری سازمان، هدف عملیات بعدی، تهران منظور شد و برای رسیدن به حدّاکثر توان برای انجام این عملیات یک مقطع ۳ ماهه در نظر گرفته شد و بلافاصله اعزام اعضا و مرتبطان سازمان از ایران و خارج کشور به عراق، به طور وسیعی آغاز شد. همچنین سازمان در این مقطع به منظور جذب اسرا و استفاده از آنها در عملیات نهایی فعالتر شده بود. افراد تازه وارد و نیروهای ارتش سازمان تحت آموزش و مانورهای فشرده قرار گرفته بودند و در آموزش های جدید، آموزش سلاح های ضدهوایی هم منظور شده بود.(۱)

«پیش از این منافقین در تحلیل درون گروهی خود، امکان موافقت ایران با قطعنامه را غیرممکن دانسته و به صراحت اعلام می کردند: تنها در صورتی جمهوری اسلامی قطعنامه را خواهد پذیرفت که به لحاظ سیاسی - نظامی و اقتصادی به بن بست کامل برسد. به عقیده آنان، این اقدام به منزله فروپاشی نظام خواهد بود...»(۲)

تحلیل رجوی در مورد نتیجه جنگ این بود که ایران به دلیل بسته بودن تمامی راه های بازگشت به صلح با عراق، ناچار به ادامه جنگ خواهد بود. هر قدر هم جنگ به طول بینجامد، از یک طرف توان نظامی و اقتصادی ایران بیشتر تحلیل می رود و از طرف دیگر بازگشت به سمت آتش بس و صلح غیرممکن تر می شود و این جنگ تا شکست ایران ادامه خواهد یافت.

با اعلام خبر پذیرش قطعنامه از سوی ایران، نقشه ها و طرح های قبلی سازمان با بن بست مواجه شد. در آن شرایط، سازمان در کنار امیدواری به داشتن پشتوانه خرده عملیات های مرزی، حمایت نمایندگان کنگره و سنای آمریکا را نیز یدک می کشید.رجوی در اولین جلسه پس از پذیرش قطعنامه توسط ایران در جمع

۱- بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۴۸ - ۴۹.

۲- بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: ص ۱۸۴.

نیروهای مستقر در قرارگاه اشرف طی سخنرانی برنامه حمله به مهران و تهران را مطرح ک رد که با تأیید حضار مواجه شد.

در روزهای بعد کارها جنبه آماده سازی داشت و اسرایی که قرار بود در عملیات شرکت کنند سازماندهی شدند و طی یک نشست در روز شنبه فرمانده گردان ها، سرگروه ها و فرماندهان دسته در رابطه با آرایش ستون و مکانیزم عملیات توجیه شدند. در این نشست ها به افراد گفته می شد که تا باختران درگیری نخواهیم داشت و ستون تحت هیچ شرایطی نباید توقف داشته باشد.

افراد پایگاه بدیع به مرور آزاد شده و به قرارگاه اشرف رفته و در سازمان تیپ ها قرار می گرفتند. همچنین کلیه تیپ ها در قرارگاه اشرف مانور داشتند. در این مانور آرایش ستون تمرین داده می شد و بعدازظهر همین روز بعضی از تیپ ها که توانسته بودند نشست توجیهی را بگذرانند در جلسه توجیهی شرکت کردند. در این نشست ها به افراد گفته می شد روی جاده حرکت کنند و سرعت ۷۰ کیلومتر در ساعت در پیشروی الزامی است و از هر طرف که به شما شلیک شد به همان سمت شلیک کنید.

عمدتا فرماندهان عملیاتی سازمان در عملیات «فروغ» از رده های بالای تشکیلاتی بوده اند که نظامی نبوده اند و بعضا اصول اولیه فرماندهی یک عملیات نظامی را نمی دانستند. کلیه نیروهای سازمان، اعم از کادر و عضو و هوادار، به استثنای تعدادی که هدایت و پشتیبانی را به عهده داشتند، که در این عملیات شرکت کردند، مجموعا در حدود ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر برآورد شده اند، که در حدود ۲۵ درصد از آنان را زنان و دختران تشکیل می دادند.(۱)

ستاد کل، تحت فرماندهی مسعود و مریم رجوی و مرکب از ۴ نفر ستادی و ۵ فرمانده محور بوده است.

عراق پیشاپیش حملات گسترده ای را در جبهه غرب و جنوب آغاز کرده بود و

۱- بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۴۱ - ۴۲؛ آمار منتشره از سوی قرارگاه غرب سپاه پاسداران - ۱۳۶۷.

یـک عملیـات هوایی برای ایجـاد جوّ رعب و وحشت علیه مردم غرب کشور انجـام داد. تقریباً همزمان با شـروع عملیات «فروغ جاویدان» ارتش عراق با حجم وسیعی اقدام به حمله گسترده ای در منطقه جنوب، با تظاهر به قصد تصرف خرمشهر انجام داد، که هـدف آن در حقیقت زمین گیر کردن قویترین لشگرها و تیپ هـای رزمی جمهوری اسـلامی بود. برای تکمیل شـدن رفع موانع، نیروی هوایی عراق روزهـای قبل از آغاز عملیات سازمان، به دفعات مناطق تجمع نیرو در اطراف کرنـد و اسـلام آباد را نیز بمباران کرد.(۱)

نیروهای سازمان پس از شـروع عملیات در ساعت ۴ بعدازظهر از مرزهای بین المللی عبور کرده وارد خاک جمهوری اسـلامی شدند. از آنجا که رژیم عراق تجاوز خود را تا شـهرهای قصرشـیرین و سـرپل ذهاب گسترش داده بود، نیروهای سازمان بدون درگیری و عبور از خط وارد شـهرهای قصرشـیرین و سـرپل ذهاب شـده و پس از عبور از کرند به سـمت اسـلام آباد پیشـروی کردند و حدود ساعت ۳۰/۹ شب به اسلام آباد رسیدند و شهر را تصرف کردند.

یکی از فرماندهان سپاه پاسداران در تشریح عملیات می گوید:

۱۱ روز قبل از حمله منافقین به داخل کشور، باخبر شدیم که تغییرات جدیدی در آرایش ناوگان های مستقر در خلیج فارس و دریـای عمان به وجود آمـده است. به طور مثال ناو هواپیمابر وینسـنس به طرف دهانه تنگه هرمز آمـده بود و ناوهای انگلیسـی حرکات مشـکوکی را انجام می دادند. در همین موقع ۵۳ نفر از نماینـدگان کنگره آمریکا (به نقل از رادیو منافق) طی نامه ای از وزارت امور خارجه خواسته بودند که دولت ریگان در جهت تقویت سازمان منافقین به عنوان آلترناتیو آینده حکومت ایران برنامه ریزی بکنـد. دو روز بعـد از این قضایا یعنی ۹ روز قبـل از حمله آنهـا و درست بعـد از قبول قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران اسلامی، عراق در دو جبهه غرب و جنوب دست به تحرکات وسیعی زد. در جنوب خود را تا جاده خرمشهر - اهواز رساند و به طرف جاده اهواز حرکت کرد و قصد داشت خرمشهر را دور بزند و در غرب

۱- بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۳۹ - ۴۰، متن بازجویی از اسرای عملیات مرصاد - ۱۳۶۷.

از محور ازگله – قصـر شـیرین – سـر پل ذهاب – گیلانغرب – سومار – نفت شهر و میمک به عمق ۳۰ کیلومتر به داخل کشور تعرض کرد. به لطف خداوند، در جنوب بچه ها با آمادگی که داشـتند و همچنین با حضور وسیع و به موقع مردم ضربه مهلکی را به دشـمن وارد آوردنـد و او را تا مرزهای بین المللی عقب راندند. اما در غرب دشـمن تجاوزش را گسترش می داد. در این مـدت سـعی کرد که از محور سومـار خودش را به سه راهی استراتژیـک اسـلام آباد – ایلام – ایوان غرب و همچنین در منطقه گیلانـغرب هم می خواست خودش را به سه راهی دیگری برسانـد. امـا خوشـبختانه همان طور که از رادیو شـنیدید مردم ایوان دلاورانه مقاومت کرده و تعدادی از تانک هایشان را منهدم کردند و سه دسـتگاه از آنها را هم به غنیمت گرفتند و تعدادی هم اسیر گرفتند. و دشمن بعثی ناچار شد که ۱۱ کیلومتر از آن سه راهی مهّم عقب نشـینی کند. رزمندگان یکی از تیپ ها نیز ۱۱ تانک دشمن را منهدم کردند و دشمن به ناچار عقب نشینی کرد.

قرار بود وقتی منافقین به تهران رسـیدند، با پخش یک اعلامیه شدیـداللحن از کشورهای دیگر درخواست حمایت کنند و آنها نیز منافقین را حمایت نمایند.(۱)

عملیات فروغ جاویـدان پیامـدهای زیادی – عمـدتا به زیان سازمان – برای سازمان داشـته است که، به طور گذرا به آنها اشاره می کنیم.

یکی از پیامدهای این عملیات، زیر سؤال رفتن خط استراتژی سازمان، به تبع آن زیرسؤال رفتن رهبری بود.

دیگر پیامد عملیات، محکومیت سازمان و عملیات فروغ از جانب گروه های اپوزیسیون بوده است.

پیامـد دیگر عملیات فروغ جاویدان تلفات آن عملیات است. سازمان ۱۳۰۴ نفر کشـته را خود رسما تأیید و با عکس و زندگی نامه منتشر کرده است. تعداد مجروحین نیز بالغ بر ۱۵۰۰ نفر برآورد شد که ۷۰۰ نفر آنان معالجه سرپایی و سطحی داشته اند

۱– مجله پیـام انقلاب، شـماره ۲۲۰: صص ۱۸ الی ۲۱، شهریور ۱۳۶۷، به نقل از سـردار شـعبانی، از فرماندهان سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

و ۸۰۰ نفر بستری و بعضاً جان سپرده اند.

از زمان عملیات فروغ تاکتیک های سازمان تغییرات فاحش داشته است اما استراتژی سازمان کاملاً حفظ شده است. سازمان معتقد است که در عملیات فروغ چون سازمان فقط به ارتش متکی بوده است عملیات به شکست منجر شده است. در توجیه شکست عملیات، رجوی گفت: تمامی اتکاء ما به ارتش و ایدئولوژیمان بود و روی عنصر سیاسی کار جدی صورت نداده ایم و آن را با قیام کربلا قیاس نمود که امام حسین(ع) نیز تمامی اتکاء را بر دو عنصر شمشیر و ایدئولوژی خود نهاد و از معادله های سیاسی چشم پوشی کرد!! و همین باعث شکست گردید! از آن پس و با همین توجیه و در پی بن بست نظامی تحمیل شده، خط کار سیاسی در اولویت قرار گرفت ولی هیچ گاه دنباله روی از مشی مسلحانه به عنوان تنها راه مقابله با جمهوری اسلامی ایران، به کناری گذاشته نشد.

ص:۳۳۶

فصل پنجاه و یکم: سازمان و کردهای عراق

ماهیّت عملیات موسوم به «مروارید»

مجاهدین خلق محافظان مرزهای ایران و عراق، و همانند ارتش عراق اند؛ از آنها حرف شنوی داشته باشید.«صدّام حسین»(۱)

در جریان جنگ خلیج فارس، کردهای عراق با استفاده از ضعف حکومت مرکزی، فرصت را غنیمت شمرده مناطق کردنشین را به دست گرفتند. رجوی به خواست مستقیم ارتش عراق، جهت حفظ حکومت صدام و با بهانه حمله نیروهای جمهوری اسلامی به پایگاه های مجاهدین خلق، نیروهای خود را به سمت مناطق کردنشین حرکت داد و اقدام به سرکوب اکراد عراقی نمود تا لشگریان صدّام از جنوب برسند.(۲) در ابتدای اشغال کویت توسط عراق، مجاهدین خلق در منطقه ای به نام «نوژول» (واقع در شمال عراق) مستقر شده بودند(۳)در این منطقه، پیش از حضور عوامل رجوی، کردهای عراقی زندگی می کردند؛ لیکن به هنگام واگذاری آن به

۱- شمس حائری، مرداب: ص ۲۷. نویسنده توضیح داده است که «این پیام را از رادیو عراق در زندان دانشکده» [= از جمله زندان های مجاهدین در عراق] در پادگان اشرف، به اتفاق سایر زندانیان شنیدم».

۲- متن اصلی و ترجمه شده گزارش وزارت خارجه آمریکا؛ مستند به مصاحبه جلال طالبانی و گزارش ۴ اکتبر ۹۴ وال استریت ژورنال که در پی نوشت های بعدی خواهد آمد. نیز متن ترجمه شده گزارش تحقیقی حزب سبز آلمان.

۳- این منطقه در حدّفاصل شهر «کرکوک» عراق و شهرهای کردنشین «کفری» و «طوز» قرار دارد.

مجاهدین خلق، کاملاً تخلیه شده بود! بدین معنی که ارتش صدّام شهرک ها و روستاهای این منطقه را مورد حمله قرار داده و مردم آن را کشته یا به کشورهای ایران و ترکیه متواری کرده بود. چند ماه پس از عملیات «فروغ» (مرصاد)، صدام حفاظت و نگهبانی «نوژول» را به عوامل رجوی سپرد؛ که در آنجا - برای پر شدن وقت شان - گندم و جو کاشته بودند. با شروع جنگ خلیج فارس، نیروهای رجوی از پادگان موسوم به اشرف به منطقه «نوژول» رفتند.

در جریان حملات هوایی متحدین به مناطق نظامی و استراتژیک عراق، پناهگاه های مجاهدین خلق - با نوعی توافق - از آسیب در امان ماند؛ به عنوان مثال، در قرارگاه های اشرف و نوژول دو پرچم بزرگ ایران همراه با عکس مسعود و مریم نصب شده بود که برای هواپیماها به خوبی قابل رؤیت بود.(۱)

صدّام، که با شکست مواجه شده بود کلیه نیروهای باقیمانده خود را نیز به مرز کویت برد؛ در نتیجه مناطق شمالی از نیروهای بعثی تخلیه شد. در این حال فرصت مناسبی ایجاد شده بود تا گروه های کرد عراقی به این مناطق یورش برند و دوباره در شهرهای کردنشین ساکن شوند.

کردها، در قسمت شمالی، شهرهای بزرگ و اصلی «موصل» و «سلیمانیه» را اشغال نمودند و سپس به سوی شهرهایی مثل «طوز»، «کفری» و «جلولا» پیشروی کردند. با اشغال این شهرها، کافی بود که کردها از سه راهی «سلیمان بیگ» عبور کرده به جاده اصلی برسند و مستقیم به طرف شهرهای «خالص» و «بغداد» پیشروی کنند. در چنین موقعیتی، هیچ نیرویی نمی توانست مانع آنها شود.(۲) برخورد کردها و نیروهای رجوی و سرکوب کردها در همین مرحله پیش آمده است. ما در اینجا سه روایت از این ماجرا را نقل می کنیم. روایت نخست مطالبی است که در بخشی از گزارش وزارت خارجه آمریکا به کنگره آن کشور آمده است:

۱- اسدی، واپسگرا: صص ۸۶ - ۹۳.

۲- اسدی، واپسگرا: صص ۸۶ - ۹۳.

در ماه مارس ۱۹۹۱، به دنبال عملیات «توفان صحرا» بر طبق گزارش ها، ارتش آزادی بخش ملی [= معدود نیروهای رجوی]با پاسداران انقلاب ایران، در نزدیکی شهر مرزی قصرشیرین به نبرد پرداخت. تحلیل گران چنین می پندارند که صدّام به ارتش آزادی بخش ملی اجازه داد تا در این زمان به داخل ایران نفوذ کند؛ تا بدین وسیله نشان دهد که حمایت ایران از قیام شیعیان در جنوب عراق را تحمل نخواهد کرد.(۱) در آن زمان، کردهای عراقی نیز ادّعا کردند که مجاهدین در سرکوب کردها به ارتش عراق کمک کرده اند؛ ادعایی که از سوی پناهندگانی که به نزدیکی مرز ایران گریخته بودند، مورد تأیید قرار گرفت.(۲) جلال طالبانی، رهبر اتحادیه میهنی کردستان، به خبرنگاران گفت: «... مجاهدین در نبرد کرکوک به نیروهای صدّام پیوستند.»(۳)

گزارش اخیر وال استریت ژورنال می گوید: «تنها تهاجم عمده ارتش آزادی بخش ملی، طی شش سال گذشته، در سال ۱۹۹۱ و درست پس از جنگ خلیج [فارس]صورت گرفت؛ و این زمانی بود که صدّام حسین به رجوی دستور داد برای فرو نشاندن شورش کردها در شمال عراق به کمک بیاید؛ و این را شرکت کنندگان در آن عملیات بیان می دارند.»(۴)

یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق که در عراق بوده، گفت که اختلاف او با رهبری مجاهدین زمانی آغاز شد که او عملیات سازمان علیه کردها را زیر سؤال برد.(۵)

روایت دوم از شخص حائری، عضو قدیمی و جدا شده سازمان است که ضمن شرح وقایع، زمینه هایی نیز به دست می دهد که نشانگر برنامه ریزی قبلی در مورد نقش سرکوبگر مجاهدین خلق علیه کردهاست؛ چنانکه در ابتدای این بخش نیز اشاره کردیم، مناطقی از عراق که کردنشین بود، توسط صدّام - به طور موقت - به

۱- گزارش «مایکل تودولو» در روزنامه تایمز لندن/ دوم آوریل ۱۹۹۲؛ و گزارش «آلن کوول» در روزنامه نیویورک تایمز/ ۵ ژوئن ۱۹۹۱.

۲- گزارش «آسوشیتدپرس» / ۱۰ مه ۱۹۹۱.

۳- گزارش مذکور در تایمز لندن.

۴- گزارش «پیتر والدمن» در وال استریت ژورنال/ ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴.

۵- گزارش «پیتر والدمن» در وال استریت ژورنال/ ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴.

رجوی «حاتم بخشی» شده بود. حائری می نویسد:

طبق شهادت بسیاری از اعضای مجاهدین خلق - که در محل حاضر بودند و من قبل از رفتن به زندان، [چه] در مهمانسرا و چه در زندان با همه آنها گفت و گو کردم - سازمان مجاهدین قسمت بزرگی از مناطق کردنشین شامل شهرهای «طوز»، «خرماتو»، «کفری»، «سلیمان بگ» و «خانقین» را قبل از اینکه کردها به این مناطق بیایند، به اشغال خود درآوردند. در شهر سلیمان بگ، اولین عملیات مجاهدین خلق علیه کردها، در محدوده ساختمان راه آهن، با وارد شدن یک مینی بوس به شهر آغاز شد. این مینی بوس پر از پیشمرگ بود که قصد داشتند شهر را آزاد کنند. یک تیپ از ارتش آزادی بخش، به فرماندهی حسن، و تیپ دیگر، به فرماندهی اَحَد، در دو جبهه به این مینی بوس حمله کردند. در اولین لحظات، مینی بوس آتش گرفت و سرنشینان مینی بوس، که قبلاً پیاد شده بودند، به سرعت پراکنده شدند و به سمت «کفری» عقب نشینی کردند. سلاح این پیشمرگ ها کلاشینکف و قناسه بود [ولی] مجاهدین خلق آنها را با B.M.P و تانک های A۵۵و سایر سلاح های سنگین مورد حمله قرار دادند. چند نفر از این عدّه [کردها]زیر پل راه آهن مخفی شدند و مجاهدین خلق، بدون اینکه قصد دستگیری و اسارت آنها را داشته باشند، با توپ پل را منهدم کردند و روز بعد آنها را در همان نزدیکی پل دفن کردند. پیشمرگ ها مجموعاً شانزده نفر بودند که اکثر آنها کفش های لاستیکی و لباس های ژنده به تن داشتند.

در سه راهی «طوز - سلیمان بگ - کفری»، مجاهدین خلق یک کامیون بنز قرمز رنگ را، که حامل ده تُن مهمّات برای کردها بود، متوقف کردند. راننده و نفر همراه و دو کودک را از کامیون پیاده کردند؛ و آنها به حالت تسلیم ایستادند. مجاهدین خلق، با توپ ۲۳ میلی متری، آن دو را به گلوله بستند؛ یکی از آنها مغزش متلاشی و دیگری مجروح گردید. یکی از کودکان روی جسدی که مغزش متلاشی شده بود، افتاد و گریه و شیون سر داد؛ به نظر می رسید که راننده مقتول، پدر کودک بود... از سرنوشت آن مجروح و دو کودک خبری در دست نیست. بسیاری از سربازهای کرد عراقی، که از جبهه فرار کرده و قصد رفتن به نزد خانواده های خود را داشتند و از ترس ارتش عراق و ناامن بودن جاده ها از کوه ها عبور می کردند، در بین راه مورد تهاجم و حمله مجاهدین

خلق قرار می گرفتند و کشته می شدند. در حین جنگ، یکی از فرماندهان [مجاهدین خلق]، به نام رضا کرمعلی... پس از صدور دستور تیراندازی به سوی خانه اکراد در شهر «طوز»، توسط مدافعین کرد کشته شد؛ و بعد جسد او را به عنوان شهید در پادگان اشرف به خاک سپردند. علاوه بر رضا کرمعلی، ده ها نفر از اعضا نیز - که بعضاً مخالف جنگ با کردها بودند امّا به علت اطلاعات غلطی که مجاهدین خلق به آنها داده بودند فکر می کردند که با... [مأموران] رژیم که لباس کُردی به تن کرده اند می جنگند - ناخواسته در مناطق کردنشین کشته شدند. مجاهدین خلق، برای سرپوش گذاشتن روی کُردکشی و دخالت در امور داخلی کردها، جنگ با کردها را «عملیات مروارید» نامگذاری کردند، و مدّعی شدند که نیروهای رژیم به قرارگاه آنها حمله و آنها این حمله را دفع کرده اند؛ در صورتی که تنها در «خانقین»، یعنی ناحیه مرزی ایران و عراق، بخشی از نیروهای مجاهدین خلق که در محلی به نام «محور سوسن» مستقر بودند، مورد حمله نیروهای رژیم [جمهوری اسلامی]قرار گرفتند؛ امّا در بقیه نقاط، مانند «طوز» و «جلولا» و «سلیمان بگ» و «کفری»، هیچ خبری از پاسداران [جمهوری اسلامی]نبود. در این عملیات، چهار نوجوان زیر بیست سال را دستگیر کردند و به عنوان «پاسدار» جلو دوربین تلویزیون [عراق]آوردند تا ثابت کنند که کردهای عراقی - همه - کرد نبوده بلکه عوامل رژیم [جمهوری اسلامی]نیز بین آنها بوده اند. اگر طبق ادعای رجوی، رژیم به مجاهدین خلق حمله کرده بود، می بایست درگیری در اطراف پادگان اشرف صورت می گرفت؛ نه کیلومترها دورتر از محل استقرار مجاهدین خلق، و در شهرهای کردنشین عراق! از طرفی مجاهدین خلق، در این جنگ، گوسفند و مرغ و خروس زیادی از مناطق کردنشین - همراه خود - به پادگان اشرف آورده بودند؛ آیا این گوسفند[ها]و مرغ و خروس ها را هم رژیم [جمهوری اسلامی] به عراق آورده بود؟!

این نشان می دهد که مجاهدین خلق از پایگاه های خود، همراه با توپ و تانک، خارج شده و در نقاطی بسیار دورتر از پادگان با کردها درگیر شدند. اگر بپذیریم [که]رژیم ایران به علت ضعف ارتش صدّام قصد حمله به عراق را داشته، با شرایطی که آن روز حاکم بود، ایران می توانست تا بغداد - بدون هیچ مانعی - پیشروی کند... این ادعا کاملاً دروغ است....

ص:۳۴۱

رجوی می گوید: «قوای ما با نیروهای سپاه پاسداران درگیر شدند»؛ این دروغ وقتی بیشتر آشکار می شود که یکی از نفرات رده بالای سازمان، به نام نادر افشار، همراه با دو نفر دیگر که یکی از آنها مترجم و به زبان عربی کاملاً مسلّط بود، در مناطق شیعه نشین جنوب عراق به وسیله «شمشیر» کشته می شوند. این سه نفر برای جاسوسی به جنوب رفته بودند؛ و اجساد آنها رابه پادگان اشرف می آورند و برایشان سنگ یادبود بنا می کنند.(۱)

جزئیات دقیق تری از برخوردهای نیروهای رجوی و کردهای عراقی در خاطرات و نوشته های یک خلبان و افسر فنّی نیروی هوایی (که در جریان فرار بنی صدر و رجوی، از کادرهای پرواز بوده و سال ها در سازمان به سر برده، و اکنون چند سالی است که از آنها جدا شده است) آمده؛ که به عنوان روایت سوم، عیناً - با اندک تصّرف ویرایشی - نقل می کنیم.

[نیروهای رجوی]، با تجهیزات کامل، در حال برگشت به سر راه سلیمان بیگ و در حال استقرار در اطراف شهرهای «طوز» و «کفری» بودند. آن گروهی که در حال عبور از شهر «طوز» بودند، بنا به دستور فرمانده، سرِ لوله های توپ ها و مسلسل ها را به طرف شهر «طوز» هدف گیری کرده بودند. مردم شهر در جلو مغازه ها، جهت تماشا، گرد آمده در ضمن به کسب و کار خود مشغول بودند.

یکی از فرماندهان کُرد پیش آمد و خواست با فرمانده مجاهدین خلق، به نام رضا کرمعلی، صحبت کند؛ آن فرد کرد گفت:

- ما که با شما قصد جنگ و دعوا نداریم؛ هدف ما آزادی مناطق مان از دست صدّام حسین است و شما در این صورت، در این کشور هیچ مشکلی نخواهید داشت. آیا بهتر نیست که لوله های توپتان را به جهت ما نشانه گیری نکنید؟!

رضا کرمعلی گفت:

- شما مزدور رژیم خمینی هستید و همیشه دشمن ما بوده و خواهید بود؛ و قبلاً هم نفرات ما را کشته و یا به جمهوری اسلامی تحویل داده اید...

در این موقع بود که یک گلوله از محلّ نامشخّصی شلّیک و رضا را نقش بر

۱- شمس حائری، مرداب: صص ۱۲۷ - ۱۳۰.

زمین کرد... مجاهدین خلق شروع به تیراندازی - بدون هدف مشخّص - به طرف شهر نموده و با گلوله توپ، بسیاری از اماکن و مغازه ها را خراب کردند.... مجاهدین خلق به صدّام قول داده بودند که تا رسیدن نیروهای عراقی، جلو کردها بایستند و راه را بر آنها ببندند؛ لذا اقدام به بستن راه ها و جاده های اصلی ورودی و خروجیِ شهرهای «کفری» و «جلولا» و «طوز» کردند. ابتدا، حدوداً دو روز، گروه های کرد سعی در جلوگیری از درگیر شدن با مجاهدین خلق را می نمودند. این بدان معنی نبود که آنها توان این کار را نداشتند؛ بلکه نمی خواستند خود را در دو جبهه - جنگ با مجاهدین خلق [از یک طرف] و صدّام] از طرف دیگر] - مشغول کنند. مجاهدین خلق نیروها و اعضای خود را این طور توجیه کرد که اینها - در واقع - کُرد نیستند؛ بلکه نیروها و سربازان رژیم جمهوری اسلامی هستند که به لباس کردها درآمده اند! کردها به تلاش در راه مذاکره با مجاهدین خلق ادامه دادند؛ تا اینکه یک گروه از مجاهدین خلق به داخل شهر «کفری» حمله بردند. آنها با تانک و نفربر وارد شهر شدند. درگیری در داخل شهر شروع شد و این گروه یازده نفره مجاهدین خلق - تماما - کشته شدند... پس از آن، تلاش برای مذاکره بین کردها و مجاهدین خلق از بین رفت و طرفین به یکدیگر حمله کردند؛ و بخصوص مجاهدین خلق سعی در کشتن و دستگیر کردن بسیاری از کردها داشتند تا آنها را به دولت عراق تحویل دهند.

این عمل مجاهدین خلق و بستن راه کردها باعث شد تا صدّام تعدادی از نیروهای باقیمانده اش را به این مناطق بیاورد و با استفاده از هلیکوپترهای توپدار و توپخانه، کردها را به عقب بنشاند؛ و شهرهای «جلولا» و «طوز» و «کفری» را مجدّدا به تسلّط خود درآورد.(۱)

۱- اسدی، واپسگرا: صص ۹۱ - ۹۳.

فصل پنجاه و دوم: دوم خرداد و آثار آن

سردرگمی و بحران استراتژیک اپوزیسیون

سردرگمی و بحران استراتژیک اپوزیسیون(۱)

اپوزیسیون نه از سطح شعور و مبارزه مردم باخبر است و نه شرایط را درک کرده است. از جمله خود نگارنده. برای نمونه، اکثر سازمان های اپوزیسیون نه تنها انتخابات را تحریم کردند بلکه از مردم نیز خواستند تا در انتخابات شرکت نکنند. اما مردم هیچ اعتنایی به این گونه فراخوان ها نکردند. حالا باید دید کدام یک از جریاناتی که فراخوان تحریم داده بودند، تا به این حد نرمش و واقع بینی سیاسی دارند که در ارزیابی های پیشین خود تجدیدنظر کنند و تحلیل کم و بیش درستی از آنچه رخ داده ارائه کنند.(۲)

انتخابات دوم خرداد بسیاری را متحیر کرد. اپوزیسیون خارج از کشور، که فلسفه وجودی خود را از ادعای غیردمکراتیک بودن جمهوری اسلامی استنتاج می کند، در دوم خرداد ظرفیت هایی را برای مردم سالاری در ایران مشاهده کرد که در مخیله اش نمی گنجید. از این رو ناچار شد در قبال شرایط جدید، تعیین وضعیت کند و تفاسیر جدیدی برای علت مخالفت خود با نظام جمهوری اسلامی ارائه دهد.

ص:۳۴۴

۱- (کلمه Opposition متخذ از زبان فرانسه و به معنی «مخالفت» و «مخالفان» است. در معنای مصطلح علوم سیاسی، اپوزیسیون صرفا به جریانی گفته می شود که در چارچوب قانون و غالبا در فعالیت های پارلمانی یا در فعل و انفعالات انتخاباتی حضور دارد. (برای آگاهی بیشتر درباره مفهوم آکادمیک و اخص اپوزیسیون آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی: صص ۸ - ۹).)

۲- ۲. حجاریان، جمهوریت؛...: صص ۴۴۸ - ۴۴۹؛ به نقل از «علی کشتگر» علی محمد فرخنده جهرمی، یکی از رهبران اسبق سازمان چریک های فدایی خلق.

اجزای این اپوزیسیون - که طیف متنوعی را از نیروهای سلطنت طلب، جمهوری خواه، مارکسیست، سوسیال دموکرات، مشروطه خواه و نمونه خاص مجاهدین خلق تشکیل می دهد - هر یک به تناسب شرایط و وضعیت سیاسی خود، در قبال هفتمین انتخابات ریاست جمهوری، موضعی گرفتند.

عموم جریان های مخالف نظام (به جز چند جریان کوچک سیاسی که مشارکت در انتخابات را - آن هم اغلب در جهت دادن رأی سفید و اعتراضی - به هواداران خود توصیه کردند) سیاست تحریم انتخابات را در پیش گرفتند و با این ادعا که نظام در کلیتش نامشروع است و یا مکانیسم انتخابات غیرمنصفانه است، همگان را به عدم شرکت فراخواندند. اما ... هنگامی که با استقبال عظیم حدود سی میلیون نفر از ایرانیان مواجه شدند که رکورد مشارکت را - حتی در میان پیشرفته ترین دموکراسی های جهان - شکست و به فراخوان تحریم نیز وقعی ننهاد، در میان بهت و ناباوری، ناچار شدند به تحلیل این رخداد بنشینند و - اغلب - در مواضع خود تجدیدنظر اساسی کنند. در این میان، سازمان - که هرگونه «استحاله طلبی»، مذاکره جویی و دل بستن به انتخاباتی آزاد را منتفی می دانست و با نیروهایی که از شکست «مرصاد» باقی مانده بودند، امیدوار بود که «در جوار خاک میهن» و به اتکای حمایت دولت و ارتش عراق و کمک های مالی پراکنده، نظام جمهوری اسلامی را ساقط کند و به عنوان «تنها آلترناتیو دموکراتیک» بر مسند قدرت بنشیند، انتخابات را تحریم کرد و در مواجهه با پدیده دوم خرداد ادعا نمود که مردم به فراخوان سازمان پاسخ مثبت داده و جز معدودی، در انتخابات شرکت نکرده اند.

«شورای ملی مقاومت» - پوشش سیاسی سازمان - نیز ادعا نمود که «اطلاعات دقیق گردآوری شده در داخل ایران، از طرف ستادهای مقاومت در ۲۵۰۰ حوزه رأی گیری و در بیش از یکصد شهر، مبین آن است که حداکثر ۵، ۶ میلیون نفر به پای صندوق های رأی رفته اند»!(۱)

۱- شورای ملی مقاومت، اطلاعیه ۳ خرداد ۱۳۷۶.

دستپاچگی و بحران

اشاره

شوک وارد شده بر سازمان و شورای رجوی پس از اعلام نتایج هفتمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، موجب شد تا مواضع رسمی و عریان شورای ملی مقاومت - قبل و بعد از اعلام آرا - سرشار از تناقضات فاحش و گزاره های ناهمخوان باشد. در این قسمت، این مواضع مرور می شود.

پیش از اعلام آرای انتخابات هفتم

شورای مزبور در اول اردیبهشت ۱۳۷۶، تحت عنوان «مسئول شورای ملی مقاومت تحریم نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم را اعلام کرد»، مواضع و نظرات رسمی خود را در نشریه ایران زمین انتشار داد که اهم مطالب آن به قرار زیر است:

حکومت ... از انتخابات آزاد ریاست جمهوری دم می زند، غافل از اینکه به صحنه آوردن بازیگرانی مانند وزیر پیشین ارشاد - که سال ها در رأس دستگاه دروغ پردازی و سانسور رژیم قرار داشته است... با مطرح کردن پاسداران سیاسی رژیم از قبیل ابراهیم یزدی، پیمان و عزت سحابی و مأمورین جیره خوار وزارت اطلاعات در داخل و خارج کشور، هرگز نمی تواند به انتخابات رونق و اعتبار بدهد.

... بدیهی است مردم ایران این بار هم نمایش انتخابات ریاست جمهوری حکومت آخوندی را به طور کامل تحریم می کنند و به این مناسبت باز هم برای تمام دنیا تأکید و تکرار می کنیم که راه حل همانا تنها جایگزین مردمی و دموکراتیک، یعنی شورای ملی مقاومت ایران و کلید پیروزی همانا ارتش آزادی بخش ملی است. ... تحریم نمایش انتخاباتی رژیم ... یک وظیفه ملی و میهنی است. مرعوب صحنه سازی ها و تهدیدهای رژیم ... نشوید.

آخوندها و پاسداران سیاسی و نظامی شان در برابر عکس العمل عمومی ناتوان و زبون اند. به افشای توطئه های دشمن برخیزید. پیام مقاومت برای تحریم خیمه شب بازی انتخاباتی را در سراسر کشور به آگاهی عموم برسانید.(۱)

۱- نشریه ایران زمین، ش ۱۳۶، ۱/۲/۷۶: صص ۳ و ۱۰.

پس از اعلام تأیید صلاحیت آقایان محمدی ری شهری، خاتمی، ناطق نوری و

زواره ای (کاندیداهای هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری)، توسط شورای نگهبان، رجوی چنین اظهار داشت:

این تصمیم شورای نگهبان بار دیگر همه کسانی را که به تغییراتی در درون رژیم چشم دوخته بودند، کور نمود و ثابت کرد [که] هرگونه دل بستن به

تغییرات، سرابی بیش نیست؛ و تنها راه حل، سرنگونی رژیم توسط ارتش آزادی بخش ملی و جایگزینی رئیس جمهور مریم رجوی است. شورا در گذشته نیز با آمدن مریم رجوی در کنار مرزهای جمهوری اسلامی اعلام داشته بود که بر اساس نظر سنجی های مشخص در داخل کشور، رئیس جمهور مقاومت اکثریت مطلق آرا را [به دست] خواهد آورد.(۱)

پس از اعلام آرای انتخابات

به دنبال اعلام مجموعه آرای شرکت کنندگان، به رغم تأیید همراه با ابراز شگفتی همه جریان های اپوزیسیون، اظهارنظرها و اعلام مواضع شورا و سازمان، مصداق کامل «مخالف خوان» بود؛ چرا که در نخستین واکنش ها، ابتدا چنین نوشتند:

در خاتمه نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم آخوندی، حقایق مسلم و بسیار مهمی درباره وخامت اوضاع رژیم ... و بر هم خوردن تعادل درونی آن برملا می شود که مبیّن تغییر دوران و فرا رسیدن مرحله تعیین سرنوشت و عبور حاکمیت از یک نقطه عطف سیاسی است.(۲)

ادامه بحران؛ گسست های جدید

دوم خرداد ۱۳۷۶ بخش های وسیعی از اپوزیسیون خارج از کشور را منفعل کرد و به واکنشی تأمل برانگیز واداشت. در این میان، عده ای از وابستگان نهاد پوششی سازمان - یعنی «شورای ملی مقاومت» - نیز واکنشی قابل پیش بینی نشان دادند.

۱- رجوی، تحلیل وضعیت رژیم...: ص ۱۰.

۲- شورای ملی مقاومت، متن اطلاعیه سوم خرداد جزوه - رقعی.

هـدایت اللّه متین دفتری، یکی از وفـادارترین یاران شورای مزبور و رجوی، از جمله افرادی بود که عکس العمل دیرهنگام وی بالاخره به جدایی و تعبیر درست تر «اخراج» از شورا منجر شد.

جـدایی متین دفتری از شورای مقاومت، حتی به زعم همفکران سابقش نیز بسـیار دیر اتفاق افتاد. هر چند برخی از منفردان و یا وابسـتگان به جریـان هـای اپوزیسـیون خـارج از کشـور، به هر حـال، از این امر اسـتقبال کردنـد، لیکن برای عـده ای دیگر این پرسش مطرح شد که چرا او نیز در کنار افرادی چون بهمن نیرومند، ناصر پاکدامن،

مهـدی خانبابـا تهرانی، حسن ماسالی، عبـدالکریم لاهیجی، عبـدالرحمن قاسـملو و ابوالحسن بنی صـدر «شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن چنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو، بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد»؟(۱)

آنچه در مجموع از مقـاله ای متین دفتری بعـد از انتخابـات نوشت، این بود که وی واقعیت حضور مردم در انتخابات و رأی ۲۰ میلیونی آقـای خـاتمی را پـذیرفته است و این پـذیرش، به معنی قبول شـکست استراتژی و بی بنیاد بودن تحلیل های مجاهـدین خلق – به خصوص شخص رجوی – و عدم مقبولیت آنان در میان مردم است.

در تـبیین این واقعیت که چرا مـتین دفتریـدیرتر از دیگران از شورا بیرون آمـد، بسـیار گفته انـد ولی اغلب این گفته هـا به یک علامت تعجب و تکرار «چراها» می رسـد. مسـئله این است که – به تعبیر برخی صاحبنظران مخالف سازمان – «مسـخ شدگان»، «فریب خوردگـان»، «فرصت طلبـان» و «نوکرصـفتان» قـادر به تغییر مواضع خویش نیسـتند؛ چرا که اراده ای ندارنـد. دیگری به جـای آنها می اندیشـد، اختیار می کنـد و تصـمیم می گیرد. در این فاصـله ۱۷ ساله (۷۷ – ۱۳۶۰) آیـا متین دفتری «عمیقا» به «آزادی اندیشه، بیان و انتقاد» باور داشته است؟! آیا پیش از حرکت اخیر و جریان

ص:۳۴۸

۱– نشریه پیوند، ویژه نامه، سال دوم، ش ۳، شهریورماه ۱۳۷۷: ص ۱۳.

اخراج یا خروج، مجاهدین و شخص رجوی هرگز «بر محوری ترین پایه دموکراسی یعنی آزادی بیان» خط بطلان نکشیده بودند و در «آزمایش انتقادپذیری، بردباری سیاسی و تحمل گرایی» توفیق داشتند؟! به گفته یکی از چهره های معروف اپوزیسیون، که از قضا در ضدیت با جمهوری اسلامی نیز کارنامه پر و پیمانی دارد، این که چرا متین دفتری در کنار افرادی چون بنی صدر و نیرومند و پاکدامن و خانبابا

تهرانی و قاسملو و ماسالی، «شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن چنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد.»، سؤالی است که پرسش های مقدر دیگری را نیز به همراه می آورد:

آیا در آن سال ها، متین دفتری شیوه های عمل رجوی را در داخل «شورای ملی مقاومت» و سازمان مجاهدین تأیید می کرد؟(۱) آیا اصولاً ـ متین دفتری شیوه تفکر و مایه فرهنگی و عقلی و روحی و کردار و عملکرد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رجوی را با مقولات مربوط به آزادی، دموکراسی، تسامح و حرمت و حیثیت شئون انسانی هماهنگ می دانست؟ آیا متین دفتری تصور می کرد که ذهن و شعور او در قضاوت نسبت به اعمال رجوی در شورا و در سازمان، نسبت به ذهن و شعور کسانی که عضویت در شورا را همزمان با او پذیرفتند اما پس از مدتی، یکی پس از دیگری، فرار را برقرار ترجیح دادند و از گردن نهادن به مسئولیت و رهبری رجوی سر برتافتند، هشیارتر و عقلانی تر و منطقی تر است؟ آیا متین دفتری، به عنوان عضو «شورای ملی مقاومت»، از نظر اخلاقی و انسانی و عقلانی، بر این همه سیلاب فحش و ناسزا و تهمت و هتک حرمتی که رجوی و دستگاه تبلیغاتی او علیه منتقدان خود در این سال ها سرازیر کرد، صحه می گذاشت و رجوی را - چه در رهبری سازمانی و چه در

۱- نظیر ازدواج ایدئولوژیک، تئوری سه طلاق، جدایی کودکان از خانواده ها، همکاری تنگاتنگ با عراق، گسیل جوانان عضو سازمان برای درگیری با پاسداران در مرزها و کشتارهای جمعی آنان، تلاش برای ایجاد رابطه با آمریکا، منابع درآمدها و مخارج سازمان، شورا و... .

مسئولیت شورا – در تمسک به این گونه شیوه های خودکامگی و در تحویل و تبدیل سازمان و شورا به صورت یک فرقه متعصب مذهبی و جدا از مردم محق می دانست؟ و...(۱)

یکی دیگر از شخصیت های سیاسی اپوزیسیون، یکی از ابعاد نقش و شخصیت متین دفتری(۲) در طول حضورش در کنار رجوی را بدین گونه تبیین می کند:

... یکی از موارد غم انگیز این نقش آقای متین دفتری زمانی بود که «سازمان نگهبان حقوق بشر» رهبری مجاهدین را متهم کرده بود که اعضای جداشده خود را زندانی کرده است و تقاضا داشت که از بازداشتگاه های مجاهدین در عراق دیدن کند. آقای متین دفتری با نوشتن نامه ای به «سازمان نگهبان حقوق بشر» رفتار خصمانه مجاهدین را با اعضای ناراضی و دگراندیش تکذیب کرد و مدعی شد که اتهامات وارده به سازمان مجاهدین بی اساس است. این امر که چرا آقای متین دفتری هجده سال وقت می خواست تا قانع شده که «شورای ملی مقاومت» نقشی خارج از اراده رهبری مجاهدین ندارد، سؤالی است که فقط شخص ایشان می تواند بدان پاسخ گوید.(۳)

واقعیت این است که عکس العمل آقای هدایت اللّه متین دفتری و جبهه

دموکراتیک ملی، در مقابل عملکرد رجوی سکوت محض بوده است. اینها در واقع «دکوری در تجمع شورای ملی مقاومت بودند که ۱۶ سال آزگار به صورت ابزاری در خدمت سیاست های به غایت ارتجاعی و ضدملی آن تشکیلات قرار داشتند.» گوینده این اظهارات، سنگ محکی نیز برای تشخیص صداقت متین دفتری و جبران گذشته ها به میان می اندازد و می گوید:

اگر آقای متین دفتری علاقه دارد که گفتار ایشان در رابطه با «دفاع از آزادی بیان و کثرت گرایی و مخالفت با هرگونه شایعه پراکنی، برچسب زنی، افترا و

۱- نشریه پیوند، ویژه نامه، سال دوم، ش ۳، شهریورماه ۱۳۷۷: ص ۱۳؛ اقتباس از متن گفتگوی دکتر علی اصغر حاج سید جوادی: ص ۱۳. نیز فراز و فرود...: صص ۶۷- ۶۹.

۲- منظور استفاده از وجهه متین دفتری به عنوان نوه دکتر مصدق است.

۳- نشریه پیوند، ویژه نامه، سال دوم، ش ۴، دی ماه ۱۳۷۷، گفتگوی دکتر منصور فرهنگ: ص ۴۵. نیز فراز و فرود...: صص ۱۶۸ – ۱۶۹.

هتک حرمت» جدی تلقی شود، قبل از هر چیز ضروری است تا مواضع خود را در رابطه با سیاست و عملکرد شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق و مسعود رجوی، در مدت ۱۶ سال همکاری، روشن نماید و از روابط پشت پرده با صدام حسین و حزب بعث عراق، سازمان های جاسوسی کشورهای غرب و کشورهای عربی و سناتورهای استعمارگر آمریکا پرده بردارد و در رابطه با حبس و شکنجه آن عده از مجاهدین، که به خاطر مخالفت با سیاست ها و عملکردهای شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق در زندان های دولتِ - به اصطلاح - مقاومت مریم خانم قجر عضدانلو در عراق گرفتارند، سکوت را بشکنند.»(۱)

شاید گویاترین تمثیلی که می تواند خروج یا اخراج متین دفتری را از شورا تبیین کند، مطلبی است که یکی از هم جبهه ای های سابق وی بیان کرده است:

در زبان آلمانی ضرب المثلی است مبنی بر اینکه «موش ها از کشتی ای که دارد غرق می شود، می گریزند»، جدایی متین دفتری از «شورای ملی مقاومت» نیز جز این نیست. استعفای ایشان شبیه به کار آدمی است که پس از سوار شدن در اتوبوس و به ایستگاه آخر رسیدن و پیاده شدن اتوبوس باز هم به راه خود ادامه خواهد داد؛ اما پس از مدتی انتظار، پی می برد که به آخر خط رسیده است و باید از آن پیاده شود!(۲)

۱- نشریه پیوند، ویژه نامه، سال دوم، ش ۴، دی ماه ۱۳۷۷، گفتگوی دکتر منصور فرهنگ: ص ۴۵، اقتباس از گفتگو با دکتر منصور بیات زاده: ص ۱۲؛ با تلخیص.
۲- نشریه پیوند، ویژه نامه، سال دوم، ش ۴، دی ماه ۱۳۷۷، گفتگوی دکتر منصور فرهنگ: ص ۴۵گفتگو با مهندس منوچهر صالحی: ص ۴۳. نیز فراز و فرود...: ص ۱۶۳.

فصل پنجاه و سوم: بن بست استراتژیک و بحران موجودیت

سردرگمی و بحران استراتژیک اپوزیسیون

واقعیت این است که بستر وجودی مجاهدین خلق، انسداد سیاسی و شرایط بسته پلیسی است. سازمان نمی تواند بدون اتکا به سلاح و خشونت به زندگی خود ادامه دهد. رشد و حیات سازمان مجاهدین خلق تنها در فضای بسته، غیرشفاف و خفقان آلود ممکن خواهد بود. شرایط جدید پس از دوم خرداد، چنان که پیشتر گفته شد، اپوزیسیون را به رویکرد مسالمت و رفرم راند؛ لیکن برای مجاهدین خلق خارج شدن از مدار مبارزه قهرآمیز و جنگ مسلحانه «آزادی بخش» به معنی مرگ و نیستی بود. رجوی، که جز قدرت طلبی و تمامیت خواهی، انگیزه دیگری نداشت، راه گریز از وضعیت جدید در ایران را دست یازیدن به اقدامات تروریستی تشخیص داد تا فضای موجود کشور را خشونت آمیز کرده مسئولان را به اقدامات متقابل وادارد. واکنش خشونت بار نظام، دو گزینه را پیش روی می آورد:

۱- جنگ و گریز بین معدود نیروهای سازمان یا آشوب طلبان و نیروهای نظامی و انتظامی که نهایتا کنترل شدید امنیتی و فضای بسته پلیسی را به همراه داشت. در چنین صورتی، شعارهای آقای خاتمی و وعده ایجاد جامعه مدنی و برقراری آزادی رنگ می باخت و نظام به هر دو بحران مشروعیت و مشارکت دچار می شد.

۲- واکنش عجولانه نیروهای مسلح و مسئولان جمهوری اسلامی در حمله به قرارگاه های سازمان در عراق که طبق تحلیل آنها همراه با هجوم به مرزها و

ایجاد برخورد و درگیری بین نیروهای ایرانی و عراقی بود و نهایتا آتش جنگی دوباره میان دو کشور زبانه می کشید.

به دنبال آن شکست ها و بر اساس این تحلیل ها، سازمان از روز ۱۲ خرداد ماه ۱۳۷۷ دست به سلسله عملیاتی زد که در عین تنوع و پراکندگی در اهداف حملات و نیز معروفیت چهره هایی که ترور شدند، نه تأثیری بر جامعه و شرایط عمومی کشور گذاشت و نه توانست وضعیت نامساعد و بحرانی سازمان را بهبود بخشد.

فاز جدید تخریب و ترور

اشاره

روز سه شنبه ۱۲ خردادماه ۱۳۷۷، یعنی ده روز پس از سالگرد دوم خرداد ۷۶، سازمان یک سری عملیات تخریبی جدید را از طریق بمب گذاری و خمپاره اندازی در سه نقطه تهران با عنوان «سرآغاز مقاومت مسلحانه انقلابی»(۱) صورت داد.

بازتاب ها و واکنش های رسمی سیاسی

در پی این رخدادهای تخریبی، سیل محکومیت آن از سوی دولت ها و مجامع بین المللی و داخلی به راه افتاد. در وهله نخست، وزارت امور خارجه آمریکا طی بیانیه ای انفجارهایی که مسئولیت آن را سازمان به عهده گرفت، محکوم کردند. در این بیانیه آمده است:

... دولت ایالات متحده اقدامات تروریستی را در تهران شدیدا محکوم می کند و به بازماندگان این حادثه تسلیت می گوید. دولت آمریکا هرگونه اقدام تروریستی - در هر نقطه از جهان - را محکوم می کند و یادآور می شود که سازمان مجاهدین خلق در فهرست سازمان های تروریستی خارجی قرار دارد...(۲)

از سوی دیگر، یک سخنگوی وزارت امور خارجه بریتانیا طی اظهاراتی این

۱- نشریه مجاهد، ش ۳۹۲، ۱۹/۳/۱۳۷۷: ص ۱.

۲- بخش فارسی رادیو ۱۲/۳/۷۷، B.B.C.

عملکرد را محکوم کرد. ناگفته نماند که وزارت خارجه این کشور اطلاعیه ای رسمی در این مورد در اختیار رسانه ها قرار نداد. سخنگوی وزارت خارجه بریتانیا از جمله اظهار داشت:

... بریتانیا خبر غم انگیز این انفجار را با تأسف شنید و ضمن ابراز همدردی با مردم ایران در حادثه اخیر، تسلیت خود را به خانواده های قربانیان این حادثه تقدیم کرده است... ما حرکات تروریستی را - در هر کجا که انجام گیرد و با هر انگیزه ای که باشد - محکوم می کنیم... بریتانیا به عنوان ریاست دوره ای اتحادیه اروپا به تشویق راه های مؤثر علیه تروریسم ادامه می دهد.(۱)

کلاوس کینکل وزیر امور خارجه آلمان نیز چند روز پس از حادثه انفجار در تهران، طی اعلامیه ای این حرکت را که تعدادی بی گناه در آن کشته و مجروح شدند، شدیدا محکوم کرد. در این اطلاعیه همچنین - ضمن ابراز همدردی با قربانیان این سوءقصد - آمده است:

... تروریسم ابزار برخورد سیاسی نیست و آلمان فدرال با هر نوع پدیده تروریسم مخالفت می ورزد و بر تصمیم خود برای مبارزه جدی با آن - در هر کجا که پدید آید - تأکید می نماید...(۲)

دولت استرالیا نیز با انتشار بیانیه ای رسمی، مجموعه عملیات خشونت آمیز سازمان مجاهدین خلق را به شدت محکوم نمود و عاملان انفجارهای تهران را تروریست نامید. الکساندر داونر وزیر امور خارجه استرالیا، در این بیانیه، بمب گذاری را که منجر به کشته شدن سه تن و زخمی شدن تعدادی دیگر شد، محکوم کرده با خانواده قربانیان بی گناه این حوادث ابراز همدردی نمود. وزیر امورخارجه استرالیا، با توجه به پذیرش مسئولیت این اقدامات توسط مجاهدین خلق، تصریح کرده است که «استرالیا این گروه را تروریست قلمداد کرده و اقدامات آنها را محکوم می کند».(۳)

ص:۳۵۴

۱- بخش فارسی رادیو B.B.C، ۱۲/۳/۷۷.

۲- روزنامه ها، ۱۶/۳/۷۷.

۳- نشریه ایران آینده ویژه نامه، خردادماه ۱۳۷۷/ژوئن ۱۹۹۸، [چاپ و پخش در]هلند - فرانسه: ص ۲۰.

علاوه بر واکنش های سیاسی از سوی دولت ها، مجامع رسمی و غیررسمی نیز نسبت به عملیات خشونت بار این گروه موضع گیری کردند. اظهارات خانم الهه هیکس سخنگوی «سازمان نظارت بر حقوق بشر» از جمله این موضع گیری ها بود. وی اعلام داشت: «سازمان نظارت بر حقوق بشر، کشته شدن سه نفر و زخمی شدن عده ای را که بر اثر انفجار یک بمب در محل دادگاه انقلاب اسلامی تهران اتفاق افتاده است، به شدت محکوم می کند.»(۱)

ترور لاجوردی

اشاره

ترور لاجوردی(۲)

روز دوشنبه اول شهریور ماه ۱۳۷۷، «سید اسداللّه لاجوردی» - رئیس سابق سازمان زندان های کشور و دادستان اسبق دادگاه های انقلاب اسلامی تهران - در حجره خود در بازار تهران توسط دو تروریست به شهادت رسید. این ترور زمانی صورت گرفت که آقای لاجوردی از ریاست سازمان زندان ها استعفا داده به حرفه اصلی خود در بازار بازگشته بود و هیچ محافظتی از وی به عمل نمی آمد. از این رو می توان گفت این ترور فاقد هرگونه ارزش سیاسی و نظامی بود.

در همان روز، سازمان طی اطلاعیه ای اعلام کرد که این ترور توسط یکی از

ص:۳۵۵

۱- بخش فارسی رادیو B.B.C - پیشین.

۲- اسداللّه لاجوردی در سال ۱۳۱۴ ه.ق در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات دروس رسمی و حوزوی را همزمان آغاز کرد و بعدها برای کسب معاش در بازار تهران مشغول به کار شد. لاجوردی در اوایل دهه چهل به عضویت شورای مرکزی جمعیت های مؤتلفه اسلامی درآمد و در سال ۱۳۴۳ بدلیل مرتبط بودن با اعدام حسنعلی منصور دستگیر شد و دو سال به زندان افتاد. وی در سال ۱۳۴۸ بار دیگر دستگیر شد و شکنجه های فراوانی دید. او از عوامل اصلی انفجار دفتر هواپیمایی اِل عال اسرائیل بود. آخرین بار در سال ۱۳۵۳ دستگیر و به ۱۸ سال زندان محکوم شد. با پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد. اولین سمت لاجوردی، دادستانی انقلاب اسلامی تهران بود. او سال ها ریاست سازمان زندان های کشور را بر عهده داشت. لاجوردی در تاریخ اول شهریور ماه سال ۱۳۷۷ در حالی که محافظی نداشت، در مغازه محل کارش در بازار تهران توسط دو تروریست اعزامی سازمان به شهادت رسید.

تیم هـای عملیـاتی آنان صورت گرفته است.(۱) واکنش هـای مختلف نیروهـای سیاسـی داخـل و خارج، برخلاف تصورات و گمـان هـای رهبری سازمـان، در این موردِ به خصوص نیز سـمت و سوی محکومیتِ این اقـدام را داشت. کسـانی که - حتی - خود زمانی در جرگه مجاهـدین خلق بودنـد نیز واکنشـی محکوم کننـده داشـتند. یکی از جداشدگان سازمان، این عمل را «نه یک ترور سیاسی بلکه یک انتقام گیری» برآورد نمود و نوشت:

... جنایتکاران و دشـمنان مردم که خود بایـد در یک دادگاه خلقی محاکمه شوند، حق ندارند به وکالت از جانب مردم، نقش قاضی را بازی کنند... مبارزه یک امر اجتماعی و در نتیجه منطقی و عقلایی است.

مبارزه برای ارضای حس انتقام جویی و تسـکین احساسات فردی و شور و نشورهای نوعِ مجاهـدینی نیست؛ و ابزارها و وسایل نیل به هدف باید از جنس هدف باشد و نه در تضاد با آن.

... مجاهـدین با تحلیلی مشابه تحلیل عملیات «فروغ جاویـدان»، که به قول خودشان جلو تحولات اجتماعی پس از آتش بس را گرفتنـد، دوباره می خواهند فضایِ به وجود آمده که مردم وارد صـحنه مبارزات شده اند را خراب کنند و - به اصـطلاح - این بارهم «میز لیبرال ها» را به هم بزنند؛ اما این موجودات منزوی و مطرود آن قدر در خواب و خیال های خرگوشی خود فرو رفته اند که فکر می کنند اوضاع همان اوضاع ده سال پیش است.(۲)

شرح حادثه توسط تروریست

«علی اصـغر غضنفرنژاد جلودار»، یکی از دو تروریستی که مرحوم لاجوردی را به شهادت رساند، ماوقع را بدین نحو بیان کرده است که هنگـام خروج از عراق برای این عملیات، سازمان به وی دو قرص سـیانور، دو نارنجک و دو کلت «برتا» و «برونینگ» (با شش خشاب) و یک «کلاشینکوف» (با خشاب های اضافی) داد. این دو پس از

۱- نشریه مجاهد، ش ۴۰۳: ص ۱.

۲- نشریه پیوند، ش ۳، شهریور ماه ۱۳۷۷: ص ۹؛ مقاله هادی شمس حائری.

خروج از بصره و ورود به مرز ایران، ابتدا به آبادان رفتند و از آنجا روانه اهواز شدند. مسیرهای بعدی آنها ایذه، بروجن، اصفهان، گلپایگان، اراک و تهران بوده است.

تروریست ها صبحگاه دوشنبه اول شهریور، با راهنمایی کروکی ویژه ای که حفظ کرده بودند، از مسجد به سمت بازار رفتند؛ ولی به دلیل خلوت بودن محل منصرف شدند و عمل را به تأخیر انداختند:

فکر می کردیم داریم شهید می شویم و به بهشت می رویم. ... ما می خواستیم کارمان خارق العاده و خیلی بهتر از تیم های قبلی باشد. رفتیم و از مغازه بغلی اش آینه خریدیم. چک کردیم و دیدیم [که شهید لاجوردی در محل موردنظر] هست.

تروریست ها به خیابان ۱۵ خرداد باز می گردند و پس از یک ساعت توقف در یک مسافرخانه دوباره به بازار می روند:

داخل بازار رفتیم و چند بار دور زدیم. از او [= شهید لاجوردی]پرسیدیم: «مغازه معافی و رحمانی کجاست؟» به ما گفت که این آدم ها آدم های سرشناسی هستند. بعد، از مغازه رو به رویش روسری خریدیم. شهید لاجوردی با دو سه نفر دیگر نشسته بود. سمت چپ شهید لاجوردی به ما بود. وقتی روسری را می خریدیم، شکم بند رضا مشکل پیدا کرد و آن را داخل ساکش گذاشت. کلاشینکوف رضا مسلح بود و دستش روی ماشه بود. روسری خریدیم و برگشتیم. من به رضا گفتم: «اول تو رگبار ببند.» به هر جهت کلت را درآوردم. فاصله نزدیک بود. تیر اول را من زدم. دو تا تیر زدم که به سرش خورد. چون صدا خفه کن داشت، متوجه نشدم [بعدا]چند تیر زدم. بعد از من رضا رگبار گرفت. بعدش من می دویدم و تیرهوایی شلیک می کردم که مردم کنار بروند؛ چون فکر می کردیم این کار را برای مردم می کنیم، نمی خواستیم مردم را بزنیم. به ما گفته بودند: «اگر کسی خواست شما را بگیرد، تیر بزنید.» من پشت سر هم صدای تیراندازی و رگبار می شنیدم... بعدا شنیدم که [بجز شهید لاجوردی]یک نفر دیگر در آنجا تیرخورده و شهید شده...(۱)

ص:۳۵۷

۱- گفتگوی علی اصغر غضنفرنژاد جلودار، پاییز ۱۳۷۷.

حمله خمپاره ای به یکی از مراکز بسیج

در دوم فروردین ماه ۱۳۷۸، سازمان طی اطلاعیه ای اعلام نمود که مرکز مخابرات ستاد فرماندهی بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را با خمپاره مورد حمله قرار داده است و با لحنی تبلیغی، وانمود کرد که این خمپاره زنی را به مردم کردستان - در پاسخ به عملکرد جمهوری اسلامی - «تقدیم» نموده است!(۱) سازمان در راستای سیاست تشنج آفرین خود می پنداشت با چنین اظهاراتی، موفق به تحریک احساسات قومی مردم کردستان بر ضد جمهوری اسلامی خواهد شد، اما در این زمینه هم پاسخ مثبتی دریافت نکرد.

ترور سرلشکر صیاد شیرازی

ترور سرلشکر صیاد شیرازی(۲)

شهید صیاد شیرازی از فرماندهانی بود که نظامیان عراقی کینه و عداوتی خاص

ص:۳۵۸

۱- نشریه مجاهد، ش ۴۳۴: ص ۲.

۲- امیر سپهبد علی صیاد شیرازی در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهرستان درگز در استان خراسان به دنیا آمد و پس از تحصیلات دبیرستان، وارد دانشگاه افسری شد. وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ درجه کارشناسی از دانشگاه افسری گردید و پس از طی دوره تخصصی توپخانه، به عنوان استاد در مرکز آموزش توپخانه اصفهان مشغول به تدریس شد. او از مخالفان رژیم شاه بود تا جایی که توسط عوامل آن رژیم دستگیر و زندانی شد. شهید صیاد شیرازی نقش حساسی در عدم توفیق تجزیه طلبان در کردستان و آزادسازی خرمشهر ایفا نمود و حضور او در هشت سال دفاع مقدس، پیروزی های متعددی را برای کشور اسلامی به همراه داشت. وی در تیرماه ۱۳۶۵ به فرمان امام به عضویت شورای عالی دفاع منصوب شد و در اردیبهشت ۱۳۶۶ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت. سپهبد صیاد شیرازی در سال ۱۳۶۸ به سمت معاونت بازرسی ستاد ارتش، در شهریور ۱۳۷۲ به سمت جانشین رئیس ستاد کل ارتش و در فروردین ۱۳۷۸ از طرف مقام معظم رهبری به درجه سرلشکری نائل آمد که این درجه با افتخار شهادت به سپهبدی ارتقاء یافت. سرانجام امیر سپهبد صیاد شیرازی، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح در بامداد بیست و یکم فروردین ۱۳۷۸ به دست عوامل گروهک تروریستی مجاهدین خلق در تهران به شهادت رسید و در تشییعی باشکوه، با حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی و انبوه مردم در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

نسبت به وی داشتند و به خصوص صلابت و شجاعت او را در جریان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس از یاد نمی بردند؛ از این رو برنامه شهادت این قهرمان را ضمن «امریّه»ها و «فرمان»های ویژه خود از گروه رجوی خواستار شدند. سرانجام سرلشکر بسیجی صیاد شیرازی در صبحگاه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۸، طی عملیاتی که مجاهدین خلق نام آن را «طلوع» نهادند، توسط این گروه به شهادت رسید. گروه رجوی طی اطلاعیه مخصوص این عملیات مدعی شده بود که این اقدام در منطقه ای «به شدت حفاظت شده» در شمال شهر تهران صورت گرفته است.(۱) و در حالی این ادعا مطرح شد که مرحوم صیاد شیرازی نیز - همچون مرحوم شهید لاجوردی - حتی یک محافظ و گارد شخصی نداشت. واکنش سراسریِ داخلی و خارجی نسبت به این اقدام شدیدا محکوم کننده بود و انزجار و نفرت عمومی را بازتاب می داد؛ و از آنجا که صیاد شیرازی یک نظامی وطن دوست و پای بند به آرمان ها و ارزش های دینی و ملی شناخته می شد و قهرمانی های وی هرگز رنگ و بوی خاص سیاسی و گروهی نداشت، شهادتش به دست تروریست های شناخته شده تأثر و همدردی کم نظیری را در میان مردم کشور و همه اقشار و طیف های اجتماعی به دنبال داشت. به گونه ای که حتی کاردار عراق در ایران نیز این عمل را تروریستی و ناجوانمردانه خواند و محکوم کرد.

«عقب نشینی تاکتیکی»: طرح جبهه همبستگی

بن بست های مکرر و بحران های زنجیره ای از یک سو و شرایط بین المللی و منطقه ای از سوی دیگر، رجوی و نزدیکانش را در جریان پوشش «شورای ملی مقاومت» به نوعی «عقب نشینی تاکتیکی» واداشت. البته ناگفته نماند که این «عقب نشینی» را از یک بُعد نمی توان «تاکتیکی» فرض کرد؛ چرا که عدول از همه آن شعارها و فریادهایی بود که بیش از ۲۰ سال سرداده بودند.

ص:۳۵۹

۱- نشریه مجاهد، ش فوق العاده، ۲۱/۱/۱۳۷۸: صص ۱ و ۸.

ماجرا از این قرار بود که مسعود رجوی، به عنوان مسئول «شورای ملی مقاومت» در ۱۳ آبان ماه ۱۳۸۱ طرحی را رسما اعلام نمود که طبق تصریح وی، در سه ماده و یک تبصره به تصویب جملگی اعضای شورای مزبور رسیده بود و عنوان آن چنین بود: «طرح جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی».

در ماده یک مصوبه جدید، «شورای ملی مقاومت» - ضمن تأکید بر التزام اعضای خود در قبال برنامه شورا و دولت موقت و طرح ها و مصوبات و ساختار سیاسی شورا(۱) - آمادگی خود را برای همکاری با «دیگر نیروهای سیاسی» در چارچوب «جبهه همبستگی ملی...» اعلام می نمود. ماده دو مشتمل بر بیان شرایط عضویت در جبهه مزبور بود؛ یعنی:

- جمهوری خواه بودن؛

- التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه (با همه جناح ها و دسته بندی های درونی آن)؛

- اعتقاد به استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک، مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت؛

در بیانیه شورا که امضای مسعود رجوی پای آن به چشم می آمد، دو خط قرمز نیز ترسیم شده و آن را «محک تشخیص دوست و دشمن و معیار تنظیم رابطه با کلیه افراد و جریانات» بیان نموده بودند؛ خطوط قرمز اینهاست:

- تبلیغ به سود حکومت ... و هر یک از جناح های آن؛

- مذاکره و برقرار کردن رابطه با آنها؛

در انتهای مصوبه، ضمن تبصره ای، آمده بود که «دبیرخانه شورای ملی مقاومت، تدارک برگزاری اولین گردهمایی جبهه را برعهده دارد.»(۲)

این «تغییر موضع» یا «عقب نشینی تاکتیکی»، ظاهرا بازتابی بود در قبال

۱- همان طور که روشن است، «برنامه شورا و دولت موقت» از جمله بر لزوم حتمی «مبارزه مسلحانه» و تشکیل «دولت دموکراتیک اسلامی» مبتنی است؛ دیگر طرح ها و مصوبات و... نیز مغایرت اساسی با ادعاهای مصوبه مزبور دارد!

۲- متن بیانیه منتشر شده توسط شورا. نیز هفته نامه پیوند کانادا، ش ۴۵۷.

بحران هـا و بن بست هـای مکرری که رجـوی و گروه وی بـا آن مواجه بودنـد. علاوه بر وجود آینـده ای نـامعلوم در عراق و تشکیک از وابستگان و هواداران سازمان نسبت به وعده های سرنگونی، به دنبال تحلیل های مختلف گروه های اپوزیسیون در خصوص آینـده اصلاح طلبی در ایران، اغلب این گروه هـا ادعاهایی درباره لزوم وحـدت نیروهای مخالف جمهوری اسلامی عنوان نمودنـد. در این میان، رجوی و گروه وی که ایزوله شـده بودند، به فکر چاره افتادند. چاره ای که با موجودیت و حیات آنها در تضاد است!

شایـد در تاریـخ گروه ها و فرقه های سیاسـی و مذهبی نمونه ای مثل سازمان مجاهدین خلق وجود داشـته باشد؛ که گروهی با ادعـای خـدمتگزاری به میهن و مردم همان میهن،... متجاوز به همان میهن و مردم به همکاری همه جانبه سیاسـی و اطلاعاتی و نظامی برخیزد؛ و این خوش خـدمتی را به دولت متجاوز آنقـدر گسترش دهد که حتی پس از برقراری صـلح و رفع تجاوز، در صدد ارضای انگیزه های انتقام جویانه سـران کشور متجاوز برآید. ترور شـهید صیاد شیرازی از برجسته ترین این نمونه هاست: همه می دانند که ارتش ایران چه در قبل از انقلاب و چه در بعد از انقلاب، ارتشـی کاملاً غیرسیاسی بوده است. همه می دانند که در کارنامه زندگی شـهید صیاد شیرازی هیچ چیزی خدمت صادقانه در ارتش وجود ندارد. بخش اعظم این خدمت، شامل تلاش های صادقانه جانبازانه او برای آزادسازی خاک میهن و جنگیـدن با متجاوزان بوده است. اصولاً فلسـفه وجودی ارتش و سرباز در هر کشوری، همین است. صـیاد شیرازی نه عضو حزب و گروه و سازمان بود؛ و نه شخصیتی سیاسی. بنابراین ترور او را نمی توان جز در چـارچوب (تشـفی خـاطر) و «انتقام گیری» شـکست خوردگان از او در میـدان های جنگ تفسـیر کرد. این همه خوش خـدمتی در «سازمان مجاهدین خلق ایران» به متجاوز شـکست خورده، در حالیست که همه گروه های مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران، حتی سـلطنت طلبان که مسـتقیما از انقلاب اسلامی ضربه خورده بودند. حداقل در ظاهر هم که شده، تجاوز عراق به ایران محکوم کردند؛ و بعضـی هاشان برای عوام فریبی و کسب محبوبیت، از ارتشـیان و سـپاهیان و بسـیجیان به عنوان مدافعان خاک میهن، تعریف و تمجید هم کردند.

ص:۳۶۱

فصل پنجاه و چهارم: تغییرات مواضع در قبال آمریکا

مواضع متلّون

اشاره

در آذر و دی ماه ۱۳۵۸، مطبوعات و خبرگزاری ها از نامه «سناتور ادوارد کندی» به امام خمینی(ره) خبر دادند که در جهت تلاش برای آزادی گروگان های سفارت آمریکا در تهران ارسال شده بود. مجاهدین خلق با تیتر طنزآلود «کندی حامی اسلام می شود!!»، طی مقاله ای در نشریه رسمی خویش، وی را مورد حمله قرار دادند. سوتیتر مندرج در صدر این مقاله چنین بود: «در پشت پرده همه توطئه های علیه ایران، دست سرمایه داران و کارتل ها، تراکت ها، و کورپریشن های عظیم امپریالیستی نهفته است.»

در این مقاله، پس از اشاره به فرازهایی از نامه «ادوارد کندی» که ضمن آن نوشته بود: «ما صددرصد حامی جمهوری اسلامی هستیم.

من خون خود را به خاطر شما خواهم داد. من هم مانند شما و به راه شما می اندیشم...»، ضمن نامگذاری حرکت کندی تحت عنوان «سیاست مزوّرانه»، آمده است:

... آیا تعجّب آور و حتّی مضحک نیست که یک سناتور امپریالیست خود را حامی جمهوری اسلامی قلمداد کند؟... زمانی «ماهیت» اقدامات انسان دوستانه آقای کندی روشن می شود که وقتی تیرش به سنگ خورد، به یکباره منکر حتّی تقاضای ملاقات و نوشتن نامه به امام خمینی می گردد.(۱)

ص:۳۶۲

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۶: ص ۹.

تکذیب مواضع و عملکردهای ضدآمریکایی

سازمان و پوشش سیاسی آن، «شورای ملی مقاومت»، در جواب شتابزده و عجولانه ای که به گزارش وزارت خارجه آمریکا داده است، ادّعا و اصرار دارد که این سازمان در دوران فعالیت خویش - بخصوص دوران ۲۸ ماهه فاز سیاسی از بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ - نه تنها در جبهه ضدّآمریکا قرار نداشته که حتی در تقابل با جریان های ضدّآمریکایی بوده است!

از سال ۱۹۷۹، سیاست ایران به دو جریان اصلی تقسیم شد که اهداف و شعارهای آنها مغایر یکدیگر بود.

در یک طرف [امام] خمینی و متّحدانش قرار داشتند که شامل «حزب توده» و طرفداران شوروی و «فداییان» (سازمان مارکسیستی طرفدار شوروی) می شد. به نظر آنها مسئله اصلی ایران، مبارزه با آمریکا بود و بزرگ ترین تهدید داخلی نیز لیبرالیسم محسوب می شد. این خط، در نهایت، منجر به تصرّف سفارت آمریکا و حذف رقبای داخلی آخوندها، مثل «بازرگان» یعنی اوّلین نخست وزیر رژیم مزبور، شد.

در طرف دیگر، «مجاهدین»، «آیه اللّه طالقانی» (یک روحانی مهم ضد [امام] خمینی و هوادار مجاهدین) و متّحدان آنها قرار گرفته بودند. این جناح اصرار داشت که مسئله اصلی در ایران، آزادی های سیاسی است...(۱)

تلاش گروه رجوی در زدودن «اتّهام ضدّآمریکایی» از سازمان، به حدّی منفعلانه و از موضع ضعف صورت گرفته است که بی شک همه کسانی را که در سال های پیش شاهد «سوپر رادیکالیسم» سازمان در برخورد با مقوله امپریالیسم بوده اند، به حیرت می اندازد.

در تیر ماه ۱۳۵۸ «برادران عسکری»، از هواداران فعال مجاهدین در استان فارس، به اتّهام فعالیت به نفع امپریالیسم، به دستور حاکم شرع ... دستگیر و بعدا اعدام شدند. درست به دلیل همین پافشاری بر آزادی های سیاسی بود که رهبران «حزب توده» همواره مجاهدین را «پایگاه لیبرالیسم و امپریالیسم

۱- بال شکسته: ص ۸۵. همین مضمون با تفصیل و بسط بیشتر در کتاب دموکراسی خیانت شده: صص ۱۲۳ - ۱۲۴ آمده است.

معرفی می کردنـد ... بی جهت نبود که توطئه شـمارِ «حزب توده» اقـدام های مجاهدین را در آن سال ها، یکی بعد از دیگری، توطئه آمریکـایی معرفی می کرد. همه می داننـد که زمـانی هم که مجاهـدین گروه گروه اعـدام می شدنـد، اتّهام آنها «عوامل آمریکا» بود و آنها را در پرچم آمریکا دفن می کردند.(۱)

ص:۳۶۴

۱- بال شکسته: صص ۸۵ – ۸۶.

فصل پنجاه و پنجم: تعمیق استبداد فرقه ای

قدرت طلبی

اشاره

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان همه توان خود را - آن هم با شدت هر چه بیشتر و نادیده گرفتن اخلاق - برای کسب قدرت به کار گرفت. بیش از همه روی نسل جوان و نوجوان سرمایه گذاری کرد و سازماندهی خود را بر روی دو پایه دانش آموز و دانشجو بنا نهاد تا برای هر چه سریع تر به قدرت رسیدن، برنامه ها و مانورهایش را دنبال کند.

در راه رسیدن به قدرت، ملاکِ رشد تشکیلاتی و ارتقای سازمانی در این دو عامل خلاصه شد: فعال تر عمل کردن؛ و سازمان پذیری و حل شدگی در تشکیلات؛ و در واقع بیشتر به تشکیلات وابسته شدن.

اطاعت طلبی: ساز و کار روابط درون سازمان

اطاعت طلبی از اعضا، روی دیگر سکه قدرت طلبی رهبران سازمان است. قدرت طلبی و جاه طلبی سیاسی، مبنای ساز و کار روابط میان فرادستان و فرودستان در درون سازمان شد و باعث گردید تا یک تشکیلات سیاسی به یک شبکه مخوف تروریستی و مجموعه ای از افراد مسخ شده تبدیل شود. رابطه اعضا و هواداران سازمان با رهبری آن، رابطه ای است مبتنی بر «حقارت مطلق» در برابر «قدرت مطلق».

در چنین سازمانی، هیچ اصلی جز سرسپردگی و خاکساری اعضا و هواداران

ص:۳۶۵

نسبت به رأس سازمان، حاکم نیست.

اکنون نیز [مجاهدین] در پرتو رهبری مسعود در آستانه جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری قرار دارند که آثار گسترده استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به منصه ظهور خواهد رسید.(۱)

گرفتن «خویشتن» و «خودآگاه» افراد

در انسان شناسیِ فرقه ایِ سازمان مجاهدین خلق، نه تنها آزادی و دموکراسی نیاز طبیعیِ انسان نیست، بلکه مانع رشد وی و اتصالش به رهبری خاص الخاص می شود؛ چرا که فکر و ذهن انسانِ غیررهبر، قاصر و ناتوان است. نتیجه این می شود که دموکراسی فسادآور است نه صلاح آفرین. صلاحیت - که مقوله ای ایدئولوژیک است - فقط خاصِّ «مراد» است و از این منبع است که فیض اش به مریدان می رسد. مریم رجوی در نشستی عمومی (در فرقه) گفته است:

هرکس در طول زندگی خود، خصلت ها و بدآموزی های فردی و طبقاتی به دورِ خود تنیده، که مانع از کسب فیض از رهبرِ خارج از خود می شود.

هرکس خود را پیشوا و رهبر خود بداند، در قبر اندیشه های خود است. باید این سنگ قبر را بردارید و خود را به نقطه ای در خارج از خود وصل کنید؛ [یعنی خود را به رجوی وصل کنید و او را پیشوا و امامِ خود بدانید.] دو شاخه خود را به پریزِ رهبری وصل کنید و از او انرژی بگیرید.(۲)

این تعبیر فهیمه اروانی که «هر کس باید با پایِ مریم و با سرِ مسعود راه برود»(۳)، بدین معنی است که اگر یک لحظه رابطه «مرید» با «مراد» قطع شود، سقوط وی حتمی است.

به فکر و اندیشه خود نباید اعتماد کرد؛ چرا که فکر و اندیشه مستقل و منقطع از رهبری، همواره خطاکار است.

۱- اقتباس از نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۷.
۲- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۱۰۱ - ۱۰۲.
۳- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۱۰۱ - ۱۰۲.

سلب استقلال فردی

افرادی که با انگیزه ها و علل مختلف و گاه متضاد به یک فرقه می پیوندنـد، دچار این تصور می شونـد که دوباره متولـد شـده اند، در پیکر واحدی ذوب گشته اند و دارای هویت و حیات تازه ای هستند که هیچ پیوند و سنخیتی با گذشته آنها (و در واقع «خودشان») ندارد. احساس می کنند که زندگی آنها به نظم و هدف نوینی گره خورده است. فرد، در یک تشکیلات فرقه ای، بایـد باور کنـد که همه زندگی اش فقط در چارچوب تشـکیلات معنا خواهد یافت. در چنین وضـعی، فرد همه چیز خود، حتی خوابش را در جهت اهداف متعالی تشکیلات و «کاری» برای کسب انرژی و شروع بهتر فعالیت در خدمت تشکیلات می داند. میزان گسستن فرد از گذشته و وابستگی شدید وی به رهبری و تشکیلات، موجبات رشد وی را تعیین می کند.

تسرّی استبداد به همه سطوح تشکیلات

نفوذ و اعمـال قـدرت رهبر درون یک تشـکیلات توتالیتر و یک فرقه بسـته، فقط از اختیارات ارزشـی و اصولی وی ناشـی نمی شود؛ منشأ آن بیشتر صـفات شخصـی او ماننـد تفـاهم، قـابلیت انعطـاف، روح خودخواهی، خویشـتن پرستی و تمامیت خواهی است. در چنین وضعی است که ناگهان استبداد همه سطوح تشکیلات را در بر خواهد گرفت.

جلوه های الیناسیون

اشاره

مصـادیقی از تملّق ها و تئوری سازی های برخی از کادرهای سازمان مجاهـدین خلق، با سـمت و سوی جاانـداختن تقـدس بی حـد و منت های مسـعود رجوی (و بعد مریم رجوی)، که گونه شناسـی شـفافی از نمونه انسان های ساخته و پرداخته سازمان و سطح بینش و منش آنهـا را نیز به نمایش می گـذارد، در گفتار و نوشـتار این افراد تبلور دارد. شاهـد مثال در این زمینه فراوان است؛ فقط به عنوان مشتی نمونه خروار به چند مورد زیر توجه کنید:

ص:۳۶۷

مهدی ابریشمچی

در سازمان مجاهـدین خلق، اندیشه مسعود است که به لحاظ ایدتولوژیک راه گشایی می کند و مرزهای عقیدتی را تعیین می کند.(۱)

مهدی خدایی صفت

مجاهـدین قبل از هر چیز از نعمتی برخوردارنـد که واقعی ترین واقعیت آنهاست: برخورداری از «حضور» و «وجودِ» شخص «مسعود»، که سیمای این رهبری در او تبلور یافته و مریم در انقلاب درونی مجاهـدین و بـا حضور مبارکش در رهبری نوین سازمان و انقلاب جایگاه اخص او را به ما شناسانده. کسی که لحظات ما، لحظات مجاهدین و لحظات انقلاب نوین ایران، از اندیشه او بارور می شود... راه ها را بر ما می گشاید و در سخت ترین تنگناها فریادرس ماست. الگوی تمام عیار ماست، کعبه دل های ماست...(۲)

دفتر سیاسی و کمیته مرکزی

... فردا، در جریان سقوط محتوم رژیم... و در جریان نوسازی و بنای ایران دمکراتیک، همگان با آثار و عوارض و ابعاد این قدم مهم تاریخی بیشتر آشنا خواهند شد... بر همین روال، آثار عظیم ایدئولوژیکی و سیاسی و اجتماعی رهبری مسعود و مریم در طول زمان به ظهور خواهد رسید.(۳)

شورای مرکزی سازمان

«مریم هایی» راهگشای همه استعدادات همه مجاهـدین است. بـا قرار گرفتن مریم در موضع مسئول اول سازمان انقلاب ایدئولوژیک درون سازمان به اوج و کمال

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۵۲ و ۲۵۳: سخنرانی مورخ ۱۱/۳/۶۴

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱، ص ۲۹ - ۳۰.

۳- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۵.

شایسته خود می رسد و سرچشمه خیرات و برکات بس عظیم تر برای مجاهدین و خلق محبوبشان می گردد.(۱)

فهیمه اروانی

مقایسه بین او [رجوی] و سایر شخصیتهای ملی و تاریخی، کاری خنده دار و عبث است؛ زیرا او نه به اندازه یک سر و گردن بلکه کیلومترها با سایر رهبران و بزرگان فاصله دارد. همه کارهای او تاریخ ساز است.

ما به مریم وصلیم. مستقیما نمی توانیم به خود مسعود وصل بشویم. ما نمی دانیم که مسعود به چه کسی وصل است و با چه کسی نشست می گذارد و از چه کسی خط می گیرد[!!؟؟]... مبادا خودتان مستقیما بخواهید به مسعود برسید.... من در اینجا... تأکید می کنم [که] به واقع از خودم چیزی نداشته و ندارم و هر آنچه هست از سرچشمه فزایندگی و بالندگی های مجاهدین یعنی از خود مریم است.(۲)

۱- نشریه مجاهد، فوق العاده، پاییز ۱۲۷۰.

۲- نشریه مجاهد، فوق العاده، پاییز ۱۲۷۰.

فصل پنجاه و ششم: استبداد همه جانبه

گام به گام تا برکشیدن زنان

خط اساسی سازمان در ارتباط با دختران هوادار، دادن هویت مردانه یا مشابه مردان به آنها بود که در چنین عباراتی بیان می شد: «زنان ما باید قید و بندها را پاره کنند و با نابود کردن تبعیضات، تحقیر تاریخی ای را که به زنان روا داشته شده، از بین ببرند و به برابری با مردان - که خواست برحق آنهاست - دست یابند.»(۱)

پس از فرار سران سازمان از ایران، به دنبال اعلان رسمی جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی، مسعود رجوی با عملکرد خود نشان داد که نقشی ابزاری برای زن قائل است. ازدواج نخست او با اشرف ربیعی، یک ازدواج نمادین بود. ازدواج دوم او، با فیروزه، دختر ۱۹- ۱۸ ساله بنی صدر، پس از کشته شدن اشرف ربیعی و موسی خیابانی، وحدت تاکتیکی «بنی صدر - رجوی» را (آنچنان که بنی صدر می پنداشت) یا «رجوی - بنی صدر» را (آنچنان که در واقع رخ داده بود) کامل می کرد. ازدواج سوم رجوی با همسر دوستش مهدی ابریشمچی نیز در جهت حل بحران ها و بن بست ها انجام شد. مریم قجر عضدانلو «همردیف مسئول اول» معرفی گردید؛ این ازدواج «انقلاب نوین ایدئولوژیک» نام گرفت؛ رجوی هم تا سطح امامت و نبوت و الوهیت بالا کشیده شد... چرا که باید بحران ریزش نیرو و کمبود رهبری کاریزماتیک - به زعم سازمان - برطرف گردد.

۱- جمع بندی یکساله...: ص ۱۸۰.

همان طور که یرواند آبراهامیان نیز یادآور شده، نتایج چنین ازدواجی کاملاً روشن بود. انزوای بیشتر مجاهدین خلق از جهان بیرون و تصفیه ای وسیع و هدفدار در تمام سطوح تشکیلات. اما در سطوح بیرونی، علاوه بر پیامدهای ملامت بار چنین حرکتی از نظر عموم - به خصوص مسلمانان شیعه ایرانی - تأثیرات منفی شدیدی بر اقشار روشنفکر غیرمذهبی و حتی نیروهای مخالف نظام داشت.(۱)

رجوی که عادت کرده بود بحران ها را با بحرانی جدیدتر حل کند، پس از رودررویی با شکست عملیات موسوم به فروغ، «نشست های طلاق» را به راه انداخت و آخرین مأمنی را که دو تن عضو سازمان می توانستند در آن از کنترل تشکیلات بیرون باشند، یعنی حریم خانواده، تصرف یا حذف نمود. محور اصلی «انقلاب طلاق» تصاحب قلب ها بود.

حرکت های نمایشی بعدی و مانور حضور زنان و دختران در «ارتش آزادی بخش»، به راستی از سوی هیچ جریان سیاسی و هیچ دولت و یا ارگان حقوقی بین المللی جدی گرفته نشد. در کنار دولت عراق زیستن، جریان های نمایشی ترتیب دادن، نمایش قدرت با تانک های صدام حسین و... . اعلام پی در پی تفویض و «تعویض» مسئولیت ها به زنان و دختران، می توانست نیروهای سازمان را انگیزه دهد و آنان را در انزوای کامل، به دور از هر نوع زندگی آرام و عادی اجتماعی، همچنان دست به سینه و مطیع رهبری نگه دارد.

روندی که رجوی و تشکیلات وی، از هفتم بهمن ۱۳۶۳ با اعلام همردیفی مریم قجر عضدانلو آغاز کردند، مثل یک سریال دنباله دار ادامه یافت:

- اعلام رهبری نوین مریم و مسعود؛

- ازدواج «ایدئولوژیک» مسعود و مریم؛

- معرفی مریم به عنوان مسئول اول سازمان؛

- اعلام حضور ۲۴ زن در شورای رهبری سازمان؛

۱- آبراهامیان، ترجمه دست نویس: ص ۱۹۳.

- انتخاب مریم به ریاست جمهوری (توسط مسعود)؛

- معرفی فهیمه به عنوان مسئول اول و معرفی شهرزاد و مهوش و عذرا و حمیده و

محبوبه به عنوان همردیف های مسئول اول؛

- معرفی شهرزاد به عنوان مسئول اول؛

- معرفی فهیمه به عنوان هماهنگ کننده دفاتر رئیس جمهور؛

- معرفی مهوش سپهری به عنوان مسئول اول؛

- معرفی بهشته شادرو به عنوان مسئول اول؛

- اخیرا معرفی مژگان پارسایی به عنوان مسئول اول و معرفی فائزه و ثریا و زهره

به عنوان همردیف ها و معاونان مسئول اول.

شکنجه: از عملیات مهندسی تا زندان های عراق

در مردادماه ۱۳۶۱ افراد سازمان در تهران سه پاسدار به اسامی طالب طاهری،

محسن میرجلیلی و طهماسبی را ربوده، به خانه امنی بردند و آنها را برای گرفتن اقرار و به قصد انتقام جویی تا سرحد مرگ شکنجه کردند. اعضای سازمان ناخن های این پاسداران را با انبردست کشیدند. پشت و شکمشان را با اتو داغ کردند. بعد هم جسدشان را به آتش کشیدند. در این خصوص اما صدایی از جایی به گوش نرسید و کسی پیدا نشد که این عمل فجیع را محکوم کند. برخی گفتند: اگر رژیم می کشد و شکنجه می کند، پس سازمان هم حق دارد چنین کاری را بکند. کسی به این چراغ سبز دادن ها برای شکنجه انسان ها اعتراضی نکرد و نتیجه همین شد که این روزها شده است. سازمان تا وقتی چاردیواری نداشت و به لحاظ زیست محیطی (در محیط اروپا) در مضیقه بود، نتوانست ماهیت اصلی خود را در خصوص برخورد با منتقدین - چه در درون سازمان و چه در بیرون آن - نشان دهد. ولی از همان آغاز ورود به عراق، زندان های بزرگی برپا کرد. تا این اواخر در قرارگاه اشرف که بزرگترین و اصلی ترین پایگاه مجاهدین در عراق است بخشی به نام «قضایی» مسئولیت زندان های متعدد سازمان را بر عهده دارد.

این بخش - که مسئول نادر رفیعی نژاد است - همه گونه مشخصات یک مجموعه قضایی را دارد. متهم که همان ناراضی و متقاضی خروج از سازمان است، ابتدا به انفرادی فرستاده می شود. پس از مدتی به «دادگاه» فراخوانده می شود. در این «دادگاه» که نقش رئیس و دادستان و بازجو را یک نفر بازی می کند، متهم نمی تواند وکیل مدافع داشته باشد.

در این دادگاه متهم موظف است فرمی را امضا کرده، از «رهبری» سازمان طلب مغفرت کند. اگر متهم این فرم را امضا نکرد، به دستور رئیس دادگاه توسط گروه ضربت که اعضای آن نیز جزو مسئولین سازمان هستند، مورد ضرب و شتم قرار می گیرد.

این کتک زدن تا مرحله امضا گرفتن از متهم و زندانی ادامه پیدا می کند. برخی از برخوردهای گروه ویژه ضربت بخش «قضایی» سازمان با افراد منتقد و خواستار جدایی، به قرار زیر است:

۱) رجوی خود شخصا به عنوان رهبر مذهبی فتوای «سیلی زدن» را صادر کرده است. وی در نشست «طلاق» روز ۲۷ شهریور ۱۳۷۰ در قرارگاه اشرف گفته است: «بریده آزاد است هر کاری بکند. هر حرفی بزند؛ اما اگر بریده ای بخواهد خمینی گرایی را مبلغ باشد، از جانب من دو سیلی محکم بر بناگوش او بنوازید»

۲) شلاق زدن شیوه مرسوم در همه زندان های سازمان به خصوص از تابستان ۱۳۷۰.

۳) حبس در سلول انفرادی.

سلول های ساخته شده برای زندانیان به شکلی است که برای هر زندانی یک فضای کوچک جهت هواخوری در مقابل سلولش ساخته اند، تا با سایر زندانیان ارتباط نگیرد و زندانیان از وجود یکدیگر بی خبر بمانند. با این شیوه هر زندانی گمان می کند که تنها اوست که زندانی است.

۴) تحمیل گرسنگی به زندانیان.

ص:۳۷۳

۵) قطع آب گرم حمام در زمستان.

۶) از کار انداختن سیستم های تهویه و خنک کننده در گرمای بالای ۵۰ درجه بغداد و دیگر شهرهای عراق.

۷) حبس در سلول مملو از پشه، سوسک و...

۸) ناسزا، توهین، کتک زدن.

۹) دست های فرد را از پشت می بندند و با همین حال، او را از روی زمین بلند کرده و در حالی که بغل گوش زندانی نعره های گوش خراش می کشند، چند نفری با مشت و لگد و پوتین های نظامی بر سر زندانی ریخته، او را به باد کتک و سیلی می گیرند. به عنوان نمونه می توان از محمدحسین سبحانی نام برد که توسط ابراهیم ذاکری، نادر رفیعی نژاد و حسن محصل در تیرماه ۱۳۷۸ تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته بود.

۱۰) شلاق زدن با کابل برق.

۱۱) «معبد» یا کتک زدن تیمی با مشت و لگد.

۱۲) «اتاق فوتبال» که در آنجا تعداد ۶ نفر در دو تیم ۳ نفره، زندانی را مثل توپ فوتبال با مشت و لگد به هم پاس می دهند. در صورت بیهوش شدن زندانی، با ریختن یک سطل آب روی سر و صورتش، او را به هوش آورده، مجددا شکنجه را از سر می گیرند.

۱۳) «دهلیز قبر» این گونه است که زندانی را بین دو سطح چوبی قرار داده و به وسیله چرخاندن اهرم های آن و در نتیجه نزدیک کردن این دو سطح، فشار کشنده ای به همه اعضای بدن زندانی وارد می کنند.

۱۴) «کفن پیچ یا پتو پیچ» که زندانی را در پتو پیچیده و می چرخانند.

محاکمات درون سازمانی بسته به اینکه سازمان چه هدفی را از محاکمه فرد دنبال می کند، معمولاً به دو صورت انجام می گیرد: فردی و جمعی.

این محاکمات در یک محیط دربسته با حضور متهم و چند نفر به عنوان قاضی یا در یک سالن بزرگ چند صد نفره با حضور چندین متهم صورت می گیرد.

ص:۳۷۴

افرادی که مورد محاکمه فردی قرار گرفته اند، گزارش هایی از بدرفتاری، تحقیر، کتک و آزار بدنی داده اند. در مواردی این افراد از جانب قاضی نیز مورد هتاکی و ضرب و شتم قرار گرفته اند.

حکم صادره در تمامی این دادگاه های بسته اعدام بوده است که اجرای آن را به دلائل سیاسی مقدور نمی دانند. اجرای این حکم تا زمان به قدرت رسیدن مسعود رجوی معلق می ماند.

از افرادی که تا به حال حکم اعدامشان در این دادگاه ها صادر شده و توانسته اند آن مناسبات را ترک کرده، به افشاگری بپردازند، می توان از اردشیر پرهیزکاری، فرهاد

جواهری یار، محمدحسین سبحانی و جمشید طهماسبی نام برد.

ص:۳۷۵

فصل پنجاه و هفتم: فرجام سقوط و از هم پاشیدگی

سازمان در آستانه حمله آمریکا به عراق

اشاره

زمزمه شروع جنگ آمریکا علیه عراق و سرنوشت این کشور که با سرنوشت مجاهدین در پیوند بود، بر تشدید وضعیت به هم ریخته نیروها افزوده بود. مسعود رجوی در سال ۱۳۸۱ قبل از جدی شدن موضوع جنگ، سلسله نشست هایی را با نام «طعمه» برگزار کرد و به همه نیروها گفت: اگر بخواهند بروند و از سازمان جدا شوند، به ایران تحویل خواهند شد ولی اگر می خواهند بمانند باید همه پل های بازگشت را خراب کنند. مثلاً پاسپورت، پول، برگ اقامت (مربوط به کشورهای اروپایی و یا...) را تحویل دهند و با نوشتن نامه به آشنایان، خانواده و فامیل و فحاشی به آنها، امکان بازگشت خود را از بین ببرند. این اقدام به نوعی آماده سازی برای شرایط سخت بود.

در اسفند ماه ۱۳۸۱ - چند روز مانده به حمله آمریکا و ائتلاف همراهش به عراق - مریم رجوی ابتدا در معیّت مسعود رجوی به اردن رفت و بعد، از آنجا به اتفاق ۱۶۵ تن از کادرها و اعضای نزدیک به خود راهیِ فرانسه شد. مسعود رجوی نیز با انبوهی از

مشکلات و بحران ها در نزدیکیِ مرز عراق - اردن (و البته در خاک اردن) منتظر ماند. شرایطی که مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق اکنون با آن دست به گریبان بودند، با وضعیت زمان جنگ اول خلیج فارس تفاوت بسیار داشت. در سال ۱۳۷۰ مجاهدین خلق به دنبال سرکوبِ کُردهای مخالف صدام حسین و عده ای از مبارزان

شیعی در نخلستان های اطراف «کوت» و «العماره»، از صدام جایزه گرفتند و به ارقام

ص:۳۷۶

بالایی از امتیازات مالی و نظامی دست یافتند.(۱)

وضعیت اخیر به کلی با گذشته فرق داشت.

«همه امتیـازات نظـامی و مـالی شـان را که طی سال ها در عراق به دست آورده بودنـد، یک شـبه از دست دادنـد. آنان در این سرفصـل، بحرانی ترین سـال هـای عمر سازمـان را به چشم دیدنـد. ضـربات نظامی، سیاسـی، امنیتی، مالی و غیره را - از بالا به پایین - متحمل شدند ولی به سـبکِ همیشگی به دنبال این بودند که با بحران سازی های خطرناک خارجی، اولاً شکست را به گردن مخالفـانِ داخلی خود بیندازنـد و ثانیـا از طریق بحران سـازی فرعی بتواننـد مهـارِ اوضاع - به ویژه بحران نیرویی - را در غیـابِ راه حـل بـدون جنـگ، بـاز به دست گیرنـد. این راه حـلِ خطرنـاک، فرمانِ قتل ۲۵ تن از اعضای جـدا شـده و ناراضـی مجاهـدین در کشورهـای اروپـایی بود! این فرمـانِ رهبری را مریمِ عضـدانلو می بـایست به پیش می برد تـا از طریق زهرِ چشـم گرفتن و ترساندن اپوزیسـیون، ضـمنِ در لاکِ دفاعی بردن اپوزیسـیونِ برون مرزی ایران و مخالفان و اضداد خود در خارج از کشور، زبان اعتراض منتقدانِ داخلی را بِبُرد و مهارِ نیرویی را دوباره به دست گیرد.»(۲)

دیگر مأموریت های بحران زای همسر رجوی و نیروهایش بدین قرار بود:

۱) حمله به سفارتخانه های جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اروپایی؛

۱- چنـد ماه قبل از شـروع جنگ عراق به طور تمام عیار سیاسـی - دیپلماسـی و نظامی آماده مقابله با آمریکا شد. گردان های قـدس برای آموزش مردم و اسـتفاده از آنهـا برای حمله احتمالی در هر شـهر و روسـتا تشـکیل شـده بود. مقادیر زیادی سـلاح سبک و نیمه سـنگین و مهمات با کمک شیوخ عشایر بین مردم تقسیم شد. در هر محله ای سنگرهای لازم برای دفاع در مقابل حملات هوایی تدارک گردید و دستگاه تبلیغاتی صدام و رادیو و تلویزیون به تهییج مردم برای مقابله با آمریکا پرداخت. علی شیمیایی برای بررسـی وضـعیت دفاعی، از قرارگاه های سازمان در جنوب (منطقه بصـره) بازدید کرد. فرمانده لشگر سوم عراق نیز از قرارگـاهی موسوم به حبیب متعلق به سازمان واقع در ۱۵ کیلومتری بصـره بازدید نمود و حتی عزت ابراهیم نیز رجوی را برای ملاقات فراخواند تا هماهنگی لازم را با آنان صورت دهد.

۲- خوشحال، شانتاژ؛ صص ۹ - ۱۰؛ با اندکی تصرف.

۲) نقل و انتقال پول ها و اطلاعات و فرماندهان سازمان، از عراق به فرانسه؛

۳) نجات مسعود رجوی از عراق و انتقال وی به فرانسه، با بهره گیری از امکانات و روابط نیرویی و مالی و نیز روابط اطلاعاتی و سیاسی قدیم و جدید.

آخرین جلسه رجوی با مسئولان عراقی

در آستانه جنگ، رجوی نشست دیگری با نیروها داشت. در این اجتماع ملاقاتش را با مسئولان عراقی چنین بازتاب داد:

پیام آمده بود (از طرف صدام) که برود ملاقات ولی وقتی رفته بود، صدام نبود اما توانسته عزت ابراهیم و طارق عزیز را ملاقات کند و البته وزیر اطلاعات (ارتباطات) عراق نیز حضور داشته. وی به نقل از عزت ابراهیم می گوید که قصد دارند در مقابل آمریکا ایستادگی کنند و چون به لحاظ نظامی و در یک جنگ کلاسیک امکان مقابله با آمریکا وجود ندارد، بنا دارند تا وارد یک جنگ چریکی شوند و به همین دلیل ۷ میلیون نفر از مردم عراق را مسلح کرده اند.

عزت ابراهیم در مورد سازمان از قول صدام به رجوی گفته بود که صدام شما را مخیر نموده که در کنار حکومت عراق و یا بی طرف باشید اما وظیفه حکومت است که از شما دفاع نماید مگر اینکه اوضاع به هم بریزد که در این صورت سازمان خودش باید مواظب خود باشد. رجوی می گوید که در پاسخ عزت ابراهیم گفته که ان شاءاللّه عراق پیروز خواهد شد ولی سازمان در این مسئله بی طرف است و مسئله را به اطلاع مجامع بین المللی رسانده ایم. عزت ابراهیم از پاسخ رجوی ناراحت شد. باقی جلسه به سردی سپری گردید. و علیرغم اینکه در هر جلسه مشترک با مسئولان عراقی توانسته بود امکانات و پول و مهمات فراوانی بگیرد، در این جلسه وقتی بحث کمک ها مطرح می شود، عزت ابراهیم می گوید: گفته که متأسف است و عراق به همه منابع اش نیاز دارد و جواب منفی داده بود. رجوی می گوید که محل ملاقات در مکان های رسمی و معمول نبوده و حاکی از تحرک و تردد و جابه جایی مداوم مسئولان عراقی حکایت داشت.

ص:۳۷۸

در این نشست به رجوی تأکید شده بود که مطلقا حق نزدیک شدن به مرز ایران را ندارند و باید تحرک نظامی داشته باشد و تأکید شده بود که مواضع دفاعی سازمان باید همان اطراف اشرف باشد. [در زمان جنگ نیز نمایندگان مخابرات (سرویس اطلاعاتی عراق) و ارتش مراقب بودند که سازمان به سمت مرزها حرکت نکند.]. رجوی در این نشست برای روحیه دادن به نیروها گفت که نباید عراق از نیت ما در حمله به جمهوری اسلامی در صورت قطعی شدن اسقاط صدام و حکومت بویی ببرد و در ادامه جلسه، از فرماندهان ارتش خواسته بود، گزارشی از آمادگی نیروها بدهند که همه آنها به اتفاق بر آمادگی سازمان صحه گذاشته بودند. (در حالی که هرگونه حمله به ایران هم به جهت مخالفت شدید صدام با انگیزه عدم تحریک ایران و هم مخالفت شدید آمریکا و انگلیس آن هم باز به انگیزه عدم تحریک ایران و ورودش به جنگ که می توانست مسائل منطقه را بغرنج تر نماید کاملاً منتفی بود. و اما طرح نهایی سازمان در مورد گزینه های پیش رو در حالت های مختلف در همین نشست ارائه شد. این طرح ۳ مرحله داشت که در صورت حمله آمریکا وظایف نیروها را تعیین می کرد:

مرحله اول: اخذ موضع اختفا یعنی اینکه تمامی سلاح ها، مهمات و نیرو باید در مکان های انتخاب شده استتار شوند. این مرحله در واقع برای حفاظت نیرو و امکانات از بمباران ها و جلوگیری از صدمات نظامی بود.در همین نشست مسئولان ارتش های سازمان، یک به یک گزارشی را از آمادگی برای اختفا ارائه دادند. حلقه اولیه اختفا که در اطراف قرارگاه اشرف بود شیارها و عوارض طبیعی را شامل می شد که نیروها را قادر می ساخت مواضع دفاعی اتخاذ نمایند. همچنین مواضعی را نیز نشان کرده بودند تا در صورت کسب اطلاع از تحرکات نظامی احتمالی ایران، برای دفاع به آن مواضع انتقال پیدا کنند. البته مواضع مذکور فقط برای نیروهای مسئول و اکیپ های مهندسی که مجبور بودند مواضع دفاعی را آماده نمایند شناخته شده بود.

مرحله دوم: مرحله تدافع بود. یعنی اینکه در صورت مداخله ایران و عبور نیروهای ایرانی از مرزها، لازم بود تا نیروهای سازمان از موضع اختفا به مواضع تدافعی منتقل

شونـد. این مواضع همان طور که توضـیح داده شـد، در نزدیکی مواضع اختفا اتخاذ شده بود. (جاده ای که به فرودگاه متروکه شمـال قرارگاه اشـرف منتهی می شـد و در ۲۰ کیلومتری از قرارگـاه واقع شـده بود، محور خـانقین به اشـرف، محور خالص به اشرف و ارتفاعات حمرین در مسیر کرکوک – خالص از جمله این مواضع بود).

مرحله سوم: مرحله تهاجم بود که شرط تحقق آن، به هم ریختن اوضاع عراق یعنی فقدان نیروهای عراقی بازدارنده بود.

در این مرحله بحث مخالفت آمریکایی ها با انجام بمباران های احتمالی بر روی نیروی پیش رونـده نیز مورد توجه واقع شد که رجوی در پاسخ گفت: از جنبه سیاسی، قطعا آمریکایی ها برای برخورد با سازمان به این منطقه نیامده اند ولی از جنبه نظامی با تـوجه بـه اینکه نیروهـای آمریکـایی از شـمال، جنـوب و یـا غرب عراق وارد خواهنـد شـد، محـور شـرق در مـواجهه بـا نیروی آمریکایی نخواهد بود لذا راه برای نیروهای سازمان باز است.

نهایتا رجوی در جمع بنـدی گفت: اگر به هر دلیلی امکان اجرای مرحله سوم نبود، با آمریکایی ها وارد مـذاکره خواهیم شد و از قبـل نیز پیـام داده ایم که مـا بی طرف هستیم. در واقع آنچه که رخ داد همین امر بود و نشـان می داد که از قبـل بر روی آن اتفاق شده بود.

نشست عاشورا

یازده روز قبل از روز عاشورا (در سال ۱۳۸۱ عاشورا مصادف بود با ۲۳ اسفندماه) یعنی در تاریخ ۱۲/۱۲/۸۱ (به فاصله ۱۷ روز از حمله آمریکـا) نشـست عمومی بـا نـام نشـست عاشورا قرارگاه «اشـرف» برگزار شـد. رجوی در این نشـست به کار تبلیغی و تهییجی پرداخت و وانمود کرد که امروز (آن روز) عاشورا است و حتی زیارت عاشورا را خواند.

در آن موقع افراد حاضـر در نشـست نمی دانسـتند که رهبری سازمان قصد فرار را دارد و نشـست به همین دلیل ۱۱ روز زودتر برگزار شده است. منتهی با این هدف که

فیلم آن، روز عاشورا پخش شود. بعدها نیروها می گفتند: در نشست عاشورا چراغ ها را خاموش کردند و وقتی روشن شد هیچ کس نرفته بود الاّ رجوی و مریم قجر.

جانبداری سازمان از رژیم بعثی تا آخرین روزها

پس از شروع حمله آمریکا اخبار سیمای مجاهدین و موضع گیری های آنان تا آخرین روزهای جنگ نیز جانبدارانه و به نفع صدام و تقریبا تکرار همان ادعاهای رژیم بعثی مبنی بر شکست نیروهای اشغالگر بود. (مانند سقوط هلی کوپترهای آپاچی - مصاحبه های سعید الصحاف وزیر تبلیغات عراق و...).

پیام ۱۲ ماده ای رجوی پس از سقوط صدام

پس از سقوط صدام و پایان بمباران مواضع سازمان، رجوی برای نیروها پیامی ارسال نمود که توسط فرماندهان قرارگاه ها به نیروهای تحت امر ابلاغ گردید. در این پیام رجوی به بمباران محل استقرار خود و مریم قجر اشاره نمود و حتی اعلام نمود که در اثر بمباران، میز کار و تخت خواب وی منهدم شده است. قسمت هایی از پیام به شرح زیر است:

با تشکر و قدردانی از زحمات تک تک نیروهای ارتش آزادی بخش از اینکه در هر شرایطی فرمان پذیری داشتید و گوش به فرمان فرماندهان بودید، و علیرغم اینکه به شما تیراندازی شد ولی مقاومت و صبر پیشه کردید و به سمت کسی شلیک نکردید، مراتب سپاس خود را از یکایک شما تقدیم و توجهتان را به موارد زیر جلب می کنم:

۱- زمانی که لنین در روسیه پیروز شد و نماینده خود را جهت مذاکره نزد آلمانی ها فرستاد، آلمانی ها برخورد توهین آمیزی با نماینده لنین داشتند. هنگامی که وی جریان برخورد آلمانی ها و درخواست های آنها را مطرح می کند لنین به او می گوید: اگر به شما گفتند دامن هم بپوشید، بپوشید. امروز ما در یک موقعیت تاریخی حساس قرار گرفته ایم لذا به خاطر نجات خلقمان اگر لازم باشد ما هم دامن می پوشیم.

۲- رژیم هنوز در ساعت «سین» (ساعت سرنگونی) قرار دارد و از این شرایط

خارج نشده است.

۳- تنها تضاد ما رژیم است. ما تنها با رژیم در جنگ هستیم و با هیچ گروه و کشوری سرجنگ نداریم.

۴- در مورد جنگ «لب پر» [تشبیه به لبه ظروف چینی که پس از ضربه خوردن می پرد] نخورید، معامله ای است که رژیم با انگلیس کرده بود تا قرارگاه های ما را صفر صفر کنند. [منظور این است که آمریکایی ها نقشی نداشتند]

۵- ما اکنون «سرقله» هستیم و چشم تمام دنیا به ما است.

۶- ما از جناح قدرت هستیم و دنیا و آمریکا نیز به قدرت ما پی برده و روی ما حساب باز کرده. ما امروز روی میز پنتاگون هستیم و آنها در آمریکا درباره ما صحبت می کنند. پس باید با قدرت بیشتری برای حفظ تشکیلات خود بکوشیم.

۷- ما چاشنی نابودی رژیم و تنها آلترناتیو قدرتمند آن می باشیم.

۸- ارتش آزادی بخش امید خلق قهرمان ایران می باشد و نیرویی است که باید مریم را به تهران ببرد.

۹- امروز همان روزی است که همه باید وفاداری خود را به سازمان ثابت کنند زیرا سازمان افراد را در روزهای سخت و دشوار می خواهد نه فقط در روزهای شادی و پیروزی.

۱۰- عملیات جاری ناموس مجاهدین است. نشست های عملیات جاری را فعالتر برگزار کنید.

۱۱- فرمانپذیری و گوش به فرمان بودن از فرماندهان خود را هرگز فراموش نکنید.

۱۲- «انا فتحنا لک فتحا مبینا» نام این عملیات را فتح المبین انتخاب کردیم، چون از شرّی عظیم خیری عظیم گرفتیم.

در تشریح بند آخر پیام نادر رفیعی نژاد از مسئولین سازمان می گوید:

«در این جنگ ما باید صفر صفر (نابود) می شدیم ولی رهبری بار دیگر سازمان را از مرگ حتمی نجات داد.»

این پیام صرفا جهت روحیه دادن به نیروها و آرام سازی و آماده سازی آنها برای همکاری با آمریکا به عنوان حاکم بلامنازع عراق و جانشین صدام بود و در آن هیچ

اشاره به ادعاهای قبلی مبنی بر اینکه اعلام کرده بودند که تحت حملات ایران قرار داشتند نشده بود.

بعد از این پیام و یک پیام دیگر به مناسبت دستگیری مریم قجر که اشاره خواهد شد، دیگر هیچ خبری از رجوی نشد و مسئولین سازمان در پاسخ به سؤال نیروها از سرنوشت وی اعلام می کردند که، سئوال از وضعیت رجوی خط سرخ سازمان است و بوی رژیم می دهد (شیوه معمول سازمان برای سرکوب سؤالات افراد). همچنین موارد زیر در پرسش های بی پایان نیروها از سوی مسئولین و فرماندهان مجاهدین خلق مطرح می شد.

۱- الآن تهدید ما (سازمان) تحلیل کردن است. «واو شدن» [انفجار و بریدگی، وادادن] و محفل زدن است. امروز در سازمان از این نوع سؤالات حرام است. فقط و فقط خود را به رهبری بسپارید.

۲- تحلیل کردن و سؤال کردن حرام و مرز سرخ است. مسعود [رجوی] هر موقع لازم باشد و صلاح بداند خودش پیام می دهد.

۳- ارتش پابرجاست و آمریکایی ها هم می دانند ما تروریست نیستیم.

دستگیری مریم رجوی و همراهانش در فرانسه

پلیس ضد تروریست فرانسه، در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳، با حمله به ۱۳ پایگاه سازمان و دستگیری مریم رجوی و ۱۶۵ تن از کادرهای بالای سازمان مزبور - که کنترل عمده ترین مراکز و پایگاه های آنها در اروپا و آمریکا را به عهده داشتند - برنامه های تدارک دیده شده همسر مسعود رجوی را در اروپا خنثی کرد. روزنامه «فیگارو»، اهداف مجاهدین خلق در اروپا و نقشه ترور ۲۵ تن از جداشدگان آنان را فاش کرد.

فرماندهان سازمان به زیر ضرب رفتند، شیوه های پول شویی افشا و ردیابی شد، بحران سازی از طریق حمله به سفارتخانه های ایران کنسل شد، حمل و نقل رهبری سازمان و جا به جایی اسناد و مدارک منتفی شد و شکست پشت شکست برای مجاهدین خلق پیش آمد.(۱)

۱- خوشحال، شانتاژ؛ ص ۱۰.

انعکاس این واقعه سریع بود و رسانه ها به تحلیل علت آن پرداختند. روزنامه «نیویورک تایمز» انگیزه دولت فرانسه از این اقدام را «جلوگیری از انتقال کانون سیاسی - عملیاتی سازمان مجاهدین خلق از عراق به فرانسه» عنوان کرد. پی یر دوبوسکه مسئول سازمان اطلاعاتی فرانسه، در مصاحبه با روزنامه مزبور اظهار داشت:

سازمان های اطلاعاتی فرانسه از پاییز گذشته متوجه ورود شمارِ روزافزونِ مجاهدین خلق و پس از [آغاز] جنگ عراق، متوجه ورود شمارِ زیادی از سربازانِ آن به فرانسه شدند... مجاهدین [خلق] یک کارخانه تولید رنگ را در شهر «سنت کوئن لامون» اجاره کردند و ضمن راه اندازی یک استودیوی تلویزیونی و نصب بشقاب های ماهواره ای، در حال تبدیل کردن آن به یک مرکز ارتباطات بودند...

مجاهدین برای حمله به سفارتخانه های ایران و سایر منافع این کشور در اروپا و ترور ۲۵ نفر از اعضای سابق خود برنامه ریزی کرده بودند... این [سازمان] به هیچ وجه یک جنبش سیاسی و یک جنبش دموکراتیک و سیاسی نیست. این گروه خود را برای احیای دموکراسی در ایران آماده نمی کند. اینها گروهی کاملاً افراط گرا هستند. فرقه ای تندرو، فاقد هرگونه نظام دموکراتیک؛ فرقه کیش شخصیت در پیروی از رهبر.(۱)

به دنبال این ضربه غیرمنتظره و واکنش های منفی گسترده، جمعی از اعضای جدا شده سازمان - که نام شان در لیست ترورهای برنامه ریزی شده مسعود و مریم

رجوی بود - تحت عنوان حقوقی «انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند» اطلاعیه ای صادر و بر تداوم اقدامات حقوقی و قانونی علیه این سازمان و سران آن تأکید نمودند.

دستور تشکیلاتی خودسوزی

ماجرای فرانسه، سران سازمان را دستپاچه کرد. نامعلوم بودن تصمیم و حکم دادگاه، احتمال استرداد مریم رجوی و برخی دیگر از کادرهای دستگیر شده به ایران،

۱- خوشحال، شانتاژ؛ صص ۷۵ - ۷۶؛ به نقل از: ۲۰۰۳/۶/۳۰/.WWW. newYork times.

و از همه مهمتر به هم ریختن تمهیدات و تدارکاتِ - به دقت - طراحی شده، سازمان را به این اندیشه واداشت که واکنشی متناسب با ماهیت فرقه ای خود بروز دهد. ده تن از وابستگان سازمان مجاهدین خلق، در اعتراض به دستگیری مریم رجوی و جمعی از همراهان وی، دست به خودسوزی علنی زدند! نتیجه نخستین، مرگ ۳ تن به نام های علی ملک، مرضیه باباخانی، ندا حسنی و سوختگی های شدید بقیه بود. تصور رهبری سازمان این بود که این اقدامِ وحشتناک باعث تأثیرگذاری روی افکار عمومی در اروپا و آمریکا و... خواهد شد و دولت فرانسه را به تجدیدنظر وادار خواهد ساخت. یکی از سران سازمان در سایت «ایران لیبرتی» اعلام نمود:

صدها نفر خود را در لیست خودسوزی قرار داده و اگر دولت فرانسه به توطئه های مشترک اش با رژیم ... پایان ندهد، مصمم اند که خود را به آتش بکشند.(۱)

بنا به نقل روزنامه «پاریسین»، قبل و بعد از خودسوزی، از سوی عناصر مجاهدین با تلفن همراه چند خبرنگار تماس گرفته شد و سخنگوی روابط خارجی «شورای ملی مقاومت» (محمد سیدالمحدثین) هم نام شخص خودسوزی کننده را اعلام کرده است.

برخی از جداشدگان سازمان در عراق (در واقع گریختگان و پناه برندگان به گروه جلال طالبانی) نیز قراین و شواهدی ارائه کرده اند که حاکی است: پس از دستگیری مریم رجوی و نزدیکانش در پاریس، بنا به تکلیف مسئولان و فرماندهان سازمان در «قرارگاه اشرف» در عراق - که تحت کنترل نیروهای نظامی آمریکا قرار دارند - هر عضو یا نیرو تقاضای «داوطلبانه»ی خودسوزی را کتبا نوشته و به دست فرماندهان خود داده است.(۲)

زمانی که این اقدام نتیجه معکوس داد و برخلاف پیش بینی و گمان رهبران گروه، افکار عمومی و مردم اروپا و دیگر کشورها واکنش منفی نشان دادند و موجی از انزجار

۱- خوشحال، شانتاژ؛ ص ۵۰؛ نام این عضو سازمان، منصور قدرخواه است.

۲- خوشحال، ویران سازی نیرو...: ص ۷۰.

و تنفر و تعجب برانگیخته شد، سازمان و رهبر آن مدعی شدند که این حرکت ها به صورت خودجوش و خود به خودی صورت گرفته و اعضای آنها با دستور تشکیلاتی دست به خودسوزی نزده اند!

جمع بندی وضعیت تحت اشغال

پس از استقرار نیروهای آمریکایی در «قرارگاه اشرف»، اضطراب و تشویش بر همه اعضای سازمان چیره شد. افراد، ناراحت و مضطرب بودند و گاه ابراز خشم می کردند. مسئولان سازمان از این مسئله مطلع شده شروع به برخورد با نیروها کردند. از طریق نشست های لایه ای با افراد یا برخوردهای انفرادی می خواستند به نیروها تفهیم کنند که «هیچ مشکلی پیش نیامده است و در حال حاضر نیز آمریکایی ها با سازمان همکاری می کنند و قصد بهره برداری از سازمان علیه رژیم ایران را دارند».

موضوع دریافت کارت و انگشت نگاری، یکباره تمام تلاش های انجام شده را خنثی نمود، تشویش ها باز ظاهر گشته حتی - نسبت به قبل - شدیدتر شدند. مجددا همه افراد را وارد نشست هایی کردند که حدود دو هفته طول می کشید. مبنای توجیه افراد و تکیه اصلی در این مرحله بیشتر این قضیه بود که هدف، حفاظت بچه های سازمان و نیز کنترل ترددهاست و به موقعیت بد سازمان ربطی ندارد.

این اولین بار بود که چه در هنگام نشست و چه پس از آن، همه متوجه می شدند که هیچ کس تحت تأثیر قرار نگرفته است! پیش از این، هر چند ممکن بود افراد بفهمند که سازمان دروغ تحویل آنها می دهد! اما دست کم در همان نشست یا چند روز پس از آن، تحت تأثیر قرار می گرفتند و هدف نشست تأمین می شد اما این بار به این صورت نبود و وضع فرق می کرد.

افراد بسیاری با صراحت و جرأت مطرح می کردند که تمام اطلاعات سازمان با این کار فاش می شود بچه هایی که در ایران ترور و عملیات داشته یا در جریان هواپیماربایی ها بوده اند، لو می روند و تروریست شناخته می شوند.

ص:۳۸۶

تنها راهکارِ پیشنهاد شده از سوی مسئولان سازمان این بود که «به هیچ وجه راجع به این چیزها حرفی نزنید و اسم اصلی خود را هم ندهید. هیچ اجباری در دادن اسم اصلی نیست»! بخوبی معلوم بود که ترس از ایران، علت این تشویش هاست. مسئولان تأکید می کردند که «به آمریکایی ها بگویید: ما تروریست نیستیم. حرف هایتان را بزنید ولی تأکید کنید که اطلاعاتی از مجاهدین به ایران ندهند»!

واقعا این توهم حاکم بود که آمریکا هم برای رژیم کار می کند! از بس که در این چند سال، هر کس و ناکسی را که حرفی - ولو کوچک و بی اهمیت - بر علیه سازمان می زد به رژیم وصل می کردند، به طور اتوماتیک وار، افراد کارهای آمریکا را در ارتباط با رژیم می دیدند و این، هم دردناک بود که تا چه اندازه این نیروها از همه چیز بی خبر هستند و هم خنده دار که آمریکا را هم مزدور رژیم ایران می دانستند.(۱)

خط دهی ها و رهنمودهای مسئولان هیچ اثری نداشت و همه متوجه شدند که تازه آغاز ماجراست! ماجرایی که آنچه در چشم انداز آن قابل پیش بینی است، یا همکاری با ارتش آمریکا (جهانخوار سابق) است و یا زندانی شدن. تناقضات، گسترده و دامنگیر شده بود. از این رو تشکیلات نیاز داشت که مجددا وارد پروژه های «عملیات جاری» و بازگویی تناقضات شود. همان چیزی که در این شرایط، دیگر تنفرآمیز شده بود و افراد بسیاری از آن فرار می کردند.

نشست های لایه ای باز شروع شد و هیچ کس تمایل نداشت که در چنین مراسم ملال آوری شرکت کند. «واقعیت این است: تا زمانی که چارچوب تشکیلات برقرار است، هیچ اختیاری وجود ندارد.»

وضعیت جدید بدین قرار است که نیروهای آمریکایی به راحتی در قرارگاه تردد می کنند و دیگر احتیاط های امنیتی روزهای نخست را به کار نمی برند. تیپ یکم از لشکر پنجم آمریکا در منطقه غرب «قرارگاه اشرف» در مجاورت روستای «نامن» مستقر شده اند و سازمان به خاطر «تقرب» به آنها و پذیرفته شدن به عنوان

۱- مجاهدین در جنگ سوم...، صص ۳۶- ۳۷؛ با اندکی تصرف.

«دوست»، هتلی را که در گذشته در اختیار افسران استخبارات بود، مرتب نموده در اختیار آمریکایی ها قرار می دهد.

در اینجا به سربازان آمریکایی به طور مرتب رسیدگی می شود و جریان مهمانی ها نیز از همین جا آغاز می گردد. البته سربازان آمریکایی بدشان نمی آید که در میان آتش و دودِ تهدیداتی که در عراق در برابر آنهاست، تنوع و سرگرمی نیز داشته باشند. روایت درونی این سرگرمی بدین شرح است:

نکته جالب توجه و البته ناراحت کننده این بود که تشکیلات بسیاری از مهمانی ها را در قرارگاه یکم که زنان [در آنجا] بودند، برگزار می کرد و آمریکایی ها رغبت فراوانی برای این کار نشان می دادند. چند جلسه در «پارک مریم» - که در برابر جایگاه ساخته شده است - آنها را آوردند و زنان برای آنها برنامه هایی داشتند.(۱)

اضطراب ها و فشارها و دلهره ها زیاد شده و پاسخ های کلیشه ای تشکیلات نیز همچون گذشته قانع کننده نبود. وقایع سال ۷۰ دوباره اتفاق می افتاد. عده ای درخواست جدایی کردند و باز سرکوبگران تشکیلات به صحنه آمدند و با ضرب و شتم معترضان، آنان را در میان جمع «خائن» خواندند. این بار سازمان نگرانی نداشت؛ زیرا با هر کس که اتمام حجت می کردند، به او می گفتند: «ما فعلاً در اینجا هیچ امکانی برای خروج افراد نداریم و می بینید که درها را بر روی ما هم بسته اند؛ و ما جز اینکه شما را تحویل نیروهای آمریکا بدهیم، چاره ای نداریم».

این جریان (تحویل اعتراض کنندگان به آمریکایی ها) مطابق خواست سازمان پایان یافت؛ چرا که «مسئله دار»ها از خواسته خود کوتاه نیامدند. نیروهای حفاظت ارتش پنجم آمریکا نیز آنها را به کمپی که خود در «قرارگاه اشرف» ساخته بودند منتقل کردند.

این توضیح ضروری است که مکان های ساخته شده توسط آمریکایی ها، شامل

دو قسمت است: در ضلع شمال «قرارگاه اشرف»، کمپی با ۱۵ عدد بنگال (اتاق های

۱- مجاهدین در جنگ سوم...، ص ۳۸.

پیش ساخته) ساخته شده است که به «جدا شده ها» و معترضان اختصاص می یابد و کمپ بسیار بزرگی هم در سمت جنوبی همین کمپ وجود دارد که با نیروهای متعدد، سه هفته روی آن کار کرده و آن را بسیار مستحکم و دارای چندین حصار و چهار برج مراقبت ساخته اند، که فرار از آن را بسیار مشکل یا محال می سازد. درون کمپ (با وسعت ۱۰۰۰ متر مربع) چادر زده شده است و ظاهرا برای بازداشت عراقیان اسیر شده، در نظر گرفته اند. چند هفته پس از این تحولات، اف.بی.آی نیز وارد «قرارگاه اشرف» شد. اینان با باور و نگاهی آمده بودند که سازمان انتظارش را نداشت. آنها برای بهره برداری هرچه بیشتر از سازمان، سخت گیری و اعمال فشار را مفید می دانستند و گوش شان هم به بازی های عاطفی و مظلوم نمایی های آنان بدهکار نبود. فرمانده نیروی اف. بی. آی، سازمان مجاهدین خلق را دقیقا می شناخت و با دست پر به آنجا آمده بود.

به دنبال ورود این نیروها به «قرارگاه اشرف»، سطح حفاظت بالا رفت و ترددهای پنهانی مجاهدین خلق به بغداد و سایر نقاط – تقریبا – منتفی شد. گشت زنی مجددا در سطح قرارگاه آغاز شد و در هر ضلع آن، یک دسته تانک، ۲۴ ساعته حفاظت آنجا را به عهده داشتند. کنترل و حفاظت درِ اصلی قرارگاه نیز توسط گروه دیگری از نظامیان آمریکایی صورت می گرفت. همه زوایای «قرارگاه اشرف» بازرسی دقیق می شد و درست در موقعیتی که چند ماه از خلع سلاح و تحویل مهمات مجاهدین خلق گذشته بود، نظامیان آمریکایی موفق شدند یکی از سوله های به ظاهر متروک را – که مسقّفات نامیده شدند و پر از سلاح و مهمات بودند – کشف کرده بر آن دست یابند! ناگفته نماند که سازمان در زاغه های «مروارید» (واقع در «جلولا») نیز به اندازه کافی مهمات و سلاح دارد ولی آمریکایی ها بر روی آن حساس نیستند و صرفا «قرارگاه اشرف» را می بینند.

سلاح های کمری و آلات دقیقه ای مانند دوربین «دید در شب» و «جی. پی. اس» نیز در دست کادرهای بالای سازمان است که از آنها به عنوان وسایل شخصی نگهداری می کنند. از جمله اتفاقات غیرمنتظره و جالب، که نشان می دهد،

مریدسازی «فرقه رجوی» صرفا در حصارهای بسته تشکیلات کاربرد داشته است و ذهنیت پرداخته شده تحت فشار، هرگز نمی تواند با ثبات باشد، تغییر مذهب برخی از مجاهدین خلق در دوران اسارتشان به دست آمریکایی هاست. روایت بی واسطه این جریان به شرح زیر است:

در همین موقعیت، در کمپ جدا شده هایی که برای رساندن پیام خود حاضر به اعتصاب غذا شده بودند، اتفاق جالبی افتاد و آن هم مسیحی شدن تعدادی از افراد بود... به آنها وعده داده شده بود که برای گرفتن پناهندگی از آمریکا و کشورهای اروپایی به آنها کمک می شود. البته نمی توان گفت که این امر به عنوان یک وظیفه از سوی نیروهای آمریکایی اعمال می شد. آن گونه که می گفتند، اتفاقا استارت آن از سوی یکی از همین جداشدگان به نام «دکتر پرنس» که از نیروهای سازمان در انگلستان بود، زده شد. وی به افراد جدا شده گفته بود که اگر مسیحی شوند، برای آنها خوب است. [این امر] با استقبال نیروهای آمریکایی نیز مواجه شده بود تا جایی که یک کشیش مسیحی را با درجه سرگردی برای دادن غسل تعمید داوطلبان مسیحیت آورده بودند! آنها داخل وان آب می شدند و پدر مسیحی اورادی را برای آنها می خواند... بدین ترتیب، با تغییر نام خود، به آیین مسیحیت در می آمدند. ...

آمریکایی ها در این مسئله مستقیما دخالت نداشتند و مسئله مورد علاقه آنها چیز دیگری بود؛ آن هم بیشتر از سوی مأموران اف. بی. آی (یا کسانی که با عنوان اف. بی. آی شناخته می شدند و وابستگان سیا بودند) دنبال می شد؛ و آن، گرفتن مأمور از داخل سازمان و یا جداشدگان بود. به راحتی می شد در چشم های آنها دید که با ولع خاصی به این همه امکان آماده و تدارک دیده شده می نگریستند! «گلن» فرمانده این نیروها، با چند نفر برخورد کرده و قول داده بود که تمام مشکلات قانونی آنها را برای شهروندی آمریکا حل نماید و حتی به بعضی گفته بود که در خانه خود از آنها پذیرایی خواهد نمود! حسن داعی الاسلام، حسین ربوبی، فتح اللّه فتحی، تراب، وحید حسن وند، کریم شیخی، فرانسیس (که از انگلیس آمده بود) و چند تن دیگر، از جمله اشخاصی بودند که با آنها صحبت هایی شده بود. حتی یکی از آنها برای جذب پری بخشایی نیز ابراز تمایل کرده بود!

[آمریکایی ها] خود را در مورد وضعیت مسعود رجوی به تجاهل می زدند و

گاهی از افراد سؤال می کردند که «فکر می کنید مسعود کجا باشد»! گاهی به شوخی می گفتند: «فکر نمی کنید در قرارگاه اشرف باشد؟!» آنچه مسلم بود، هیچ گاه به طور جدی مایل نبودند در مورد این سؤال که «وی کجاست»، با کسی صحبت کنند...[آمریکایی ها با این گونه برخوردها] به نوعی، اطمینان خاطر خود را از وضعیت وی نشان می دادند.(۱)

ص:۳۹۱

۱- مجاهدین در جنگ سوم...، صص ۴۰- ۴۲؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

فصل پنجاه و هشتم: فروپاشی سازمان و تحت الحمایگی بازماندگان

اعضای سازمان در میان «عراقی ها» و «آمریکایی ها»

از جمله برخوردهای دوگانه ای که آمریکایی ها در عراق نسبت به مجاهدین خلق در پیش گرفتند، آزادی تحرکات و ترددهای مکرر و پیوسته اعضای گروه در زمینه ها و حوزه های مختلف است. با توجه به قراین و شواهد قطعی، ادعای سازمان مبنی بر حمایت اقشاری از مردم عراق (به خصوص عشایر) از ایشان، بعید نیست آمریکایی ها را فریفته و از دوراندیشی و تدبیر دور کرده باشد.

نشریه «الحیاه» - چاپ لندن - در یکی از شماره های خود، اظهارات یکی از اعضای «شورای شیوخ قبایل عراق را درج کرده بود که ضمن اعلام حمایت خود از سازمان، ادعا می کرد مجاهدین خلق «خواستار دموکراسی و صلح»اند. از جمله فعالیت هایی که سازمان صورت می داد و مسئولان تازه عراقی نیز از فعل و انفعالات آن بی خبر نبودند، سرمایه گذاری آنها روی برخی از گروه ها، احزاب و نحله های سیاسی بود تا پس از انتقال دایمی قدرت در عراق،(۱) بر حکومت جدید فشار آورند تا دستور اخراجشان از این کشور را لغو نمایند. از جمله تحرکات دیگری که - آن هنگام به صورت گسترده - گروه رجوی در عراق صورت می داد، تلاش در توجیه سیاسی برای ابقای مجاهدین خلق در خاک عراق بود.(۲) در این میان، برخی از قبایل و عشایر

۱- این اتفاق در ژوئن ۲۰۰۴ روی داد.

۲- نقل از «الحیاه» چاپ لندن؛ سایت ایران دیدبان، مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۸۳/ ۱۳ ژوئن ۲۰۰۴.

حامی صدام، که پیش از این در جریان نقل و انتقالات عمومی نیروهای سازمان و نیز مقارن انتفاضه شیعیان و شورش کردها در سال ۱۹۹۱ (پس از جنگ اول خلیج فارس) - به تأسی از صدام حسین و دستگاه مخابرات و در اجابت امر آنها - از سازمان حمایت می کردند، زمزمه هایی دال بر حمایت مجدد ساز کردند. یکی از این حامیان شیخ دحام مطلک بود که گوشه ای از اظهاراتش به نقل از نشریه «الحیاه» لندن آورده شد.

در مجموع، مخالفت ها بر حمایت ها غلبه داشت؛ چرا که نقش و حضور گروه رجوی در عراق، خاطرات تلخی را برای مردم عراق تداعی می کرد. دکتر احمد چلبی، رئیس «کنگره ملی عراق» که در شورای حکومت انتقالی نیز حضور داشت، بر ضرورت اخراج این گروه تروریستی از خاک عراق تأکید کرد و گفت:

شورای حکومت انتقالی عراق، به طور اجماع، به رسمیت شمردن این گروه تروریستی را غیرقانونی اعلام کرد و تصمیم گرفت که اموال و دارایی های آنها را مصادره و ایشان را از این کشور اخراج کند. گروه مجاهدین و سرکردگان آن باید به دادگاه ویژه تحویل داده شوند؛ زیرا آنها در زمان حکومت صدام رئیس جمهوری سابق عراق، با وی برای سرکوب انتفاضه «شعبانیه» سال ۱۹۹۱ در جنوب عراق همکاری کرده و مرتکب جرم و جنایت ضدبشری زیادی در حق این مردم شدند. هرگونه وقت کشی در اجرای تصمیم شورای حکومت انتقالی و سکوت مقامات دولت موقت عراق در مورد حضور این گروه در عراق و وضعیت غیرقابل قبول امنیتی عراق، درست نیست و به اقدام جدی نیاز دارد.

در پی اظهارات دکتر احمد چلبی، حیدر الموسوی - معاون وی و عضو ارشد کنگره ملی عراق - طی یک گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری عصر اظهار داشت:

حکومت عراق، از همان نخستین روز، از حضور گروه مجاهدین خلق در عراق اظهار ناخشنودی کرد؛ چرا که این گروه تروریست است و علیه دو ملت ایران و عراق فعالیت کرده و تا آخرین روز نیز هم پیمان رژیم بعثی بوده است.

پس از تشکیل حکومت موقت عراق، که برخلاف اولتیماتوم قبلی و حتی

اخطارهای مکرر، اخراج سازمان از خاک عراق تحقق نیافت، حامد البیاتی - معاون هوشیار زیباری وزیر امور خارجه عراق - در یکی از نخستین اظهارنظرهای رسمی، گفت: عراق مایل است که این گروه داوطلبانه از عراق خارج شود. وی یادآور شد که تمامی افراد و گروه های سیاسی رسمی عراق بر این نکته اتفاق نظر دارند که عراق باید عاری از وجود گروه های نظامی و شبه نظامی باشد. البیاتی اظهار داشت:

تعداد مجاهدین خلق که در محدوده «قرارگاه اشرف» در شمال بغداد، در نزدیکی کرکوک، تحت نظارت ارتش آمریکا به سر می برند، به چهار هزار نفر می رسد که تاکنون، نه این گروه تمایلی به خروج از عراق نشان داده است و نه هیچ کشور خارجی علاقه ای به پذیرفتن آنها دارد... حتی فرانسه، که پذیرای تعدادی از رهبران این گروه بوده، تعدادی از رهبران آنها را در سال گذشته دستگیر کرد...

ایران به آنها عفو عمومی خواهد داد و اعلام کرده است که بخش بزرگی از مجاهدین خلق را خواهد پذیرفت؛ به خصوص آنهایی را که اسیران جنگی بوده اند و به آنها (مجاهدین) پیوسته اند، ایران تضمین می کند که در صورت بازگشت این گروه، خطری متوجه آنها نباشد... اما آنهایی که از دید دولت ایران، جنایتکار محسوب می شوند و در حمله علیه مقامات دولت ایران دست داشته اند، نمی توانند به ایران بازگردند...

شاید بعضی از کشورهای اروپایی آنها را بپذیرند اما دولت عراق از آنها می خواهد از عراق خارج شوند تا مانعی در روابط ایران و عراق ایجاد نشود.(۱)

حازم شعلان وزیر دفاع وقت عراق نیز، طی یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه کویتی «الانباء» صریحا اظهار داشت که چون عراقی ها می خواهند در صلح و ثبات زندگی کنند، مجاهدین را اخراج خواهند کرد. وی، در ادامه اظهارات خود، ضمن اشاره به این موضوع که مسئله حضور مجاهدین خلق در عراق یک مسئله داخلی است، افزود:

۱- روزنامه کیهان ۱۷/۴/۸۳: ص ۱۸.

مجاهـدین خلق را مـا به وجود نیاورده ایم؛ بلکه ما از مخالفین این سازمان به شـمار می رویم. اینها گروهی بودنـد که در زمان صدام حسین با ما جنگیدند؛ ولی باید به ما فرصت بدهید که دولت عراق زمام امور را در دست بگیرد. در آن زمان ما اقدام به اخراج این گروه خواهیم کرد؛ زیرا می خواهیم در صلح و ثبات زندگی کنیم.

وزیر دفاع عراق در انتهای اظهارات خود، مطلب مبهم و عجیبی عنوان کرد؛ بدین مضمون که البته اگر ایران و آمریکا به توافق برسند که مجاهدین خلق را در خاک عراق از بین ببرند، یک کار کاملاً غیرانسانی انجام داده اند!(۱)

از سویی دیگر، عبدالعزیز حکیم، رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق،

طی مصـاحبه ای بـا شـبکه ماهواره ای آمریکایی «الحرّه» (عرب زبان)، حمایت عجیب آمریکا از مجاهـدین خلق را نشانه عـدم صداقت آمریکا در وعده اش نسبت به واگذاری قدرت به مردم در عراق برشـمرد. وی در پاسخ به سؤال خبرنگار «الحرّه»، که نظر حکیم را درباره تصمیم واشنگتن به حمایت از مجاهدین خلق پرسیده بود، اظهار داشت:

در کنفرانس گروه های مخالف رژیم صـدام، که در لندن تشـکیل شده بود، تصـمیم گرفتیم که تمامی سازمان های تروریستی در عراق را از بین ببریم. رژیم صـدام، در آن زمان، عراق را تبدیل به چراگاه تروریست ها کرده بود. خصوصا گروه مجاهدین خلق و حزب پ. ک. ک.

گروه مجاهدین خلق رفتار بسیار بدی نسبت به مردم عراق داشته اند. ما در عراق گورهای دسته جمعی زیادی داریم که توسط مجاهـدین خلق به وجود آمـده است؛ ولی سـیاست آمریکا، که عامل بسـیاری از مشـکلات کنونی نیز هست، در خصوص این گروه اشـتباه است. آمریکا بایـد پیامـد و مسـئولیت حمایت از این گروه را بر عهـده بگیرد. من بار دیگر تأکید می کنم که این عمل، یک امر ناپسـند به شـمار می رود و نشان می دهد که آمریکایی ها در واگذاری قدرت و اسـتقلال به مردم عراق صادق نبودند... من چند ماه پیش اعلام کرده بودم که اگر گروه های تروریستی در عراق باقی بمانند، کم کم این

۱- ایران دیده بان، به نقل از سایت انوار آن لاین، ۲۴/۵/۸۳ - ۱۴ اوت ۲۰۰۴.

تروریست ها خود را به کشورهای مجاور خواهند رساند و لذا کشورهای همسایه همواره نگران وضعیت آینده سیاسی عراق هستند و این نگرانی، از دولت و مردم عراق نیست... این است که مبادا عراق به یک انبار سلاح و پناهگاه تروریست ها و جنایتکاران تبدیل شود.(۱)

عادل عبدالمهدی معاون رییس جمهور عراق و مرد شماره ۲ مجلس اعلای عراق نیز در مصاحبه ای با روزنامه الحیات می گوید:

این سازمان یک سازمان غیرقانونی است و قطعنامه ها و اعلامیه های رسمی بین المللی بر ماهیت تروریستی این سازمان و ضرورت ممانعت از فعالیت آن تصریح دارند و ما نیز باید این قطعنامه ها را اجرا کنیم. ما به دنبال ایجاد دولتی قانونگرا هستیم و از نظر ما مجاهدین خلق یکی از سازمان های تحت فرمان صدام حسین علیه مردم عراق بوده است. این سازمان تروریستی است و قطعنامه هایی بین المللی و عراقی علیه این سازمان وجود دارد که باید اجرا شود.(۲)

از جمله واکنش های اعتراضی علیه حضور مجاهدین خلق در خاک عراق، تظاهرات و راهپیمایی جمع کثیری از اهالی شهر «خالص» (از توابع استان «دیاله» واقع در ۶۰ کیلومتری شمال شرقی بغداد) علیه این گروه بود. شعارهای مکتوب و شفاهی این تظاهرات از این قرار بود:

- «سازمان مجاهدین خلق تروریست است»؛

- «مجاهدین خلق! از کشور ما بیرون بروید»؛

- «دولت [عراق] باید این غده سرطانی ترور و وحشت را از کشور بیرون کند»؛

- «مجاهدین خلق باید محاکمه شوند»؛

- «منافق، برو گم شو!»

- «منافق، هرگز هرگز»

ص:۳۹۶

۱- متخذ از سایت مجلس اعلای عراق، ۱۰/۵/۸۳ - ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۴.

۲- روزنامه شرق ۲۳/۱۱/۱۳۸۴، شماره ۶۹۶: ص ۹ به نقل از روزنامه الحیات.

- «جیره خوار صدام! از کشور ما بیرون بروید».(۱)

اعلام تحت الحمایگی

اشاره

روز چهارشنبه ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴/۳۱ تیرماه ۱۳۸۳، سرلشکر جی. د. میلر، معاون فرماندهی نیروهای آمریکایی در عراق، طی یادداشتی که به برخی از رسانه ها تسلیم گردید، اظهار داشت: به اعضای سازمان مجاهدین خلق در عراق، از جانب ارتش آمریکا موقعیت «تحت الحمایه» اعطا گردیده و به آنها حقوق جدیدی داده شده است. اعلام این خبر به صورت مبهم، سؤالاتی ایجاد می نمود که چند روز بعد مجاهدین خلق بدان ها پاسخ دادند.(۲)

روز یکشنبه ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۴/چهارم مردادماه ۱۳۸۳، از سوی دبیرخانه «شورای ملی مقاومت ایران» اطلاعیه ای انتشار یافت که با حیرت و شگفتیِ صاحب نظران و رسانه های گروهی جهان مواجه شد. مفاد این اطلاعیه حاکی از این بود که فرماندهی نیروهای چند ملیتی در عراق، طی بیانیه ای خطاب به ساکنان «قرارگاه اشرف»، موقعیت حقوقی جدید آنها را اعلام نموده است.

در این بیانیه، ایالات متحده آمریکا تأیید کرده است که نیروهای سازمان مستقر در «اشرف»، افراد حفاظت شده مشمول کنوانسیون ۴ ژنو می باشند. بر این اساس، کنترل و محدودیت های اعمال شده بر مجاهدین برطرف خواهد شد و در عین حال حفاظت از «قرارگاه» اشرف - کماکان - بر عهده نیروهای آمریکایی خواهد بود. در این بیانیه قید شده بود که این موضوع در تاریخ ۲ ژوئیه ۲۰۰۴/۱۲ تیر ۱۳۸۳ به اطلاع کمیته بین المللی صلیب سرخ، کمیساریای پناهندگان ملل متحد و دولت عراق رسیده است. پس از این بیانیه، موافقت نامه ای تحت عنوان «موافقت نامه برای نفرات سازمان مجاهدین خلق ایران در اشرف» امضا شد. موافقت نامه مزبور

۱- سایت بازتاب، ۲۱ خرداد ۱۳۸۳/۱۰ ژوئن ۲۰۰۴.

۲- نشریه مجاهد، ش ۶۷۸: ص ۳.

دارای سه بند بود که توسط نمایندگان ساکنان «قرارگاه اشرف» و مقامات ذی ربط آمریکایی به امضا رسید. در بندهای سه گانه این موافقت نامه تأیید و گواهی شده بود که امضاکننده:

الف) حمایت و مشارکت در تروریسم را رد می کند؛

ب) تسلیحات خود را سال گذشته تحویل داده است؛

ج) خشونت را رد نموده، به طور غیرقانونی مسلح نخواهد شد؛ در هیچ عمل خصمانه ای درگیر نخواهد شد؛ و از قوانین عراق و قطعنامه های ذی ربط ملل متحد - تا زمانی که در عراق حضور داشته باشند - تبعیت خواهند کرد.

بر اساس موافقت نامه مزبور و در جهت تعیین تکلیف یکایک افراد، گزینه های مختلفی در برابر آنان قرار گرفت تا یکی از این موارد را انتخاب کنند:

۱) بازگشت به ایران؛

۲) پذیرفته شدن در کشور ثالث؛

۳) درخواست پناهندگی از سازمان های بین المللی مانند کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد؛

۴) استمرار اقامت در عراق (باقی ماندن در «قرارگاه اشرف»).

اطلاعیه دبیرخانه «شورای ملی مقاومت» مدعی شده بود که در پی قرارگرفتن نیروهای سازمان در برابر گزینه های فوق، حدود ۲۰۰ نفر خروج از عراق را انتخاب کردند و تحت کنترل نیروهای آمریکایی به خروجی «قرارگاه اشرف» رفتند؛ ولی حدود ۳۴۰۰ تن از نیروها استقرار در «اشرف» (بند چهارم از چهار گزینه یعنی استمرار اقامت در عراق) را برگزیدند.

واکنش متناقض وزارت امور خارجه آمریکا

یک روز پس از انتشار اطلاعیه «شورای ملی مقاومت»، آدام ارلی، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، در جلسه مطبوعاتی روزانه، در خصوص تصمیم جدید

آمریکـا (و به بیان دقیق تر، تصـمیم نیروهای مسـلح آمریکا) به سؤالات خبرنگاران پاسـخ گفت. از مجموع مصاحبه آدام ارلی چنین اسـتنباط می شود که در پاسخ به خبرنگاران چنـدان مسـلط نیست یا اطلاعات وی ناقص است. وی در توضـیح «موقعیت تحت حفاظت» چنین اظهار داشت:

کسـی که از موقعیت حفاظت شخصـی برخوردار است، به این معناست که تحت حفاظت کنوانسیون ژنو قرار می گیرد. ... این یـک مـوقعیت حفـاظتی است کـه مشـمول افراد اسـت و نه گروه هـا و سازمـان هـا. تغییر زیـادی پیش نیامـده است و اعضـای مجاهدین خلق در «اردوگاه اشـرف» در کنترل نیروهای چند ملیتی محدود هستند. نیروی چندملیتی تضمین می کند که اعضای این گروه هـا نتواننـد تهدیـدی نسـبت به افراد در داخـل و خارج عراق ایجاد کننـد. ما با سازمان های بین المللی و دولت عراق همکاری می کنیم تا نهایتا موقعیتی برای بازگشت این افراد به کشورهای متبوع خود ایجاد شود.(۱)

آدام ارلی در جواب به سؤالی مبنی بر اینکه اگر این گروه از نظر ایالاـت متحـده تروریستی تشـخیص داده شـده است، چرا این موقعیت برای آنهـا در نظر گرفته شـده است؛ بـا توجه به اینکه بـا گروه هـای تروریست دیگر، به عنوان نظامیان دشـمن، بسـیار متفاوت رفتار می شود؟ باز پاسخ متشتت و متناقض دیگری داده است:

... این موقعیت حفـاظت شخصـی مربوط به دخـالت آنهـا به عنوان غیرمتخاصم در جنگ بین ائتلاف و عراق به آنها داده شـده است. بنابراین تشخیص داده شد که آنها متخاصم نیستند و به عنوان غیرمتخاصم - با توجه به اختلافات در عراق - در این طبقه بندی قرار می گیرند. این به عضویت آنها در یک گروه تروریستی مربوط نمی شود.

مجاهـدین خلق همچنان یک گروه تروریست خارجی است. ما با افرادی که تشـخیص دهیم در اقـدامات تروریستی مجاهـدین خلق دخالت داشته اند، مطابق با قوانین موجود رفتار خواهیم کرد...(۲)

۱- سایت خبرگزاری جمهوری اسلامی ایرنا؛ متخذ از «آژانس اطلاعاتی وزارت خارجه آمریکا»، مورخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۴/پنجم مردادماه ۱۳۸۳.

۲- سایت خبرگزاری جمهوری اسلامی ایرنا؛ متخذ از «آژانس اطلاعاتی وزارت خارجه آمریکا»، مورخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۴/پنجم مردادماه ۱۳۸۳.

ماهیت حقوقی «تحت الحمایگی»

سازمان از برخوردار شدن ماهیت تحت الحمایگی استقبال کرده و اظهار مسرت نمود و این مطالب در مصاحبه های مختلف سیدالمحدثین مسئول ارتباطات خارجی آنان منعکس شده است.

در توضیح وضعیت تحت الحمایگی سازمان و شمول کنوانسیون چهارم ژنو بر این گروه، باید گفت که کنوانسیون چهارم ژنو وظایف و حقوق دولت اشغالگر را در سرزمین اشغالی تعیین می کند. بر اساس این کنوانسیون، که بیشتر بر رفتار با غیرنظامیان در زمان جنگ نظارت دارد، «افراد تحت الحمایه» کسانی هستند که تحت کنترل یک قدرت اشغالگر یا یک کشور درگیر مخاصمه قرار گرفته اند. از مهمترین حقوقی که به این افراد تعلق می گیرد، این است که از حمایت اشغالگر در برابر مجازات جمعی و اخراج برخوردارند. تناقضی که در توافق نامه پنتاگون (یا فرماندهی نیروهای آمریکا در عراق) و سازمان وجود دارد، این است که در آخر ژوئن ۲۰۰۴ نقش آمریکا به عنوان اشغالگر در خاک عراق تمام شده است؛ یعنی از روزی که فرماندار آمریکایی عراق، پل برمر، مسئولیتش را به نخست وزیر دولت موقت، ایاد علاوی واگذار نمود، آمریکا دیگر نقش حقوقی خود را به عنوان «اشغالگر» – طبق همان کنوانسیون ژنو – از دست داد. این تناقض – البته – می تواند مفهوم مستتر دیگری را به ذهن متبادر کند و آن این است که آمریکا – در واقع امر – هنوز خود را «اشغالگر» می داند. امّا روند اوضاع در عراق جدید و استقرار مرحله به مرحله دولت مردمی که در مقابل همسایه رنجدیده و بزرگوار خود ایران، احساس تعهد و دوستی عمیق دارد، آخرین روزنه های اندک باقیمانده برای خارج ساختن سازمان از وضعیت مرگ و فروپاشی تدریجی را کاملاً محو نمود. بعد از دو دهه پیوند عمیق و همه جانبه سرنوشت رژیم صدام و سازمان رجوی، دیگر نمی توان امکان حیات مستقلی برای این گروه از هم پاشیده و متلاشی، متصور بود. سازمان مجاهدین خلق، به فرجام تاریخی خود رسید و میراثی از درد و رنج و خون و عبرت برای تاریخ ایران معاصر بر جای گذارد.

ص:۴۰۰

فهرست اعلام

ص:۴۰۱

انتظاری، مسعود / ۱۹۹

ص:۴۰۲

جاویدمند (ستوان) / ۵۷

جزایری، سید مرتضی / ۵

ص:۴۰۴

چ.ح

ص:۴۰۵

ص:۴۰۶

ع.غ

ک. گ

نراقی، احسان / ۱۴۳، ۱۴۴

ص:۴۱۶

ه. ی

فهرست منابع و مآخذ

آبراهامیان، یرواند، اسلام رادیکال، ترجمه اینترنتی.

آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۷۳ (ویرایش جدید).

آغاز تا پایان سیری در جنگ ایران و عراق، محمد درودیان، پژمان، ۱۳۷۶

ابرار (نیمه رسمی) (روزنامه)

اپورتونیست های راست منحط، مجاهدین خلق ایران [یعقوبی و...]، [چاپ اروپا:]

.۱۳۷۲

اسدی، رضا، واپسگرا، هلند، بی نا [ناشر: مؤلف]، بی تا [احتمالاً ۱۳۷۲].

اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران: مدافعات، تنظیم و تکثیر از سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی - اروپا [احتمالاً ۱۳۵۴؛ تکثیر ایران، احتمالاً ۱۳۵۷].

اطلاعات (رسمی)

اظهارات تقی شهرام، متن موجود در آرشیو دادستانی انقلاب.

اعترافات محمدجواد قائدی، [تاریخ نگارش احتمالاً نیمه اول سال ۱۳۶۲]، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران».

الحیات (عربی)

امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۱.

انجمن (نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور).

اندیشه رهایی [حکمت] (وحدت کمونیستی)

انقلاب اسلامی (بنی صدر) روزنامه

ایران آزاد (جبهه ملی خارج از کشور – قبل از انقلاب)

ایران آینده (جمعی از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق – هلند و فرانسه)

ایران زمین (شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق – هزارخانی و توحیدی)

باختر امروز (جبهه ملی خارج از کشور – قبل از انقلاب)

بازرگان، مهدی، یادداشت های روزانه، تهران، انتشارات قلم، چاپ اول، ۱۳۷۶.

بازوی انقلاب (سازمان مجاهدین خلق ایران)

بال شکسته، بیانیه دولت آمریکا درباره سازمان مجاهدین خلق ایران، بی نا، [افست

خارج از کشور]، ۱۳۷۳/ ۱۹۹۴.

بحران در خط مشی [نگاهی به انقلاب نوین ایدئولوژیک س.م.خ.ا]، [منسوب به دکتر حبیب اللّه پیمان]، نسخه زیراکسی از چاپ اروپا، [احتمالاً

تابستان ۱۳۶۴].

برای قضاوت تاریخ، متن مذاکرات مسعود رجوی با مسئولین اطلاعاتی عراق (در زمان حکومت صدام)، انگلستان، ایران اینترلیک، چاپ اول تابستان ۱۳۸۳.

بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ جاویدان، پایان نامه تحصیلی دوره کارشناسی دانشگاه امام باقر(ع)، تابستان ۱۳۷۷، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک، یا تفاوت شک علمی و غیرعلمی در امر تشکیلات، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.

بررسی تخلیه تلفنی توسط منافقین، پایان نامه کارشناسی، دانشکده امام باقر(ع)، تاریخ رساله ۱۳۷۴.

بشیر، رخدادهای سمخا (۶۲ – ۱۳۵۹) و بررسی منافقین در دو فاز سیاسی و نظامی، جلد ۱ و ۲، مستند به اسناد داخلی، [با تایپ آی.بی.ام]، بی نا، بی تا، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

بنی صدر،

ابوالحسن، خاطرات ابوالحسن بنی صـدر [گفت و گو]، به کوشـش حمیـد احمدی، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شـفاهی ایران (برلین)، برلین، انتشارات

ص:۴۱۹

انقلاب اسلامی، چاپ اول، شهریور ۱۳۸۰.

بولتن کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی. ۱۳۵۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، [منسوب به تقی شهرام]، اروپا (قطع جیبی)، چاپ سوم، ۱۳۵۵.

پایان جنگ، از مجموعه «سیری در جنگ ایران و عراق»، جلد ۵، محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

پژواک (پژواک آرا: کانون فرهنگی - اجتماعی دماوند / اغلب از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ایران)

پیام انقلاب (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) نشریه

پیام خلق (سازمان مجاهدین خلق ایران) نشریه

پیام دانشجو (جبهه ملی خارج از کشور - قبل از انقلاب) نشریه

پیام مجاهد (نهضت آزادی خارج از کشور - قبل از انقلاب) نشریه

پیکار (سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر)

پیوند (کانون سیاسی - فرهنگی پیوند / اغلب از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ایران)

تاریخ و فرهنگ معاصر ایران (بنیاد - تاریخ نگاری معاصر در حوزه انقلاب)، تهران، زمستان نشریه

تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.

تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران ۵۲ - ۵۴، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، تهران، از انتشارات سازمان پیکار، چاپ دوم، خرداد ۱۳۵۹.

تروریسم ضدمردمی، تهران، [تدوین و انتشار توسط] سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.

جابانی، مسعود، روانشناسی خشونت و ترور (کنکاشی در سازمان مجاهدین خلق ایران)، انگلستان، ایران اینترلیک، چاپ اول ۲۰۰۵ [۱۳۸۴].

جزییات شکنجه سه پاسدار کمیته انقلاب اسلامی

جعفریان، رسول، جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

جمهوری اسلامی (رسمی)

چه باید کرد؟، جمعی از جداشدگان از سازمان مجاهدین خلق، سوئد، بی نا، بی تا.

حجاریان، سعید، جمهوریت؛ افسون زدایی از قدرت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

حق جو، علی [= اسداللّه بادامچیان]، تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، انتشارات اوج، بی تا (تاریخ مقدمه: خرداد ۱۳۵۸).

خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

خلاصه پرونده های زندانیان سیاسی رژیم پهلوی - بر اساس اسناد ساواک و دادرسی ارتش، محفوظ در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

خوشحال، مهدی، کنترل نیرو (داستان دگردیسی انقلاب و انسان در عصر کنونی)، بی جا، بی نا، چاپاول ۱۹۹۶/ [۱۳۷۵].

خوشحال، مهدی، مبارزه با استبداد، بی جا [خارج از کشور]، نشر نیما، بی تا.

خوشحال، مهدی، ویران سازی نیرو - متدهای ویران سازی نیرو در سازمان ها و احزاب دموکراسی خیانت شده، ترجمه فارسی متن انگلیسی، تدوین سیدمحمد سیدالمحدثین، فرانسه، دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران، ۱۳۷۴.

دو ماهنامه چشم انداز ایران

رئیسی [رئیس طوسی]، رضا - رفیعی، حسین - نوحی، حمید، روند جدایی، تهران، انتشارات موعود، ۱۳۵۹.

راستگو، علی اکبر، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ، جلد ۱، هلند، انجمن سیاسی فرهنگی ایران پیوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲.

راه آزادی (چاپ خارج از کشور)

[رجوی، مسعود]، تحلیل وضعیت رژیم آخوندی پس از سه سالگی و موقعیت مقاومت، بی جا، بی نا [افست خارج از کشور]، ۱۳۷۷.

رجوی، مسعود، جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه (گزارش داخلی مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران)، آلمان غربی، انجمن دانشجویان مسلمان، ۱۳۶۱.

روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی، ۳جلد، جلد ۱- چاپ اول، افست از چاپ بیروت، ۱۳۵۶، و چاپ پانزدهم، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱، جلد ۲ - واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۵، جلد ۳ - مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

روزنامه تایمز لندن

آسوشیتدپرس

روزنامه شرق

روزنامه صبح امروز

ری شهری، خاطره ها، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

زندگی نامه مجاهدین خلق مسلمان ایران، هواداران سازمان در اروپا، [تکثیر افست در ایران]، بی تا [تاریخ مقدمه: آذرماه ۱۳۵۷].

سازمان مجاهدین خلق از درون، (خاطرات دکتر محمدمهدی جعفری)، گفت و گو از: قاسم حسینی، تهران، نشر نگاه امروز، چاپ اول، ۱۳۸۳.

سبحانی، محمدحسین، روزهای تاریک بغداد، جلد ۱، کلن، کانون آوا، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۳.

سجادی، خورشیدواره، ص ۱۳۸.

شانتاژ [مجموعه مقالات]، گردآوری مهدی خوشحال، هلند، انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳.

شاه: دشمن خلق دشمن مجاهدین، [تهران]، انتشارات اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان دانشگاه ها و مدارس عالی، بهمن ماه ۱۳۵۹.

شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهـدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، چاپ اول، تیر ۱۳۵۸.

شرح و تحلیـل مجموعه حوادث و ملاـت هـای بخش هـا و نهادهای سازمان مجاهـدین خلق ایران – از بـدو انقلاب تا شـهریور ۱۳۶۰، سه مجلد، [کپی دست نویس]، [تاریخ

نگارش:]بهار ۱۳۶۱. موجود در آرشیو مرکز مطالعات راهبردی.

شمس حائری، هادی، ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب (گزارشـی مسـتند از روابط درونی فرقه رجوی)، [چاپ هلنـد]، آبان ۱۳۷۱.

شمس حائری، هادی، مرداب، جلد دوم «ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب»، [چاپ خارج از کشور]، پاییز ۱۳۷۵.

شهید مطهری پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، صدرا

صحیفه نـور: مجموعه رهنمودهـای امـام خمینی(ره)، جلـد ۱ تـا ۲۲، مرکز مـدارک فرهنـگ انقلاـب اسـلامی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱ – ۱۳۶۱.

عابـدینی، قـاسم، تـاریخچه فعـالیت و تحولاـت سازمان مجاهـدین خلق تا پیکار و بعـد از آن، متن دسـتنویس، آرشـیو مؤسسـه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

عـدالتیان، محمـدرضا، نفوذ [به درون فرقه رجوی]، خـاطراتی از محمـدرضا عـدالتیان، تهران، مؤسـسه نشـر نگرش، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴.

عنایت، حمید، اندیشه سیاسـی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

عنوان کلی نوار و متن پیاده شـده گفت و گوی همکاران این پژوهش با: احمـد احمد، محمود اشـجع، بهمن بازرگانی، جمعی از خواهران (اعضای اسـبق س. م. خ. ا.)، مسـعود حقگو، هادی خانیکی، حجه الاسـلام سـیدهادی خسروشاهی، کریم رستگار، عبـداللّه زرین کفش، کیوان صـمیمی بهبهانی، علی فراستی، مصـطفی قنادها، احمـدرضا کریمی، احمـد لقمان دربانی، عبداللّه محسن، محمـد محمـدی گرگـانی، عزت اللّه مطهری، مصـطفی ملایری، جواد منصوری، مهـدی مهروانی بهبهانی، بهزاد نبوی، صادق نوروزی. [ارجاع اختصاصی به هر یک از گفت و گوها با ذکر نام مخاطب

مشخص شده است.]

غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ - ظهور و سقوط ضدانقلاب، تهران، پدیدآورنده و ناشر: دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴.

فارسی، جلال الدین، زوایای تاریک [خاطرات سیاسی]، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث - با همکاری حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳.

فراز و فرود شورای ملی مقاومت - مجموعه مصاحبه های سیاسی، هلند، انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند، بهار ۱۳۸۱.

فرازهایی از سوابق انقلابی کاندیداهای سازمان مجاهدین خلق ایران در انتخابات مجلس شورای ملی، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، اسفند ۱۳۵۸.

فروغ بی دروغ - دروغ بی فروغ، پیروان راه موسی [منشعب از سازمان مجاهدین خلق]، [چاپ اروپا]، ۱۹ بهمن ۱۳۶۷.

فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات پژوهشهای سیاسی.

قدیریان، خاطرات، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

قسمتی از دفاعیات سازمان مجاهدین خلق ایران، [زیرنظر رضا رضایی]، تهران، بی نا، ۱۳۵۱.

قنبری

(تهرانی)، خسرو، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان مجاهدین خلق ایران با نگاه به مباحث تکنیکی (پایان نامه)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۲.

کودتای نوژه، ج ۴: صص ۱۷۷ - ۱۷۸.

کوزیچکین، ولادیمیر، کا. گ. ب در ایران، ترجمه اسمعیل زند، دکتر حسین ابوترابیان، تهران، نشر حکایت، چاپ چهارم ۱۳۷۶.

گزارش دستگیری محمدرضا سعادتی و حمّاد شیبانی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران، خرداد ۱۳۵۸.

گفتگو با دکتر منصور بیات زاده

گفتگو با مهندس منوچهر صالحی

گفتگوی دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی

گفتگوی دکتر منصور فرهنگ

گفتگی علی اصغر غضنفرنژاد جلودار

گفت و گویی با امیرحسین احمدیان، گروه نبرد برای رهایی طبقه کارگر، تهران، تیرماه ۱۳۵۸.

لنین، چه باید کرد؟.

مجاهد (سازمان مجاهدین خلق ایران) نشریه

مجاهدین در جنگ سوم خلیج فارس، [یکی از اعضای جدا شده سازمان مجاهدین خلق ایران]، هلند، انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند، بهار ۱۳۸۳.

مجموعه اعلامیه ها و موضعگیریهای سیاسی مجاهدین خلق ایران

مجموعه یادداشت های منظم حسین احمدی روحانی در بیان تاریخچه س. م. خ. ا. و سازمان پیکار (دست نویس)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران (دوره دو جلدی)

مطالعات سیاسی، کتاب اول، ص ۳۱۰. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

منافقین خلق...: ص ۸۷.

موسوی آشان، زندگی نامه آیت اللّه علی قدوسی: صص ۱۲۵ - ۱۲۶.

میثمی، لطف اللّه، آنها که رفتند، (خاطرات لطف اللّه میثمی) جلد ۲، تهران، نشر صمدیه، ۱۳۸۲.

میثمی، لطف اللّه، از نهضت آزادی تا مجاهدین، (خاطرات لطف اللّه میثمی)، جلد ۱، تهران، نشر صمدیه، چاپ سوم، بی تا [تاریخ پیشگفتار ۴/۹/۷۸].

میرطاووسی، سید شجاع الدین، شهید محمدعلی رجایی، جلد ۱ و ۲، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تیر ۱۳۶۱.

میزان (نهضت آزادی)

نجات حسینی، برفراز خلیج فارس: خاطرات محسن نجات حسینی عضو سازمان مجاهدین خلق ایران نشر نی، ۱۳۸۵ (۱۳۴۵ -

۱۳۵۵ ه ش)

ص:۴۲۵

نراقی، احسان، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۲.

نشریه اتحادیه، ش ۵۲، مقاله جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه: ص ۲۱.

نشست پژوهشی با سعید حجاریان، ص ۱۲.

نشست فرانکفورت / ۹ دسامبر ۱۹۹۴، میزگرد در دانشگاه فرانکفورت، بی نا، بی تا، [چاپ سوئد].

نفاق یا کفر پنهان، [ویراسته]محمدکاظم نیکنام، بی نا، بی تا، [مجموعه ای از سخنرانی ها و مصاحبه های شخصیت های جمهوری اسلامی پیرامون سازمان مجاهدین خلق ایران در تابستان ۱۳۵۹.]

نگاه (جداشدگان و منتقدان سازمان مجاهدین خلق ایران)

نوری، ن، روشنفکری وابسته در ایران و قضاوت تاریخ، از مجموعه «بررسی نقش احزاب چپ در تاریخ معاصر ایران / بخش سوم: چپ نو - سازمان مجاهدین خلق ایران (ریشه های انقلاب ایدئولوژیک)، جلد سیزدهم، بی نا، بی تا. [بخشی از این کتاب به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه ابرار به چاپ رسیده است].

نیابتی، بیژن، نگاهی دیگر به انقلاب درونی مجاهدین، اندکی از درون، اندکی از برون، (نسخه اینترنتی)

نیویورک تایمز (انگلیسی)

وال استریت ژورنال

هاشمی رفسنجانی، اکبر، عبور از بحران، به اهتمام یاسر هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۸.

هفته نامه «امت»

یادداشت های وحید افراخته. (آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی)

یادداشت های وحید افراخته.

یعقوبی، پرویز، جمع بندی دوساله از انحرافات رهبری سابق سازمان مجاهدین خلق ایران، پاریس، ۱۳۶۴.

عکس ها

ص:۴۲۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹